

جلد ہشتم

# روضات الجنات

فی احوال العلماء ولسادۃ

بکامیاب و نیشنل اسلامک انجمن اہل علم و کرامت

تالیف علامہ متقی آیت اللہ العظمیٰ میر سید محمد باقر خاں صاحب دہلی

المتوفی: ۱۳۱۳ ہجری قمری

ترجمہ، مقدمہ، اضافات، تفسیر و توضیحات

آغا سید محمد باقر صاحب دہلی

از انتشارات

## کتاب فروشی اسلامیہ

تھان نیپان ۱۵ خرواد بودھ پوری ٹلفن ۵۲۱۹۶۶



جلد هشتم

# روضات الجنات



فی احوال العلماء ولساداء

بگامشاید و نشاندن سلامی از صدر امام زین العابدین

تألیف علامه محقق آیت الله العظمی میر سید محمد باقر خوانساری الی ب

المستوفی: ۱۳۱۳ هجری قمری

ترجمه، مقدمه، اضافات، تعلیم، و دانشمند

آقای حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی

حق چاپ و عکسبرداری از این نسخه محفوظ است

از انتشارات:

## کتابفروشی اسلامیة

تهران- خیابان ۱۵ خرداد (بوذرجمهری) تلفن ۵۲۱۹۶۶-۵۳۵۴۴۸

129182

اللهم سهل و تمم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اكرمنا مدارج الرجال والصلوة على محمد وآله  
الى يوم المال واعرنا بالبرائة من اعدائهم في كل حال من الاحوال  
من المقام والمقال .

و بعد مجلد حاضر هشتمين مجلد ترجمه كتاب روضات الجنات  
است و با اين مجلد به خواست حضرت پروردگار و توجهات حضرت  
بقية الله مجلد چهارم كتاب مزبور به پايان ميرسد اميد است به  
كرم حضرت حق همانطور كه اين ناتوان را به ترجمه قسمتهای پيشين  
آن توفيق داد براي اين بخش نيز موفق بدارد انه نعم الموفق  
والمعين .

روز سه شنبه غره ذيقعدة الحرام ۱۳۹۳ هجری و انالحقير

محمد باقر ساعدی ابن الحسين المشهدی دام عمره .

(۱) سیدالدین محمود بن علی بن حسن حمصی رازی .

حمصی در فن اصول و کلام دانشمند بنام عصر خود بوده و مردم بوثوق و پرهیزکاری او کمال اطمینان را داشتند .

حمصی آثاری دارد از جمله التعلیق الکبیر العراقی ، المصادر در اصول فقه ، التبیین والتنقیح فی التحسین والتقیح ، بدایه الهدایه در نقض الموجز نجیب ابوالمکارم .  
منتجب الدین قمی مینویسد چندین سال بمجلس او حضور می یافتم و اکثر آثار او را که دیگران نزد او میخواندند استماع میکردم .

مؤلف امل مینویسد شهید ثانی بتوسط شاگردان او از حمصی روایت میکرده شیخ حسن صاحب معالم اشعار زیر را بخط شهید از او نقل کرده .

قد کنت ابکی و داری منک دانیه      فحق لی ذاک ان شطت بکاالدار

ابکی لذکرک سر اثم اعلنه      فلی بکا ان اعلان و اسرار

با آنکه خانام کنار خانه تو بود در فرقت میگریستم بدیهی است اگر خانام از تو دور باشد بدون شک باید بگویم در آغاز کار در پنهانی میگریستم اکنون باید آشکارا گریه کنم بنابراین در مفارقت تو دو گونه گریه آشار و نهان دارم محدث نیشابوری می نویسد محمود بن علی بن حسن سیدالدین زلزلی (گمان میکنم زلزلی تصحیف رازی باشد چنانچه در بعضی اجازات او را رازی گفته اند )

از ثقات مشایخ و در فن کلام و اصول ، علامه ی روزگار خود بوده و دانشمندی پرهیزکار است .

آثاری دارد از جمله التعلیق الکبیر والتعلیق الصغیر والمنقذ من التقليد والمرشد الی التوحید که بنام تعلیق عراقی مشهور است .

محدث نامبرده پس از این مینویسد ابن ادریس ویرا تضعیف کرده و او را به اشتباه ستوده تا آنجا که گفته آثارش قابل اعتماد نمیباشند .

شیخ منتجب الدین و ورام بن ابی فراس از او روایت کرده اند .

مؤلف گوید از کتاب ابن ادریس تضعیف نامبرده استفاده نمیشود بلکه بنا به اظهار

بعضی او از ابن ادریس و آثارش نکوهش نموده (۱) .

(۱) منتجب الدین در ذیل ابن ادریس مینوسید و قال شیخنا سیدالدین محمود

الحمصی رفع الله درجته هو مخلط لایعتهد علی تصنیفه .

بلکہ بطوریکہ در شرح حال ابن ادریس نوشتیم منتجب الدین اظہار داشته سدیدالدین وی را باشتباه نسبت داده و آثارش را غیر قابل اعتماد قلمداد نموده نہ آنکہ ابن ادریس چنین اظہاری کرده باشد و من خود ہمکی سرائر را از آغاز تا انجام آن مورد دقت قرار داده جائی بہ تضعیف و نکوہش از او برنخوردم و بطوریکہ از قرائن استفادہ میشود .

ابن ادریس با حمصی کمال صداقت و دستی را داشته و ابن ادریس مردی نبودہ کہ از حمصی عیبجوئی و نکوہش کند .

زیرا در باب نوادر از کتاب قضاء مینویسد محمد بن مسلم گفتہ از حضرت باقر (ع) شنیدم میفرمود حضرت امیرالمؤمنین (ع) در داوریہای خود دستور دادہ تا حبیس و مواریث را مردود دارند .

نامبرده ذیل حدیث مزبور مینویسد موقعی شیخ ما محمود بن علی بن حسن حمصی رازی معنی حدیث مزبور را پرسید؟ در پاسخ گفتم حبیس، ملکی است کہ برخی از آدمیان بر بعض دیگر حبس میکنند کہ تا حبس زندہ است آن ملک بہ حبس باقی است و هنگامیکہ حبس مرد ملک محبوس در اختیار ورثہی حبس در می آید و بہ زیان محبوس علیہ از حبس بیرون میروند حضرت امیر (ع) دستور دادہ تا ملک محبوس در دستانتفاع ورثہ درآید زیرا ملک مورث آنہا بودہ، لیکن ہرگاہ حبیس محبوس برکعبہ و مساجد و امثال اینہا از مواضع عبادی باشد بملک مورث باز نمیکرد و قانون ارث دو آنہا مداخلہای نخواہد داشت زیرا بمجردیکہ مالک ملک خود را بر مواضع مزبورہ حبس کرد اصحاب ما بدون خلاف آنرا از ملکیت مالک خارج میدانند .

حمصی از بیانی کہ کردم بشگفت آمد و اظہار داشت تو در بدست آوردن مقصود حدیث و غرض از آن کمال مہارت و اطلاع را داری .

ابن ادریس پس از این افزودہ حمصی دانشمند با انصافی بودہ و از ہر موضوعی کہ بی خبر بود ادعای اطلاع و فہم نمیکرد و باید بگویم براستی اخلاقی را دراو مشاہدہ کردم کہ مانند آنرا در دیگران کمتر سراغ دارم زیرا او در برابر حقیقت کاملاً مطیع بود و ہیچگاہ عادت بگفتگو و مجادلہ نکردہ و موضوع حق را از ہر کسیکہ استماع میکرد در برابر آن تسلیم بود خدا ما و او را برای بدست آوردن خشنودیہا و فرمانبرداری از حضرتش توفیق دہاد .

ابن ادریس در کتاب مزبور در مسئلہ میراث مجوس انگاہ کہ حدیث سکونی و توجہ شیخ طوسی را دربارہ ان ایراد کردہ مینویسد شیخ ما محمود حمصی رہ در کتاب المصادر کہ در اصول الفقہ تالیف کردہ اظہار نظر شیخ طوسی را از کتاب عدہ کہ مفصلاً در اثبات خبر

واحد ظنی بحث کرده ایراد نموده و گفته است اگر در مقام ایراد گفته شود چگونه برای نهمه اخبار که حداکثر روایتشان چنین و چنانند توجه پیدا میکنید و حال آنکه شرط خبر واحد و عمل بدان آنستکه را وی آن عادل باشد در پاسخ گفته ما همگی اخبار آحاد را جائز العمل نمیدانیم بلکه برای عمل بدانها شرائطی را تصویب میکنیم و ضمناً افرادی را که نام بردید و پاسخ از وجود آنها میتوان داد یکی آنکه نامبرندگان هرگاه مردمی موثق باشند عمل بروایت آنها جایز است الخ.

پس از این حمصی اعتراض کرده و گوید پاسخ مزبور با مرامی که خود داشته که هرگاه خبر از غیر طریق مخالفان برسد، سازگار نمیشود و اگر در مقام پژوهش بگویند نامبرندگان اگر چه در اعتقاد خطا کارند لیکن در نقل موثقانند باید بگوئیم همین دلیل در محل دیگر نیز خواهد بود بنابراین هرگاه قرار باشد بخبر موثقان از فطحیه عمل کرد باید به خبر موثقان مجبره و مشبهه و دیگران عمل نموده و موقعیت مناسبی برای استثنای یکی از این دو دسته باقی نخواهد ماند و در نتیجه باید فرق و تمییزی میان اصحاب ما و فرقه‌های مختلف دیگر در روایت و نقل باقی نماند و مستلزم آنستکه شیخ در عمل به اخبار آحاد از مرام مخالفان پیروی کرده باشد.

ابن ادریس در پایان مینویسد تا بدینجا اعتراض حمصی بر شیخ ما ابو جعفر به آخر رسید و چه نیکو استدلال و اعتراضی است بر معظم له انتهى.

مؤلف گوید از اینکه در هر دو موضع ابن ادریس از حمصی تعبیر به شیخنا نموده هویدا است ابن ادریس از او اجازه داشته یا برخی از مطالب علمی و فنی را از او فرا گرفته باشد.

از جمله کسانی که از حمصی روایت کرده و غالب اجازات وی بتوسط او بوده.

شیخ برهان‌الدین محمد بن محمد بن علی حمدانی قزوینی مشهور به نزیل الری است وی استاد قرائتی خواجه نصیر طوسی است.

مؤلف گوید تا بحال به استاد قرائتی حمصی دست پیدا نکردم آری شاگردش منتجب الدین قمی در فهرست مینویسد موفق‌الدین حسین بن فتح واعظ بکرآبادی کرگانی.

فقیهی مورد اطمینان و از نیکوکاران عصر خود بشمار است بکرآبادی از شاگردان شیخ ابوعلی طوسی بوده و شیخ امام سدیدالدین محمود حمصی فنون فقهیه را از او فرا گرفته و در ذیل:

سید تاج‌الدین منتهی بن مرتضی حسینی مرعشی مینویسد نامبرده فاضلی برجسته و

در فنون مناظره مهارت داشت و از علم کلام و مسائل آن برخوردار بود و شیخ امام سدید الدین حمصی با او گفتگو و مناظره میکرد.

مؤلف گوید بطوریکه می دانیم حمصی از دانشورانی است که تصرفات و تحقیقات عالمانه منحصر بفرد داشت و در روزگار خود شناور ماهری بود که در دریای علم و دانش با کمال استادی بشناوری میپرداخت و ایرادات بجا و بموقع از نویسندگان و مؤلفان مینمود مؤید این معنی اظهار نظریست که شهید ثانی در درایه نموده و مینویسد پس از شیخ طوسی اصولاً به شهرتی که مورد گفتگو قرار گرفته و متاخران بدان متوجه اند توجهی نخواهد شد زیرا حداکثر فقهاییکه پس از شیخ بوجود آمدند بر اثر اعتقاد و خوشگمانی که بوی داشتند از فتوای او پیروی میکردند و شیخ فاضل محقق سدیدالدین محمود حمصی و سیدرضی الدین بن طاوس و گروهی از دانشوران بدین حقیقت گواهند.

سید بن طاوس در کتاب البهجه لثمره المهجه مینویسد جد نیکوکارم ورام بن ابی فراس قده نقل کرده است حمصی اظهار میداشته درحقیقت پس از شیخ طوسی قده در میان امامیه مفتی محقق که شخصاً در فنون فتوایی خود مستقل باشد وجود نداشته بلکه همگان فتاوی شیخ را حکایت و نقل میکردند.

سید پس از نقل مزبور اظهار داشته اکنون با توجه به بیان مزبور ثابت میشود که فتوا و سئوالاتی که پاسخ داده میشوند منحصر به نگهداشت فتاوا و گفتار دانشمندان پیشین است انتهی.

مؤلف گوید تا بحال نتوانستم بدست آورم چرا کتاب مشهور حمصی که بنام التعلیق العراقی موسوم گردیده بدین نام خوانده شده آری یکی از دانشمندان عامه که بنام ونسب زیر معروف است (۱).

رکن الدین ابوالفضل بن محمد عراقی قزوینی طاوسی که از نوادگان و منتسبان طاوس یمانی است تعلیقی داشته و حمصی تعلیقی بر آن نوشته و بدان نام شهرت یافته چنانچه ابن خلکان مینویسد نامبرده سه تعلیق مختصر و متوسط و مبسوط در علم خلاف داشته و در مدرسه همدانی تدریس میکرده و شاگردان از شهرهای دور و نزدیک بمنظور فراگرفتن علوم به نزد وی می آمده و تعلیقات او را یادداشت میکرده و تقریرات او را مینگاشتند و حاجب

(۱) موضوع مزبور مورد پسند مؤلف مستدرک قرار نگرفته و اظهار داشته کتاب مزبور

را مدتها پیش نزد یکی از علما دیده ام.



جمال الدین مدرسه حاجبیه همدان را برای او بنیان کرد و طاوسی در جمادی الاخری سال ۶۰۰ هجری در همدان وفات یافت انتہی .

و از آنجا که عراقی نامبرده در روزگار حمصی میزیسته ممکن است تعلیق وی تعلیق بر تعلیق عراقی باشد و لفظ تعلیق بر اثر کثرت استعمال و رعایت اختصار حذف شده باشد علاوه بر این در آنروزگار معمولاً هر کتابی را که در فنون حکمت و کلام تالیف میکردند بنام تعلیق مینامیدند چنانچه تعلیقات فارابی که عناوین کتابش را به تعلیق تعلیق معنون ساخته بنام تعلیقات شهرت دارد با آنکه کتاب مستقلی است و حاشیه نمیباشد .

شیخ جمال الدین علی بن محمود حمصی رازی .

ریاض العلماء عنوان ویژه‌ای برای او تشکیل داده و مینویسد حمصی فاضلی دانشمند و متکلمی کامل بود کتاب مشکوه‌الیقین در اصول الدین از آثار اوست و برخی آنرا از آثار پدرش سدیدالدین محمود استاد شیخ منتجب الدین و مؤلف التعلیق العراقی در کلام دانسته انتہی .

مؤلف گوید در یکی از سفینه‌های معتبر مینویسد از جمله حکایاتی که برای جمال الدین حمصی اتفاق افتاده آنستکه وی گفته آنگاه که در ری به تحصیل مشغول بودم در روءیا دیدم برهان زیر را برای نفی اتحاد باری که حلولیها و وحدت وجودیها بدان معتقدند اقامه میکردم و میگفتم با آنکه ممکنات متعدداند هرگاه وجود باریتعالی عین وجود آفریدگانش باشد مستلزم آنستکه ذات اقدس او قابل تقسیم باشد و در اینصورت یا باید هر یک از اجزاء خدا خدای مستقلی باشد در اینموقع تعدد الهه بوده و اعتقاد باینموضوع کفر و شرک است و یا اجزاء مزبور خدا نیستند و الهیت او متوقف به اجتماع اجزاست و اجتماع اجزاء نیازمند بجامع و مؤلف است و اینک اگر خدا جامع اجزاء خود باشد ناچار باید پیش از آنکه خدا بشود خدا بوده و تصور اینمعنی برخلاف عقل است و یا جامع اجزاء او شخص دیگری غیر از خداست و اندیشه اینموضوع متوقف بر آنستکه خدا در الهیت خود بدیگری نیازمند باشد و در عین حالیکه واجب است ممکن بوده و این موضوع نیز برخلافست و اینک که اعتقاد به اتحاد مستلزم یکی از محظورات فوقست اتحاد محال بوده و مطلوب ما نیز بطلان اتحاد است .

مؤلف گوید اکنون باید تحقیقی درباره شهرت نامبرده که او و فرزندش بدان مشهوراند نمود و من در هیچیک از کتابهای اجازه و تذکره‌های احوال دانشمندان و راویان به حقیقت نسبت حمصی دست پیدا نکرده‌ام آری عموماً کلمه حمصی را از ریشه حمص بکسر حاء و میم

و تشدید میدانند و حمص نام نخود است و ممکن است یکی از پدران یا نیای او نخود فروش یا باصطلاح نخود بریز بوده بدیہی است شہرت عمومی صحت نسبتی را ثابت نمیکند و نمیتوان انرا دلیل بر درستی آن نسبت قرار داد چنانچہ عدہای از نویسندگان عالیمقام کلمہی مزبور را بکسر حاء و سکون و تخفیف صاد ضبط کرده و آنرا منسوب بشہر حمص برابر شہر حما کہ ہر دو از شہرہای شام و از جملہ شہرہای آباد آن کشورند دانستہ .

مؤلف تلخیص الاثار مینویسد در این شہر مار و عقرب فراوانست و ہموارہ مردم آنجا از آزار این حیوانات زہرآگین متاذی اند و ہرگاہ جامہ ہاشان را با آب نخود بشویند تا ہنگامی کہ جامہ را با آب دیگر نشستہ باشند همچنان از گزند مار و عقرب در امانند و مردم آنجا افرادی سادہ لوح و کند ذہن میباشند .

لیکن باید گفت سدیدالدین ایرانی است و ما در هیچیک از تاریخہای سنی و شیعہ عرب ندیدہ ایم کہ ویرا در ردیف اعلام تازی نام بردہ باشد و ہرگاہ نام بردہ عربی زبان بود باید او را در شمارش تازیان قلمداد کنند و در مقام ذکر نسب و یادآوری از شہرت او برآزی کہ منسوب بہ ری است اکتفا ننمایند بنابراین باید گفت آنہا کہ ویرا از مردم حمص دانستہ اند اشتباہ کردہ اند .

و نیز آنہا کہ ویرا بہ صفت متکلم تنہا موصوف داشتہ اند و گفتہ اند محمود بن علی متکلم رازی معاصر با فخرالدین رازی است اشتباہی است کہ از ناحیہ مؤلف قاموس برای آنہا ایجاد شدہ یعنی ضبط قاموس را بدرستی نفہمیدہ اند .

زیرا او در مادہ حمض با حاء مضموم و میم مشدد و ضاد معجمہ مضمومہ بمناسبت موارد استعمال آن مینویسد محمود بن علی حمضی باد و ضمہ و ضاد معجمہ متکلم و شیخ فخر رازی است .

مؤلف در پایان مینویسد اینگونہ تحقیق منحصر بانیکتاب و قابل توجہ است و ما ذیل احوال شیخ عبد علی بن ملامحمود جاپلقی و بمناسبت نام پدرش اشخاصی را کہ بنام محمود شہرت داشتہ اند ایراد کردہ ایم .

(۲) سید مرتضی بن داعی بن قاسم حسنی .

مؤلف امل بنقل از منتجب الدین مینویسد سید را دیدہ و اورا محدثی دانشمند یافتم و کتبی را از حضورش بہرہ ور گردیدم و او روایت ہمگی آثار عبدالرحمن مفید نیشابوری را بمن اجازہ داد .

مؤلف گوید معظم لہ سید مرتضی بن داعی رازی ملقب بہ صفی الدین و مؤلف تبصرہ

العوام در تفصیل مذاهب و آراء مختلف .

حداکثر نامبرده را همراه با برادرش سید مجتبی که او نیز یکی از مشایخ شیخ منتجب الدین قمی بوده نام میبرند و هر دو برادر از شیخ طوسی و بوسیله عبدالرحمن مفید نیشابوری از سید مرتضی و سیدرضی روایت میکنند .

مؤلف گوید سید مجتبی رازی مزبور غیر از :

سید ابوهاشم مجتبی بن حمزه حسنی ملقب به مجدالدین است سید نامبرده از فضلا و ثقات محدثان بوده و از شیخ طوسی روایت میکرده و منتجب الدین برای او عنوان علیحده ای قرار داده .

و چنانچه میدانیم سید مرتضی داعی عیراز سید مرتضی علم الهدی سابق الذکر است زیرا نام سید بطوریکه در شرح حالش ایراد شده علی است .

از مؤلف مقام الفضل می پرسند آیا غزالی در آخر عمرش مستبصر شد یا نه؟ و اینکه میگویند که امام ابو حامد غزالی در راه مکه معظمه با سید مرتضی مناظره کرد و بآن سبب شیعه شد و این شعر را گفت :

دوست بر ما عرض ایمان کرد و رفت پیره گیری را مسلمان کرد و رفت

و بعد از آن ، کتاب سرالعالمین را نوشت آیا اصلی دارد یا نه؟

وی در پاسخ نوشت و اما ملاقات غزالی با سید مرتضی علم الهدی (مانند استبصارش) بی اصلست هر چند که بعضی از فضلا گفته اند زیرا که وفات سید در سنه چهار صد و سی و شش بود و ولادت ابو حامد در سنه چهار صد و پنجاه تا آنجا که گفته و محتملست که مراد از سید مرتضی رازی صاحب تبصره العوام باشد لیکن حکم بآن موقوفست بر موافقت تاریخ عصر او و الحال بخاطر ندارم انتهى .

مؤلف گوید از طبقه سید رازی بدست میآید هم زمان با غزالی بوده و پس از این ذیل احوال غزالی بتاریخ وی اشاره خواهیم کرد و ممکن است حکایت مزبور آنگاه اتفاق افتاده که غزالی دست از ریاست برداشته و بانزوا گرائیده و بقانون سالکان طریق به سیر آفاق پرداخته .

مؤلف گوید عده ای از پیشینیان بنام سید مرتضی شهرت داشته اند از جمله :

سید ابوالحسن مرتضی ذوالمجدین فرزند سید ابوالقاسم علی بن ابی الفضل محمد

حسینی دیباجی .

نامبرده در روزگار خود نفیب علویها و از بزرگان سادات عراق و نامداران اشراف

علما و در فنون معمولہ استاد بود .

از فہرست منتجب الدین بدست میآید نامبرده در سفر حج از شیخ طوسی استفادہ کردہ و مراتبی از علوم را از معظم لہ فرا گرفتہ .

سید جمال الدین مرتضی بن حمزہ بن ابی الحسین موسوی .

منتجب الدین مینویسد نامبرده دانشمندی واعظ بود .

سید مرتضی بن حسین بن احمد علوی حسینی شجری .

نامبرده مینویسد وی سیدی زاهد و فاضلی عادل بود .

سید علاء الدین مرتضی بن محمد حسنی .

ہمو مینویسد نامبرده فقیہی فاضل بودہ .

سید کمال الدین مرتضی بن منتهی فرزند حسین بن علی مرعشی نامبرده استاد

منتجب الدین و مؤلف شرح ذریعہ و تعلیق کبیر است .

سید علم الدین علی بن عبدالحمید بن فخار بن معد موسوی معروف بمرتضی .

منتجب الدین نوشتہ وی فقیہی محدث بودہ بیشتر اوقات بتوسط پدرش از جدش از

ابن ادریس مؤلف سرائر روایت میکرده .

و شہید اول بتوسط سید بن معد سابق الذکر از وی روایت نمودہ .

سید مجتبی بن داعی برادر سید مرتضی بن داعی .

مؤلف لؤلؤہ نوشتہ سید مجتبی از مشایخ سید فضل اللہ راوندی بودہ واو و برادرش

سید ابوتراب مرتضی بن داعی از دانشمندان شایستہ و محدثان عصر بودہ اند و از شیخ

طوسی و سید مرتضی علم الہدی روایت میکرده و شیخ منتجب الدین از ہر دو روایت مینمودہ .

مؤلف گوید سید مرتضی بن داعی از شیخ جعفر بن محمد دوریستی سابق الذکر روایت

میکرده و سند روایتی او بہ شیخ صدوق مؤلف من لایحضر منتهی میشود .

سید مرتضی طباطبائی در میان متاخران نام سید مرتضی بطور عموم منحصر بنامبرده

است کہ پدر علامہ بحر العلوم آتی الذکر میباشد .

نامبرده دانشمندی پرهیزکار و شایستہای نیکوکار بود .

مؤلف منتهی المقال اظہار داشتہ فرزند بحر العلوم در آغاز کار مراتب علمی را از او

فرا گرفتہ .

شیخ مرتضی انصاری و نیز در میان متاخران از سلسلہی غیر سادات این نام منحصر

است بہ شیخ مرتضی بن محمد امین دزفولی نجفی مشہور بہ انصاری کہ از فقہاء متبحرو

صاحب نظر و مؤسسان اصول بوده کتاب فرائد در مسائل چهارگانه اصول و مقاصد عمده ادله‌ی عقلیه و کتاب متاجر که مانند آن در کتابهای استدلالیه تالیف نشده و امثال اینها از رساله‌ها و تعلیقات دیگر از آثار اوست .

پیش از این ذیل احوال استادش محقق نراقی بپاره‌ای از خصوصیات و تاریخ وفاتش اشاره کردیم .

(۳) سید امیر مصطفی بن حسین حسینی تفریسی مؤلف نقدالرجال سید از بزرگان شاگردان ملاعبدالله شوشتری و معاصر با میرزا محمد رجالی استرآبادی بوده . کتاب نقدالرجالش از بهترین و جامعترین کتابی است که در فن رجال تدوین شده و از همه‌گونه تحقیقات و تدقیقات برخوردار است و کمال لطف سلیقه را در آن بکار برده . تا بحال بشرح حال ویژه‌ی او که در کتابهای تراجم تدوین شده باشد دست نیافتم تنها در امل‌الامل بشرح حال او پرداخته و مینویسد .

سیدجلیل مصطفی بن حسین تفریسی عالمی محقق و ثقه‌ای فاضل بود کتاب رجال از آثار اوست و از ملاعبدالله شوشتری و شیخ عبد‌العالی بن عبدالعالی عاملی روایت می‌کرده و از اعلام متاخر از شیخ طوسی بجز اندکی نام نبرده انتهی . مؤلف گوید برخلاف انتظار متاخران از علما را بیشتر از کتابهای رجال دیگر نامبرده و از قرائن پیداست بخلاف سایر رجالیها تصمیم داشته نام متاخران از علما را در کتاب خود متذکر شود .

و تا بحال بروایت علما از او دست نیافته‌ام .

می‌پندارم میرمبرور از عموزادگان سید فیض‌الله تفریسی فقیه متکلم رجالی سابق الذکر بوده باشد و ممکن است نامبرده در فن رجال و امثال آن استاد میرمبرور باشد . و در اینکه میرمبرور در فن رجال بر دیگران پیشقدمست قولیست که جملگی برآنند و همگی به کمال وثاقت و عدالت و نهایت ضبط و جلالت او اعتراف داشته و مؤید همه‌ی نظرات مزبور آنستکه وی تحت نظر ملاعبدالله شوشتری مقدس‌نامی سابق‌الذکر تربیت شده . (۴) شیخ مفلح بن حسین صیبری فاضلی علامه و فقیه بود .

امل‌الامل مینویسد صیبری آثاری دارد از جمله شرح شرایع و شرح موجزو مختصرالصحاح و منتخب‌الخلافا و رساله جواهرالکلمات در عقود و ایقاعات از این رساله استفاده میشود نامبرده مردی فاضل و دانشمند و محتاط بوده .

صیبری معاصر با شیخ علی بن عبدالعالی کرکی است .

مؤلف گوید نامبرده از شاگردان ابن فهد حلی مؤلف الموجز والمهذب وعده الداعی است و از او هم اجازه داشته .

سید حسین کرکی در اجازه‌ی خود بمناسبت طریقه دوم از طرق دوازده‌گانه‌ایکه منتهی به کتب اصحاب نموده مینویسد همگی آثار سلف را بطریق قرائت و اجازه از سید محققان و سند مدققان وارث علمهای پیمبران سید حسین بن سید حسن حسینی موسوی یعنی امیرسید حسین قزوینی دخترزاده شیخ علی محقق ثانی از عده‌ای از مشایخ نقل می‌کنیم از جمله شیخ یحیی بن حسین عشره بحرانی از شیخ فقیه شیخ حسین از پدرش فقیه نبیه شیخ مفلح صیمری شارح ترددات شرایع و شارح کتاب الموجز ابن فهد و امثال اینها از آثار دیگر از ابن فهد بطرقی که داشته .

بنابراین صیمری در طبقه شیخ علی بن هلال جزائری است که محقق کرکی از وی روایت میکرده و او نیز از شاگردان ابن فهد بوده .

از آثار صیمری که من دیده‌ام کتابی است بنام التنبیه علی غرائب من لایحضره الفقیه در این کتاب فتوای بر خلاف اجماع و مسائل متروکه‌ایکه متاخران و فقها بدانها توجهی نداشته ایراد کرده و مطالب مهم و چشمگیری در آن تدوین نموده که انسان فقیه از آنها کاملاً برخوردار میشود .

صیمر بر وزن حیدر بفتح میم و یا بضم آن بنا باظهار قاموس اللغه نام شهریست واقع در میان خوزستان اهواز و شهرهای جبل که واقع در میان آذربایجان و عراق عربند و یا شهریست واقع در میان خوزستان و شیراز و شهرهای دیلم و حاکم‌نشین آنها اصفهانست .

از رجال ابن داود نقل شده صیمر بفتح میم شهریست از سرزمین مهرگان در پنج منزلی دینور و شهریست در بصره در کنار دهانه نهر معقل ممکن است نامبرده چندی را در حله یا برخی از شهرهای بحرین میزیسته و در این دو محل در آنروزگار حوزه علمیه شیعه اداره میشده و دانشمندان شیعه از اطراف بدانجا توجه میکردند .

شیخ حسین فرزند شیخ مفلح که در اجازه سید حسین کرکی نامبرده شد از دانشمندان عصر خود بوده و مؤلف ریاض مینویسد وی فاضلی عالم و محدثی پارسا بود قرآن کریم بسیار تلاوت میکرد و بروزه و نماز و حج بیت‌الله توجه خاصی داشت اخلاقی پسندیده و از مراتب علمی کاملاً برخوردار بود کتابی کبیر در مناسک حج که مشتمل بر فوائد بسیار است تالیف نموده و رسائل دیگری نیز تدوین کرده و در سن هشتاد و اندی سال ۹۳۳ هجری وفات یافت .

مؤلف مشایخ الشیعه مینویسد شیخ فاضل نصیرالحق والمله والدین حسین بن مفلح صیمری در فنون متعدده استاد و دانشمند کریمی بود کتاب منسک کبیر که همراه با فوائد بسیاری است از آثار اوست مدت سی سال با او همراه و همراز بودم و همواره از کمالات او مستفید میگردید اخلاقی پسندیده و صبری جمیل داشت هیچگاه لغزشی از او مشاهده نکردم و مرتکب گناهان صغیره و کبیره نمیشد و از همهگونه شایستگیها برخوردار بود و هر شب جمعه و دوشنبه ختم قرآن میکرد و نوافل شبانه روزی را بموقع خود میخواند بسیار روزی میگرفت و چندین بار به حج بیتالله مشرف شد و در سن هشتاد و اندی در آغاز محرم سال ۹۳۳ در سلما باد یکی از قراء بحرین درگذشت .

بطوریکه از فوائدالرجالیه علامه بحرالعلوم استفاده میشود از آثار او محاسن الکلمات فی معرفه النیات است اینکتاب از بهترین آثار اوست و بسیاری از فوائدی را که پدرش در شرح موجز و شرایع ایراد کرده در آن آورده است .

(۵) شیخ مقداد ابو عبدالله بن عبدالله بن محمد بن حسین بن محمد سیوری حلی

اسدی .

امل الامل مینویسد سیوری عالمی فاضل و متکلمی محقق و مدقق بود آثاری داشت از قبیل شرح نهج المسترشدین در اصول الدین و کنز العرفان در فقه قرآن و التنقیح الرابع در شرح مختصر شرایع و شرح باب حادی عشر و شرح مبادی الاصول و امثال اینها . سیوری از شهید اول روایت میکند و سال ۷۹۲ هجری از شرح نهج المسترشدین آسوده شده انتهی .

مؤلف گوید از آثار او شرح فصول خواجه نصیر طوسی و کتاب مهج السداد در شرح واجب الاعتقاد علامه حلی است .

شیخ مقداد همان دانشمندیست که متاخران از فقهاء او را بنام فاضل سیوری میشناسند و از کتاب آیات الاحکامش بسیار نقل میکنند در بعضی از مدارک مقداد را به عنوان غروی ستوده اند ممکن است بدانجهت بوده که در حیات و ممات مجاور آستان قدس علوی (ع) بوده است .

عبدالله بن شیخ شرف الدین ابی عبدالله المقداد بن عبدالله حلی سیوری اسدی مشهدی نجفی .

مؤلف ریاض اظهار داشته نامبرده فرزند شیخ مقداد است و نامبرده کتاب اربعین را بخاطر او تالیف کرده .

شیخ زین الدین علی بن حسن بن علالا .

مؤلف ریاض نوشتہ نامبرده شاگرد فاضل مقدار است و در دوم جمادی الاخره سال ۸۲۲ هجری از طرف وی با جازہ مفتخر شدہ .

و در ذیل احوال علی بن ہلال مینویسد نامبرده بسند عالی از شیخ مقدار سیوری روایت میکنند .

مؤلف لؤلؤءہ می نویسد شیخ مقدار از مشایخ محمد بن شجاع قطانست و قطان دانشمندی است کہ محمد بن مؤذن جزینی بواسطہ سیدحسن بن دقماق حسینی از وی روایت می نموده (۱) پس از این عبارت امل الامل کہ ترجمہ شد متعرض گردیدہ و می نویسد بطوریکہ برخی از مشایخ معاصر اظهار داشته الفیہ شہید را شرح کردہ و از آثار اوست تجوید البراعہ در شرح تجرید البلاغہ در علم معانی و بیان و کتاب نضد القواعد کتابیست کہ در نوع خود تازہ است این کتاب را بمنظور ترتیب قواعد شہید تدوین نموده و آنرا بہ ترتیب ابواب فقہ و اصول منظم ساختہ و چیزی بآن نیفزودہ تنها در بحث قسمت ترسیمی بوجود آورده و جدولی تنظیم کردہ و در آغاز آن مینویسد پس از آنکہ کتابہائی در فنون کلام تدوین کردم ویژه اللوامع الالہیہ فی المباحث الکلامیہ را تصنیف نمودم تصمیم گرفتم تا کتابی در مسائل فقہیہ و مباحث فروعیہ تالیف نمایم و شیخ ما شہید اول کتابی بنام قواعد نگاشته و در این کتاب قواعد استنتاج منقول از معقول و فروع از اصول را ایراد کردہ بود و از آنجا کہ ترتیب مناسبی را در آن بکار نبرده بود تا نیازمندان بسادگی بتوانند از آن بهره ور گردند عزیزمت برآن گماشتم تا همانرا بطرز جالبی مرتب بسازم و مشکلات آنرا تشریح و توضیح نمایم و آنرا نضد القواعد الفقہیہ علی مذهب الامامیہ نامیدم و از خدا در اتمام آن توفیق می خواهم و در این امر مهم با توکل مینمایم .

مؤلف گوید کتاب لوامع نامبرده اش از بہترین کتابی است کہ در فن کلام تدوین شدہ زیرا طرز جالبی در آن بکار برده و نظم و ویژہ در آن رعایت کردہ و مشتمل بر چہار ہزار بیت بودہ و چنان مطالب لازم را در آن بوجود آورده کہ جای تاسفی برای کسی باقی نگذارده کہ بگوید ای کاش فلان مطلب در آن نگارش پیدا کردہ بود .

و از آنانکہ بشرح احوال او پرداختہ در شگفتہ چگونه از کتاب لوامع و کتاب نضد القواعد او با آنہمہ ارجی کہ دارند نام نبرده اند .

(۱) نامبرده مؤلف نزهة العشاق در فن ادبست و دقماق معرب طحماق یا چخماق است



و کتاب تنقیح او بهترین کتابی است که در فقه استدلالی تدوین شده و همگان از آن بهره‌ورند ویژه فوائد بسیاری که خارج از مراتب فقهی میباشند در آن کتاب موجودند از جمله از ابن جوزی نقل میکند نامبرده گوید ایام البیض را از آنجهت بدین نام خوانده‌اند که شبهای آن (یعنی ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - بر اثر درخشش ماه) روشن است و شبهای مزبور را عموماً ایام البیض خوانده‌اند و برخی از فقها نیز از نظریه عمومی استفاده کرده و شبهای مزبور را ایام البیض گفته و حال آنکه این تسمیه درست نیست زیرا روزها بطور کلی بر اثر درآمد خورشید سفید و نورانی هستند و بطوریکه میدانیم عرب هر سه شب از ماه را بنامی مینامد و ما تفصیل آنها را در کتاب نکاح متعرض شده‌ایم .

در کتاب مزبور مینویسد هر سه شب از ماه بنامهای ذیل که جمعا ده اسمند خوانده میشود . ۱ - غرر . ۲ - نفل . ۳ - تسع . ۴ - عشر . ۵ - بیض . ۶ - درع . ۷ - ظلم . ۸ - حنادس . ۹ - دادی . ۱۰ - محاق اکنون توضیح نامهای مزبور غرر بدانجهت که عره عبارت از آغاز هرچیز است نفل بمعنی زیاده است که ماهرو بتزاید میگذارد تسع باعتبار اسم آخرین شب است که شب نهم باشد عشر باعتبار اولین شب است که شب دهم باشد بیض (همان ایام البیض معمولست) که همهی آن سه شب درخشانت درع از ریشهی شاة درعاً گرفته شده و آن گوسفندیست که سرش سیاه باشد و باقی بدنش سفید و روی این میزان باید کلمهی درع را بسکون راء خواند و حال آنکه برخلاف قیاس آنرا با حرکت راء خوانده‌اند ظلم باعتبار تاریکی آنشبها و حنادس بمناسبت شدت تاریکی شبها دادی جمع داده که مقصور و ممدود خوانده میشود و از ریشهی دیداء گرفته شده که حاکی از سرعت دویدن شتر است ابو عمرو گفته دیداء و داء آخرین شبهای ماهست محاق از محقه یمحقه محقا است که بمعنی ابطال کردن و محو نمودن آنست که با وجود محاق مانند اینکه ماه باطل شده باشد انتهى .

مؤلف گوید علتی را که برای محاق آورده درست نیست و ظاهراً محاق کفتن بدان جهت است که دائره ماه بر اثر اینکه تحت الشعاع قرار میگیرد مخفی میشود .

مجمع البحرین ذیل کلمهی محق می نویسد در حدیث آمده یکره التزویج فی محاق الشهر پس از این اظهار داشته محاق بضم و کسر میم سه شب آخرین ماه است که ماه بر اثر ناپدید شدنش از نظرها پوشیده است و بمناسبت هلال مینویسد هلال از شب اول تا شب چهارمست و از شب چهارم تا آخر ماه را قمر مینامند .

محمد بن شجاع القطان پیش از این نوشتیم نامبرده از فاضل مقداد روایت میکرده .

اکنون علامه بحر العلوم در فوائد الرجالیه عنوان ویژه‌ای برای او مقرر کرده و مینویسد ممکن است نامبرده مؤلف معالم‌الدین در فقه آل یسن باشد و در اجازات از او مکرر نامبرده شده و او بتوسط فاضل مقداد از شهید اول روایت میکند پس از نقل اشاره‌ای به بعضی از اجازات مینویسد در پشت کتابی نوشته بود این کتاب از آغاز تا انجام با نسخهای که بر مصنفش قرائت شده بود و خط او طاب‌ثراه بر آن نگاشته گردیده مقابله شد و مؤلفش محمد بن شجاع انصاری است و از مطالعه دقیق ان کتاب بدست می‌آید مؤلف مرد فاضلی بوده و از رویه محقق و علامه حلی در اصول مسائل پیروی می‌کرده و در فروع نیز گاهی هم عقیده با آنها بوده و از روایاتی که صحتشان از نظر من درست است نقل می‌کرده انتهى .

مؤلف گوید در یکی از کتابهای اجازات آمده که ابن ابی‌جمهور احسائی بدین سند از علامه حلی روایت کرده از سید وجیه‌الدین عبدالله بن علاء‌الدین فتح‌الله بن رضی‌الدین عبدالملک بن اسحق بن عبدالملک بن محمد بن محمد بن فتحان واعط‌قمی کاشانی از پدرش از جدش رضی‌الدین از فاضل مقداد از شهید اول از فخرالمحققین از پدرش علامه حلی ره .

از فهرست منسوب بشیخ حسین والد شیخ‌بهای استفاده میشود سیوری به ضم سین و یاء مخففه منسوب به سیور است که یکی از دیهات حله است و ممکن است منسوب به سیور باشد که جمع سیر است و آن عبارت از پوست آش داده‌ایست که برای زین و امثال آن بکار برده میشود و میتوان گفت یکی از افرادی که در سلسله‌ی نسبش نامبرده شده سازنده یا فروشنده‌ی چنان پوستی بوده است .

مؤید این نظریه آنستکه فیروزآبادی حسین بن محمد سیوری و عبدالملک بن احمد سیوری را که از محدثان بوده‌اند بفروش پوست مزبور نسبت داده و ممکن است منسوب به شهری باشد که در جانب شرقی جند بفتح جیم و نون واقع شده و از شهرهای یمن است . و به احتمال قوی میتوان گفت بقعه‌ای که در بیابان شهر وان بغداد واقع شده و مردم آنجا آنرا مقبره مقداد میخوانند مدفن همین بزرگوار باشد که در همانجا درگذشته و وصیت کرده او را سر راه زائران عتبات عالیات دفن کنند .

و بنا با احتمال مزبور قبر ~~بن~~ بن اسود کندی یکی از بزرگان اصحاب پیغمبر اکرم (ص) در آنجا نمیشد برای آنکه قبر او در قبرستان بقیع است و مورخان صاحب اعتبار گفته‌اند مقداد در سرزمین جوف واقع در سه منزلی مدینه رحلت کرد و حاضران جنازه‌ی او را بدوش گرفته بمدینه آورده و در بقیع مدفون ساختند .

(۶) امیر غیاث‌الدین منصور بن امیر صدرالدین محمد بن ابراهیم بن محمد بن اسحق حسنی حسینی دشتکی شیرازی .

امیر مبرور صاحب مدرسه‌ی منصوریه شیراز و مردی فاضل و فهمیده و عالیمقام و با جلال و بزرگواری بود و در حکمت و کلام یکتای عصر خود بشمار می‌آمد .

سلم‌السموات مینویسد ملوک اطراف و اعظم در نامه‌هایی که با او می‌نوشتند اورا چنین می‌ستودند جامع‌المعقول والمنقول و حاوی‌الفروع والاصول اکمل اهل‌النظر استاد‌البشر والعقل الحادی عشر .

کتاب مزبور تالیف شیخ ابوالقاسم بن ابوحامد بن نصرالبیان انصاری کازرونی است در این کتاب مفصلاً بترجمه‌ی عده از حکما و سراینندگان و ارباب منازل و اصحاب مقامات پرداخته و بطوریکه خود ذیل احوالش مینویسد شاگرد ملاوجیه‌الدین سلیمان قادری شیرازی است که او از شاگردان امیرغیاث است و از جمله مطالبی که درباره امیر مبرور نوشته‌آنست که سجع مهرش "ناصرالشریعه منصور" بوده .

و در ذیل احوال پدرش امیر صدرالدین محمد مینویسد در یکی از مجالس که بمنظور مناظره‌ی امیر صدرالدین و ملاجلال دوانی در شیراز منعقد گردیده و امیر غیاث‌الدین که جوان هیجده ساله‌ای بود و همان اوان بنوشتن شرح هیاکل که از آثار ارزنده‌ی اوست مشغول بود نیز حضور داشت امیر غیاث‌الدین شروع بسخن کرده و ملاجلال را مورد خطاب قرار داد و مطالب مهمی را بعنوان اینکه تصمیم دارم با شما مناظره کنم بمیان آورد ، متاسفانه ملاجلال اصولاً بسخنان او توجهی نکرد و بهیچوجه بی‌پاسخ او نپرداخت .

پدرش امیر صدرالدین خطاب به ملاجلال اظهار داشت بنده‌زاده چنین می‌گوید ملاجلال در پاسخ گفت شما بفرمایید تا ببینم چه می‌فرمائید .

از بعضی تواریخ بدست می‌آید امیر غیاث‌الدین از جمله وزیران سلطان حسین میرزا بایقرا تیموری بوده .

و از بعض دیگر بدست می‌آید امیر غیاث‌الدین مانند پدرش صدرالدین در امور مذهب شیعه مشکوک بوده بهمین مناسبت نام او در ردیف احباب مذهبی در نیامده و در کتب رجال و اجازات از او نام نبرده‌اند و مانند پسرعموی محدث و عارفش میرزا عطاءالله بن امیر فضل‌الله حسین دشتکی سابق‌الذکر و مؤلف کتاب روضه‌الاحباب در سیرت نبی و آل و اصحاب بوده است .

بعضی از طرف پدر و پسر و عموزاده چنین پوزش آورده که نامبرده با عدم خصوصیتی

کہ نسبت بمذہب شیعہ اظہار میداشته بهتر میتوانسته بوظیفہی خود عمل کنند و حقایق مذہب شیعہ را رواج دهند .

و از مؤلف حبیب السیر نقل کردیم نخستین کسی کہ از این سلسلہ از مطالعہی احادیث مخالفان کاملاً منصرف شد و بہ استواری قواعد حکمت و کلام بہ پیروی از سرشناسان بنیان اسلامی جعفری پرداخت جناب میر صدرالدین حکیم پدر امیرغیاث الدین منصور است .

مؤلف گوید این اظہار نظر صحیح است زیرا ہر اندازہ کہ این سلسلہ تنزل پیداکنند و از مراتب علوم ظاہرہ خود بکاهند بہ طریقہ عترت ظاہرہ نزدیکتر می شوند بلکہ بہتر میتوانند حقوق حقہ خاندان عصمت و طہارت را ادا سازند .

آری خاندان امیر غیاث الدین ہموارہ بہ ترویج آئین جعفری پرداختند تا نوبت بہ فاضل نامی سید علیخان کبیرمدنی شیرازی شارح صحیفہ کاملہ و امثال آن رسید و ما شرح حال و مآثر او را در باب عین نگاشتیم .

مؤلف مجالس پس از ستایش بجا و بموقع از مقام امیر غیاث الدین می نویسد میر مبرور در سن بیست سالگی از فراگرفتن علوم و فنون معمولہ آسودہ خاطر شد و شش سال پیش از این اوقات داعیہ مناظرہ با علامہ دوانی بر سرش زد و با علامہی مزبور در مطالب عالیہ حکمت و کلام بگفتگو میپرداخت و سالیان چندی صدارت مطلقہ شاہ طہماسب صفوی را بعہدہ داشت و در دومین سفر شیخ علی محقق کرکی از عراق باصفہان ، مخالفان امیر از وی نزد شیخ سخن چینی نمودہ و اظہار داشتند امیر بقوانین شریعت مطہرہ مقید نمیباشد و بالاخرہ دل شیخ را باو بدبین نمودہ و ہرچہ بیشتر دامن اختلاف را از ہمہ طرف بالا زدہ و آتش مخالفت را شعلہور ساختند تا کاملاً ریشہ عداوت فیما بین را استوار کردند و روزی اتفاق افتاد شیخ و امیر در حضور شاہ طہماسب دربارہی برخی از مسائل بہ گفتگو پرداختہ و مباحثہ بمشاجرہ کشید و شاہ ہم بجہاتی کہ خود در نظر داشت جانب شیخ را رعایت کرد ناچار میر از مجلس بیرون رفتہ و از منصب صدارت استعفا نمود و بشیراز حرکت کرد و همانجا بود تا وفات یافت و سال ۹۴۸ ہجری بعالم دیگری رخت بر بست .

اثر او حجت الکلام بحث معاد این کتاب کہ ایرادات بجا بہ حجت الاسلام غزالی نمودہ بمطالعہی ما رسیدہ و این بخش کہ متجاوز از سہ ہزار بیت بودہ ثابت می کند ہمگی کتاب مزبور مبسوط و مفصل است و دیگری محاکمات میان حواشی پدرش امیر صدرالدین کبیر و حواشی علامہ دوانی بر شرح تجرید و محاکمات در حواشی آندو بر شرح مطالع و محاکمات

در تعلیقات آندو بر شرح عضدی بر مختصر الاصول ، شرح هیاکل الانوار ، شرح رساله‌های اثبات الواجب پدرش ، تعدیل المیزان در منطق ، اللوامع والمعارج در هیئت اینکتاب را در سن هیجده سالگی تالیف کرده ، التجرید در حکمت ، معالم الشفاء در طب ، الشافیه مختصر معالم الشفاء اینکتاب را در آغاز تحصیل نزد شیخ عمادالدین شیرازی که فاضلی حاذق بود خوانده‌ام و کتاب السفیر در هیئت و حاشیه بر الهیات شفا و بر شرح اشارات و بر شرح حکمه العین و رساله‌های در باب خلافت فرزند ارشدش صدرالدین محمد و کتاب خلاصه التلخیص در معانی و بیان و کتاب رد بر حاشیه دوانی بر شمسیه و رد بر حاشیه اوبرتهذیب و رد بر انموذج العلوم و رساله الزوراء او کتاب اخلاق منصور و رساله‌های در تحقیق جهات رساله المشارق در اثبات واجب ، حاشیه بر اوائل کشف ، تفسیر سوره هل اتی ، مقالات العارفین کتابی در تصوف و اخلاق اینکتاب را بنام فرزندش میر شرفالدین علی نوشته رساله‌های قانون السلطنه .

مؤلف مجالس گوید آثار مزبوره آنهایند که بمطالهی من رسیده و غیر از آنها آثار دیگری نیز دارد از قبیل ریاض الرضوان والاساس در علم هندسه و امثال اینها . پس از این مینویسد جهت اینکه مفصلا به آثار میر اشاره کرده برای آن بوده که ملا ابوالحسن کاشی و ملا میرزا جان شیرازی که از فضلاء این عصراند کتابهای نامعروف میر را آنقدر که خواسته‌اند بنام خود شهرت داده و ادعا کرده‌اند از آثار میر جز نامی باقی نمانده و از استاد محقق شنیدم ملا ابوالحسن مزبور در رساله خود شش دلیل برای اثبات واجب آورده و وانمود کرده آنها نتیجه اندیشه‌ی خود اوست با آنکه همگی آنها را از شرح هیاکل الانوار میر قدس سره انتحال کرده و بخود بسته است .

میر مبرور در فنون ادعیه و طلسمات نیز مهارت داشته و از همین راه بر امیر ذوالفقار که حاکم بغداد بوده و علیه شاه صفوی قیام کرده پیروز آمده و حکایتش معروف است . امیر غیاث‌الدین دو فرزند ارجمند و شایسته بنام امیر صدرالدین محمد ثانی و امیر شرفالدین علی داشت .

امیر شرفالدین علی بزرگتر از صدرالدین و شخصی پارسا و پرهیزکار بود و همانکسی است که پدرش غیاث‌الدین کتاب اخلاق و تصوف را بنام او نگاشته است در عین حال . امیر صدرالدین محمد که از وی کوچکتر بود فهم و فراست و خرد و کیاستش از وی بیشتر بود و پدرش غیاث‌الدین او را بهمین مناسبت بر برادرش برتری میداد و او را بیشتر مورد عنایت و محبت قرار میداد تا بحدیکه گفته‌اند امیر غیاث‌الدین شنید سلطان مظفر ،

امیر شرفالدین علی برادر بزرگتر را مورد عنایت خاصہ قرار دادہ و از اندازہ بیشتر بوی توجہ مینماید و آنکہ کہ امیر شرفالدین در لشکرگاہ بحضور سلطان رسیدہ کمال بزرگداشت را از شرفالدین نمودہ ، امیر غیاثالدین سخت ناراحت شدہ اظہار داشت شرفالدین لیاقت اینہمہ بزرگداشت را از طرف سلطان نداشتہ و این شعر را سرود :

ہر کجا بی ہنری ہست بدو می بخشند بیشتر زانکہ از ایام تمنا دارد  
گویند ہنگامی امیر شرفالدین بحضور پدرش غیاثالدین رسیدہ از اعمال ناشایست  
برادرش صدرالدین نکوہش کرد و گفت برادرم بی حیائی را بحدی رسانیدہ کہ جامہای  
شراب را روی قبر جدش امیر صدر کبیر میگذارد و میآشامد و حال آنکہ شما از چنین کار  
ناپسند او بطور کلی بی اطلاعید .

امیر غیاثالدین کہ علاقہای بفرزندش شرفالدین نداشت بہ گفتہی او اعتنائی نکرد  
گفت کارہای فرزندم صدرالدین بیرون از غرض نبودہ تو ہم اگر میتوانی کارہائی مانند  
برادرت انجام بدہ و آنچه او میآشامد بیاشام ، شرفالدین شرمندہ شدہ از حضور پدرش  
بیرون رفت .

پس از این امیر غیاثالدین فرزندش صدرالدین را در خلوت بحضور طلبیدہ و بہ  
پند و اندرز او پرداخت و گفت فرزند من ، ہمہی مردم روی قبرہای نیاکانشان قرآنہای  
ارزندہ میگذارند و حال آنکہ تو روی قبر جدت صراحیہای شراب میگذاری ، آیا از اینعمل  
نکوہیدہی خود شرم نداری و خجالت نمی کشی ؟

اندرز پدر در فرزند مؤثر شد چنانچہ کاملاً تحت تاثیر گفتار او قرار گرفت و ترک  
صحبت دوستان و جام و صبوح کرد .

و چنان از جام صبوح توبہی نصوح کرد و مقامی بدست آورد کہ برای ہیچیک از  
چنان موقعیتی دست ندادہ و براستی دامن بکمر زد و راہ حق و حقیقت را پیش  
گرفت و دست از اغیار کشید از بیگانہ دست برداشت و بہ یگانہ رسید از دشمن گریخت و  
بدوست پیوست و بر اثر ریاضات شاقہای کہ متحمل شد در اندک وقتی بمراتب سامیہ نیاکانش  
مفتخر گردید و صدر ثانی و مفخر صدر اول و مورد مباحات عالی و ادانی قرار گرفت و در  
سلسلہی مشایخ محل ارزندہای برای خود بدست آورد و مرجع خواص از دانشمندان و شیخ  
اجازہ آنان شد و اجازہی ارزندہ و بیمانندی برای یکی از علمای دارالعبادہ صادر کرد و  
رسالہای در نکوہش از بادہ گساری و تہدید بادہ گساران از راہ عقل و اجماع تالیف کرد و  
فوائد بسیاری باذوق عالمانہی خود در آن ایراد نمود .

در اجازہ مزبورش پس از ستایش از خدا و رسول می نویسد مشایخ من بسیارند در درجهی اول پدرم ناصر الشریعہ منصور قدہ است لکہ مشکلات علوم و حکمت را منتشر ساخته تا او را بلقب استاد البشر و عقل حادی عشر و امام الحکمہ ملقب ساختند و او علوم شرعیہ را از پدرش صدر شہید از عمویش سید نظام الدین احمد بن اسحق بن ابراهیم بن محمد کہ از مفسران و محدثان و وعاظ عہد خود بودہ روایت کردہ .

باز از پدرش غیاث الدین منصور از پدرش محمد از پدرش ابراهیم از پدرش محمد از پدرش اسحق از پدرش علی از پدرش عربشاہ از پدرش امیران از پدرش امیری از پدرش حسن از پدرش حسین شاعر عزیز از پدرش علی نصیبی شاعر از پدرش زید اعثم از پدرش علی از پدرش محمد از پدرش علی از پدرش جعفر از پدرش احمد سکین از پدرش جعفر از پدرش محمد سید از پدرش زید شہید حریق از پدرش زین العابدین از پدر بزرگوارش امام حسین از پدر نامدارش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ .

و من با ہمین سند علوم و احادیث بسیاری را روایت میکنم و از جملہ روایت مسلسلی است کہ قال علی (ع) کان لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم سر قلمای عشر علیہ و امثال آن بسیار است .

جدم احمد سکین مدت دہ سال در مدینہ حاضر خدمت حضرت رضا (ع) بود و ہموارہ از مراتب علمی آنحضرت برخوردار بود تا مقام مقدس رضوی عازم خراسان گردید و اجازہ ای کہ آنحضرت بجدم احمد دادہ در حال حاضر نزد من موجود است بنا براین جدم احمد بہ توسط حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول خدا (ص) روایت مینماید .

و اسناد مزبور ویژه منست و کسی در آنها انباز من نمیباشد و خدا را از این نعمت ویژه سپاسگزارم .

سپس من از پدرم از جدم از نیاکان پنجگانہ ام از علامہ حلی از پدرش از ابوالفرج نیلی از شیخ طوسی از غضائری از تلکبری از ابن ہمام از ابن زکریا بصری از صہیب بن عباد از پدرش عباد از حضرت صادق (ع) روایت میکنم تا بہ آخر اجازہ کہ فعلا محلی برای یادآوری ہمہی آن نمیباشد .

از کسانیکہ از صدرالدین نامبردہ اند شیخ محمد بن محمد زمان کاشانی است در اجازہ کبیرہ خود کہ آنرا شیخ مشایخ روزگار ما آقا باقر ہزار جریبی سابق الذکر پدر آقا محمد علی نجفی نیز در اجازہ خود آورده و پس از جملہ ای از مسلسلات مینویسد از جملہ احادیث

مسلسلہ حدیثی است کہ آنرا صدرالدین بن احمد بن نظام الدین از پدرش احمد از پدرش نظام الدین از پدرش محمد معصوم از استادش ملا محمد امین استرآبادی از استادش محمد میرزا استرآبادی از سید ابو محمد محسن از پدرش صدرالدین از پدرش غیاث الدین بہمان سند قبلی کہ نقل شد .

و نیز بسند مذکور از زید شہید نقل کردہ از برادر امام باقر (ع) شنیدم می فرمود از پدرم زین العابدین شنیدم می فرمود از پدرم حسین (ع) شنیدم می فرمود از پدرم علی بن ابیطالب شنیدم می فرمود از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود نحن بنو عبدالمطلب ما عاداتنا بیت الاوقد خرب ولا عاداتنا کلب الاوقد جرب ومن لم یصدق فلیجرب خانہای با ما فرزندان عبدالمطلب دشمنی نمیکنند مگر اینکہ ویران میشود و سگی ما را نمیگززد مگر اینکہ بہ بیماری گری مبتلا میگردد و ہرکہ باور ندارد آزمایش نماید .

پس از این شیخ محمد کاشانی از سید علیخان کبیر نقل کردہ در میان احادیث شیعہ کمتر حدیث و روایتی اتفاق افتادہ کہ بتوسط بیست و ہفت تن از پدران از معصوم روایت کردہ باشند و ما بتوسط امیر محمد حسین دخترزادہ علامہ محمد باقر مجلسی از سید علیخان روایت میکنیم .

مؤلف گوید ما نیز بتوسط پدرمان از استادش امیر محمد حسین ثانی از پدرش امیر عبدالباقی از پدرش امیر محمد حسین مذکور روایت میکنیم پیش از این برخی از مسلسلات را بلفظ ابیہ کہ دوبار یا سہ بار یا چہار بار یا پنج بار و یا بیشتر تکرار شدہ نقل کردیم .

و خود شیخ محمد بن محمد زمان از جماعتی از فضلا روایت می کند از جملہ میرزا محمد ابراہیم قاضی فرزند غیاث الدین محمد خورانی اصفہانی صاحب آثار کثیرہ و او از جماعتی از مشایخ روایت میکند از جملہ حاج محمد طاہر ورنوسفا درانی اصفہانی کہ او از جملہ مشایخ شیخ محمد کاشانی بودہ و میرزا عبدالحفیظ عاملی داماد محقق داماد از پدرانہ با سہ واسطہ از دائیش شیخ عبدالعالی کرکی از پدرش شیخ علی محقق از آنجملہ شیخ محیی الدین بن شیخ حسین عاملی حویزوی از پدرانہ با چہار واسطہ از محقق کرکی مؤلف گوید رسالہ مزبور او کہ بہ جرم کارناشایستی کہ پیش از این از وی سرزدہ تالیف کردہ در حال حاضر نزد ما موجود است و نسخہ مزبور بحضور مؤلف قرائت شدہ و چند موضع را بخط خود مزین نمودہ است .

نامبردہ پس از خطبہ ارزندہ ایکہ انشاء نمودہ می نویسد بندہ خطاکار جانی ابونصر محمد بن ناصر الشریعہ مشہور بصدرثانی کہ خدا توبہ او را بپذیرد و از لغزشہای او در



گذرد و از کرده‌های نابجایش چشم‌پوشی فرماید میگوید از آنجا که دیدم حداکثر مردم روزگار ما برخلاف روزگاران گذشته حرص عجیبی به باده‌گساری دارند یعنی به آشامیدن شرابی متوجه‌اند که عمل شیطانست و ام‌الخبائث ایجاد دشمنی و کینه‌ورزی می‌نماید و آدمی را از یاد خدا غافل میگرداند و از نماز که بهترین اعمالست باز میدارد و خرد را که ریشه اساسی همه‌گونه کارهای پسندیده است از کار برکنار میدارد بدن را می‌کاهد و خانه دینها را ویران می‌سازد و ارواح را پژمرده میگرداند و کسی را که بدان خوی گرفته ملعون درگاه پروردگار قرار میدهد و بدینخیال در بیابان جهل قرار میگیرند و عمل ناپسند را پسندیده و نشاء پنداری آنرا مایه انبساط دانسته و زهر کشنده را تریاق نافع می‌دانند و بطوریکه گفتیم علاوه بر آنهمه تهدیدات که از قرآن و احادیث استفاده شده عقل را زایل و بدن را بیمار می‌سازد و در آینده همه آثار شوم آنرا مفصلاً ایراد خواهم کرد .

و باید گفت حداکثر باده‌گساران از سرایندگانی بی‌بندوبار که اشعار شرابی و کبابی و عشقی خود را در میان مردم انتشار داده پیروی کرده و عده از گروهی از مردم نادان یهود و نصرانی که خود را بلباس طب آراسته و فوائد و منافی برای باده‌گساری اظهار داشته تبعیت کرده .

و بالاخره بمنظور عفو گناه خود و آگهاندن دوستان و هم‌کیشان خویش تصمیم گرفتم رساله‌ای را در اینخصوص تالیف نمایم و قبل از هرچیز بخاطرم رسید نخست آیه‌ای که در تحریم شراب نازل شده و در سوره مائده مقرر گردیده تفسیر نمایم و در آغاز آن مطالب ادبیه و فنون عربیه مربوط به آنرا متذکر شوم پس از آن به تفسیر و معنی آن بپردازم و ضمناً بحقایق فقهی و احکام و دقائق حلال و حرام و اخبار مربوط به آن اشاره نمایم و مسائل علوم حقیقیه و امور مهمه طبیه را متعرض گردم و رساله را در ضمن سه مقصد و یک خاتمه بپایان آورم و آنرا که مایه تذکر و انتباه مردم بوده به "الذکری" به نامم و از خدا توفیق اتمام آنرا بخواهم و از آنجا که الاسماء تنزل من السماء است عدد حروف نام مزبور مطابق با تاریخ تالیف بوده که ۹۶۱ هجریست .

قال سبحانه و تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون همانا شراب و آلات قمار و بتها و وسایل بخت‌آزمائی از کارهای ناپسند و رویه شیطانست از آنها اجتناب کنید تا بدین ترتیب رستگار شوید .

پس از این بمناسبت مجلس شراب و مطالب مربوط به آن و حکم‌بازی نرد و شطرنج مینویسد طائفه شیعه اجماعاً همه‌گونه وسائل برد و باخت را حرام میدانند و حدیثی بسند

عبدالواحد نیشابوری از فضل بن شاذان نقل کرده حضرت رضا (ع) فرمود آنگاه که سرمطهر حضرت سیدالشهداء بشام کسبل شد یزید سفره شراب گسترانید و با یاران خود بباده گساری پرداخت و سرمطهر را در میان طشتی در زیر تخت خود گذارد و بر روی آن رقع شطرنج گذارد و یزید به بازی شطرنج مشغول شد و نام مقدس حسین و پدرش را به زبان استهزاء می برد و هرگاه برقیب خود پیروز میشد جام شرابی می آشامید و ته جرعه آنرا نزدیک طشت می ریخت اینک هر کسیکه شیعه ماست باید از باده گساری بپرهیزد و شطرنج بازی نکند و کسیکه شراب یا شطرنج ببیند بیاد حسین (ع) بیفتد و یزید و آل زیاد را لعنت کند تا بدینوسیله خدایمتعال از گناهان او اگرچه باندازه ستارگان آسمان باشد درگذرد.

تا آنجا که گفته پدرم بازی شطرنج را حرام میدانست و رسماً فتوا بر حرمت آن میداد. سپس خاتمه بحث و پایان آنرا بغنا و سماع منتهی ساخته و گوید قال الله تعالی و من الناس من یشتري لهوا الحدیث لیضل عن سبیل الله بغير علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین.

برخی از مردم خبر بیهوده را رویه خود قرار میدهند و بدون آنکه از سرانجام شوم آن باخبر باشند مردم را از راه خدا منحرف میسازند و آنها را که از چنین اعمالی جلوگیری میکنند به باد استهزاء میگیرند بدیهی است چنین افرادی به عذاب رسواکننده ای دچار می گردند.

و فرموده و اذا راوا تجاره او لهوا انفضوا الیها هرگاه با تجارت یا آوازه خوانی روبرو شدند بجانب آن میگردانند.

رسول خدا فرموده تارزن روز قیامت با چهره سیاه محشور میشود و در دست او تاری از آتش است و هفتاد هزار فرشته بر سر او ایستاده و با تازیانه هائی که در دست دارند به سرو صورت او میزنند و آوازه خوان کور و لال از گورش محشور میشود.

و زناکار و نیزن و دفزن نیز چنان محشور میشوند.

حضرت رضا (ع) فرموده شنیدن آواز تا راز گناهان کبیره است.

گویند امیرالمؤمنین (ع) شنید مردی تار میزد آنحضرت ویرا از زدن آن بازداشت و تارش را شکست و او را توبه داد وی توبه کرد.

حضرت امیر (ع) فرمود میدانم در موقعیکه تار نواخته میشود چه میگوید؟ اظهار داشت

وصی رسول خدا از آن باخبر است، فرمود میگوید:

ستدخل جهنم ایا ضاربی

ستندم ستندم ایا صاحبی

ای تار زن ، بزودی پشیمان خواهی شد و بزودی بجهنم خواهی افتاد .  
 من میگویم مردم درباره غنا اختلاف بسیاری دارند امامیه و شیعه غنا و آلات آنرا  
 بطور کلی حرام میدانند شافعی تار و نی را حرام میدانند و دف و تنبک و نفیر را مباح  
 می‌شمارد تنها طبل را بعضی در موقع جنگ استثنا کرده‌اند .  
 صوفیه راجع به غنا و سماع گفتار طولانی دارند که در حال حاضر جای بحث آن نیست  
 و شروطی برای آن قائلند که متاسفانه مغنیان و سماعیان صوفیه بهیچیک از آن شرائط عمل  
 نمی‌کنند .

و من میگویم هرگاه قرآن کریم و حدیث و سزوده‌هائیکه مشتمل بر کلمات حکمت‌آمیز  
 و اندرز و پند و ستایش و نیایش از خدا و رسول و ائمه طاهرین بوده باشد و آنها را با کمال  
 صدق و صفا و بمنظور توجه دل‌های مسلمان با آواز خوش بخوانند و خواننده زن بیگانه و  
 پسر بچهایکه احساس شهوت و بدبینی نسبت باو میشود نباشد زیانی ندارد بلکه مستحب و  
 شایسته است زیرا در دلها بیشتر نفوذ میکند و کلام موزون ویژه آنگاه که با صدای خوب  
 خوانده شود تاثیر تا‌های در دلها می‌نماید که آنگونه تاثیر در گفتار و خواندن عادی موجود  
 نمی‌باشد .

بخصوص که رسول خدا فرموده حسنوا القرآن باصواتکم قرآن کریم را با آوازهای خوش  
 خود تلاوت کنید و به ابوموسای اشعری که خوش‌صدا بود میفرمود در حضور او قرآن را با  
 آواز خوش تلاوت کند و می‌افزود از نای خاندان داود بهره‌ای داری .  
 آری این بحث نیز بغایت طولانی است و هرگاه بخواهیم کاملاً درباره‌ی آن تحقیقات  
 دامنه‌دار را پی‌گیری کنیم از وضع کتاب ما بیرون خواهد بود و همین اندازه با کتاب حاضر  
 که درباره خمر تدوین شده سازگار است کفایت میکند و نیازی بمزاد آن نیست .

صدرالدین در اینرساله به بسیاری از تحقیقات حکمت و کلام و فقه و ادب و فنون  
 دیگر اسلامی که پدرش داشته اشاره کرده و در بیشتر موارد پدرش را چنین می‌ستاید الوالد  
 الاستاد سلطان و حکماء الحاضر والبادی استادالبشر والعقل الحادیعشر کرم‌الله وجهه .  
 و بمناسبت بنگ مینویسد آنرا قنب (بروزن قفل) میگویند گیاهی است که تن پروران  
 و قلندر صورتان آنرا مورد استعمال قرار میدهند و پایه تصوف خیالی خود را بر آن استوار  
 میدانند و میگویند کسیکه آنرا نیاشامد (و از دوغ وحدت آن) بهره‌ور نگردد بدرجات  
 عارفان نمیرسد .

بنگی زدیم و سرانالحق شد آشکار      مارا باین گیاه ضعیف اینگمان نبود

گیاه مزبور را بنامهای دیگر نیز میخوانند: ۱ - اسرار و معتقداند رازهای عجیبی بر اثر استعمال آن هویدا میگردد. ۲ - ورق الخیال. ۳ - جزء اعظم زیرا عموماً آنرا برای آسایش دماغ در چیزهای فرح خیز بکار میبرند و جزء اساسی آنها میدانند.

استعمال بنگ در میان مردم از باده‌گساری زیادتر است و تازیان با آنکه وجود گیاه مزبور در سرزمین آنها بسرحد فراوانی است آنرا خمرالاعاجم شراب عجمها مینامند.

گیاه مزبور برگ نهال شاهدانه است که آنرا حبه‌الخضراء میخوانند و سه گونه است بیابانی، بوستانی، هندی.

پس از این افزوده طبیبان درباره‌ی آن باختلاف اظهارنظر کرده‌اند بعضی گویند گرم و خشک است و بعضی گویند سرد و تر است درعین حال اختلافی در بیبوست آن ندارند لیکن حق مطلب برخلاف هر دو عقیده است لیکن پدرم سیدی و مولای و استادی استاد البشر والعقل الحادی عشر غیث‌المستغیثین و ناصر الشریعه والدین و سید حکماء الاولین والآخرین قدس سره و کرم‌الله وجهه گفته حق آنستکه بنگ دارای نیروهای مرکب گرم و سرد بوده.

سپس در طی نکوهش از بنگ و اینکه همه مسلمانان باستثنای عده‌ای از شافعیها استعمال آنرا بطور کلی حرام میدانند نوشته برآستی اگر گناه بزرگ همان گناهی است که خدایمتعال بمرتکب آن وعده عذاب داده استعمال بنگ از بزرگترین گناهانست زیرا احادیث صحیحی در نکوهش از آن از منابع وحی و تنزیل رسیده از جمله:

رسول خدا (ص) فرموده بزودی روزگاری خواهد آمد که برخی از پیروان من چیزی را بنام بنگ مورد استعمال قرار میدهند من از آنها بیزارم و آنها از من متنفرند.

و باز فرموده بر یهود و نصاری سلام کنید و برخوردارنده بنگ سلام نکنید و فرمود کسی که بزهکاری بکاربردن بنگ را ناچیز شمارد کافر است و فرموده کسیکه بنگ استعمال کند مانند این استکه هفتاد مرتبه خانه‌کعبه را ویران کرده باشد و هفتاد فرشته مقرب را کشته باشد و هفتاد پیمبر مرسل را از پای درآورده باشد و هفتاد کتاب آسمانی را سوخته باشد و هفتاد بار خدایمتعال را هدف سنگ قرار داده باشد و او از میگسار و رباخوار و زناکار و سخن‌چین از رحمت خدا دورتر میباشد.

سپس صدرالدین اظهارنظر کرده و گوید اینگونه تهدید از بنگی برای آنستکه اگر چه میگساری نیز گناه بزرگی است درعین حال بطوریکه تحقیق کردیم منافی برآشامیدن آن بار است لیکن بنگ که زیانش از شراب بیشتر و سرانجامش از آن بدتر است جز گناه نتیجه‌ی

دیگری ندارد و مضراتش چنانست که گفتیم و در مبحث ثالث از این رساله خواهیم گفت .  
پیش از این در مقام ذکر اخباری که در نکوهش از شراب رسیده می نویسد اصحاب  
امامیه ما از اهل بیت عصمت از رسول خدا (ص) روایت کرده اند آنحضرت خطاب به عده ای که  
از مردم شام حضورش رسیده فرموده سوگند بخدائیکه مرا براستی فرستاده کسیکه در دلش  
آیه ای از قرآن باشد سپس بفرز آن قطره ای شراب قرار بگیرد هر حرفی از آن روز قیامت  
در پیشگاه خدایمتعال با وی مخاصمت خواهند کرد و کسیکه قرآن با وی دشمنی کند خدا  
دشمن او خواهد بود و در آتش است .

و فرموده است سوگند بخدا کسیکه قطره ای شراب بیاشامد تا چهل شبانه روز نماز و  
روزه اش پذیرفته نمیباشد و اگر توبه کند خدا توبه ی او را می پذیرد .

و فرمود کسیکه مست بمیرد ملک الموت را با حال مستی ملاقات کند و مست وارد قبر  
شود و مست به پیشگاه مقدس حضرت پروردگار برسد خدا از او بپرسد چه حالی داری؟ بگوید  
مستم ، خدا فرماید آیا ترا بدین حال فرمان داده بودم؟ آنگاه بفرشتگان بفرماید او را به  
جانب سکران ببرید ، نامبرده را بطرف کوهی که در میان دوزخ است هدایت میکنند که  
چشمه ی چرک و خون از آن جاریست و خوراک و شرابش برای همیشه از آنست .

تا آنجا که حدیثی را بدین خلاصه از رسول خدا نقل کرده هرگاه بنده ای شراب بیاشامد  
با جرعه ی نخستین دلش تیره گردد بوسیله ی جرعه دومین ، جبرائیل و میکائیل و اسرافیل  
و همه فرشتگان از او متنفر گردند و بر اثر جرعه ی سومین همه پیمبران و پیشوایان دینی از  
او بری شوند و بواسطه جرعه ی چهارمین خدا از او اظهار بیزاری کند و همچنین احادیث  
و کلمات حکمت آمیز حکیمان و مطلب استرأوی دیگر که در ضمن تحقیقات خود آورده و در  
پایان کتاب از در توبه و انابه درآمده و اظهار داشته پروردگارا با این اشارات آرزوی همه  
گونه بشارت دارم و ترا از همگان کریمتر و مهربانتر میدانم و با دست کوتاهم در خانه ی تو  
را می کوبم و تو بزرگوارتر از آنی که خواهند بودی خود را ناامید سازی و من خود مرا در درگاه  
تو همچنان میدانم که گوینده ای گفته است .

مهما تذکرت ما زلت به قدمی      ارجوا الذی عفوه للذنب محام

فکیف ارجع صفر الکف عن صمدی      کلتا یدیه یمین و هی سحاء

از آن هنگام که در خانه ترا یافتم قدمم لغزش پیدا نکرد و بسی امیدوار شدم که بخشش  
او همه گونه گناهان را نابود میسازد بنابراین چگونه ممکن است از در خانه کسیکه با هر دو  
دست می بخشد و گبر و ترسا را از دربارش نمیراند دست خالی برگردم .

و من از خدای خود آمرزش میطلبم و آرزو مندم گناہان گذشتہ و آیندہ و آشکارونہان مرا ببخشد و از او کہ گناہان بزرگ و کوچک را عفو میکند درخواست بخشش دارم .

استغفرالله مما کان يعلمها	و کنت فی عمه من علم شفاء
استغفرالله مما کان يبصرها	و کنت فی کمه عن رأی فحشاء
استغفرالله مما کان يسمعها	و کنت فی صمم من سمع عوراء
استغفرالله ذنبا لا يطاق به	نطاق نطق و لا تقصارا حصاء
لکنه عند عفو الله ارقبه	اقل من قطره فی لج داماء

از خدائی آمرزش می طلبم کہ از همه کردہهای من باخبر است و من از همه وسر انجام آنها بی اطلاعم ، از خدائی آمرزش می طلبم کہ همه گونه کارهای مرا می بیند و من حقیقت هیچیک آنها را نمی بینم ، از خدائی آمرزش می خواهم کہ همه سخنان را می شنود و من گوش شنوا ندارم ، از خدائی تقاضای آمرزش می کنم کہ زبانم از شمارش گناہانم عاجز است و او شمارش همه ی آنها را میداند در عین حال آنقدر با و امیدوارم کہ میدانم اگر بہ اندازه قطره ای از دریای لطفش بمن توجه کند از همه گونه آسیبهای آخرت در امانم .

پس از این مینویسد مؤلف این کتاب صدر بن منصور بن صدر میگوید خدا را شکر کہ توانستم باندازه خود تفسیر آیه خمر را بسرحد کامل برسانم و کوتاهی در آن ننمایم و مسائل ادبی و عربی و حقایق فقهی و کلامی و آیات قرآن و احادیث دینی و فوائد طبی و کلمات حکمت آمیز ایمانی و یونانی و عرفانی و برہانی را در موقع خود ایراد کنم و اندرزهای لازم را بہ بهترین سبکی در آن تدوین نمایم و از اینراہ خود و مؤمنان را روشن سازم و وسائل آمرزش را بوجود آورم و گفتار هرکس را بمنظور رعایت حق امانت بہ گویندہی آن انتساب دهم و هرکجا سخنی خالی از سند و تہی از مستند بود خواستہ طبع علیل و پرداختہ نظر کلیل خود من است و چہ نیکو گفته شیخ عارف صالح شیخ مصلح الدین سعدی رہ :

کهن جامہ خویش پیراستن      بہ از جامہ عاریت خواستن  
و مناسب است خاتمہ رسالہی خود را بمناجاتی کہ الاستاد الوالد استاد البشر والعقل  
الحادی عشر اکمل اهل النظر انموذج ابائہ الائمہ الاثنی عشر غیاث المستغیثین و غوث  
الموء منین ناصر الشریعہ والدین قدس الله سرہ و کرم وجہہ در آخر تفسیر سورہی انسان  
انشاد فرمودہ محض تیمن و تبرک پایان دهم .

اللهم یا واهب الحیوة حقا و یا مالک الرقاب رقا بہابک عبد تطفل علی کرمک رجاء

لقبول توبته و قصدا الی عفوک طلبا لمحو خطیئته فلا ترجعه من روحک بید صفر بعداوبته  
ولا تدخله فی زمره الظالمین لسیئته وهب له من لدنک رحمه و هیئتی له من امره رشدا .  
در آخر تاریخ تالیف کتاب مزبور را چنین مرقوم داشته نیمه شب بیست و پنجم ماه  
ربیع الاول سال ۹۶۱ هجری در شیراز در مدرسه‌ی منصوریه و سال بعد در آغاز روز هیجدهم  
ذیحجه روز غدیر از پاکنویس آن آسوده شده .

از بیان صدرالدین استفاده شد غیاث‌الدین تفسیری برای سوره انسان نوشته و نیز  
از همان رساله بدست می‌آید هنگامی پادشاه روم (ترکیه) در ضمن نامه‌ای به شاه طهماسب  
نوشت چگونه نکوهش از خلفا را تجویز میکنید و آنها را مردم بی‌باک می‌خوانید و چگونه  
اجازه می‌دهید تا مردم در برابر شما بسجده درآیند با آنکه سجده منحصر بخداست .  
شاه طهماسب از غیاث‌الدین درخواست کرد تا پاسخ او را بنویسد غیاث‌الدین در  
پاسخ بدین ترجمه نوشت .

پاسخ از پرسش نخستین میدانید که نامبردگان از نوکران درگاه نیای ما پیمبر خداست  
و ما بینا تریم درباره آنها چه میگوئیم و چه فروگذاری می‌نمائیم و شما که بیگانه‌ای بیش  
نیستید نمیتوانید درباره آنها سخنی بگوئید و پاسخ نماز بردن دیگران در پیشگاه ما همانند  
نمازیست که فرشتگان در برابر پدر ما آدم نمودند بدیهی است آنان در برابر چنین کاری  
از خدا سپاسگزارند که چنین جاهی بما داده و بما نیرو بخشیده تا هرچه بیشتر بتوانیم به  
خواسته‌های او بپردازیم و آتش آشوب را فرو نشانیم .

مؤلف مجالس‌المؤمنین مینویسد غیاث‌الدین سال ۹۴۸ هجری وفات یافت و در کنار  
پدرش بخاک سپرده شد ره .

امیر صدرالدین محمد پدر غیاث‌الدین منصور .

مؤلف گوید مناسب است ذیل احوال غیاث‌الدین به شرح حال پدرش صدرالدین  
بپردازیم و حق آنمرد بزرگ را ادا کنیم متأسفانه بجزاز قاضی نورالله در مجالس‌المؤمنین  
دیگری متعرض احوال او نشده و او پیش از شرح حال فرزندش مینویسد :

سیدالحکماء المدققین امیر صدرالدین محمدالشیرازی اسکنه‌الله فی صدرالجنان  
کنیه‌اش ابوالمعالی و لقبش صدرالعلماء و ارباب کمالات و درجات عالیه او را صدرالحقیقه  
خوانده‌اند .

بطوریکه در ذیل احوال امیر اصیل‌الدین دشتکی شیرازی نوشتیم نامبرده یکی از  
عموزادگان صدرالحکماء بوده و نیاکان او همگی حافظان سنت پیغمبر و احادیث آنحضرت

بوده و در کلیه آثار حکایتی و اخلاقی خود به نشر آثار رسول اکرم و جانشینان آنحضرت پرداخته و بمنظور رعایت تقیه تنها بنشر آثار نبویه میپرداخته و بدانها اکتفا می نموده تا بنوبت بصدر استاد و سید وی بر اثر رؤیائی که برای یکی از بستگانش اتفاق افتاد دست از رویه نیاکانش برداشت و بدون تقیه بنشر معارف و علوم و حکمت رسمیه پرداخت و چنان در این رشته نیرومند گردید که خط نسخ بر اسطوره‌های دیگر از حکماء اسلامی کشید.

صدرالحکماء در علوم شرعیه شاگرد پدرش ابراهیم و پسر عمویش امیر نظام‌الدین احمد که از متکلمان و فقهاء بوده و فنون ادبیه را از پسر عمه‌اش امیر حبیب‌الله و مراتب معقول را از سید مسلم شیرازی که سیدی فاضل و سواره‌کار میدان معرفت بوده استفاده کرده و با قوام‌الدین کرمانی که از بزرگان شاگردان سید شریف جرجانی بوده مشاجرات دامنه داری نموده و بسیاری از اوقات نظرات سید شریف را با ادله‌ی برهانی مردود دانسته.

سیدالحکماء علاوه بر اشتغال به تعلیم و تربیت بامور زراعت و ریاست می پرداخته و نظرات و افکار ویژه‌ای داشته چنانچه هیچگاه اتفاق نیفتاد اعظام عصر بر او چیره گردند و علامه دوانی بادلاوری خاصی که در جدل داشت تاب جدال با او را نداشت و حقیقت این موضوع را میتوان از حواشی که هر دو نفر بر قابت یکدیگر بر مطالع و تجرید نوشته‌اند استفاده کرد. فرزندش غیاث‌الدین در شرحی که بر رساله اثبات الواجب پدرش نوشته‌اند اظهار داشته معظم له در بامداد روز سه‌شنبه دوم شعبان سال ۸۲۸ هجری متولد شد و در بامداد جمعه دوازدهم ماه مبارک رمضان سال ۹۰۳ هجری بدست ترکمانان بایندریه و دیار بکریه شهید شد و از مآثر او مدرسه‌ی منصوریه شیراز و حاشیه قدیم و جدید بر شرح تجرید و این هردو تا اواسط مباحث اعراضند و حاشیه قدیم و جدید بر شرح مطالع و همه آنها مقدم بر حاشیه قدیم علامه دوانی است و حاشیه بر شرح شمسیه و بر حواشی سید شریف و حاشیه شرح مختصر الاصول و حاشیه تفسیر کشاف و رساله‌های فراوانی در حل شبهه‌ها و کتاب خواص الجواهر و امثال اینها.

مؤلف مجالس پس از شرح حال او بلافاصله بشرح حال فاضل خفری که مجملی از احوال او را ذیل شرح حال محقق کرکی نوشته‌ایم یادآوری کرده و چنین می نگارد.

شمس‌الدین محمد خفری از شاگردان سیدالحکماء و حکیمی الهی و دانشمندی عظیم‌المقام و عالی‌مرتب و فهمیده بوده (۱) آنگاه که ما مورینی از طرف شاه اسماعیل صفوی موظف گردیده تا در تمام قلمرو مملکتی

(۱) از شاگردان او شیخ مظفرالدین شیرازی شافعی است که سال ۹۲۲ در روم درگذشته

و شرح حالش در شقایق نعمانیه آورده شده.



آئین شریعت جعفری را بملت ایران بیاموزند و مخالفان را به نکوهش از ثلثه مجبوردارند تا از آنها تبری کنند روزی داماد خفری بحضور او رسیده و همچنانکه از شدت ناراحتی پریشان شده از وی پرسید تکلیف چیست؟ و آیا ممکن است از نامبردگان بیزاری جست و به نکوهش از آنها پرداخت.

خفری پاسخ داد آری از آنان بدون هراس نکوهش کن زیرا نامبردگان سه تن از ستمگران و عاصبان عربند.

مؤلف از انوار سید جزائری نقل کرده فاضل دوانی به تدریس احادیث می پرداخت هنگامیکه باین حدیث رسید من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه، از شاگردانش پرسید مراد از امام زمان در این حدیث شریف کیست؟ زیرا شیعه معتقد است مراد از او مهدیست شما چه میگوئید؟ در پاسخ گفتند مراد از امام سلطان وقت است که بر مردم حکومت دارد و سلطان آنزمان شاه اسماعیل صفوی بود، دوانی گفت هرگاه چنین باشد بر ما لازمست سلطان رافضی را بشناسیم و بگفتار او رفتار کنیم و او هم اکنون ما را به ترک مذهب سنت دعوت میکند و دستور میدهد تا به آئین شریعت بگرویم بنابراین پیروی از او بر ما لازمست.

دوانی همچنانکه درحقیقت معنی حدیث حیرت زده بود و نمی دانست مراد از امام زمان کیست و چیست؟ مجلس درس را ترک گفته و سوگند یاد کرد دوباره به تدریس حدیث اشتغال نرزد بهمین مناسبت به فنون حکمت و مباحث آن پرداخت.

آنگاه که شاه اسماعیل وارد شیراز شد و حداکثر دانشمندان آنسرزمین سنی مذهب بودند شاه همگان را بحضور طلبیده و دستور داد سه تن معروف را لعن و سب نمایند، آنانکه در مذهب خود تقیه را تجویز نمیکنند از سب نامبردگان خودداری کرده شاه دستور قتل آنها را صادر کرد، سپس پیشنهاد کرده و بعرض رسانیدند یکی از افاضل آنها بنام شمس الدین خفری مؤلف حاشیه برالهیات تجرید باقی مانده شاه دنبال او فرستاده ویرا بلعن ثلاثه دستور داد، وی بطور شنیعی آنانرا لعنت کرد و بدینوسیله از کشته شدن رهائی یافت.

هنگامیکه از حضور شاه بیرون رفت هم مسلکان گرد او را گرفته پرسیدند چگونه از آئین خودت دست برداشته و مرتکب خطا شده و بلعن نامبردگان تن دردادی؟ در پاسخ گفت یعنی برای دو سه عرب کون برهنه مرد فاضلی همچون من کشته شود.

بدیهی است عمل برخلاف تقیه که از خفری بظهور رسیده حاکی از آنست که وی

پیش از این شیعه بوده و تظاهر نمیکرده و اکنون که وسیله برای او آماده شده بلعن نامبردگان پرداخته و چنان پاسخ داده که حق بوده .

یکی از افاضل اظهار داشته آنگاه که پرچم تشیع شاه اسماعیل صفوی قده آخرین نقطه‌ی شروان و آذربایجان را در زیر سایه‌ی خود درآورد و علمای سنی مذهب با طرف پراکنده شده و دستشان را از همه جا تھی کرده و در شهرهای ایران عالم سنی قدرت خود نمائی نداشت از جمله شهر کاشان که تھی از وجود عالمان سنی گردید به خفری که اورا از علماء دین میدانسته توجه کرده و مدت سه سال بدستورات او عمل میکردند و اوهم مسائل دینی را بطوریکه عقل سلیم پیش‌بینی میکرد پاسخ میداد و استفتاءات آنها را مینوشت . آنگاه که شیخ علی کرکی وارد ایران شد و بکاشان رفت و شمس‌الدین بملاقات او رسید حاضران اقدامات خفری را در مسائل دینی باطلاع محقق رسانیده محقق استفتاها را که به خط او بوده طلبیده همه را موافق با مذهب شیعه و درکمال احتیاط یافته تحسین کرده و گفت آری اینگونه عمل از ادله‌ی قاعده حسن و قبح عقلی است که مرام عدلیها در آئین خود برآن استوار است .

پس از این نوشته از آثار خفریست رساله اثبات واجب درهمین رساله مینویسد ادراک حقایقی که در ذات امیرالمؤمنین علی (ع) نهفته شده درکمال صعوبت است کس نتواند که به ذاتش رسد و کتاب منتهی‌الادراک در هیئت اینکتاب در برابر منتهی‌الادراک علامه شیرازی است شرح تذکره‌ی خواجه نصیر بنام التکمله، رساله‌ای درحل مالاینحل حاشیه بر النهایه و براوائل شرح حکمه‌العین و رساله‌ای درعلم رمل .

ملاشاه طاهر بن رضی‌الدین اسماعیلی حسینی کاشانی .

مؤلف مجالس مینویسد نامبرده از شاگردان خفری و شیعه مذهب بود و حکایات طریفه‌ای دارد و آثاری از او باقی است از جمله حاشیه برالهیات شفا و شرح تهذیب‌الاصول و شرح باب حادی عشر و شرح جعفریه شیخ علی محقق و حاشیه بر تفسیر بیضاوی و رساله‌ای در معاد و رساله‌ای در انموزج‌العلوم و امثال اینها .

ملاشاه طاهر اشعار ارزنده‌ای داشته از جمله قصیده‌ای در پنجاه و شش بیت در ستایش از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) سروده مطلعش اینست :

باز وقت است که از طبق تقاضای فلک افکند بر سر ایوان چمن ، گل تو شک

نظام‌الدین احمد بن ابراهیم بن سلام‌الله حسینی از احفاد امیر صدرالدین واجداد

سید علیخان کبیر است .

امل الامل نوشته نامبرده ملقب به سلطان الحکماء و سیدالعلماء بوده و عالمی فاضل است کتاب اثبات واجب ، کبیر و صغیر و متوسط و امثال آن از آثار اوست و سال ۱۰۱۵ هجری وفات یافته .

نواده‌اش در سلافه از او کاملا بزرگداشت نموده و نوشته نامبرده از اجداد اوست .  
و بمناسبت برادرش امیر نصیرالدین حسین متوفی ۱۰۲۳ هجری از سلافه نقل کرده نامبرده و برادرش احمد مانند سیدمرتضی و رضی بوده‌اند .  
منصور بن عبدالله شیرازی معروف براستگو .

مؤلف گوید نظر باینکه شرح احوال او در کتابهای رجال و تراجم عنوان مستغنی ندارد شایسته است در این ذیل بشرح حال او اشاره نمائیم .  
نامبرده شارح تهذیب الاصول علامه حلی و در طبقه شهید ثانی بوده و در عصر غیاث الدین منصور میزیسته ، در آغاز شرح تهذیب الاصول که بنام المفصول و شرح مزجی بر آن کتاب است مینویسد من منصور معروف براستگو این کتاب را شرح مزجی حد وسطی نمودم و مشکلات آنرا به جالبترین وضعی توضیح دادم و از مطالب نامناسبی که حداکثر شروح متعرض آنها گردیده‌اند خودداری کردم الخ .

از یکی از اجازات سیدحسین کرکی سابق الذکر استفاده میشود بواسطه ملاتاج الدین حسین صاعدی که از فقهاء و افاضل شاگردان ملاعبدالله شوشتری مشهدی مشهور به شهید ثالث بوده از راستگو روایت میکرده و حدیث قاضی جن را از برخی از کسانی که از ملاجلال الدین دوانی شنیده روایت کرده .

سید کرکی در ذیل اجازه مزبور مینویسد و بوی اجازه دادم تا حدیث قاضی جن را بتوسط من روایت نماید زیرا من آنرا بطرق متعدده روایت کرده‌ام و از جمله طرق مزبوره‌اش بتوسط ملاتاج الدین صاعدی است و او از شیخ منصور راستگو شارح تهذیب الاصول و او به واسطه‌ی یکی از اعلام از علامه دوانی شیرازی بطرقی که در کتاب آموزش آمده روایت کرده و افزوده بطوریکه معلومست حدیث مزبور بجز از سند من از سند دیگری شهرت نیافته .

و در ذیل اجازه دیگری مینویسد اطلاع داد بمن مولای محقق مدقق میرزا تاج الدین حسین بن شمس الدین محمد صاعدی از محقق مدقق شیخ منصور معروف به راستگو شارح تهذیب الاصول الی علم الاصول از واسطه‌ای از علامه دوانی گفت سید صفی الدین بن عبدالرحمن حسینی ایجی حدیث قاضی جن را بدین شرح از رسول خدا روایت نمود که فرمود من تزیی بغیر زیه فقتل فلا قود ولادیه کسیکه بلباس دیگری آراسته گردد و کشته شود قصاص

و خونبها ندارد .

میگویم حدیث مزبور را سید صفی الدین مزبور از دیگری از شیخ برهان الدین موصلی نقل میکند هنگامی از مصر بعزم حج بیت الله الحرام بیرون رفته در یکی از منازل مارعظیمی در برابر ما ظاهر شد اهل قافله بکشتن آن حیوان اقدام نمودند پسر عموی من آنرا کشت در آنحال ربوده شد و ما می دیدیم که برای رهائی خود تلاش میکند و فائدهای ندارد و سوارگان نیز برای بدست آوردن او کوشیدند به نتیجهای نرسیدند ما ازاین پیش آمد سخت بوحشت افتاده و چاره‌ای نداشتیم هنوز روز به آخر نرسیده دیدیم او را با کمال آرامش آوردند .

احوالش را پرسیده در پاسخ گفت این پیش آمد بر اثر کشتن همان اژدها بود آنها که مرا ربودند عده‌ای از جن بودند که هر یک بنوعی علیه من ادعا میکرد یکی می گفت پدرم را کشتی دیگری میگفت پسر عمویم را از پای درآوردی و همچنین مدعیان زیاد می شدند تا اینکه مردی نزد من آمد و گفت بگو بخدا و شریعت محمدی ، این سخن را که گفتم همانمرد پیشنهاد کرد تا مرا نزد قاضی شرع ببرند مرا نزد پیرمردی که بر فراز مسند قضاوت قرار گرفته بردند وی دستو داد مرا رها کنند و آزاد گذارند و دعوای خود را بیان کنند فرزندان گفتند اینمرد پدر ما را کشته گفتم چنین نیست زیرا ما عده‌ای زائرخانه خدا بوده وارد منزلگاه شده تصادفا اژدهائی در برابر ما ظاهر شد مردم بدفع آن پرداختند و من هم آنرا کشتم ، پیرمرد گفت او را بحال خود گذارید زیرا در بطن النخلة از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود من تزیی بغیر زیه فقتل فلا دیه ولا قود .

در روایت دیگر فرمود من خرج عن زیه قدمه هدر .

(۷) ملامهدی بن ابی ذر کاشانی نراقی منسوب به نراق بروزن عراق که از محال کاشان

و مسقط الراس اوست بوده .

نراقی از ارکان دانشمندان متاخر واعیان فضلاء متبحر بوده و در اکثر از فنون علم و کمال ماهر بوده و در فقه و حکمت و اصول و اعداد و اشکال آثاری داشته و کتب زیر از تالیفات اوست :

معتمد الشیعه در احکام شریعه لوامع الاحکام در فقه شریعت اسلام فرزندش ملا احمد در مستند و عوائد آن فراوان نقل کرده التحفه الرضویه در مسائل دینیة التجرید در اصول فقه اصول الدین فارسی ، انیس التاجرین ، مشکلات العلوم شبیه به کشکول شیخ بهائی جامع السعادات در اخلاق رساله‌ای در عبادات رساله‌ای در مناسک حج رساله‌ای در حساب ،

محرق القلوب در مصائب اهل بیت علیهم السلام .

فرزندش ملا احمد نراقی در اجازه‌ای که برای یکی از اعظام معاصرین ما نوشته که در حال حاضر اجازه مزبور بخط او نزد ما موجود است به‌جمالی از شرح حال پدرش اشاره کرده و در ذیل طرق خود بکتب احادیث مینویسد منهاما اخیرنی به‌قرائه و سماعا و اجازه‌والدی و استادی و من‌الیه‌جمع‌العلوم‌العقلیه والنقلیه استنادی کشف قواعد الاسلام و حلال معاد الاحکام ترجمان‌الحکماء والمتالیهین و لسان‌الفقهاء والمتکلمین الامام‌الهمام والبحر المقام الیم الزاخر والسحاب الماطر الراقی فی نفایس‌الفنون الی‌اعلی‌المراقی مولانا محمد مهدی بن ابی‌ذرالنراقی مولدا والکاشانی مسکنا والنجفی التجاء و مدفنا .

پس از این بذکرشش تن از مشایخ او پرداخته و هریک را باوصاف جمیله که شایسته آن بزرگواران بوده ستوده که ذیلا بنامشان اشاره میشود :

۱ - آقا باقر بهبهانی . ۲ - شیخ یوسف بحرانی . ۳ - شیخ محمد بن محمد زمان کاشانی که روایت می‌کرده از شیخ حسین ماحوزی بحرانی و امیر محمد حسین خاتون‌آبادی دختر زاده علامه مجلسی و ملا محمد قاسم بن محمد رضا طبرسی و حاج محمد طاهر بن حاج مقصود اصفهانی و میرزا محمد ابراهیم قاضی .

مؤلف گوید از مشایخ حاج شیخ محمد ، آقارضا فرزند آقا حسین خوانساری است . ۴ - شیخ محمد مهدی فتونی . ۵ - ملا محمد اسماعیل مازندرانی اصفهانی ، ملا محمد مهدی هرندی .

مؤلف گوید ملا محمد احمد پس از نامبرداری از مشایخ پدرش بذکر اسامی مشایخ خود اشاره کرده و نامبردگان را معرفی مینماید .

علامه بحر العلوم ، سید علی صاحب ریاض ، سید میرزا محمد مهدی شهرستانی ، شیخ اکبر کاشف‌الغطاء .

ومراد ملا احمد از ملا محمد اسماعیل مازندرانی ، ملا اسماعیل خواجوئی است که در فقه و اصول دارای مرتبه‌ی فضل و کمال بوده و ما احوال او را مفصلا در این کتاب ایراد کرده‌ایم .

محدث نیشابوری مختصری از احوال او را متعرض شده و می‌نویسد محمد بن ابوذر معروف به مهدی کاشانی نراقی از فقها و فضلا بوده آثاری در فقه و امثال آن دارد در روزگار ما می‌زیسته لیکن بملاقات او نرسیده‌ایم .

مؤلف گوید از شاگردان او که برخی از مراتب معقولی را از وی استفاده کرده‌ان

حجة الاسلام شفتی و حاج محمد ابراهیم کرباسی میباشند .

(۸) سید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبائی نجفی اطال

الله بقاء و ادام الله علوه و نعماه معروف به سید بحرالعلوم .

پیشوائی که دیده‌ی روزگار مانند او را ندیده و مهتری که مادر دهر از آوردن چون او درمانده گردیده بزرگ دانشمندان ذی شوکت و آقای فاضلان صاحب کسوت دانای جهان و یکتای زمان در معقول شیخ‌الرئیس است و بالاتر از افلاطون و ارسطاطالیس در منقول علامه‌ایست محقق و در فروع و اصول مدقق با هر که بگفتگو درآید از وی بمراتب بفرزاید آنگاه که به تفسیر کلام حق گراید گوئی همانست که قرآن بر او نازل گردیده .

بحرالعلوم در شب آدینه در ماه شوال سال ۱۱۵۵ هجری در کربلای معلی متولد شد

و تاریخ میلادش "لنصرة آی الحق قد ولد المهدي ."

مؤلف منتهی‌المقال مینویسد بحرالعلوم در آغاز کار از محضر پدرش سید مرتضی که دانشمندی پرهیزکار و نیکو رفتار بود و همچنین از درس شیخ یوسف بحرانی استفاده کرد و اخیراً بدرس علامه وحید بهبهانی حضور یافت پس از آن به نجف اشرف مشرف شد و رسماً بمسند تدریس نشست و در خانه‌اش بروی عوام و خواص بازو جایگاه اعلام کبار بود و پس از وحید پیشوای اعلام عراق و سید فاضلان علی‌الاطلاق بود و کعبه‌ایرا می‌ماند که حاجیان علم و دانش از اطراف بار مناسک او را بدوش می‌گرفته و مجذوبانه بطرف او کوچ می‌کرده و بطواف کوی او می‌پرداخته و در مقام صدق و صفای او عاشقانه سعی می‌نموده آری او دریای بی‌کران و کرامات باهرات او همه گوشها را متوجه ساخته بود .

خویش و بیگانه مسلمان و یهود به عظمت او معترف بودند .

آنروزگار که پدرش در حجاز بود شب میلاد او در رؤیا دید حضرت سلطان سریر

ارتضا علی بن موسی‌الرضا (ع) بتوسط محمد بن اسماعیل بن بزیع شمعی برای او فرستاد و نامبرده شمع بر فراز پشت‌بام خانه‌ی آنها افروخت آنچنانکه شعله‌اش بی‌نهایت زبانه میکشید .

عده‌ای از دانشمندان عصر ما از شاگردان او بوده و گروهی از جمله نامبردگان ذیل

از وی روایت می‌کرده شیخ جعفر کاشف‌الغطاء سید جواد عاملی ملا احمد نراقی سید محسن

کاظمی سید محمد کربلایی و سید محمد رضا شبر پدر سید عبدالله و سید ابوالقاسم خوانساری

جد صاحب این کتاب و شیخ عبدعلی بحرانی شیخ اجازه حاجی کرباسی و شیخ احمد احسانی

و میرزا محمد اخباری .

میرزا در رجال کبیرش مینویسد محمد بن مرتضی مشهور به سید مهدی حسنی طباطبائی غروی در نجف اشرف متولد شده (۱) و همانجا ساکن بوده و دفن گردیده فقیهی محقق و ثقیل مدقق و یکتای زمان بود در آخر عمر ریاست امامیه در اختیار او درآمد و طائفه شیعه بفقاهت و عدالت او اتفاق کردند و ما آنگاه که مجاور آستان مقدس علوی بودیم به درس او حضور می یافتیم .

آثار ناتمامی از او باقی مانده از جمله دره منظومه که تا نماز جمعه بنظم آورده و از عده ای از جمله ملا محمد باقر مازندرانی و ملا محمد باقر بهبهانی و شیخ مهدی فتونی روایت می کرده الخ . مؤلف گوید مقصود از شیخ مهدی فتونی شیخ ابوالحسن محمد مهدی بن شیخ بهاء الدین محمد فتونی عاملی نباطی نجفی است که به اجازه و قرائت از ملا ابوالحسن شریف سابق الذکر روایت می کرده و بحر العلوم معمولاً به مناسبت عظمت شیخ مهدی و یا بجهت اینکه پیش از دیگران از وی استفاده کرده او را در اجازات خود بر سایر از اساتیدش مقدم میدارد و گاهی در اجازات خویش او را بعنوان استادناکامل و پیشوای فقه و حدیث و تفسیر و یکتای در همه گونه اخلاق پسندیده میستاید .

در اجازه شیخ عبدعلی بحرانی به سه نفر از سادات مشایخش که بیشتر اوقات اسامی آنها را در اجازاتش متذکر میشده اشاره نموده و آنها را باوصاف شایسته که سزاوار آنها و حاکی از مقام جانبداری بیطرفانه خود او بوده ستوده و ما ذیلا بنام آنها می پردازیم .

امیر محمد عبدالباقی فرزند امیر محمد حسین بتوسط پدرش از جد مادریش دانی ما علامه مجلسی از پدرش از شیخ بهائی از پدرش از شهید ثانی .

۲ - امیر سید حسین فرزند سید ابراهیم قزوینی از پدرش از علامه مجلسی و محقق خوانساری و شیخ جعفر قاضی تا شهید ثانی .

۳ - امیر سید حسین فرزند سید ابوالقاسم خوانساری از ملا محمد صادق از پدرش ملا محمد سراب تنکابنی از ملا محمد باقر محقق سزواری از عده ای از جمله شیخ بحیی یزدی و سید حسین کرکی از شیخ بهائی .

مؤلف گوید امیر سید حسین خوانساری جد دوم ماست که احوال او و پدرش را در مجلد اول و دوم این کتاب نوشته ایم و نیز یادآور شده ایم اجازه بحر العلوم و آقا محمدعلی

(۱) بدیهی است بطوریکه پیش از این مرقوم شد بحر العلوم در کربلا متولد شده نه در نجف اشرف .

بهبهانی را در روزهاییکه بزیارت ائمه عراق مشرف سده نوشته و نیز متذکر شده جد نامبرده ما استاد قرائتی میرزا ابوالقاسم محقق قمی بوده و میرزای مزبور او را در همه اجازات مقدم بر سایر اساتید خود نوشته و در اجازهاییکه برای آقا محمد علی نجفی هزار جریبی نوشته و اجازه بخط شیوای میرزا نزد ما موجود است او را با اوصافی بجا ستوده و مقدم بر همه نام برده و پس از او نام آقا باقر بهبهانی و بعد از او آقا باقر هزار جریبی و پس از او شیخ مهدی فتونی را که نوشتیم بحرالعلوم او را بر دیگران در مقام اجازه مقدم میداشته ذکر کرده .

و پیش از این شرح حال آقا سید حسین قزوینی و پدرش سید ابراهیم و همچنین امیر عبدالباقی و پدرش امیر محمد حسین را نوشتیم .

بحرالعلوم در اجازه عبد علی مینویسد پدر امیر عبدالباقی از دائی ما علامه مجلسی روایت میکند اکنون باید فهمید معظم له از چه راهی بعلامه مجلسی می پیوندد بطوری که برخی از مطلعان اظهار داشته اند جدش امیر سید محمد طباطبائی پدر سید مرتضی و سید مرتضی و سید عبدالکریم شیخ مروج بهبهانی و خواهرزاده علامه محمد باقر مجلسی است و بعضی که از خاندان مجلسی بی اطلاعند نامبرده را بسید محمد حسینی شهید آذربایجان و مؤلف حاشیه شرح لمعه و امثال آن که دخترزاده دائیش بوده اشتباه کرده سید محمد در بروجرد میزیسته و از آنجا باتفاق خانواده اش بعبتبات عالیات رفته و چندی در جوار اجداد طاهرینش بسربرد پس از آن تصمیم گرفت به بروجرد بازگردد در مراجعت وارد کرمانشاه شد مورد توجه خاص مردم قرار گرفت از وی درخواست کردند تا همانجا بماند وی مابقی عمر را در آنجا گذرانید آنگاه که مرگش فرا رسید خاندان او به بروجرد بازگردیدند و در آنسرزمین ماندگار شدند تا ستاره درخشان سید بحرالعلوم طلوع کرد و بعزم فرا گرفتن مقامات علمی به نجف اشرف هجرت کرد و خاندان او بار دیگر به آستان قدس ائمه عراق هجرت نمودند و در کنف عنایت او میزیستند .

سید محمد جواد برادر سید بحرالعلوم در شهرهای ایران بخصوص در بروجرد مقامی عالی و ریاستی مهم داشت بحدی که شاهزادگان از او کمال بزرگداشت را می نمودند و سران کردها و بزرگان ترکها از وی می هراسیدند و در امر بمعروف و نهی از منکر قدرتی به کمال داشت و هیچیک از مخالفان تاب مخالفت او را نداشتند . (۱)

(۱) نامبرده در ۹ شوال سال ۱۲۴۲ یا ۱۲۴۸ وفات یافت و اوجد سادات بروجردیست .



آقامیرزا محمود فرزند آقامیرزا علی نقی فرزند سید جواد مذکور وی منظومه‌ی عمومی پدریش بحر العلوم را شرح کرده و هم‌اکنون از ارکان علمای ایران و اعیان دانشمندان عظیم الشانست و موقعیت و مقامش در حدود بروجرد بی‌نهایت است بزرگ و کوچک لشکری و کشوری از وی کمال انقیاد را دارند و سن شریفش در این اوقات از شصت متجاوز است (۱).

مؤلف گوید شیخ عبدعلی بحرانی در اجازه‌ایکه بمرحوم حاج میرزا ابراهیم کرباسی قده داده در ضمن توصیف بلیغ از مقام علم و اشتهار و سیادت و بزرگواری و عظمت بحر العلوم مینویسد معظم‌له مدتی در مکه مکرمه مجاورت داشت و مردم از اطراف برای بهره‌بری از وی بحضور وی می‌شتافتند و برای طواف کعبه‌ی کمالات او احرام می‌بستند و مطابق با مذاهب اربعه فتوا میداد و عامه از همه گوشه که آوازه‌ی او را شنیده بودند بدربار او هجوم آورده و مشکلات و غوامض امور خود را از او میپرسیدند و او هم پاسخ هریک را کاملاً بیان میکرد در عین حال از آنهنگام می‌هراسید که هرگاه مخالفان از عقیده‌ی باطنی او اطلاع پیدا کنند او را چون دیگران سران شیعه سر از تن جدا سازند و یا او را هدف سنگهای کینه خود قرار دهند و در میان شعله‌های حسادت و بیدینی خود بسوزانند بهمین مناسبت از مکه مکرمه بعراق عزیمت کرد و در نجف اشرف ماندگار شد.

سید بحر العلوم فقیهی محدث و ادیب و منطقی و متکلم و حکیم و فیلسوف و ستاره شناس و ریاضیدان بود و از همه‌گونه علوم و فنون معموله بهره‌ای کامل داشت . بیش از یکماه در منزل او بسر بردم و در اینمدت فوائد بسیاری از کمالات او به دست آوردم و از سخا و کرم و حسن اخلاق او بی‌اندازه استفاده کردم و آنقدر فیضیاب گردیدم که قلم از نوشتن آن عاجز و کاغذ از ضبط آنها درمانده است .

همان اوقات از وی درخواست کردم تا مرا با اجازه‌ای مفتخر فرماید تا از طریق او اتصالی با اعلام عراق بدست آورم وی از پذیرش درخواست من پوزشهایی آورد که هیچکدام را نپذیرفتم و بالاخره پس از خواهش بسیار مرا با اجازه‌ای مفتخر فرمود سپس عین اجازه را در اجازه کرباسی ایراد کرده .

مؤلف گوید از کسانیکه از وی روایت کرده‌اند جد ما سید ابوالقاسم بن سیدحسین

(۱) آقا میرزا محمود مؤلف پنج مجلد مواهب‌العلیه در شرح دره و کتاب مسلی الفوائد و از اعیان بروجرد بود و سال ۱۳۰۰ وفات یافت و پدرش میرزا علی نقی سال ۱۲۴۹ وفات یافت .

خوانساری است که ما بایک واسطه از او روایت میکنیم .

سید بحر العلوم در سفریکه عازم خراسان بود وارد اصفهان شد اعلام مقدم او را گرامی داشتند از جمله سید ابوالقاسم مزبور که باجازه‌های از او مفتخر گردید و صورت اجازه بخط خود سید در حال حاضر نزد ما موجود است سید در این اجازه تنها سند اجازه‌ی خود را به مروج بهبهانی اتصال داده و در پایان آن مینویسد و حرر فقیر عفو ربه‌الفنی محمد مهدی‌الحسنی‌الحسینی الطباطبائی انتهى .

مؤلف گوید اکنون هرچه مناسب‌تر است به نسب سادات طباطبائی که گروهی از اعظام علما بدان منتسب‌اند اشاره نمائیم و بهترین کسانی که متعرض این نسب شریف شده‌اند مؤلف عمده‌الطالب است که ما نام و نسب او را ذیل احوال سیدمرتضی و ابن‌معیه اشاره کرده‌ایم .

وی کتابش را که در انساب آل ابیطالب بوده بدین شرح تالیف نموده در مقدمه‌ی این کتاب نام و نسب حضرت ابوطالب و فرزندان او را یادآوری کرده سپس سهاصل دیگر تشکیل داده و در هر اصلی بنام و نسب فرزندان سه‌گانه‌اش که عقب آنها باقی مانده اشاره کرده و آنان عبارت‌اند از حضرت علی بن ابیطالب که سی سال کوچکتر از طالب فرزند بزرگتر حضرت ابوطالب بوده و حضرت جعفر طیار که بیست سال از وی کوچکتر بوده و حضرت عقیل که ده سال از وی کوچکتر بوده ، سپس پنج فصل دیگر مرتب ساخته و در هر فصلی فرزندان حضرت علی بن ابیطالب را که عبارتند از حضرت امام حسن مجتبی و حضرت سیدالشهداء و حضرت ابوالفضل العباس (ع) و محمد حنفیه و عمر اطرف بتفصیل شرح داده .

پس از این دو مقصد ایراد نموده و نوادگان حضرت امام مجتبی (ع) را از ناحیه‌زید بن حسن و ابومحمد حسن مثنی متعرض شده بعد از آن بذکر معالم خمسہ پرداخته نوادگان حضرت مجتبی را از پشت حسن مثلث و عبدالله محض که بمناسبت مادرش فاطمه بنت الحسین بدین لقب ملقب شده و جعفر بن حسن که مردی خطیب و فصیح بوده و داود که عمل ام داود نیمه رجب منتسب باوست و ابراهیم عمر که پدر امامزاده اسماعیل دیباج است و او پدر ابراهیم دوم ملقب به طباطباست .

و در معلم روم که ویژه‌ی ابراهیم قمر بوده مینویسد عقب ابراهیم منحصر به اسماعیل دیباجست کنیه‌ی او ابوابراهیم و لقبش شریف است در فح شهید شد و عقب او ازدو فرزند است یکی حسن التج و دیگری ابراهیم طباطبا تا آنجا که بذکر عقب حسن التج پرداخته و از جمله آنان سادات بنی معیه‌اند که ما پیش از این ذیل احوال سید تاج‌الدین حلی یکی از

مشایخ شهید اول بنامشان اشاره کردیم پس از این مینویسد ابراهیم طباطبا فرزند اسماعیل دیباج است و علت شهرت او بدین لقب آن بوده که در خوردسالی پدرش جامه‌ای برای او تهیه دید و ویرا مخیر ساخته تا یکی از دوگون پیراهن یا قبا را برای دوزش اختیار کندوی بزبان خوردسالی بجای آنکه بگوید قبا قبا گفت طباطبا و از آن پس بدین لقب مشهور شده و نوادگانش را طباطبائی گفتند .

بعضی گویند نبطیها او را بدین لقب نامیدند زیرا طباطبا بلقب نبطی بمعنی سید الساداتست انتهی .

مؤلف گوید در یکی از مواضع معتبره در وجه تسمیه مزبور چنین یافتیم هنگامی ابراهیم وارد روضه مبارکه رسولخدا (ص) شد آنروز روز شریفی بود و ابراهیم نیز با ذوق و حضور ویژه‌ای وارد روضه مبارکه کردید پس از سلام بعتبه‌ی عالیہ نبویه علی مشرفها الالف الثناء التحیه گوینده‌ای از پس حجاب گفت طباطبا بکسر طاء و هرگاه این موضوع براستی اتفاق افتاده باشد عبارت اخرای طوبی لک است و نصیب بنا بر مصدریت میباشد و ریشه‌ی طاب یطیب طبا بکسر است و فتح آن بر اثر کثرت استعمالست و مؤلف کنزاللغه مینویسد طب به معنی بخشیدنست خدا فرموده فان طبن لکم عن شیء فکوه یعنی اگر چیزی از طیب خاطر بشما بخشیدند آنرا مورد استفاده قرار دهید و نیز بمعنی خوش شدن و خوشبو شدن آمده است .

و از کسانیکه متعرض مراتب عالیہ سید بحرالعلوم گردیده سید جواد عاملی فقیه سابق‌الذکر است وی در یکی از اجازاتش که بخط او در حال حاضر نزد ما موجود است مینویسد بدون واسطه از شیخ اعظم آقا باقر بهبهانی و نیز از بحرالعلوم روایت میکنم و او را با عبارات مناسب و شایسته ستوده و می‌افزاید این سید بزرگوار احاطه‌ی تمامی به علوم عقلی و نقلی داشته و نفسی زکی و دوقی مستقیم و طبعی سلیم و پرهیزکاری بی‌نهایت داشته شنیدن کی بود مانند دیدن کرامات او از آنموقع که یهودیان از تهود به تشیع برگشته و حالات مختلف او در حجاز حقایقی بیرون از هرگونه مجازند .

مؤلف گوید گفتگوی مفصل یهود با جناب سید، مشهور و معروف است و در رساله‌ایکه از آثار خود اوست درج شده و قابل هیچگونه انکاری نمیشد .

و نیز آنسال که به حج بیت‌الله مشرف شده و تصادفاً به موقع انجام مناسک نرسید مدت یکسال برای انجام مناسک آینده بمجاورت بیت‌الله موفق گردید و در ظرف اینمدت برابر خانه‌ی خدا به تدریس مذاهب اربعه میپرداخت و باندازه‌ای مورد توجه ارکان عامه

قرار گرفت کہ گفتند ہرگاہ براستی شیعہ کہ قائل بمہدویت فرزند امام عسکری می باشند مہدی نامی وجود داشته باشد ہمین امام قمقامست .

آری درمیان فضلاء شیعہ بزرگانی وجود دارند کہ دوست و دشمن بعظمت آنها اعتراف دارند و ما مجملی از آنها را در ذیل احوال سید مرتضی ایراد کردیم و این بزرگوار با آنکہ عمری بکمال ننمود و پیش از آنکہ سنین شصت سالگی را باتمام برساند رحلت کرد درعین حال از ہمہ گونه تمتعات علمی و دینی و دنیائی برخوردار گردید .

سید بحرالعلوم سال ۱۲۱۲ ہجری وفات یافت و تاریخ وفاتش را یکی از چہار کلمہی اینمصراع یافته اند .

یغرب غربی غریب بغری ۱۲۱۲ ہجری .

سید صدرالدین عاملی اظہار داشت شیخ محمد رضا نجفی قصیدہای در سوگ او گفتہ کہ در حال حاضر جز مصراعی از آن بیاد ندارم قد غاب مہدیہا جدا و ہادیہا .

مؤلف گوید آنگاہ کہ از محضر سید صدرالدین فوق الذکر استفادہ میکردم بمناسبتی اظہار داشت ہنگامیکہ سید بحرالعلوم بہ نظم درہی منظومہ میپرداخت ہر روز عصر فقہاء نجف اشرف و اساتید نظم در محضر او حضور پیدا میکردند از جملہ منہم بنابہ پیشنهاد او در آنجمع حاضر میشدم سید اجزاء کتاب را برای آنها قرائت می کرد و از افکار آنان استمداد می نمود تا براستی و بدون ہیچگونہ تعارفی دربارہی الفاظ و معانی و مضامین آنها نقادی نمایند و از ہیچ ایراد بجائی خودداری نکنند انتہی .

آری تابحال درمتون فقہیہ کتابی مانند درہ منظومہ تالیف شدہ و بہمین مناسبت صاحب جواهرالکلام در دو مجلد اولش بمناسبت استدلالات فقہی ابیات آنکتاب را کہ بمنزلہ نصوص معتبرہ بودہ ایراد می کردہ چنانچہ ہمین رویہ را مؤلف تصریح در کتاب خود بکار بردہ و اشعار الفیہ را بمنزلہ دلیل برہانی برای مطالب خود آورده است .

متأسفانہ سید بحرالعلوم موفق نشدہ ہمہی ابواب فقہ را بنظم آورد بلکہ آنچه را بہ رشتہ نظم در آورده ہمہ کتاب طہارت و ابواب صلوت تا آخر صلوت طواف است و برخی از علماء امجاد آنرا شرح کردہ اند .

بحرالعلوم علاوہ بر کتاب درہ در عالیہ دیگری از طبع وقاد و ذہن نقاد داشتہ ویژہ عقود دوازدهگانہ کہ در سوک ائمہ طاہرین سرودہ و از جملہ ارجوزہ ایست کہ دربرتری انار بر سایر از میومہا سرودہ اینک برخی از آن :

یا طالباً فضائل الرمان اتل لذاک سورۃ الرحمان

تجد بها الرحمن فيه فضله      جمله طورا و طورا فصله  
بدان سبک ارجوزه رمانیه را درضمن چهل و شش بیت بپایان آورده در اواخر آن  
میسراید .

كانه في لونه الياقوت      فكله فهو للقلوب قوت  
و حسبه فضلا و فخرا و كفى      ان خير ياقوت به قد عرفا  
هذا ثنائى حين جاش جيشى      فان وصف العيش نصف العيش

ای کسیکه می‌خواهی فضیلت و برتری انار را بر سایر از میوه‌ها بدانی سوره مبارکه  
الرحمن را تلاوت کن در آنجا می‌بینی خداي‌متعال آنرا از سایر میوه‌های دیگر برتر دانسته  
زیرا فرموده فیهما فاکهة و نخل و رمان در این آیه بطور اجمال در کلمه فاکهه و تفصیل به  
ذکر نام رمان اشاره کرده و هرگاه انار میوه ارزشمندی نبود دوبار از آن نام نمی‌برد آری  
رنگ انار همانند یاقوت است از آن استفاده کن که غذای دل است و در فضیلت آن همین  
بس که بهترین یاقوت را بدان تشبیه کنند و بگویند یاقوت رمانی این بود ستایش من از  
انار در آن هنگام که بر سینهام از اوصاف آن جوش میزد زیرا وصف عیش نیمی از عیش است  
آثار بحرالعلوم علاوه بر آنچه ذکر شد المصابیح در فقه است .

این کتاب در عین حال کیه ترتیب صحیحی ندارد نهایت تهذیب و تنقیح که در حد  
افراد عادیست در آن بکار رفته و از آنجا که با سلیقه ویژه بحرالعلوم تدوین نشده برخی  
آنرا از شاگردان سید دانسته‌اند دیگری قواعد الاصولیه شبیه بفوائد مروج بهبهانی است  
دیگری فوائد الرجالیه است که مشابه با رواج میرداماد و فوائد ملا اسماعیل خواجه‌ی  
مازندران است دیگری شرح وافیه ملا عبدالله تونی است که شرح مباحث الفاظش به اتمام  
رسیده و شبیه بکتاب الزهره البارقه حجت الاسلام دشتی است و امثال اینها از حواشی و  
رساله‌ها و جوابهای مسائل .

بحرالعلوم در تالیف آثار خود کوشش زیادی داشت و دقت بی‌نهایتی بکار می‌برد  
و بهمین مناسبت حداکثر آثار از سواد به بیاض در نیامد و به عهده تعطیل و تعویق افتاد  
و کتاب تعامی در اصول و فروع از او بیادگار نماند .

علاوه بر آثار ظاهری کرامات و خوارق باطنی بسیاری بوی نسبت داده‌اند که امثال  
این کتابها تاب تحمل و تذکر آنها را ندارند .

مرقد جنابش در نجف اشرف و پیش از این ذیل احوال طوسی به محل قبر او اشاره

کردم .

و در کنار او قبر فرزند فاضل و ادیبش سید محمدرضا بحرالعلومست .

(۹) شیخ کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی .

امل الامل مینویسد ابن میثم یکی از دانشمندان فاضل و با دقت و از متکلمان ماهر

بوده .

آثاری دارد از جمله شروح سهگانه کبیر و متوسط و صغیر بر نهج البلاغه و شرح صد

کلمه از کلمات آن بزرگوار و رساله‌های در امامت و رساله‌های در کلام و رساله‌های در علم و امثال

اینها سید عبدالکریم بن طاوس و دیگران از او روایت میکنند

مؤلف لؤلؤءه ذیل مشایخ علامه حلی مینویسد ابن میثم علامه معروف و فیلسوفی

مشهور است و شیخ ما شیخ سلیمان بحرانی در رساله‌ی سلافه البهیة در ترجمه میثمیه

مینویسد فیلسوف محقق و حکیم مدقق پیشوای متکلمان و خلاصه‌ی فقیهان و محدثان عالم

ربانی کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی نامبرده که دریای مواجی از علم و فضل

بود علاوه بر فنون حکمیة و عقلیة علاقہ‌ی خاصی به علوم حقیقی و اسرار عرفانی داشت و

کراماتی از او بظهور میرسید که دلیل بر علو مرتبہ‌ی او بودند و اعلام دانشمندان در هر

روزگاری او را بعنوان عالم ربانی می‌شناختند و گواهی میدادند که در تحقیق حقایق و

تنقیح مبانی بیمانند است و حکیم بزرگوار خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره القدوسی به

حکمت و کلام او گواهی میداد و سید شریف جرجانی با جلالت قدری که داشت در آغاز

فن بیان شرح مفتاح تحقیقات او را نقل کرده و او را بعنوان بعضی از مشایخ نامبرده و خود

را در سلک شاگردانش مفتخر میداند .

و میر صدرالدین محمد شیرازی سابق الذکر در حاشیه تجرید ویژه در مباحث جواهر

و اعراض تحقیقات بسیاری از کتاب معراج سماوی و سایر آثارش نقل کرده و بذکر تحقیقات

او پرداخته .

آری ابن میثم بزرگوار نیست که روزگاران مانند اوران دیده و فلک دوار در محور کمالات

او دور نزده و کسیکه شرح نهج البلاغه‌ی او را که در چندین مجلد بوده و برای عطا ملک

جوینی نگاشته مطالعه نماید خواهد فهمید در همگی فنون اسلامی و ادبی و حکمی و عرفانی

استاد بوده .

مجالس المؤمنین مینویسد در آغاز کار ابن میثم از مردم منزوی بود و گوشه‌ی عزلت

را اختیار کرده و بتحقیقات اصولی و فروعی میپرداخت فضلاً حله و عراق نامه‌ای برای

او نگاشته و او را از انزوا و گوشه‌گیری ممانعت کرده و اظهار داشتند تعجب از شماست که

مرد عالمی هستی و اینگونه به انزوا پرداخته وی این اشعار را در پاسخ آنها نوشت .  
 طلبت فنون العلم ابغی بها العلی      فقصر بی عما سموت به القل  
 تبین لی ان المحاسن کلها      فروع و ان المال فیها هو الاصل  
 فنون مختلفی از دانش را فرا گرفتم و به عالیترین مراتب از دانش نائل گردیدم تا  
 بحدیکه بلندترین قله‌های کوه از رسیدن بمراتب عالیه من عاجز گردیدند درعین حال به  
 این نتیجه رسیدم که همه‌ی خوبیها فرع‌اند و ثروت و مال اصلند .  
 مرا بتجربه معلوم گشت آخر حال      که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال  
 آنگاه که پاسخ نامه بضمیمه دو شعر مزبور بدست فضلاء حله و عراق رسید در جواب  
 نوشتند بدیهی است اشتباه کردید و اینکه ثروت را اساس همه‌گونه بزرگواریها دانسته بر  
 خلاف بوده .

ابن میثم در پاسخ نامبردگان ابیات ذیل را که سروده یکی از شاعران بوده فرستاد :  
 قد قال قوم بغیر علم      ما المرء الا باکبریه  
 فقلت قول امر حکیم      ما المرء الا بدر همیه  
 من لم یکن درهم لدیه      لم تلتفت عرسه الیه  
 برخی از مردم بی تجربه اظهار داشته مردی آدمی منحصر بعلم و عقل است گفتم  
 چنین نیست بلکه مردی آدمی بداشتن دو درهم است زیرا مردی که پول ندارد زن  
 او هم بوی اعتنائی نمیکند .

ابن میثم پس از آنکه فهمید نامه‌نگاری تشنه را سیراب و بیمار را بهبودی نمیدهد به  
 منظور زیارت ائمه عراق و اثبات حقیقت برای آنها که بچشم طعنه بوی مینگرند و به زبان  
 تمسخر پاسخ او را میخوانند بسوی نامبردگان عزیمت نمود بمجردیکه وارد عراق شد پس از  
 زیارت اعتاب مقدسه لباس خشن و ژنده‌ای برای خود اختیار کرده و وارد یکی از مدارسی  
 که همه دانشمندان و ماهران در آن حضور داشته گردیده سلام کرد لباس کهنه او حاکی از  
 آن بود که وی مردی بی اطلاع و بیگانه از اجتماع آنانست پاسخ او را با کمال بی‌اعتنائی  
 داده وی در کفشکن مدرس نشست و حق واجب وارد بر مورود را ادا ننمودند و در اثناء  
 مباحثه مسئله دقیق و مشکلی پیش آمد که حاضران از حل آن اظهار عجز کردند و او نه  
 پاسخ در کمال ارزندگی داد بدون آنکه به پاسخهای محققانه او توجه کنند یکی از حاضران  
 با کمال استهزاء گفت گمان میکنم تو هم طالب علمی ، پس از آنکه سفره گسترده شد او را  
 در کنار سفره در ردیف خود نشانیدند بلکه مقداری غذا علیحده برای او حاضر نمودند

مجلس امروز بدین ترتیب بپایان رسید روز دوم لباسهای ارزنده با آستینهای گشاد پوشیده و عمامہ بزرگ بر سر گذارده وارد همان مدرسه شد بمجردیکہ سلام کرد همگان بہ احترام او از جا برخاستہ و از وی استقبال نمودہ و کمال بزرگداشت را از او نمودہ و او را در صدر مجلس نشانیدہ و فضلا و محققان و بزرگان در برابر او با کمال احترام آرام گرفتند آنگاہ کہ بمباحثہ پرداختند ابن میثم بگفتاری بی اساس پرداختہ و سخنانی گفت کہ عقل و نقل از پذیرش آنها خودداری میکردند حاضران سخنان بی اصل او را پذیرفتہ و بگوش قبول استماع کردند و هنگامیکہ سفرہ غذا گسترده شد با ابراز ہمہگونہ احترامات ویرا بسر سفرہ دعوت کردہ و پیش از او دست بجانب غذا دراز ننمودہ و بہترین غذا را روبروی او گذاردند اینک هنگامی رسیدہ کہ باید سفرہ را از انتظار بیرون آورد نخست ابن میثم باصرار حاضران دست بسفرہ دراز کرد آستینهای گشاد خود را نزدیک ظرف غذا بردہ گفت کل یا کمی استین من بخور (آستین نوپلو بخور) این عمل موجب حیرت زدگی حاضران شد با کمال احترام علت این عمل را از وی استفسار نمودند .

معظم لہ پاسخ داد شما اینگونہ غذای لذید را برای آستین گشاد من آوردید نہ برای نفس قدسی نیکونہاد من والا من همان آدم دیروزی ہستم کہ ہیچگونہ بزرگداشتی از شما ندیدم دیروز با لباس بینوایان و آئین دانشمندان بر شما وارد شدم از شما احترامی ندیدم امروز با لباس جباران و گفتار جاہلان بمحضر شما آمدم از ہمہگونہ احترام برخوردار گردیدم ہویداست کہ شما نادانی را بر دانائی و دارائی را بر ناداری برتری می دہید من فرستندہ همان ابیاتم کہ بزرگی را در مال و حقارت را در کمال میدانستم آری آنها را برای شما ارسال کردم و مرا بخطا نسبت دادید و پنداشتید بزرگی در کمال است و بیچارگی در دارائی و مال حاضران بخطای خود اعتراف کردہ و از تقصیر خود پوزش خواستند .

ابن میثم آثاری دارد کہ چشم روزگار چون آنها ندیدہ و بخاطر ہیچیک از دانشمندان خطور نکرده از جملہ شرح نہج البلاغہ است کہ سزاوار است آنرا با قلم نور بر گونہهای حور نویسند :

ہست لایق تا کہ با اقلام نور بر نگارندش بصورتہای حور

شرح مزبور در ضمن چند مجلد تدوین شدہ دیگری شرح صغیر بر نہج البلاغہ است کہ در کمال ارزندگی تالیف شدہ و من آنرا در حدود ۱۰۸۱ ہجری دیدہام دیگری الاستغاثہ فی بدع الثلاثہ دیگری شرح اشارات استادش قدوہ الحکما شیخ علی بن سلیمان بحرانی است این شرح در کمال متانت و استواری و موافق با قواعد اصیل حکماء تدوین شدہ دیگری



قواعدالمرام در علم کلام نسخه‌ی کهنی از اینکتاب نزد ما موجود است و تاریخ انجام آن ماه ربیع الاول سال ۶۷۶ هجریست و کتاب معراج سماوی و بحر خصم و رساله وحی و الهام از آثار اوست و از بعضی موثقان شنیدم شرح متوسط دیگری که سومین شرح نهج البلاغه است تالیف کرده.

و از مجلد سوم کشکول شیخ بهائی نقل کرده ابن میثم سال ۶۷۹ هجری رحلت کرده  
انتهی (۱).

مؤلف لؤلؤ گوید از آثار او شرح صد کلمه از فرمایشات حضرت امیرالمؤمنین است که پیش از این نسخه‌ای از آن نزد ما موجود بوده سپس بر اثر برخی از پیش آمدها مفقود گردید.

شیخ علی شهیدی در الدر المنثور مینویسد از آثار او النجاه فی القیامه فی تحقیق امر الامامه است وی در اینکتاب مینویسد لغویها لفظ اولی در اول الامر را بکسی اطلاق میکنند که براستی تدبیر کارها را با اختیار داشته و بتواند هرگونه تصرفی که بخواهد در آن بنماید. بطوریکه از مشایخ محققین اظهار داشته از آثار اوست استقصاء النظر فی امامه الائمه الاثنی عشر.

پیش از این از مؤلف سلافه البهیة نقل کردیم که وی الاستغاثه را از آثار ابن میثم دانسته و حال آنکه نسبت کتاب مزبور بنا مبرده اشتباه است و مؤلف مزبور این اشتباه را به پیروی از دیگران مرتکب شده و تا آنجا که من اطلاع دارم و شاگردش شیخ عبدالله بن صالح بحرانی اظهار داشته مؤلف نامبرده با اشتباه خود پی برده و از نسبت کتاب مزبور به ابن میثم پوزش خواسته.

بلکه کتاب مزبور از آثار علی بن احمد ابوالقاسم کوفی است که از قدماء شیعه کوفه بوده و بطوریکه نجاشی در ذیل کتابهای او نام میبرد کتاب مزبور بنام البدع المحدثه بوده لیکن در میان مردم به الاستغاثه فی بدع الثلثه مشهور و بنام ابن میثم معروفست. بدیهی است کسیکه با سبک ابن میثم در تالیف آشنا باشد می فهمد کتاب مزبور از آثار او نمیباشد.

(۱) تاریخ میلاد او را سال ۶۳۶ نوشته‌اند و نظر باینکه شرح نهج البلاغه و سیطر اسنه ۶۸۱ با تمام رسانیده بایستی وفات او پس از سال مزبور اتفاق افتاده باشد بهمین مناسبت سال وفات او را بین ۶۷۹ و ۶۹۹ نوشته‌اند.

شرح صغیر بر نہج البلاغہ پیش از این در اختیار من بود و بمناسبت برخی از پیش آمدها مفقود شد و اکنون شرح کبیرش در دست انتفاع ماست یکی از علماء در حواشی خلاصہ مینویسد میثم ہمہ جا بکسر میم است مگر میثم بحرانی کہ آن بفتح میم است .

قبر ابن میثم در حال حاضر در قریہ ہلتای بحرین یکی از سہ قریہ ماحوز موجود است و قبر جدش میثم در قریہ دونج است و قبر شیخ سلیمان بحرانی مؤلف سلافہ البہیہ نزدیک قبر میثم است زیرا نامبرده از مردم دونج بودہ .

برخی اظہار داشتہ قبر ابن میثم در نواحی عراقست لیکن محل قبرش در بحرین اشہر از عراقست .

عدہای از اصحاب از ابن میثم روایت میکنند از جملہ سید عبدالکریم بن طاوس و شیخ سعیدالدین بن جہم حلّی انتہی .

مؤلف مجمع البحرین در مادہ میثم مینویسد میثم بن علی بن میثم بحرانی شیخی در کمال وثوق و صداقت است آثاری دارد از جملہ شرح بی نظیر نہج البلاغہ و قواعد در اصول الدین و استقصاء النظر در امامت و الاستغاثہ فی بدع الثلثہ و رسالہای در آداب بحث . ابن میثم در فقہ استاد نصیرالدین بودہ و در حضور محقق حلّی مباحثہ نمودہ و در نتیجہ محقق و شیخ ابوالسعادات بفضل او اعتراف کردہ اند انتہی .

مؤلف گوید پیش از این معلوم شد انتساب کتاب الاستغاثہ بہ ابن میثم اشتباہ است و عدم صحت انتساب کتاب مزبور از نظر ما در کمال وضوح است و ما پیش از این ذیل احوال علی بن احمد بن موسی الرضوی بمطالب مربوط بہ این کتاب اشارہ کردیم و مجلس مناظرہ او با محقق از جملہ مجالس ارزندہای بودہ کہ پیش از این از تعرییر مؤلف مجالس ایراد کردیم .

در توضیح الاشتباہ اظہار داشتہ مؤلف مجمع البحرین میثم را از ریشہ مثم میدانند و این عقیدہ اشتباہ است زیرا لغویہای دیگر میثم را در مادہ و مثم متعرض شدہ اند نہ در مادہ مثم و یاء میثم را بمناسبت کسرہ ماقبل منقلب از واو میدانند و ہرگاہ میثم مفتوح باشد باید آنرا موثم بگویند نہ میثم .

و نیز ذیل ترجمہ میثم تمار مینویسد نامبرده از جملہی حاملان اسرار اہل بیت بودہ و میثم بکسر میم و سکون یا است و بعضی برخلاف انتظار آنرا بفتح میم خواندہ اند .

مؤلف گوید از کلیہ مطالب مزبورہ باین نتیجہ میرسیم تفصیلی کہ از حاشیہ خلاصہ نقل شدہ گفتار بی دلیل است و قابل توجہ نمیباشد .

و در قاموس در ماده و ثم مینویسد میثم اسم است و ضبط و کلمه‌ی مزبور را بیان نمیکند و میتوان گفت عدم ضبط یا برحسب معروفیت آن کلمه است و یا بمناسبت اینکه ممکن است دارای دو حرکت باشد و نیز باین نتیجه میرسیم کلمه مزبور در اصطلاح عربی دانان دارای معنی اصلی و صحیح نمیباشد هرچند ممکن است بگوئیم میثم اسم آلت و ثم است به معنی کوبیدن چنانچه میسم با سیم اسم آلت و سم است بمعنی داغ نهادن و ریشه میسم با سین از وسم است بقرینه‌ای که جمعش مواسم است .

### باب (۲)

در این باب که دومین باب مجلد چهارم اصل را تشکیل به احوال سایر طبقات شیعه و سنی اشاره کرده است .

(۱۰) ابو عبدالله مالک بن انس بن ابی عامر بن عمرو بن حارث بن عثمان اصبحی مدنی و بعضی او را قرشی تمیمی گفته‌اند .

مالک همان شخص معروفی است که مالکیها بدو منسوب‌اند و کتاب الموطاء در فقه احمدی از آثار اوست و یکی از چهار پیشوای اهل سنت و جماعت و نخستین کسی است که آشکارا عمل برای تجویز کرد .

تاریخ گزیده مینویسد پدر مالک همان انس بن مالک صحابی معروف و یکی از ده تن خدمتکاران درگاه مبارکه‌ی رسول اکرمند و خود او از جمله تابعان دسته اول و نخستین پیشوای اهل سنت و مقدم عموم محدثانست .

مؤلف گوید اظهار نظر مؤلف مزبور درست نیست زیرا تاریخ ولادت و وفات او اصولاً با اظهارات او سازگار نمیباشد و هرگاه چنان موضوعی اتفاق افتاده بود باید مورخان و رجالیه‌ها بدان اشاره کرده بودند .

ابن خلکان در کتاب معروف وفيات الاعیان مینویسد مالک پیشوای مدینه منوره و یکی از ائمه اعلامست ، فن قرائت و حدیث را از نافع بن ابی نعیم و زهری و نافع مولای عبدالله بن عمر استفاده کرده و از اوزاعی و یحیی بن سعید روایت نموده و مراتب علمی را از ربیع‌الرای سابق‌الذکر بهره‌ور شده و باتفاق او نزد سلطان فتوا میداده .

مالک میگفته از هر که مستفید شده بودم نمرده است مگر اینکه می‌آمده‌واز من درباره حکمی استفتا می‌نموده .

مالک معمولاً در هنگام نقل حدیث وضو میگرفته و بر محل خود قرار میگرفته و ریش خود را شانه میزد و با کمال وقار و ادب می‌نشسته سپس بنقل حدیث میپرداخته .

علت این طرز کار را از او جويا ميشده پاسخ ميداده دوست ميدارم از حدیث رسول خدا (ص) احترام گذارم .

مالک با ناتوانی و سالخوردگی که داشت در مدینه سواره حرکت نمیکرد و میگفت در شهری که اندام رسول خدا در آن مدفونست سوار نمی شوم .

شافعی گفته روزی محمد بن حسن (شیبانی) از من پرسید صاحب ما ابوحنیفه برتر است یا صاحب شما مالک بن انس؟ در پاسخ گفتم تو خود منصفانه قضاوت کن ، پرسیدم سوکند بخدا ، صاحب ما داناتر بحقایق قرآن است یا صاحب شما؟ گفت صاحب شما پرسیدم صاحب ما بهتر از سنت پیغمبر (ص) باخبر است یا صاحب شما؟ گفت صاحب شما ، پرسیدم صاحب ما از گفتار یاران قدیمی رسول خدا (ص) باخبرتر است یا صاحب شما؟ گفت صاحب شما ، شافعی گفت پاسخها بمقایسهی با پرسشها اظهار شد بنابراین جز برای چنین اموری در محل دیگری حق استفاده از قیاس را نخواهم داشت .

ابن خلکان نوشته مالک سال ۹۵ هجری متولد شد و مدت سه سال در رحم مادر بود و در ماه ربیع الاول سال ۱۷۹ هجری در سن هشتاد و چهار سالگی درگذشت .  
بنابراین ما در مالک حق بزرگی به گردن او دارد زیرا مدت سه سال او را در رحم خود پروریده و جابجا کرده تا خدا چه کند .

در تاریخ گزیده نوشته مالک نخستین پیشوای اهل سنت و مدت سه سال در رحم مادر بود و هشتاد سال عمر کرد و سنه ۱۷۹ هجری در مدینه وفات یافت و در بقیع بخاک سپرده شد .

مؤلف گوید بزودی ذیل احوال ابوحنیفه خواهیم نوشته علت اینکه برخلاف معمول در ظرف این مدت در رحم مانده چیست؟

از شذور العقود ابن جوزی نقل شده سال ۱۴۷ هجری فتوائی برخلاف خواسته حاکمان وقت و مصالح آنها صادر کرد و بهمان مناسبت هفتاد تازیانه بر او زدند .

از حافظ ابو عبدالله حمیدی نقل شده قعنبی گفت در آخرین بیماری مالک که پس از آن رحلت کرد بعیادتش رفتم مالک میگریست پرسیدم سبب گریستن تو چیست؟ گفت چگونه نگریم با آنکه شایسته است در این حال گریان باشم زیرا دوست میداشتم برای هرگونه فتوائی که برای خود داده ام صد هزار تازیانه میخوردم و آن هنگام میتوانستم برخلاف رأی خود فتوا دهم متأسفانه برای خود فتوا صادر کردم .

وفات او در مدینه اتفاق افتاد و در بقیع دفن شد .

مالک از ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین محضر مبارک حضرت صادق (ع) را ادراک نموده .

مؤلف بحار از حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم اصفهانی نقل کرده گروهی از پیشوایان اهل سنت از جعفر صادق (ع) حدیث نقل کرده اند از جمله مالک بن انس و شعبه بن حجاج و سفیان ثوری است .

از دیگری نقل کرده مالک و شافعی و حسن بن صالح و ابویوب سیستانی و عمر بن دینار و احمد بن حنبل از آنحضرت روایت کرده اند .

مالک بن انس گفت هیچ چشمی ندیده و بهیچ گوشی نرسیده و بهیچ دلی خطور نکرده که بشری در علم و فضل و بندگی و پارسائی برتر و بالاتر از جعفر صادق (ع) بوده باشد .

مالک بسیاری از اوقات ادعا میکرد احادیثی را از آنحضرت شنیده و گاهی می گفت بزرگی مورد اطمینان چنین فرموده منظورش آنحضرت بوده .

روزی بوحنیفه بمنظور بهره‌وری از مقام مقدس حضرت صادق (ع) به حضور مبارک شرفیاب شد حضرت صادق همانوقت در حالیکه عصا در دست مبارک داشت از منزل بیرون تشریف آورد ، بوحنیفه که آنحضرت را با عصا مشاهده کرد معروض داشت ای فرزند رسول خدا هنوز بآنحد از سن نرسیده‌اید که نیازمند بعصا باشید ، فرمود آری لیکن این چوبدستی عصای رسول خداست میخواهم از آن برکت یابم و یا بمنظور تبرک بدست گرفته‌ام بوحنیفه پیش آمده اظهار داشت اجازه میفرمائید تا آنرا ببوسم ؟ حضرت صادق آستین مبارک را بالا زد فرمود بخدا سوگند میدانی که این بشره (پوست بدن) بشره رسول خدا و این موی رسول خداست آنرا نمی‌بوسی و عصائی که چوبی بیش نیست میخواهی ببوسی .

ابوعبدالله محدث در کتاب رامش نقل کرده همانا بوحنیفه از شاگردان حضرت صادق (ع) بود و بهمان مناسبت مورد احترام عباسیها قرار نگرفت .

همگان از شیعه و سنی ویژه مؤلف اثنی عشریه که از سادات دانشمندان شیعه است مینویسد مالک میگفت هرگاه بحضور حضرت صادق (ع) شرفیاب می‌شدم آنحضرت از من قدردانی میفرمود و دستور میداد مسند بخصوصی برای من میافراشتند .

و میفرمود ای مالک ترا دوست میدارم و من از این قدردانی آنحضرت خرسند میشدم و از خدا سپاسگزاری مینمودم .

و آنحضرت از سه حال بیرون نبود یا روزه‌دار بود و یا بنماز می‌پرداخت و یا بیاد

خدا بود و از بزرگان پارسایان و از دنیاگذشتگان یعنی آنها کہ براستی از خدا می‌هراسند بشمار می‌آمد .

آنحضرت حدیث بسیار میفرمود نیکو مجالست بود و همگان از فوائد بی‌نهایت آن جناب کامیاب میشدند و هرگاه سخنی از رسولخدا نقل می‌فرمود و قال رسولالله (ص) میگفت چہرہ مبارکش گاهی زرد و هنگامی برافروخته میشد تا بحدیکہ شناخته نمیشد سالی با آنحضرت بہ حج بیتالله مشرف شدم پس از آنکہ محرم شد ہرچہ خواست تلبیہ بگوید صدا در گلوی مبارکش گرہ میشد باندازہایکہ نزدیک بود از مرکب بزیرافتد عرضکردم یابن رسولالله ناچار باید تلبیہ بگوئی ، فرمود ای پسر بوعامر چگونه میتوانم لبیک اللهم لبیک بگویم و حال آنکہ میترسم پروردگار بفرماید لالبیک و لاسعدیک محمدبن حسن صفار در بصائرالدرجات با سند معنعن خود از محمد بن فلان واقفی نقلکرده پسرعموئی داشتم بنام حسن بن عبداللہ مردی پارسا و اعبد مردم روزگار خود بود پادشاہ وقت بملاقات او میرفت و گاهی با گفتار خشن خود سلطان را پند میداد و امر بمعروف میکرد و سلطان ہم از آنجا کہ بہ شایستگی و قابلیت او ایمان داشت سخنان سخت او را می‌پذیرفت بہمین حال بود .

روزی حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) وارد مسجد شدہ وی بہ حضور مبارک شرفیاب شدہ عرض ارادت کرد حضرت خطاب باو فرمود ای بوعلی چقدر حال فعلی تو را دوست میدارم و بدان مسرورم جز اینکہ معرفت نداری ، اکنون در تحصیل معرفت باش ، پرسید فدای شما معرفت چیست ؟ فرمود فقہآموزی و حدیث یادگیری ، پرسید از چہ کسی بیاموزم ؟ فرمود از مالک بن انس و فقہاء مدینہ ، سپس آنچه را آموختہای بعرض من برسان . وی حسب الامر با فقہاء مدینہ ملاقات کرد آنچه را فرا گرفته بود بعرض مبارک رسانید حضرت ہمہ را ناچیز دیدہ فرمود باز برو تحصیل معرفت کن ، نامبرده مرد متدینی بود و هموارہ پروانہوار گرد خورشید نورانی امام (ع) درگردش بود تاروژی حضرت موسی بن جعفر بہ بیرون از مدینہ بہ زمینی کہ داشت تشریف برد وی در راہ با آنحضرت ملاقات کردہ گفت فدای شما روز قیامت در پیشگاہ خدا از شما شکایت خواہم کرد مگر آنکہ مرا بہ حقیقت معرفت رہبری فرمائید ، فرمود علی (ع) پس از رسولخدا امیرمؤمنان بود و اعمال ناشایست دیگران را باطلاع او رسانید وی پذیرفت ، فرمود پس از آنحضرت حضرت امام حسن و امام حسین و ائمہ دیگر امام بودند چون بخود رسید ساکت ماند ، پرسید فدای شما امروز امام کیست ؟ فرمود اگر بتواطلاع دہم می‌پذیری ؟ عرضکرد آری فدای شما فرمود اناہو من همان امام عصر و زمانم ، عرضکرد آیا دلیلی ہم برای اہامت خود دارید ؟ فرمود آری نزدیک

این درخت خاردار برو و بگو موسی بن جعفر میگوید نزد من بیا حسب الامر کنار درخت رفته امریه انحضرت را ابلاغ کرده بخدا سوگند دیدم آن درخت زمین را می کاوید تا برابر آن حضرت رسید سپس دستور داد درخت بمحل نخستین باز گردید .

نامبرده پس از آنکه از حقیقت معرفت باخبر شد سکوت کرد چنانکه کسی او را گویا مشاهده نمی نمود .

وی تا پیش از آنکه بوسیلهی حضرت موسی بن جعفر دستگیری شود خوابهای خوب می دید از آن به بعد خواب نمی دید شبی ذات اقدس حضرت صادق (ع) را در رؤیا زیارت کرد بآنحضرت از اینکه خواب نمی بیند شکایت نمود ، فرمود اندوهناک مباش زیرا هرگاه بندهی مؤء من بر پایهی ایمان استوار گردد خواب نمی بیند .

یعنی خوابهای خوب برای اثبات برایمانست کسیکه اینک برپایه ایمان استواراست نیازی به رؤیا ندارد .

مؤءلف گوید ذیل حدیث مزبور باید بگوئیم عنوان بصری نیز سالیان دراز ملازمت مالک بن انس را داشت و از آنجا که هیچگونه فتوحاتی برای او حاصل نشد دست به دامن حضرت صادق (ع) شده و از برکات ملازمت مجلس مبارک آنحضرت از همهگونه انوار معرفت برخوردار گردید .

حدیث عنوان بصری طولانی است و در مجلد اول بحارالانوار از خط شیخ بهائی از محمد بن مکی شهید اول نقل کرده و نیز در مجلد سوم کشکول همان حدیث نقل شده . خدا را سپاسگزاریم که به پیروی رسول خدا و آل طاهرین او مفتخریم در یکی از کتابهای اهل سنت روایت شده مالک تا پیش از ظهور عباسیها از حضرت جعفر روایتی نقل ننموده . مصعب کوفی گفته مالک روایتی را که از آنحضرت نقل میکرد به ضمیمه یکی از راویان بود .

واقعی مشهور گفته مالک بمسجد میرفت و نماز جمعه و نماز میت میخواند و به عیادت بیماران میرفت و داوری میکرد و در مسجد می نشست و اصحاب او گردش اجتماع میکردند سپس ترک جلوس در مسجد نموده و تنها بنماز اکتفا میکرد پس از آن ترک همه مناصب را گفت و بدیدار کسی نمیرفت و قضاوت هم نمیکرد تا مرد .

و گاهی که از او میپرسیدند چرا ترک همه وظائف نمودی؟ پاسخ میداد همهگان نمیتوانند عذر کارهای خود را اظهار بدارند .

(۱۱) ابویحیی مالک بن دینار بصری آزاد شده بنوسامه بن لوی قرشی است .

مؤلف بحار در مجلد یازدهم مینویسد برخی از محدثان اظهارداشته‌اند مالک دینار و بوحنیفه بمناسبت اینکه شاگرد حضرت صادق (ع) بود کمتر مورد احترام و بزرکداشت عباسیها قرار می‌گرفتند .

و او گفته ابویزید طیفور بسطامی مدت سیزده سال خادم و سقای درگاه مقدسه‌ی ان حضرت بود .

ابوجعفر طوسی گفته ابراهیم ادهم و مالک دینار از غلمان آنحضرت‌اند ابن‌خلکان مینویسد مالک مردی دانشمند و پارسا و در مقام پرهیزکاری بسرحد کمال بود خوراکش را از کارگری اداره میکرد و قرآن می‌نوشت و از مزد آن اعاشه مینمود .

او گفته در تورات خواندم خوشا بحال کارگر در روزگار مرگ و حیات روزی در حضور او حکایتی گفته شد حاضران کریستند طولی نکشید سرهای گوسفند پخته آوردند همگان جز مالک از آنها خوردند بمالک گفتند تو چرا از این سرها استفاده نکردی؟ گفت سرها را آنها می‌خورند که گریستند و من چون گریه نکردم از آنها هم استفاده نباید بکنم .  
یعنی مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد .

ابوالقاسم خلف بن بشکوال اندلسی در کتاب المستغیثین بالله مینویسد روزی مالک دینار نشسته بود مردی وارد شده گفت برای زنی که مدت چهارسال آبستن است و هم‌اکنون به آزار وضع حمل گرفتار شده دعا کن ، مالک ناراحت شده گفت این مردم پنداشته‌اند ما از پیمبرانیم سپس دست بدعا برداشته برای بیمارش دعا کرد و گفت پروردگارا از تو همه گونه کار برمی‌آید محو و اثبات در دست توست اینک اگر بچه‌ی در رحم آنزن دختر است او را بصورت پسری درآور بعد از آن حاضران دست برداشته هنوز دست فرود نیاورده رسولی آمده بآنمرد گفت زنت را دریاب آنمرد از حضور مالک بیرون رفته طولی نکشیده برگشت بچه‌چهارساله‌ایکه موهای مجعد داشت و دندانهای او درآمده بود و هنوز نافش بریده نشده بغل گرفته بمجلس مالک درآمد .

ابن‌خلکان گفته مالک دینار از بزرگان ساداتست و سال ۱۳۱ هجری در بصره پیش از طاعون عمومی وفات یافت .

مؤلف گوید کسیکه حکایت مزبور را جعل کرده خواسته بدینطریق اثبات کند مدت حمل مالک بن انس که چهارسال طول داشته بیسابقه نبوده با آنکه امثال این پیش‌آمدها برای انبیا و اولیاء حق اتفاق نیفتاده .

بطوریکه میدانیم مالک دینار یکی از مشایخ ارباب طریقت و رجال حقیقت‌است و برای



انتباه و توجه او جهاتی را نقل کرده‌اند از جمله مالک در آغاز کارش باده‌گساری می‌کرده و از هیچگونه عمل خلافی خودداری نمی‌نموده.

خود او گفته آنگاه که پاسبان بودم و بباده‌گساری علاقه تام و تمامی داشتم کنیزک زیباچه‌های را خریداری کردم و بینهایت مورد علاقه من بود کنیزک دختری زائید از وجود چنین دختری کمال خرسندی در من ایجاد شد هنگامیکه روی زمین می‌خزید به خوشحالی من زیادتر افزوده شد و الفت طرفینی در میان من و او بوجود آمد و هرگاه جام شراب از سبو لبریز می‌کردم کشان‌کشان بجانب من می‌آمد و ساغر شراب را میکشید و آنرا بر جامه‌های من میریخت.

دو سال از عمرش گذشت دست مرگ از آستین حسادت بیرون آمد کودک دو ساله‌ام را از میان دامنم ربود و دل مرا بفراق او شعله‌ور ساخت محزون و اندوهناک روزم چون شب تاریک و شبم بخانه کور نزدیک بود.

شب جمعه‌ایکه مصادف با نیمه شعبان بود در خواب دیدم گویا قیامت بپا شده و مردم در صفحه رستاخیز بپا خاسته‌اند و من هم همراه آنان می‌باشم در اینحال ناله‌ای از پشت سر بگوשמ رسید به پشت سرم توجه کرده مار سیاه کبود چشم بزرگی را دیده که دهانش را گشوده با سرعت تمام بجانب من حرکت میکند از بی‌مناکی فرار کرده در راه به پیری که لباسهای نیکو پوشیده و بوی خوش از او بمشام میرسید رسیدم براو سلام کردم پاسخ داد گفتم ای شیخ مرا از شر این مارگزنده پناه ده پیر گریست و گفت من ناتوانم و این مار نیرومند است و نمیتوانم ترا در پناه خود بگیرم بهتر آنست با سرعت هرچه تمامتری فرار کنی شاید خدا یمتعال ترا در امان خود نگهداری فرماید من از کنار پیر با سرعت فرار کرده بر بالای یکی از پشت‌های قیامت رسیدم خود را کنار طبقات آتش یافتم نزدیک بود از ترس مارگزنده خود مرا در میان طبقات آتش بیندازم آوازی بگوשמ رسید بر گرد تو اهل آتش نمی‌باشی به گفته‌ی او اطمینان پیدا کرده بازگشتم آنمار هم بازگشت و از من تعقیب نمود در مراجعت نزد همان پیر آمده گفتم ای شیخ مرا در پناه خود از شر این مار نگهداری کن باز گریست و گفت من ناتوانم لیکن باین کوه پناهنده شو که گروگانهای مسلمانان در آنجاست هرگاه تو هم گروی در آنجا داشتی بیاری تو قیام خواهد کرد.

کوه دائره‌شکلی بنظرم آمد در روی آن عمارتها و دریچه‌هایی را دیدم که پرده‌های حریر زربفت یا قوت نشان بر آنها آویخته شده با سرعت به طرف آن کوه روان شده بمجردیکه از دامنه کوه بالا رفته و نزدیک به عمارتها رسیده یکی از فرشتگان موکل فریاد زد پرده‌ها

را بالا زنید و دریچه‌ها را باز کنید در اینحال کودکانی چون پنجه آفتاب بنظر آمد مارهم نزدیک بمن رسید از سرانجام خود حیرت زده گردیده یکی از کودکان فریاد زد وای بر شما سرعت کنید دریابید او را که دشمن با و امان نمیدهد در اینحال کودکان دسته دسته بکمک من از عمارتها بیرون آمده در میان آنها دخترکم همان فرزند دوساله‌ام که دلم را بفراقش داغدار کرده بود مشاهده کردم چون مرا دید گریست و گفت آه پدرم ، سپس مانند اینکه نوری در برابر من مجسم شود با دست چپ مرا گرفت و با دست راست بجانب آن مارحمله کرد مار فرار کرد آنگاه مرا نشانید و خود در میان دامن من نشست و با دست راست بسینه من نواخت و گفت ای پدر ، الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكرالله آیا آنهنگام نرسیده که مؤمنان دلهاشان برای یاد خدا فروتنی نمایند از سخن آن کودک گریستم و گفتم دخترم مگر شما هم از قرآن اطلاعی دارید؟ گفت آری ما از شما بهتر از قرآن بهره‌ور میگردیم ، پرسیدم این مار چه بود که اینهمه از من دنبال میکرد و مرا ناراحت میداشت و در هلاکت من میکوشید؟ پاسخ داد آن مار کار ناشایست تو است ، پرسیدم در این کوه چه میکنید در پاسخ گفت ما کودکان مسلمانانیم و در این کوه تا روز قیامت ساکنیم و درانتظار شما هستیم تا نزد ما بیایید و از شما شفاعت کنیم .

مالک گفته از بیمناکی بسیاری که دامنگیر من شده بود از خواب بیدار شده دست از باده‌گساری برداشتم و توبه کردم .

قشیری در رساله‌ی خود مینویسد مالک دینار را پس از مرگ در خواب دیدند پرسیدند خدا با توجه کرد؟ در پاسخ گفت با گناهان بسیار بحضور پروردگار معرفی شدم آنحضرت مرا بر اثر خوش‌گمانی که باو داشتم آمرزید .

مالک دینار گفته پارساترین مردم کسانی هستند که بیشتر از آنچه مناسب بحال ماست از دنیا آرزومند نباشند .

مؤلف گوید بهتر از سخن مالک فرمایش حضرت امام زین‌العابدین (ع) است آنگاه که از مقام اقدسش پرسیدند پارسای حقیقی کیست فرمود پارسای واقعی کسی است که بکمتر از خوراک روزانه‌اش بسازد و بیاد روز مرگش باشد .

بهتر از آن بنا بنقل یکی از اهل تنبیه فرموده‌ی جدش امیرالمؤمنین (ع) است . هرگاه انسانی همگی روی زمین را برای خاطر خدا در اختیار داشته باشد زاهد است و اگر کسی همگی دنیا را برای خاطر هوا ترک کند پارسا نمیشد .

یکی از اکابر گفته پارساترین مردمی کسی است که پارسائی خود را پوشیده بدارد .

گویند مالک دینار بادیرانی از دنیاگذشته‌ای ملاقات کرد گفت مرا وصیتی کن ، گفت اگر بتوانی میان خود و مردم دنیا دیواری از آهن بوجود بیاوری چنان کن ، گفت بیش از این بگو ، گفت آشنائی را با مردم کمتر کن ، گفت بیشتر بگو ، گفت دست طمعت را ازدامن مردم کوتاه کن تا در نتیجه به باطن آسمانها دست پیدا کنی .

گویند دختر مالک از وی پرسید چرا همه‌ی مردم میخوابند و تو نمیخوابی در پاسخ گفت پدرت از بیداری آینده میهراسد .

یعنی حالا نمیخوابد تا از راحتی آنهنگام بهره‌ور شود .

زنی خطاب به مالک گفت ای ریاکار ، مالک گفت ایزن اسم اصلی مرا که بصریها مرا بدان نام میخواندند بزبان آوردی .

ورام بن ابی فراس از زید بن یحیی روایت کرده در حضور مالک دینار بودیم خلیفه بهرانی از کنار ما گذشت بمالک سلام کرد مالک از وی تمنا کرد تا پندی دهد وی گفت ای بویحیی هرگاه خدا را آنچنانکه باید بشناسی شناختی از همه‌گونه سخن شایسته بی نیازی .  
 شیخ بهائی نوشته مردی بدیدار مالک آمد دید مالک نشسته و سگی سرش را روی زانوی او گذارده آنمرد خواست آنسگ را دور کند مالک گفت دست از او بردار زیرا حیوانی است که زیانی به کسی ندارد و بدون جهت به کسی آزاری نمیرساند این سگ بهتر از همنشین بد است .

مؤلف حیات الحیوان گفته یکی از حکما اظهار داشته هر انسانی با همشکل خود مانوس است چنانچه هر پرنده‌ای با همنوع خود میپرد .

مالک دینار میگوید اتفاق نیفتاده دو نفر انسان در میان ده نفر از هموعانشان با یکدیگر دوست باشند مگر اینکه در یک صفتی با هم مشترک باشند زیرا مناسبات میان مردم مانند مناسبات میان پرندگانست و پیش نیامده دو نوع پرنده با یکدیگر پرواز کنند مگر جهت مناسبتی در میانشان رعایت شده باشد .

روزی یکی از افراد کبوتری را با کلاغ در پرواز دید از این موضوع بشگفت آمد زیرادو نوع پرنده چگونه باتفاق در پروازند هنگامیکه بزمین نشستند و راه رفتند معلوم شد هر دو تن لگند .

با خود گفت آری لنگی موجب اتفاق شده و هر آدمی با همطراز خود الفت می‌گیرد چنانچه هر پرنده‌ای با همجنس خود در پرواز است و هرگاه دو نفر از افراد مدتی را به مصاحبت یکدیگر بسر برند و جهت مناسبتی در میان آنها بوجود نیاید ناچار از یکدیگر جدا

خواهند شد .

سراینده‌ای گفته :

و قاتل کیف تفرقتما      فقلت قولافیه انصاف  
لم یکن من شکلی ففارقته      والناس اشکال والاف

کسی از من پرسید چگونه تفرقه در میان شما بوجود آمد در پاسخ جواب منصفانه باو دادم و گفتم نظر باینکه مناسب با من نبود از او دست برداشتم زیرا مردم همشکل و مالوف یکدیگرند .

(۱۲) ابوالسعادات مبارک بن ابوالکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد

شیبانی جزری اربلی شافعی معروف به ابن اثیر و مؤلف کتاب النهایه الاثیریہ در لغات حدیثیه .

ابن خلکان مینویسد ابوالبرکات مستوفی ابن اثیر از شهرت کامل برخوردار است و دانشمندی عالیقدر و یکی از فضلاء انگشت‌نمائی است که در بسیاری از مبانی علمیه مورد توجه اعلام روزگار بوده .

ابن اثیر فن نحو را از استادش ابن دهان فراگرفته و پس از آن بفنون روایت و حدیث پرداخته .

ابن اثیر آثاری دارد از جمله جامع الاصول در احادیث رسول در این کتاب به طرز جالبی جمع بین احادیث صحاح سته نموده جز اینکه اضافات بسیاری دارد دیگری النهایه در غریب الحدیث در پنج مجلد دیگری الانصاف فی الجمع بین الکشف و الکشاف در تفسیر قرآن کریم که از کتاب ثعلبی و زمخشری استفاده کرده دیگری المصطفی و المختار فی الادعیه والاذکار دیگری در صنعت کتابت و کتاب تازه‌ای بنام البدیع در شرح فصول نحو ابن دهان دیگری دیوان شعر و رسائل و الشافی در شرح مسند امام شافعی و امثال اینها .

ابن اثیر در یکی از دو ماه ربیع سال ۵۵۴ در جزیره ابن عمر متولد شد و همانجا رشد نمود سپس بموصل رفت و آنجا بخدمت امیر مجاهدالدین قاتمان زینی نایب الحکومه موصل پیوست و دیوان منشآت او را بعهدده داشت تا اینکه امیر مزبور از مقامش خلع شده وی به خدمت عزالدین محمود صاحب موصل معرفی شد و آنجا نیز دیوان رسائل او را بعهدده گرفت تا عزالدین درگذشت بخدمت فرزندش نورالدین ارسلان شاه موظف گردید و مدتی کاتب او بود و از وجود او بهره‌های بسیار برد تا اینکه دو دست و دو پایش فلج شده بطور کلی از نگارش ممنوع گردید از آن به بعد منزوی شد و اکابر و دانشمندان اطراف او را می‌گرفتند

ابن اثیر در یکی از دیهات موصل بنام قصر حرب خانقاهی بنیان کرد و املاک خود را بر آنجا و بر خانه‌ایکه در موصل داشت وقف نمود و چنان شنیده‌ام ابن اثیر آثار خود را در روزگاریکه از کارنامه‌نگاری ممنوع شده بود تالیف کرد و همان اوقات گروهی از علما ویرا در تالیف کتاب و اختیار مطالب کمک میکردند .

ابن اثیر گاهی شعر میگفت از سروده‌های او دو شعر زیر است آنگاه که استراتابک حاکم موصل لغزید گفت :

ان زلت البلغه من تحته      فان فی زلتها عذرا  
حمله من علمه شاهقا      و من ندى راحته بحرا

اگر استر امیر لغزید البته در لغزشش عذر موجهی داشت و آن اینست که کوه رفیعی را بر پشت خود گرفته و کسی براو سوار بود که کف دست او از سخاوت مانند دریاست .

برادرش ابوالحسن عزالدین گفته آنگاه که برادرم زمین‌گیر شده بود مردی از مغرب زمین آمد و متعهد شد که او را مداوا نماید و از زمینگیری بهبودی دهد و مزدش را پس از بهبودی بگیرد ، ما بتعهد آنمرد خاوری تن در دادیم وی با روغنی که خود ساخته بود به مداوی او پرداخت طولی نکشید آثار بهبودی در برادرم پیدا شد و رگهای پاکه خشک شده رو بملایمت گذارد بحدیکه میتواندست پاهای خود را جمع کند و بالاخره چیزی از بهبودی باقی نمانده بود ، برادرم گفت وجهی باو بدهید و او را بازگردانید .

گفتم اکنون که آثار بهبودی در شما ایجاد شده چرا نمیگذارید معالجات خود را به پایان برساند در پاسخ گفت بدیهی است همانطور که میگوئی آثار بهبودی در من ایجاد شده لیکن من با چنین حالی که مشاهده میکنی آسوده‌ترم برای آنکه بدینوسیله شانه‌از زیر بار زحمت و فرمان آنها تهی کرده و روح و روانم در کمال راحتی است زیرا دیروز که سالم و تحت فرمان آنان بودم در کمال بیچارگی بودم و اکنون که رنجور و بیرون از دستورات آنهایم در کمال آزادی میباشم و هرگاه آنان کار مهمی داشته باشند ناچار به خانه‌ی من خواهند آمد و از من کمکهای لازم را خواهند گرفت بدیهی است امروز با دیروز من از نظر آسودگی بسیار تفاوت دارند ، و من علت بیماری و ناتوانیم را از فرمانبرداری آنان میدانم و اینک که جزاندکی از روزگار عمرم باقی نمانده میخواهم از خواری فرمانروایان آسوده‌باشم و آخر عمرم را ببار منت آنان سپری نسازم .

عزالدین گوید سخنش را پذیرفتم و طبیب خاوری را با احسان فراوانی مرخص نمودم . ابن اثیر روز پنجشنبه آخر ذیحجه سال ۶۰۶ هجری در موصل وفات یافت و در خانقاه

خودش واقع در درب دراج مدفون گردید شرح حال برادرش عزالدین علی گذشتہ و شرح حال پدرش ضیاءالدین ابونصر خواهد آمد .

ابوالبرکات مبارک بن ابوالفتح احمد بن مبارک بن موهوب بن علی اربلی لخمی ملقب بشرفالدین و معروف به ابوالبرکات مستوفی ابن خلکان شرح مزبور را دربارہی اثیرالدین از وی نقل کرده و مینویسد ابوالبرکات رئیسی جلیل‌القدر و درکمال فروتنی و سخاوتمندی بود و ہریک از فضلا کہ وارد دیار اربل میشدند ناچار بملاقات او می‌رفتند و او ہم بحسب شئون ہریک از آنها توجہی مبذول میداشت .

ابوالبرکات از ہمہ‌گونہ فضائل برخوردار و حداکثر فنون علمی را از جملہ مراتب حدیث را دارا بود و در فنون ادب و اشعار و اخبار سراینندگان مہارت داشت و در فن اداره کردن دیوان انشاء و محاسبات و ضبط قوانین حسابداری کہ معمول محاسبانست نیز استاد بود .

ابوالبرکات تاریخی در چہار مجلد برای اربل تالیف کردہ و سرودہ‌های متنہی و ابو تمام را بنام‌النظام در ده مجلد نگاشته و کتابی در دو مجلد بنام اثبات‌المحصل فی نسبہ ابیات‌المفصل و دیگری بنام سرالصنیعہ و دیگری بنام ابوقماش مشتمل بر نوادر ادبی و امثال اینها تالیف نمودہ کہ من نام بسیاری از آنها را از خود او شنیدہ‌ام .

ابوالبرکات دیوان اشعار ارزندہ‌ای دارد از جملہ دو شعر زیر است کہ آنها را بمنظور برتری داشتن سفیدی برگندم‌گونی سرودہ .

لا تخدعنک سمرہ غرارہ  
ما الحسن الا للبیاض و جنسہ  
فالرمح یقتل بعضہ من غیرہ  
والسیف یقتل کلہ من نفسہ

گندم‌گونی ترا فریب‌ندہد زیرا زیبائی در سپیداندami است برای اینکه برندگی نیزہ بواسطہی برخی از آنست کہ آہنش باشد و برندگی شمشیر از ہمہ آنست .

ابن خلکان گوید سال ۶۲۶ ہجری کہ از اربل بیرون رفتم ہنوز شرف‌الدین در دیوان استیفاء کہ ہم سنگ مقام وزارتست برقرار بودہ و بخوبی از عہدہ برمیآمد و ہمگان از رفتار او رضایت داشتند و پیوستہ براین سمت برقرار بود تا ملک مظفرالدین بکتکین وفات یافت و مستنصر شہر اربل را بتصرف خود درآورد و شرف‌الدین از کار برکنار و خانہ‌نشین شد در عین حال مردم از آمد و رفت با او دست بردار نبودند و بہمین حال بسر برد تا در ۲۷ شوال سال ۶۳۶ کہ تاتار شہر اربل را متصرف شدہ و آنچه باید بکنند کردند شرف در این پیش‌آمد ہمراہ با عدہ دیگر بہ قلعہ اربل پناہندہ شد و بدینوسیلہ از چنگال تاتار محفوظ

ماند آنگاه که تاتار از آنسرزمین بیرون رفتند وی از قلعه به موصل رفت و آنجا با احترام هر چه تمامتر ماندگار شد و هرماه مشاهرایکه برای او تعیین شده بود میگرفت .

ابوالبركات كتابهای نفیس چندی داشت و بمطالعه و تالیف و وظائف دیگر اشتغال میورزید تا در موصل در پنجم ماه محرم سال ۶۳۷ هجری وفات یافت و میلادش نیمه شوال سال ۵۶۴ در اربل بوده .

ابوالبركات از خاندانی معروف که حداکثر آنها از ادبا و رؤء سا بوده میباشد پدرش احمد و عمویش علی دیوان استیفا را بعهدہ داشتند .

ابوالحسن علی بن مبارک ملقب به صفی الدین عموی ابوالبركاتست شرف الدین در تاریخش نوشته نامبرده از فضلاء عهد خود بود و کتاب نصیحه الملوك غزالی را از پارسی که بقلم خود غزالی بوده به تازی برگردانیده ابن خلکان گوید آنگاه که من در اربل بودم همین موضوع را از وی شنیدم و در میان علما نیز شهرت دارد .

مؤلف گوید ترجمه نصیحه الملوك در این روزگار شهرت دارد و نسخهای از آن نزد ما موجود است متأسفانه بنام و نشان مترجم اشاره ای نشده است .

پیش از این ذیل ترجمه سعید بن مبارک بشرح حال ابو محمد بن دهان و مشارکان در کنیه او بتفصیل اشاره کردیم .

حافظ سیوطی برخی از آثار دیگر ابن اثیر را که ابن خلکان اشاره ننموده بدین شرح نامبرده الباهر فی الفروق در نحو تهذیب فصول ابن دهان و این کتاب غیر کتاب البدیع سابق الذکر اوست البنین والبنات والاباء والامهات والاذواء والذوات والان والاءات (۱) .

شیخ ضیاء الدین ابونصر محمد بن محمد بن عبدالکریم جزری پدر ابن اثیر جزری است که به کنیه ابن اثیر نیز معروفست (۲) .

علی بن محمد بن محمد جزری برادر ابن اثیر و ملقب به عزالدین است وی از فضلاء و نویسندگان عصر خود بوده .

اثر معروف او کامل التواریخ است و نیز انساب سمعانی را که در هشت جلد بوده در ضمن سه مجلد انتخاب کرده اخبار صحابه در شش مجلد بزرگ .

عزالدین در ماه شعبان سال ۶۳۰ در موصل وفات یافته .

(۱) در بقیه مطبوع چنان اسمی وجود ندارد . ۲ - بطوریکه ابن خلکان نوشته و خود مؤلف در آغاز ترجمه متوجه بوده کنیه اش ابوالکرم است ولقب ضیاء الدین لقب فرزند او ابوالفتح محمد آتی الذکر است .

نصراللہ بن محمد بن محمد بن محمد معروف بہ ابن اثیر برادرزادہ یا برادر ابوالسعادات ابن اثیر معروف است .

سیوطی نوشتہ نامبردہ سال ۵۵۸ ہجری در جزیرہ ابن عمر متولد شد و در نحو و لغت و زبان شناسی مہارت کامل پیدا کرد و اشعار بسیاری محفوظ بودہ .

آثار او عبارت است از المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر اثر معروفی است عدہای بر آن شرح و حاشیہ نوشتہ اند دیگری الوشی المرقوم فی حل المنظوم دیگری المعانی المخرعہ فی صناعہ الانشاء ، دیوان الرسائل در چندین جزء

نصراللہ سال ۶۳۷ در بغداد درگذشت .

(۱۳) ابوالمجد مجدود بن آدم مشہور بہ حکیم سنائی غزنوی .

مؤلف او را در صدر عنوانی کہ معمولاً برای ہمہ متذکر میشود مینویسد العالم العامل المولوی والعارف الکامل المعنوی واستاد صاحب المثنوی .

بدیہی است منظور مؤلف آن نبود کہ سنائی استاد معمولی مولوی باشد زیرا سنائی از عرفاء قرن پنجم بودہ و او از عارفان قرن ششم است بلکہ منظورش آنست وی از مکتب عرفانی سنائی بہرہ ور شدہ و در باطن رہبر عرفان مولوی او بودہ .

مؤلف تلخیص الآثار مینویسد غزنہ از شہرہای اقلیم سوم و از شہرہای با وسعت خراسان میباشد و حدفاصل میان شہرہای خراسان و ہندوستانست ، آب و خاک و ہوایش در کمال خوبی و مطلوبی و از ہمہ کونہ خوبیہا برخوردار است تنہا عیبی کہ میتوان در این شہر احساس کرد سرمای شدید آنست .

از عجائب غزنہ گردنہ ایست واقع در میان یکی از کوہہای آن در امتداد گردنہی مزبور بہ زمینی میرسیم کہ یکطرف آن درنہایت گرمی و طرف دیگر آن در کمال سردیست . از ویژگیہای غزنہ آنکہ مردم ان عمرشان طولانی است و کمتر بہ بیماریہای سخت دچار میشوند .

آری غزنہ سرزمین طلاخیز است و مار و عقرب و حشرات موزی در آن بوجود نمیآید . مجدود بن آدم سنائی حکیم و سراینندہ و عارف از دنیا گذشتہ از آن سرزمین است . مؤلف مجالس المؤمنین نامبردہ را در ردیف حکیمان شیعہ نامبردہ و مینویسد سنائی از شرافتمندان روزگار و بزرگان سراینندگان و عارفان بنامی بودہ کہ حقایق عرفان را کمالاً بدست آوردہ عارفی جلیل المقدار و عظیم المنزلہ بود ہمگان او را بعظمت می ستایند و ویژگیہ آنہا کہ از چاشنی عرفان و ذوق و پارسائی بہرہ ور گردیدہ او را بزرگواری نامدار میدانند و



ارباب طریقت و راهروان حقیقت گفتار نغز او را چاشنی بیانات و کلمات خود قرار داده و همواره بدانها استشهاد میکنند و در شیرینی و استواری بی نظیر میدانند درباره فضیلت و شرافت سنائی همین بس که مانند ملاجلال الدین رومی صاحب مثنوی بامقام ویژه‌ایکه داشت به پیش قدمی و بزرگواری او اعتراف نموده و گوید:

عطار بوده شیخ و سنائیست پیش از او  
ما از پی سنائی و عطار آمدیم  
در جای دیگر میگوید:

ترک جوشی کرده‌ام من نیم خام  
از حکیم غزنوی بشنو کلام  
و غزالی مشهدی که از متاخران اهل حالست درباره‌ی او گوید:

که بود آنکه فرو کوفت کوس در غزنو  
که بود آنکه علم بفراشت در غزنین  
محیط فقر سنائی که از حدیقه او  
توان گرفت عروسان خلد را کابین  
چه رازها است در آن نامه حکم مضمهر  
چه گنجهاست در آن دفتر کمال دفین  
ز ابتدای جهان تا بانقراض سپهر  
ز صبح اول آفاق تا بصبح پسین  
در این گروه چو او نیست هیچ خورد و بزرگ  
در این میانه چو او نیست هیچ فردمهمین

سنائی مراتب فقر و سلوک را از خواجه یوسف همدانی که در دوستی و محبت اهل بیت حارث همدانی عارفانست فرا گرفته.

و خود در حدیقه الحقیقه و دیوان قصائدش اشعاری و حقایقی سروده که همگی آنها حاکی از جعفری بودن اوست و ثابت میکند مشربی که او برای خود برگزیده خالی از هرگونه عیب و نقص است سنائی کاملاً از دنیا اعراض داشت و بطور کلی تمام توجهش بخدا و عاشق صراط مستقیم بود تا باندازه‌ایکه بهرامشاه غزنوی پیشنهاد کرد تا خواهرش را به همسری وی درآورد سنائی زیر بار نرفت و برای آنکه ناخودآگاه گرفتار پیشنهاد بهرامشاه نشود عزیزت سفر حج کرد و خود در کتاب حدیقه گفته:

من نه مرد زن و زر و جاهم  
بخدا گر کنم و گر خواهم  
گر تو تاجی دهی ز احسانم  
بسر تو که تاج نستانم

مولانا جامی در نفحات مینویسد یکی از ارباب حشمت و جلال در ضمن نامه‌ای که به سنائی نوشته از وی درخواست کرد تا باو اجازت دهد که ملازمت ویرا اختیار کند و از صحبت او به فیوضات معنوی نائل گردد سنائی از پذیرش خواسته‌ی او امتناع کرد و نامه‌ای که سیراپای آنرا بدایع لفظی و معنوی فرا گرفته در پاسخ وی بشرح زیر نوشت:

این داعی را عقل و روح در پیش خدمت است ولیکن بنیه ضعیف دارم که طاقت

تفقد و قوت تعهد ندارد ان الملوک از ادخلوا قریه افسدوها کلاته مندرس چه طاقت بارگاه جباران دارد و شیرزده ناقه هجران چه تاب پنجه شیران آرد باری عزاسمه داند که هر بار که سراپرده‌ی حشمت ایشان در این خطه مختصر زدند صاحب خانه آمده است این ضعیف منزوی را رخت عافیت بغریب خانه غولان بردند و بضاعت قناعت را بهمراهان خضر و الیاس سپردند به بزرگی که ذوالفضل الکبیر با آن بزرگ دین و دنیا کرده آنست که گوشه‌ی دل این گوشه‌گرفته را بتفقد ستایش خود خراب نکند که جسم حقیر این بنده نه‌سزای خشم عزیز خدا وندی است .

بدیهی است شبهه‌ای در عقیده شیخ جلیل سنائی نداریم و از حدیقه و دیوان غزلیات و قصائدش بدست می‌آید اهل بیت ظاهری را بر دیگران برتری میداده و به منظور مماشات و حفظ تقیه به برائت از دیگران تصریح نکرده و از اینراه دل نابینایان را به طرف خود متوجه کرده در آغاز حدیقه بستایش از سه تن خلیفه پرداخته و بمدح آنان اکتفا نموده لیکن بمجردیکه به اوصاف امیرالمؤمنین (ع) رسیده خودداری نتوانسته بنماید و سر از پا نشناخته عاشق‌وار گفته .

ای سنائی بقوت ایمان      مدح حیدر بگو پس از عثمان  
در مدیحه‌ش مدایح مطلق      زهق الباطلست و جاء الحق

سنائی نه تنها در اشعار خود اظهار محبت و علاقمندی بخاندان رسول اکرم مینموده بلکه از این معنی ناراحت بوده چرا نمیتواند از لباس تقیه بیرون آمده و عریان به مدایح اهل بیت پردازد و هرگاه بمنظور تقیه دیگران را براهل بیت مقدم داشته پشیمان بوده چنانچه در نامه‌ایکه به بهرامشاه نوشته و آنها را براهل بیت مقدم داشته بدین شرح اظهار پشیمانی کرده .

من از تقدیم ایشان که طریقه سلف صالح و شیوه عاملان تقیه است پشیمانم و در فکر علاج و تلافی آنم و اهل زمان میگویند که تو چرا تقدیم و تفضیل امیرالمؤمنین به حسب معنی و شان برایشان کرده‌ای ، باری در نامه‌ایکه به بهرامشاه نوشته در آغاز آن مینگارد .  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوه على خير خلقه محمد وآله  
اجمعین پس از آن در ضمن نامه‌ی طولانی که بوی نگاشته بمواعظ شافیه و نصایح کافیه که شایسته است شهریاران آنها را آئین خود قرار دهند پرداخته و کلمات شیوائی را آورده که سزاوار است منشیان در نگارشات خود از آن اقتباس کنند .  
گویند پس از آنکه سلطان سنجر بجای پدرش براریکه جهاننداری آرام گرفت در ضمن

نامه‌ای پرسشهایی از حکیم نموده یکی آنکه آیا حقیقت در اختیار اهل سنت و جماعت است یا در دست شیعه و آیا سه تن خلیفه بر حقاند یا ائمه دوازدهگانه .  
سنائی در پاسخ وی قصیده ارزنده و دلنشین معروف را که به پاره‌ای از آن ذیلا اشاره میشود سرود :

کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن  
از پی سنگین دل نامهربانی روز و شب  
چون نگردی گرد معشوقی که روز وصل او  
هر که چون کرکس بمررداری فرود آورد سر  
رایت همت ز ساق عرش باید بر فراشت  
تا دل عیسای مریم باشد اندر بند تو  
یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن  
احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد  
تا آنجا که گوید :

جان نگین مهر مهر شاخ بی بر داشتن  
بر رخ چون زرنشان گنج گوهر داشتن  
بر تو زبید شمع مجلس مهر انور داشتن  
همچو طوطی کی تواند طعم شکر داشتن  
تا توان افلاک زیر سایه پر داشتن  
کی روا باشد دل اندر بند هر خر داشتن  
زشت باشد چشم را بر نقش آزر داشتن  
دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن

بحر پرکشتی است لیکن جمله در گرداب خوف  
من سلامت خانه نوح نبی بنمایمت  
رومدینه‌ی علم را در جوی و پس دروی خرام  
چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است  
خضر فرخ پی دلیلی رامیان بسته چو کلک  
تا آنجا که گفته :

بی سفینه‌ی نوح نتوان چشم معبر داشتن  
تا توانی خویشتن ایمن زهر شر داشتن  
تا کی آخر خویش را چون حلقه بر در داشتن  
خوب نبود غیر حیدر میرو مهتر داشتن  
جاهلی باشد ستور لنگ رهبر داشتن

جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند  
از گذشت مصطفای مجتبی جز مرتضی  
از پس سلطان ملک شه چون نمی داری روا  
از پس سلطان دین پس چون رواداری همی  
در اواخر قصیده گوید :

یادگاری کو توان در روز محشر داشتن  
عالم دین را نیارد کس معمر داشتن  
تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن  
جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن

ای سنائی وا رهان خود را که نازیبا بود  
بندگی کن آل یسن را بجان تا روز حشر  
زیور دیوان خود ساز این مناقب را از آنک

دایه را بر شیرخواره مهر مادر داشتن  
همچو بی دینان نباید روی اصرر داشتن  
چاره‌ای نبود عزوسان را ز زیور داشتن

مؤلف مجالس رباعی ذیل را از آثار حکیم سنائی نام برده .

در باغ لطافت نبی چار به است      وین چار به لطیف و دربار به است  
 آن به که در اولست زان چار به است      وان به که در آخر است زان چار به است  
 مؤلف حبیب السیر علت توبه او را از نفحات نقل کرده و ضمناً قصیده ایراکه نامبرده  
 در ستایش از سلطان محمود سروده اشاره نموده می نویسد حکایت مزبور خالی از تحقیق  
 است زیرا بطوریکه از حدیقه او بدست می آید وی معاصر با بهرامشاه بوده و در ردیف  
 سرایندگان سلطان محمود که سال ۴۲۱ درگذشته نمیباشد (۱).

تاریخ گزیده بتایید برخی از فضلا مینویسد سنائی سال ۵۲۵ هجری از نظم حدیقه  
 آسوده شد و همانسال که زمان جهانداری بهرامشاه غزنوی بوده درگذشته.

برخی وفات او را سال ۵۵۵ هجری چهار سال پس از وفات انوری نوشته اند.

(۱۴) محمد بن مسلم بن عبیدالله مشهور به ابن شهاب زهری منسوب به زهره بن  
 کلاب بکسر کاف فرزند مره بضم میم سر سلسله‌ی قبیلہ‌ی بزرگیست از قریش که آمنه دختر  
 وهب مادر والاگهر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن قبیلہ میباشد.

شیخ طوسی قدس زهری را در ردیف اصحاب حضرت صادق (ع) نام برده و می نویسد  
 محمد بن مسلم بن عبیدالله زهری مدنی سال ۵۲ هجری متولد شده و سال ۱۲۴ در سن  
 هفتاد و دوسالگی درگذشته.

و در ذیل اصحاب حضرت علی بن الحسین او را بعنوان محمد بن شهاب زهری یاد  
 کرده و دشمن اهل بیت خوانده.

علامه به پیروی از شیخ ویرا دشمن اهل بیت دانسته و ظاهراً هر دو شخص را یکی  
 پنداشته و مؤلف منتهی المقال نیز هر دو عبارت را متعرض شده سپس از تعلیقات مروج  
 بهبهانی نقل کرده علی بن محمد خزاز در کتاب الکفایه روایتی نقل کرده که حاکی از تشیع  
 اوست.

و نیز زهری از حضرت علی بن الحسین تصریح بائمه اثنی عشر را روایت کرده و افزوده  
 مهدی هفتمین نواده فرزندش محمد بن علی است.

آری ابن طاوس بمناسبت احوال عبدالله بن عباس نوشته سفیان بن سعید و زهری  
 هر دو نفر دشمن اهل بیت و متهم اند.

(۱) بطوریکه از تذکره دولتشاه استفاده میشود پادشاه مزبور سلطان ابراهیم غزنوی

استرنه سلطان محمود، حکایت توبه‌ی او را بتوسط لایخوار شرح داده.

ممکن است منظور از زهری همان محمد بن مسلم زهری باشد که در باب رجال حضرت صادق ایراد میشود و مؤلف منهج المقال او را در باب القاب بهمین نام و نشان معرفی کرده.

بدیهی است زهری همان محمد بن مسلم است و شهاب نام معروف جد اوست و در اسانید فقیه مینویسد نام زهری محمد بن مسلم بن شهاب است و مردی ناصبی و دشمن اهل بیت بوده.

از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نقل کرده زهری از علی (ع) منحرف بوده جریر بن عبدالحمید از محمد بن شیبہ روایت کرده در مسجد مدینه گذارم به عروه بن زبیر و زهری افتاده در گوشه‌ای نشسته و از علی (ع) نکوهش میکردند گفتگوی آنها بعرض حضرت علی بن الحسین (ع) رسید طولی نکشید تشریف آورده بالا سر آنها ایستاد خطاب به عروه فرمود همانا پدر من خدایمتعال را علیه پدر تو حکومت داد و خدا هم بنفع پدر من علیه پدر تو حکومت کرد و به زهری فرمود هرگاه در مدینه بودی کرامت ترا بتو می نمایاندم . زهری از عروه بن زبیر نقل کرده از عایشه شنیدم گفت روزی حضور رسول خدا شرفیاب بودم علی و عباس وارد شده رسول خدا فرمود ای عایشه ، همانا این دو برخلاف سنت و آئین من خواهند مرد .

ابن خلکان در وفیات الاعیان مینویسد زهری یکتن از دانشمندان و محدثان و تابعان بنام مدینه بوده با ده تن از صحابه ملاقات کرده و گروهی از پیشوایان از جمله مالک بن انس و سفیان عینیہ از وی روایت نموده‌اند .

از عمرو بن دینار نقل شده هنگامی در مقام مباحثات و سروری میگفت چه صفت ویژه‌ای در نزد زهری موجود است و حال آنکه من ابن عمر را دیدار کرده‌ام و او دیدار ننموده من ابن عباس را دیده‌ام و او ندیده است طولی نکشید زهری وارد مکه شد در آن هنگام ابن دینار بر اثر درد پای شدید زمینگیر شده بود بمجردیکه فهمید زهری وارد مکه شده دستور داد تا او را بدوش گرفته بخانه زهری ببرند .

یکشنبه روز عمرو دینار بخانه زهری ماندگار شد پس از آنکه بخانه‌ی خود بازگردید از وی پرسیدند زهری را چگونه یافتی ؟

در پاسخ گفت بخدا سوگند فقیهی را هیچگاه به پایهی اینمرد قرشی ندیدم . از مکحول پرسیدند دانشمندترین عالمی که دیده‌ای کیست ؟ در پاسخ گفت ابن شهاب دیگری پرسید پس از او گفت ابن شهاب برای سوم و چهارم بار نیز همان پاسخ را داد .

زہری اطلاعات و کمالات ہمگی فقہاء ہفتگانہ مدینہ را دارا بوده .  
 مؤلف گوید شرح حال و نام و نشان فقہاء مزبور را ذیل احوال خارجه بن زیدانصاری  
 کہ خود یکی از آنها بشمار است یاد کرده ایم عمر بن عبدالعزیز در ضمن بخشنامہ ای کہ بہ  
 شہرہای متصرفی خود صادر کردہ بود نوشتہ بود البتہ از فتاوا و دستورات ابن شہاب کمال  
 استفادہ را بنمائید زیرا فقیہی مانند او از دستورات گذشتہ داناتر وجود ندارد .  
 روزی در حالیکہ ابوالزنا د عبد اللہ بن زکوان در بارگاہ ہشام حکم حضور داشت وارد  
 شد ہشام از زہری پرسید در کدام ماہ عطیہی مردم مدینہ پرداخت میشود؟ زہری اظہار  
 بی اطلاعی کرد از ابوالزنا پرسید وی پاسخ داد در ماہ محرم ہشام خطاب بہ زہری گفت  
 ای ابوبکر اینہم دانشی بود کہ امروز فرا گرفتم ، زہری گفت آری مجلس خلیفہ شایستہ است  
 کہ از آن استفادہ علمی بشود .  
 زہری در خانہ خود ہرگاہ آرام میگرفت کتابہای بسیاری اطراف او را احاطہ میکرد و  
 بدین ترتیب از امور دنیوی خاطر میکرد .  
 روزی ہمسرش کہ از اینچنین وضع سخت ناراحت شدہ بود اظہار داشت بخدا سوگند  
 وجود این کتابہا برای من از سہ تن ہو و زیان آورتر است .  
 عبد اللہ بن شہاب جد پدری زہری در روز جنگ بدر در ردیف مشرکان و از کسانی  
 بود کہ تعہد کردہ بودند ہرگاہ دست بہ پیغمبر اکرم پیدا کنند او را بکشند یا در حضورش  
 کشتہ شوند .  
 گویند از زہری پرسیدند آیا جد تو جنگ بدر را ادراک نمودہ؟ در پاسخ گفت آری  
 لیکن از آنطرف ، یعنی در ردیف مشرکان بود و پدرش مسلم ہموارہ ملازم مصعب بن زبیر  
 بود و خودش از ملازمان دربار عبد الملک مروان و ہشام بن عبد الملک بشمار میرفت ویزید  
 بن عبد الملک او را بمنصب داوری مقرر داشت .  
 زہری شب سہ شنبہ ہفدہم ماہ مبارک رمضان سال ۱۲۴ ہجری در سن ہفتاد و دو  
 سالگی درگذشت و در ادامی واقع در میان حجاز و شام در موضعی کہ حدفاصل میان حجاز  
 و ابتداء سرزمین فلسطین است در سر راہ مسافران دفن شد .  
 مؤلف پس از نقل اقوال مزبورہ بر اثر تحقیقاتی کہ بدست آورده و بامطالبی برخورد  
 کردہ کہ مؤلف تعلیقات و شیخ ابوعلی رجالی از آن بہرہور نگردیدہ اند چنین مینگارد .  
 بطوریکہ از تاریخ ابن خلکان استفادہ میشود زہری نخست از دانشمندان اہل سنت  
 بود و اخیرا بر اثر آنکہ دست سعادت دامنگیر او شدہ بود بہ حضور مبارک حضرت امام

زین العابدین (ع) شرفیاب و از برکات انفاس شریفش کمال بهره‌بری را بدست آورد و بدست و زبان اظهار علاقمندی بآنحضرت می نمود و کمال حفظ الغیب را نسبت به آن بزرگوار داشت و از هیچگونه احترام و بزرگداشتی نسبت به آنجناب فروگذاری نمی نمود .

از جمله ادله‌ایکه حاکی از تشیع زهری است حدیث ذیل است و ممکن است همین حدیث را نیز مؤلف تعلیقات دیده باشد و بطوریکه میدانیم حدیث ذیل غیر از حدیثی است که وی برای تصریح به ائمه اثنی عشر روایت نموده و متاسفانه مؤلف منتهی المقال حدیث مزبور را ناچیز انگاشته و اظهار داشته حدیث مزبور دلیل بر تشیع او نخواهد بود برای آنکه گروهی از اهل سنت روایت کرده‌اند ائمه شیعه دوازده نفراند و حسین (ع) امام و پسر امام و برادر امام و پدر نه امام است که نهمین آنها قائم آنهاست .

حدیث ذیل را گروهی از نویسندگان ایراد کرده‌اند و علامه مجلسی در مجلد یازدهم بحار الانوار از کشف الغمه و مناقب ابن شهر آشوب از کتاب حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم و فضائل شیخ ابوالسعادات روایت کرده و من خود حدیث ذیل را در کتاب ثاقب المناقب شیخ فقیه عمادالدین طوسی که در اوائل باب محمدین بشرح حال او پرداختیم بشرح زیر دیده‌ام .

ابن شهاب زهری گفته روزی که مقرر شد حضرت علی بن الحسین (ع) از مدینه بشام تبعید شود و بدربار عبدالملک مروان معرفی گردد آنحضرت را مقید ساخته و غل جامعه به دست و گردن آنحضرت درآوردند و گروهی را بحفاظت او مقرر داشته بودند در آن هنگام از ماموران درخواست کردم تا اجازه دهند با آنحضرت ملاقات نمایم بمجردیکه آنحضرت رابه آنموضع دیدم گریستم و گفتم ایکاش من بجای شما بودم و شما را بدینحال نمیدیدم .

آنحضرت فرمود ای زهری ، پنداشته‌ای از این غل و زنجیر گرانبار ناراحتی و هرگاه بخواهم میتوانم خودمرا از این بار راحت سازم لیکن میخواهم بدینوسیله بیاد شکنجه‌ی الهی بیفتم در آنحال دیدم دست‌وپای خود را از غل بیرون آورد و فرمود تا دو منزل گذشته از مدینه بیشتر با ماموران نخواهم بود .

چهار شب از این واقعه نگذشته بود مامورانی که همراه آنحضرت بوده وارد مدینه شده از آنحضرت جستجو میکردند و اثری از آنجناب در مدینه نبود نامبردگان اظهار داشتند در یکی از منازل آنحضرت همچنانکه مقید و ما اطراف او را کاملاً احاطه کرده بودیم از مرکب بزیر آمد آنشب را ما خوابیده و گرداگرد او بودیم متاسفانه بامداد جز غل و زنجیر اثر دیگری از آنجناب ندیدیم .

زهري گوید پس از چندی که در شام با عبدالملک ملاقات کردم احوال علی بن الحسین را از من جویا شد آنچه لازم بود با اطلاع وی رسانیده، عبدالملک اظهار داشت آنروز که ماموران او را گم کرده بودند بدربار من آمد و گفت ترا با من چکار است؟ گفتم می خواهم در شام اقامه نمائی، فرمود ماندن با ترا نمیخواهم. اینسخن را گفت و از دربار من بیرون رفت.

عبدالملک افزود در آنحال چنان از وحشت بجان آمده بودم که تمام جامه ام از عرق تر گردیده بود.

زهري گفت در پایان گفتم بدیهی است علی بن الحسین آنچنان نیست که پنداشتمای بلکه او همواره بکارهای دینی خود مشغول است، عبدالملک گفت آری کار پسندیده ایست و عمل او نیز پسندیده است.

زهري معمولا هرگاه از حضرت علی بن الحسین (ع) یاد میکرد میگريست و میگفت زین العابدین است.

مؤلف گوید در کتاب ثاقب حدیث دیگری روشنتر از حدیث مزبور که حاکی از حسن حال اوست درباره ی زهري دیده ام لیکن متاسفانه در کتاب دیگری از آن حدیث اثری نیافته ام و بهمین مناسبت نمیتوانم علامه مجلسی را بر حسن حال وی ملزم بسازم حدیث مزبور این است:

زهري گفته دوستی داشتم که بی نهایت مورد علاقه ی من بود طولی نکشید در جهاد با رومیان کشته شد از اینکه وی به فیض شهادت رسید غبطه خوردم و دوست می داشتم ای کاش من هم همراه او کشته میشدم شبی نامبرده را در رؤیا دیده پرسیدم پروردگار با توجه کرد؟ در پاسخ گفت خدایمتعالی بر اثر جهادیکه کردم و علاقه ای که به محمد و خاندان او داشتم مرا آمرزید و بواسطه ی شفاعتی که حضرت علی بن الحسین (ع) از من فرمود شهرهائی در بهشت در اختیار من درآوردند که هرطرف آن باندازه مسیر هزار فرسخ راه است، گفتم از اینکه بفیض شهادت نائل شده ای غبطه میخورم و میخواستم از آن مقام که تونائل گردیده برخوردار گردم، گفت غبطه خوردن من نسبت بتو بیشتر است از غبطه خوردن تو نسبت بمن، گفتم چگونه نسبت بمن غبطه میخوری؟ و حال آنکه تو هزار هزار سال جلوتر از منی گفت مگر نه اینست که هر جمعه یکبار حضرت علی بن الحسین ملاقات می نمائیم و بر آن حضرت عرض سلام میکنی و با آنحضرت نماز میخوانی، اینک هرگاه جمال همایون آنحضرت را زیارت کردی بر محمد و خاندان او درود بفرست سپس از آنجناب روایت کن و در این



روزگار که بنی امیه کارهای مردم را بعهدہ دارند هر چند گرفتار ناراحتیها خواهی شد درعین حال خدا حافظ توست و اگر تا هنگام مرگ بهمین شیوه پسندیده باقی باشی هزارهزار برابر برتر از من خواهی بود.

زهری گوید هنگامیکه از خواب بیدار شدم با خود گفتم روئی ای مذکور از قبیل خوابهای بی ریشه و شیطانی است دوباره خوابیده همان مرد را در خواب دیدم گفت آیا در آنچه بتو گفتم مشکوکی؟ بدیهی است شک دلیل بر کفر است شایسته است آنچه را دیدهای برای کسی نقل نکنی و خود علی بن الحسین ترا از روئی یا اطلاع خواهد داد.

از خواب بیدار شدم پس از نماز فرستادهی حضرت علی بن الحسین مرا بحضور مبارک آنحضرت دعوت کرد حضور مبارک شرفیاب شده فرمود ای زهری دیشب چنین و چنان دیدی و هر دو خواب را برای من بیان فرمود.

امثال آنچه در بارهی حسن حال زهری آورده شد اخبار دیگر نیز وجود دارند که همگی دلیل بر آنستکه نامبرده از پذیرش حق و قبولی ولایت اهل بیت استنکاف نداشته و درعین حالیکه مردی دانشمند و کریم و ریاستمدار بوده و اهل سنت به موقعیت او اعتراف میکرده امامت اهل بیت را قبول داشته.

آشکارترین آنها حدیثی است که صدوق در مجالس بسند معنعن از سفیان بن عیینه از زهری روایت کرده و در آن حدیث معجزاتی از حضرت علی بن الحسین (ع) نقل کرده که جز مخلص با وفا و شیعه با صفا دیگری نمی پذیرد.

و حدیث نص برائمه اثنی عشر که صاحب تعلیقات بواسطه کفایه الاثر روایت کرده نظر باینکه در حال حاضر کتاب مذکور را حاضر ندارم بیانی هم در بارهی آن ابراز نمیدارم آری در محل دیگری حدیثی در باری نص ائمه اثنی عشر از مؤلف کفایه بشرح زیر نقل شده.

در کتاب کفایه الاثر تالیف علی بن محمد خزاز قمی به اسناد متصل از زهری روایت کرده حضور مبارک حضرت حسین بن علی (ع) شرفیاب بودم در آن حال علی بن حسین اصغر وارد شد حضرت سیدالشهداء او را بحضور طلبیده و محکم در بغل گرفت و مابین دو دیدهاش را بوسید.

سپس بعرض رسانیدم پدر و مادرم فدای شما ای پسر رسول خدا هرگاه خدا نکرده آنچه را نباید مشاهده کنیم در حق شما مشاهده کردیم یعنی از دنیا رحلت فرمودید امام پس از شما کیست؟ فرمود همین پسر من علی امام پس از من است و او پدر پیشوایان پس از من خواهد

بود. گفتم ای آقای من این بزرگوار که خورد سالست، فرمود آری پسرش محمد نیز در نه سالگی مورد اقتدا قرار خواهد گرفت.

مؤلف گوید از جمع احادیثی که درباره‌ی قدح و مدح زهری رسیده باین نتیجه‌نائل میشویم که اختلاف مزبور بحسب دوران زندگی او از نظر سن و سال بوده باینمعنی دانائی و نادانی او نسبت بحقوق اهل بیت بتفاوت سنین عمر او بوده (۱).

مؤلف کشف‌الغمه از ابوعمرو زاهد نقل کرده علت اینکه علی بن‌الحسین به سیدالعابدین معروف شد بدینجهت بوده که زهری در رؤیا دید دستهایش بخون آلوده گردیده تعبیر رؤیای او چنین بود که وی بریختن خون خطائی متهم خواهد شد وی کارگزار بنی‌امیه بود دستور داد مردی را عقوبت کنند وی در زیر شکنجه درگذشت وی از وحشت و حیرت‌زدگی دست از کار کشید و در غاری پناهنده شد در آنمدت که در غار مخفی بود موهای سرش از اندازه درازتر شد در آن اوقات حضرت علی بن‌الحسین به حج بیت‌الله مشرف شد کسی پرسید آیا توجهی بزهری دارید فرمود آری طولی نکشید حضرت بطرف غار رهسپار شد در ضمن دیداری که از او بعمل آورد فرمود من از ناامیدی تو بی‌مناکترم تا از گناهی که مرتکب شده‌ای؟ اینک دیه آنمقتول را تسلیم کن و نزد کسان خود بازگرد و بانجام دستورات دینی بپرداز.

زهری گفت ای آقای من وسیله‌ی کشایشی برای من بوجود آوردید و خدای بزرگ میدانند رسالتش را در چه فردی بوجود می‌آورد.

زهری پس از این میگفت منادی روز قیامت ندا میکند سید پارسایان روزگار خودشراز جا برخیزد حضرت علی بن‌الحسین (ع) از محل خود قیام خواهد کرد.

در روایتی پس از آن ملازم خدمت علی بن‌الحسین بود و از یاران آنجناب بشمار آمد بهمین مناسبت برخی از مروانیها از راه استهزا بوی میگفتند ای زهری پیمبر تو یعنی علی بن‌الحسین چه کرد؟

ورام بن ابی‌فراس که از بزرگان محدثان ماست ملاقات حضرت علی بن‌الحسین را پس از اتمام طواف با وی متعرض شده و اندک اختلافی فیما بین است امام (ع) خطاب بهاو

(۱) ابن‌شهر آشوب با آنکه روایات چندی از او ذیل احوال حضرت سجاد نقل کرده

در عین حال بمناسبت اصحاب آنحضرت از وی نام نبرده است شیخ در احوال اصحاب آنحضرت وی را عدو معرفی کرده.

بازماندگانش تادیه کن ، گفت دیه را پرداخته ام نپذیرفته‌اند فرمود در میان چند کیسه قرار بده سپس منتظر رسیدن موافقت نماز باش و آن‌درهمها را در خانه‌شان بیفکن .

در ارشاد دیلمی که مؤلف آن نیز از اعظم محدثین شیعه است نقل کرده حضرت علی بن‌الحسین از کنار زهری که بحالت جنون درآمده عبور کرده پس از اطلاع از حال او فرمود بخدا سوگند ناامیدی او از رحمت خدا گرانبارتر از قتلی است که مرتکب شده .

(۱۵) ابوبکر محمد بن سیرین بصری از نخستین تابعان و فقیهان با جلالت است و تبحر بیمانندی در تعبیر خواب داشت .

ابن خلکان نوشته پدرش سیرین زرخرید انس بن مالک صحابی معروف بود وی او را در برابر چهل هزار درم نقره بقید کتابت درآورد و باو پیشنهاد کرد خود را با پرداخت آنمبلغ آزاد کند .

ابن سیرین یکی از دانشمندان جلیل‌القدر سرزمین بصره و مردی بود که همواره روزگار خود را به پرهیزکاری بسر میبرد .

ابن سیرین در آغاز کار ملازم حسن بصری بود و اخیراً از وی رنجیده خاطر شد و تا آخرین هنگامیکه حسن در دنیا بود با وی ملاقات نکرد و آنگاه که حسن درگذشت وی به تشییع جنازش حاضر نشد .

شعبی مردم را به پیروی از ابن سیرین وادار میکرد و میگفت از پیروی از اینمرد کر خودداری نکنید .

ابن سیرین سال ۱۱۰ (قی) هجری صدر روز پس از مرگ حسن بصری در بصره وفات یافت .

برای ابن سیرین از یک همسرش سی فرزند که نوزده تنشان پسر و یازده نفرشان دختر بودند بوجود آمد و از آنهمه فرزند بجز عبدالله دیگری باقی نماند .

ابن سیرین پس از مرگش سی هزار درهم بدهکار بود و همه‌ی آنها را فرزندش عبدالله پرداخت کرد بر اثر چنین عنایتی که به پدرش نمود پس از مرگش سیصد هزار درم باقی گذارد .

اصمعی گفته حسن بصری بزرگی سخاوتمند است و ابن سیرین محدثی است که هرگاه لب بحدیث بگشاید باید با دو دست آنچه را میگوید ماخوذ داشت و قتاده مانند کسی است که شبانه بخواستگاری میرود و یا بد و خوب و خشک و تر را از هم امتیاز ندهد .

قشیری در رساله صوفیه مینویسد برخی گفته‌اند کسی را در امت اسلامی امیدوارتر به

رحمت خدا و بیمناکتر بر خودش از ابن سیرین ندیده‌ام از حکایات پرهیزکاری او اینکه هنگامی چهل کوزه روغن خرید غلامش موشی از یکی از آنها بیرون آورد، پرسید از کدام یک از کوزه‌ها بیرون آوردی؟ گفت نمیدانم، وی همه‌ی آنها را ریخت.

سید جزائری گفته ابن سیرین روزها حدیث می‌کرد و برای جلوگیری از خودنمایی می‌خندید و شبها برآز و نیاز می‌پرداخت و می‌گریست.

بطوریکه میدانیم ابن سیرین در تعبیر خواب مهارت کامل داشت و حکایاتی از تعبیرات او در کتابها آورده شده و کتاب حاضر بجتهاتی نمیتواند متکفل همه‌ی آنها بشود درعین حال برای اینکه اثر فعلی خالی از تعبیرات نامبرده نباشد به پاره‌ای از آنها اشاره میشود.

گویند خود ابن سیرین در رؤیای دید ستاره‌ی جوزا پیش از ستاره ثریا قرار گرفته هنگامی که از خواب بیدار شد وصیت کرد و گفت حسن بصری خواهد مرد و پس از او من می‌میرم و او شریفتر از من است.

مؤلف گوید اختلاف بی‌نهایتی که اخیرا در میان حسن و ابن سیرین بوجود آمده بود باندازه‌ای بود که از ضرب‌المثل‌های همگانی قرار گرفته و مطابق باقضیه مانع‌الجمع میگفتند جالس اما الحسن و اما بن سیرین یعنی جمع هر دو ممکن نیست یکی را باید اختیار کرد بنابراین باید گفت اختلاف مزبور ایجاب کرده مرگ هر دو نزدیک بهم باشد و علت این موضوع را پیش از این ذیل احوال جریر و فرزدق ایراد نمودیم (۱).

گویند زنی در خواب دید از ماری شیر میدوشت، تعبیرش را از ابن سیرین پرسیده در پاسخ گفت این زن کسی است که مردم هواپرست بر او وارد میشوند.

مردی به ابن سیرین گفت در خواب دیدم جام زرینی در دست دارم و از عسلی که در آنست می‌چشم، وی گفت از خدا بترس و دوباره قرآن را که فراموش کرده‌ای از حفظ کن.

دیگری گفت در خواب دیدم چشم راستم از عقب سرم درآمده و دور میزند، ابن سیرین گفت معلومست دو پسر داری و یکی از آنها با دیگری کار ناشایست انجام میدهد، پس از آنکه بوضع آنمرد رسیدگی شد معلوم شد چنان بوده.

(۱) سنائی گفته هست تا نفس نفیست باعث تعلیم دیو، بود هم فر فرزدق داعیه جرجری

مردی از او پرسید در خواب دیدم اذان میگویم تعبیرش چیست؟ پاسخ داد به مکه خواهی رفت، دیگری همان خواب را دیده تعبیرش را از او پرسید دستور داد تا دست از دزدی بردارد.

حاضران علت دو تعبیر مخالف را پرسیده؟ پاسخ داد از چهره‌ی آثار نیکوکاری ظاهر بود از آیه شریفه و اذن فی الناس بالحج تعبیر خواب او را استفاده کردم و از دیگری که چهره‌ی بد عملان از او ظاهر بود از آیه و اذن مؤذن ایتها لعیب انکم لسا رقون استفاده نمودم.

ابن سیرین گفته در تعبیر خواب خطیبی که بر منبر به ایراد خطبه پرداخته میگوئیم از سلطان زمان بهره‌ور میشود و از آدمی که خطیب نبوده و در خواب منبر رفته تعبیر میکنیم وی خواهد مرد و او را بر تابوت سوار خواهند کرد.

و امثال تعبیرات مزبور که در مجلد سما و عالم بحار و سایر از کتابهای دیگر آورده شده.

حافظ بخاری بسندهای متصل از ابن سیرین از قیس بن عباد روایت کرده همراه با عده‌ای از یاران رسول خدا در مسجد مدینه نشسته بودیم مردی که آثار خشوع و تقوا از چهره‌اش نمایان بود وارد مسجد شد یکی از حاضران گفت این مرد بهشتی است وی دو رکعت نماز بجای آورده از مسجد بیرون رفت از وی دنبال کرده باو گفتم آنگاه که وارد مسجد شدی یکی از حاضران گفت این مرد بهشتی است در پاسخ گفت بخدا سوگند شایسته نیست کسیکه از حقیقتی خبردار نیست درباره‌ی آن اظهار نظر کند.

اکنون میگویم چرا چنان سخنی به زبان او جاری شد در روزگار رسول خدا در خواب دیدم در بوستان وسیع سبز و خرمی وارد شدم در وسط آن بوستان عمودی از آهن بود که پایه‌ی آن در زمین و بالای آن به آسمان کشیده شده بر فراز آن دستگیره‌ای بود کسی به من گفت بالای این ستون برو گفتم نمیتوانم در این حال خدمتکاری آمد و جامه‌ی مرا از پشت سر گرفت بدان ستون بالا رفته تا بسران عمود آهنین رسیده دستگیره را بدست گرفته از خواب بیدار شده در حالیکه دستگیره در دستم بود خواب را بحضور مبارک رسول خدا عرضه داشتم فرمود آن بوستان اسلامت و آن ستون، ستون اسلامت و آن دستگیره عروه الوثقی و ریسمان محکمی است که هرگز گسستنی نیست آری توبه آئین اسلام باقی خواهی بود تا از دنیا بروی، آن مرد عبدالله سلام بود.

ابن سیرین گفته سه صفت است که اگر در کسی باشد احساس غربت و تنهایی نخواهد

کرد انسانی با ادب باشد و به آزار مردم نپردازد و بدیگران بدبین و بدگمان نباشد .  
از او پرسیدند کدامیک از انواع ادب آدمی را نزدیکتر بخدا میسازد؟ پاسخ داد  
شناخت خدا و بکار بردن دستورات او و خدا را در همه حال سپاسگزار باشد و خود را از  
ارادہی او بیرون نداند .

(۱۶) محمد بن ابولیلی عبدالرحمن بن ابولیلی بن یسار کوفی مشہور بہ ابن ابی  
لیلی .

ابن خلکان مینویسد ابن ابی لیلی از اصحاب رای بوده و در کوفہ باموردآوری میپرداخته  
و مدت سی و سه سال نخست از طرف امویہا و پس از آن از طرف عباسیہا قضاوت میکردہ  
و مردی فقیہ و صاحب فتوا بودہ .

ابن ابی لیلی گفتہ از پدرم چیزی بخاطر ندارم جز اینکہ میدانستم او دوزن داشت  
و دو خمرہ سبزرنگ یکروز در این یک نبیذ میساخت و روز دیگر در آن شراب خرمایانداخت (۱) .  
ابن ابی لیلی مراتب فقہ را از شعبی فرا گرفت و سفیان ثوری نیز از او استفادہ میکرد و  
میگفت فقیہان ما ابن ابی لیلی و ابن شبرمہاند .

ابن ابی لیلی گفتہ هنگامی بمجلس عطا وارد شدہ نامبرده از من پرسشہائی نمودہ  
ہمہی آنها را پاسخ دادم یکی از حاضران کہ از طرز پاسخہای من بشگفت آمدہ بود در این  
خصوص با وی سخن گفت عطا اظهار داشت جای ہیچگونہ شگفتی نیست زیرا او از من داناتر  
است .

ابن ابی لیلی با ابوحنیفہ اندک منافرت و اختلافی داشت .

ابن ابی لیلی معمولا در مسجد کوفہ بساط داوری را میگسترانید .

روزی پس از پایان کار داوری از مسجد بیرون رفتہ در راہ از زنی شنید خطاب بمردی  
گفت ای پسر دوزانیہ ، وی دستور داد او را جلب کردہ و خود بمسجد باز گردیدہ و بر بساط  
داوری قرار گرفت و فرمان داد آنزن را همچنانکہ ایستادہ است دو حد قذف ( نسبت  
زنادادن ) بزنند .

این داوری بگوش بوحنیفہ رسید ، وی گفت قاضی در این داوری مرتکب شش نوع خطا  
شدہ یکی آنکہ پس از آنکہ از محکمہ بیرون رفتہ بلافاصلہ بازگشتہ و بامر قضاوت پرداختہ ،

(۱) پدرش از تابعان عثمان و علی (ع) بودہ شاید مراد نامبرده ہمین بودہ لیکن تعبیرش

نسبت بعلی در کمال نادرستی است باری قاضی است در برابر سخن او تاب سخن دیگری نیست .

دوم در مسجد اقامه حد نموده با آنکه رسولخدا از اقامه حد در مسجد نهی کرده ، سوم زن را ایستاده حد زده با آنکه زنان را باید نشسته و پوشیده محدود بحد نمود ، چهارم دو حد بر او جاری کرده با آنکه قاذف اگر گروهی را بایک کلمه قذف نماید باید بر او یک حد جاری نمود .

پنجم در صورتیکه محدود به دو حد باشد نباید هر دو حد را در یک مجلس اجرا کرد بلکه باید یک حد را اجرا نمود و گذارد تا از رنج آن حد آرامش پیدا کرده سپس حد دیگری را اجرا نمود ، ششم بدون آنکه کسی از آن زن شکایت کرده باشد اقامه حد نموده .

ابن ابی لیلی از اعتراضات بوحنیفه اطلاع حاصل کرده از وی نزد استاندار کوفه شکایت نموده و گفت در این شهر جوانی است بنام ابوحنیفه و در احکامی که از طرف من صادر میشود مداخله مینماید و برخلاف فرمان حکومت میکند و مرا بخطا نسبت میدهد از حاکم تقاضا دارم تا او را از مداخله در کارهای من بازدارد ، حاکم ماموری را نزد بوحنیفه فرستاد و دستور داد از این تاریخ حق هیچگونه فتوایی نداری .

گویند رزی بوحنیفه در منزل در حضور همسر و پسرش حماد و دخترش نشسته بود دختر گفت من روزه دار هستم از دندانم خون آمد چند بار آب دهنم را ریختم تا از خون اثری باقی نماند اینک اگر آب دهنم را فرو دهم روزه ام بمناسبت اینکه دهنم پیش از این نجس شده باطل است ؟

بوحنیفه گفت پاسخ این پرسش را از برادرت حماد بپرس زیرا من از طرف امیر از پاسخ هرگونه فتوایی ممنوعم .

پسر خلکان گفته این حکایت در ردیف مناقب بوحنیفه بشمار است و ثابت میکند تا آنجا رعایت خواستهی امیر خویش را می نموده که حاضر نشده در نهان هم پاسخ دخترش را بدهد .

آری در نهان رعایت امریه امیر را می نموده و در آشکار برخلاف ارادهی امام زمان صادق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین اقدام میکرده .

ابن ابی لیلی سال ۷۴ هجرت متولد شده و سال ۱۴۸ هجری در کوفه همچنانکه بر مسند داوری پایدار بوده در گذشته و ابو جعفر منصور بیاس از خدمات او برادر زاده اش را بجاننشینی او برقرار داشته .

ابن ابی لیلی کتابی در اخبار بنام فردوس تالیف کرده و این کتاب بمنزله مسند احمد بن حنبل بوده و اصحاب ما احادیث مناقب را از آن نقل کرده اند و میتوان گفت کتاب مزبور

نزد مؤلف وافی بوده است .

ورام بن ابی فراس مؤلف تنبیه‌الخاطر مینویسد بحضور مبارک حضرت صادق (ع) عرض شد امروز عمار دهنی را بداوری نزد ابولیلی قاضی کوفه بردند وی بمجردیکه عمار را دید گفت ای عمار ما ترا می‌شناسیم و گواهی ترا نمی‌پذیریم برای اینکه تو رافضی هستی ؟ عمار درحالیکه اعضا و جوارحش میلرزید و گریه امانش نداد از جا برخاست .

ابن ابولیلی خطاب بوی گفت ای عمار تو آدمی دانشمند و محدثی هرگاه لغت رافضی ترا ناراحت کرد مناسب است دست از رفض برداری و در ردیف برادران ما قرار بگیری .

عمار در پاسخ گفت ای پسر ابولیلی بخدا ناراحتیم از آن نیست که تو پنداشته‌ای بلکه من بر تو و بر خودم می‌گیرم ، گریهام برای خودم بر اثر آنستکه مرا به مقام ارزنده‌ای نسبت داده و رافضی گفתי با آنکه صادق آل رسول (ص) فرموده نخستین کسانی که به رافضی شهرت یافتند سحرهای بودند که بر اثر مشاهداتیکه از عصای موسی نمودند بوی ایمان آورده و از او پیروی کردند و فرمان فرعون را رفض نموده و ترک گفتند و در برابر همه گونه ناراحتیها تسلیم شدند و فرعون آنها را بمناسبت مخالفتی که با آئین پیشین خود نمودند رافضی نامید بنابراین رافضی کسی است که هرآنچه برخلاف اراده خداست ترک نماید و دستورات او را کاملا انجام دهد و بهمین مناسبت بر خود گریستم و ترسیدم خدائی که کاملا از حال من با خبر است خطاب بمن بفرماید تو که خود را بدین نام شهرت داده‌ای آیا از سخنان بیهوده دست برداشته‌ای یا بفرمان من رفتار کرده‌ای ؟ اکنون اگر موالی من از من شفاعت نکنند بدون شک و شبهه مورد شکنجه سخت الهی قرار خواهم گرفت .

و اما گریه من بر تو از آنجهت است که مرا بدروغ بدین نام موسوم کردی و باسمی که من لیاقت آنرا نداشته معرفی نمودی البته بر اثر شفقتی که بتو داشتم بحال تو گریستم .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال ابن خلکان وجه نامگذاری شیعه را متعرض شده و گفتیم اهل حق پیروان ائمه طاهرین را شیعه و اهل باطل نامبردگان را رافضه مینامند .

از رجال کشی نقل شده وی به اسناد خود از ابوکهمش نقل کرده هنگامی حضور مبارک حضرت صادق (ع) شرفیاب شده فرمود اطلاع دارم که محمد بن مسلم نزد ابن ابی لیلی شهادت داد و او شهادت وی را نپذیرفت ، عرض کردم آری چنانست که با اطلاع مبارک رسیده فرمود هرگاه بکوفه رفتی با وی ملاقات کن و از او سه مسئله بپرس و مخصوصا پیشنهادکن تا در پاسخ آنها از قیاس و اظهار نظر اصحاب استفاده ننماید و خود هم فتوا ندهد و اظهار نظر نکند اکنون مسائل سه‌گانه زیر را از او بپرس . ۱ - مردی که در دورکعت اول نماز شک



کند حکمش چیست؟ ۲ - مردیکه جسد یا جامه‌اش آلوده‌ی به بول شود چگونه بشوید. ۳ - مردی که در هنگام رمی جمرات یکی از هفت عدد سنگی که باید بجمره بزند بمحل جمره نرسید چه باید انجام دهد.

حضرت صادق (ع) پس از این افزود هرگاه ابن ابی لیلی از پاسخ عاجز ماند باو بگو جعفر بن محمد میگوید چه پیش‌آمدی کرد شهادت مردیکه از تو باحکام شرع و رویه پیغمبر اکرم (ص) داناتر است نپذیری؟

ابوکهمش گوید بمجردیکه وارد کوفه شدم پیش از آنکه بمنزل خود بروم با ابن ابی لیلی ملاقات کرده گفتم سه پرسش از تو دارم و آرزومندم آنها را از راه قیاس فتوا ندهی و نقل فتوای اصحاب را هم ننمائی (بلکه حکمی که خدا و رسول در این باره نموده‌اند بیان نمائی) ابن ابی لیلی اظهار داشت پرسشهای خود را بگو، پرسیدم چه میگوئی درباره نماز گذاریکه در دو رکعت اولی از نماز واجب شک کرده باشد؟ ابن ابی لیلی ساعتی سر بزیر انداخته سپس سر برداشته گفت اصحاب چنین میگویند، ابوکهمش گفت پیش از این مقرر شد از نقل اصحاب استفاده ننمائی، گفت بنابراین پاسخی ندارم پس از این دو سؤال دیگر را از او نمودم باز هم جوابی نداشت اینک که از هر سه پاسخ عاجز ماند بیانیه امام صادق (ع) را باطلاع او رسانیدم، پرسید آنمرد که شهادتش را نپذیرفتم که بود؟ گفتم محمد بن مسلم ثقفی قصیر.

ابن ابی لیلی گفت بخدا سوگند جعفر بن محمد چنین اظهاریه‌ای فرمود؟ گفتم آری، هماندم محمد بن مسلم را بدکه‌القضا طلبیده و شهادت او را پذیرفت.

ابن ابی لیلی پس از این با محمد بن مسلم که از بزرگترین اصحاب حضرت صادق (ع) بلکه از اجلاء فقهاء موثق و ممدوح شیعه است رفت و آمد و مراوده پیدا کرد.

از جمله ادله‌ایکه موجبات تنبیه ابن ابی لیلی را بوجود آورده روایتی است که ثقالا سلام کلینی بشرح زیر نقل کرده است.

وی در کتاب کافی از حسین بن محمد از سیاری از دیگری روایت کرده هنگامی یکی از مخالفان ابن ابی لیلی بر او وارد شده گفت یکی از افراد کنیزکی بمن فروخته‌اند که اراده همخوابگی با او را داشتم بر اطراف زهار او موئی ندیده و چنان می‌پندارم او از آغاز از وجود چنین موئی محروم بوده. ابن ابی لیلی از پرسش او بشکفت آمده گفت مردم حیلها میکنند تا زهار هم‌بستران خود را از وجود چنان موئی تهی سازند از تو درشگفتم که آنچه را دیگران حسن میدانند تو عیب میشماری.

وی گفت بخواسته مردم توجهی ندارم اینک اگر آنچه را گفتم عیب است بمن بگو، ابن ابی لیلی که از سئوال او درمانده بود گفت بدیهی است قضاوت باید در حال راحتی باطن باشد و اینک من در دل خود اظهار ناراحتی کردم باش تا باز گردم و به خواسته‌ی تو پاسخ دهم .

ابن ابی لیلی از در دیگر بیرون رفته با محمد بن مسلم ملاقات کرده جریان را گفته اظهار داشت آیا شما از جعفر بن محمد درباره‌ی چنین زنی که زهارش خالی از مو باشد حدیثی دارید و آیا آنرا عیب میدانید؟

محمد بن مسلم گفت نصی در اینخصوص بخاطر ندارم لیکن از جعفر بن محمد از پدرانش از رسول خدا شنیده‌ام هرچه از اصل خلقت کم یا زیاد باشد نقص و عیب است . ابن ابی لیلی سخن او را پذیرفت و بازگشت و حکم بعیب کرد .

مؤلف گوید نظیر حکایت مزبور قضاوت ابو عبدالله شریک نخعی کوفی سابق الذکر است .

کشی بسند خود از محمد بن مسلم ثقفی نقل کرده شبی بر پشت بام منزل خود خوابیده کوبه در بحرکت آمد پرسیدم کیست؟ گفت شریکم از پشت بام بزیر آمده در را گشوده زنی را دیدم زن گفت دخترم بدرد آبستنی گرفتار شده پیش از آنکه بچهاش متولد شود از آزار زایمان درگذشت و بچه در رحمش حرکت میکرد چنانچه میآمد و میرفت اینک چه باید انجام دهم؟ گفتم مانند همین مسئله هنگامی از حضرت باقر (ع) پرسیده شد حضرت فرمود شکم مرده شکافته میشود و بچه را از شکم او بیرون میآورند . اینک ای زن بهمان دستور عمل کن پس از این گفت ای زن ، من مردی هستم که از مردم انزوا اختیار کرده‌ام و نمیخواهم کسی مرا بشناسد اکنون بگو چه کسی ترا بخانه من معرفی کرده؟ در پاسخ گفت برای سئوال از این مسئله نزد بوحنیفه رفتم گفت پاسخ پرسش را نمیدانم بدیهی است نزد محمد بن مسلم برو و پاسخ مسئلهات را از او بپرس البته او پاسخ خواهد داد آنگاه هر پاسخی که داد نزد من آمده پاسخ او را باطلاع من برسان .

محمد بن مسلم گفته او را اجازه مرخصی دادم فردا خود در مسجد بمحضر بوحنیفه حضور یافته وی همان مسئله را از شاگردانش می پرسید تنحنحی کرده متوجه شده گفت اللهم غفرا دعنا نعیش از گذشته چشم پوشی کن بگذار زندگی کنیم .

معلوم میشود همگی اقدامات بوحنیفه و امثال آن برای معیشت بوده نه برای اشاعه

احکام شریعت .

مؤلف گوید ذیل احوال شریک ، حکایتی شیرین تر از حکایت مزبور ایراد نمودیم .  
از حکایات ابن ابی لیلی روزی از او درخواست کردند تا پاره‌ای از مناقب معویه را  
نقل کند ، گفت از جمله مناقب او اینکه پدرش کشنده‌ی پیغمبر و خود او کشنده‌ی وصی پیغمبر  
و مادرش خورنده‌ی جگر حمزه (ع) عموی پیغمبر و پسرش برنده سر فرزند پیغمبر است بنا  
براین چه منفبتی از این بالاتر و ارزنده‌تر است (۱) .

شیخ صدوق قدس در فقیه نقل کرده ابن ابی لیلی از حضرت صادق (ع) پرسید از آفریده‌های  
خدا چه چیز از همه شیرین تر و لذیذتر است ؟ فرمود فرزند جوان ، پرسید چه چیز از همه  
تلخ تر است ؟ فرمود مرگ همان جوان .

ابن ابی لیلی گفت گواهی میدهم که شما حجت‌های خدا بر خلقید .

(۱۷) محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد بن  
یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف فرشی مطلبی مشهور به امام شافعی .  
مؤلف قاموس مینویسد بنو شافع از فرزندان مطلب بن عبد منافند و امام شافعی از  
آنهاست .

رافعی نسب او را چنین بنظم آورده .

محمد ادريس عباس و من	بعد هم عثمان ابن شافع
و سائب ابن عبید ابن عبد	ابن یزید ثامن والتاسع
هاشم المولود ابن المطلب	عبد مناف للجميع تابع

ابن خلکان پس از آنکه نسب او را تا عبد مناف نقل کرده مینویسد جدش شافع که برنائی  
بود بملاقات رسول خدا (ص) شرفیاب شد و پدرش سائب در روز جنگ بدر پرچمدار بنی هاشم  
بود تصادفا در آن کارزار دستگیر شد سپس خود را با پرداخت فدا آزاد ساخت و اسلام  
آورد از او پرسیدند چرا پیش از آن آنکه برای خودت فدائی بپردازی اسلام نیاوردی ؟ در  
پاسخ گفت مسلمانان در بهره‌بری از وجود من چشم طمع داشتند و من نخواستم پیش از  
پرداخت فدا اسلام آورم و خواستم آنها از فدائی من بهره‌ور گردند .

سپس از شافعی تعریف کرده و اظهار داشته مشارالیه در علوم دینی و ادبی و شعرو

(۱) سنائی قدس سره گوید داستان پسر هند مگر نشنیدی ، که از او و سه کس او به پیمبرچه  
رسید ، پدر او لب و دندان پیمبر بشکست ، مادر او جگر عم پیمبر بمکید ، خود بناحق حق داماد  
پیمبر گرفت پسر او سر فرزند پیمبر ببرید ، بر چنین قوم چرا لعنت و نفرین نکنم لعن الله یزید او علی  
آل یزید .

امثال آنها مشار با لبنان و مشهور در میان دانشمندانست از احمد حنبل نقل کرده تا به مجالست با شافعی توفیق حاصل نکردم از ناسخ و منسوخ حدیث بهره‌ای نبردم .  
شافعی گفته موطای مالک را از آغاز تا انجام بخاطر سپرده سپس بملاقات او رفته وی گفت کسی را بیاور تا موطا را بر تو قرائت کند گفتم من خود خواننده‌ام سپس پارهای از موطا را از حفظ برای او خواندم .

مالک گفت اگر کسی رستگار میشود همین جوانست .

معمول سفیان بن عیینہ این بود هرگاه نیازمند به تفسیر آیه‌ای از قرآن میشد یا استفتائی از او میشد به شافعی توجه می‌کرد و می‌گفت از این جوان بپرسید .  
احمد حنبل گفته هر کسیکه دوات و کاغذ در دست داشته باشد شافعی بگردن او حق استادی دارد .

زعفرانی میگفت محدثان در خواب بودند شافعی آمد و همگی را از خواب بیدار کرد و آنان بهمت او بیدار شدند .

شافعی سال ۱۵۰ (نق) هجری متولد شده و گویند آنروز که بوحنیفه مرد همان روز شافعی بدنیا آمد .

مؤلف گوید از آقا محمد علی کرمانشاهی سؤال شده در حدیثی آمده مادر رسول خدا در لیالی تشریق در منی بآنحضرت آبستن شد و در ماه ربیع الاول متولد شد هرگاه این خبر درست باشد مستلزم آنست مدت حمل آنحضرت کمتر از ششماه یا بیشتر از یکسال باشد اینک منظور حدیث را بیان کنید .

وی در کتاب مقام الفضل ذیل پاسخ او مینویسد از نص و اجماع بدست می‌آید کمترین مدت حمل انسان شش ماهست پرنندگان بیست و یکروز روی تخم می‌خوابند سگ مدت حملش چهل روز است گربه مدت حملش دو ماهست گوسفند مدت حملش پنج ماهست الاغ و اسب و شتر و گاو و امثال اینها مدت حملشان یکسال تمام است فیل مدت حملش دو سال و برخی هفت سال گفته‌اند و بعضی یازده سال احتمال داده‌اند .

اکثر علمای امامیه معتقدند حداکثر مدت حمل انسان نهمه‌ماه است و بعضی از شیعیان و عده‌ای از سنیان حداکثر مدت حمل آدمی را یکسال تمام می‌دانند و بعضی دو سال گفته‌اند .

شافعی و پیروان او اکثر مدت حمل آدمی را چهارسال میدانند .

لیث بن سعد که از فضلاء شافعیهاست حداکثر مدت حمل انسان را هفت سال گفته

است .

اهل سنت متفقا گفته اند شافعی مدت چهار سال در شکم مادرش ماند و در این مدت در انتظار مرگ بوحنیفه بود و بهمین مناسبت همانروز که وی مرد او از مادر بزاد و این زاد و مرگ را از بزرگواری این دو میدانند .

پیش از این گفتیم مالک مدت حملش سه سال بوده و من نمیدانم او در این مدت در انتظار مرگ چه کسی بوده؟

و گویند عامر بن شرحبیل مشهور به شعبی که از فقهاء مشهور اهل سنت است مدت دو سال در شکم مادرش باقی ماند .

و گویند حجاج بن یوسف ثقفی خونریز معروف دو سال و نیم در شکم مادر باقی ماند . مؤلف مقام پس از نقل مطالب مزبوره به طرح جواب پرداخته و آنرا بقانون نیسیء که در روزگار جاهلیت معمول بوده و خدا هم در قرآن با جمله انماالنسیء زیاده فی الکفر بدان اشاره فرموده پاسخ داده ، انتهى .

ابن خلکان گوید شافعی سال ۱۹۵ هجری وارد بغداد شد و در آنجا مدت دو سال اقامه کرد سپس بمکه رفت و بعد از آن سال ۱۹۸ هجری به بغداد آمد و پس از یکماه توقف به جانب مصر روان شد و سال ۱۹۹ هجری وارد مصر شده و همانجا ماندگار شد تا در روز جمعه آخر ماه رجب سال ۲۰۴ (رد) وفات یافت و همانروز عصر در قرافه صغری مدفون شد و مرقدش که نزدیک معظم است مزار معروفی است .

ابن خلکان در شرح حال ابوجعفر محمد بن ابونصر ترمذی فقیه شافعی مینویسد نامبرده اظهار میداشته سالها مطابق با مذهب ابوحنیفه رفتار میکردم و به آئین او دستورات فقهی را بکار میبردم سالی که به حج بیت الله مشرف شدم در مسجد مدینه در رؤیای حضور مقدس رسول خدا (ص) شرفیاب شده بعرض رسانیدم یا رسول الله به آئین بوحنیفه تفقه میکنم آیا بهمان رویه برقرار باشم؟ فرمود خیر ، معروض داشتم آیا در امور فقه به آئین مالک بگرایم؟ فرمود در آئین او آنچه موافق با سنت منست عمل کن پرسیدم آیا به آئین شافعی عمل کنم؟ فرمود آری او مطابق با سنت من رفتار نموده ، بنابراین به آئین او عمل و به فتاوی دیگران از پیشوایان اهل سنت توجهی مکن .

ترمدی گوید به پیروی از رؤیای مزبور دست از آئین بوحنیفه برداشته و به آئین شافعی گرائیده و از آثار او نسخه برداری کردم .

دارقطنی گفته شافعی مردی پارسا و مورد وثوق و اطمینان بوده .

سیوطی در اولیات و امثال آن اظهار داشته شافعی نخستین دانشمندی است که به تصنیف آیات الاحکام پرداخته و نیز او اولین کسی است که اصول الفقه را بوجود آورده و هم او اولین کسی است که در مختلف الحدیث سخن گفته و تالیف ویژه‌ای برای آن بوجود آورده محیی‌الدین نوی در شرح مشکلات کتاب التنبیه مینویسد در روزگاری که شافعی در بغداد میزیست کتاب الحجه را تالیف کرد .

دمیری در حیات الحیوان از بویطی نقل کرده شافعی در مجلس مالک بن انس جوانی تازه‌سال بود مردی آمده گفت سوگند بسه طلاقه یاد کرده‌ام که هزار دستانم از فریادها نمی‌هراسد ، مالک گفت با این اعترافی که کردی حنث قسم نمودی ، آنمرد از خانه‌ی مالک بیرون رفت ، شافعی بیکی از یاران مالک که در کنارش بود اظهار داشت و گفت این فتوا بر خلاف بود .

مالک مرد سهمناکی بود و کسی در مجلس او یارای سخن گفتن با او را نداشت تا به حدی که رئیس شرطه در حضور مالک قدرت سخن گفتن پیدا نمیکرد درعین حال اعتراض شافعی با اطلاع مالک رسید که این جوان اظهار میدارد فتوای مالک برخلافست .

مالک گفت از کجا میگوئی این فتوا برخلاف بوده شافعی گفت تو خود در قصه‌ی فاطمه دختر قیس چنین نقل کردی مشارالیه‌ها بعرض رسول خدا (ص) رسانید ابوجهم و معویه از من خواستگاری نموده‌اند رسول خدا فرمود ابوجهم عصا از دوش برنمیدارد و معویه هم انسان ناداریست ، آیا این اظهار پیغمبر حاکی از آنست که ابوجهم برای همیشه عصا بر دوش خواهد داشت ؟ نه چنین است بلکه اغلب اوقات ابوجهم عصا بردوش خواهد بود .

مالک از طرح بیان شافعی پی بموقعیت و مقام علمی او برد .

خود او گوید آنگاه که خواستم از مدینه بیرون روم برای وداع نزد مالک رفته در موقع خدا حافظی مالک خطاب بمن گفت از خدا بترس و نوری را که خدا یمنان در دل تو متجلی ساخته بوسیله‌ی کناهان خاموش مکن مقصود او نور علم بود که خدا فرموده و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور ، کسیکه خدا یمتعال دل او را از نور علم منور نسازد از هیچ نوری بهره‌ای نخواهد داشت .

سید احمد بن محمد بن احمد حافی حسینی در تبرال مذاب فی بیان ترتیب الاصحاب ذیل فضائل مولانا امیرالمؤمنین (ع) مینویسد رسول خدا او را از خورد سالی در اختیار خود در آورد و تربیت کرد و او را به آئین اسلام دعوت نمود وی پذیرفت و هنگامیکه رسول خدا مبعوث شد علی (ع) دوازده ساله بود و بنا بنقل احمد حنبل در مسندش علی (ع) نخستین

کسی است که بآنحضرت ایمان آورده تا آنجا که کوید همگان از دانشمندان اسلامی علوم را که فرا گرفته‌اند بوی منتسب میدانند و فقهاء چهارگانه اهل سنت خود را از خرمن علوم او بهره‌مند میدانند بوحنیفه شاگرد امام صادق جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) است و شافعی شاگرد محمد بن حسن شیبانی و او شاگرد بوحنیفه است و نیز شافعی شاگرد مالک بن انس است که مراتب فقه را از علی آموخته و مالک شاگرد ربیعہ‌الرای است که شاگرد عکرمه است و او شاگرد ابن عباس و او شاگرد علی (ع) است و نیز علاوه بر ربیعہ از شاگردان امام صادق (ع) است و امام احمد شاگرد شافعی است و فقه او منتسب به علی (ع) است انتہی .

شافعی علاوه بر مراتب فقهی از فنون سراینده‌گی اطلاع کامل دارد و مانند سراینده‌گان زبردست مضامین مختلفی را بنظم می‌آورد .

پاره‌ای از سرودهای او را مؤلف و فیات آورده از جمله :

یارب اعضاء الوضوء عتیقها      من فضلک الوافی و انت الوافی  
والعتق یسری فی الغنی یاذا الغنی      فامنن علی الفانی بعتی الباقی  
پروردگارا بر اثر مقام فضلی که داری و وفاکننده‌ی بدانی عضوهای وضوی مرا آزاد  
میکنی و تو هم نگهدارنده‌ی آنها از عذاب جهنمی بدیهی است بندگی در ثروتمند  
سرایت میکند اینک براین نابود شونده منت گذارده مابقی بدن او را نیز آزاد کن .  
از اشعار اوست :

و لو لالشعر بالعلماء یزری      لکننت الیوم اشعر من لبید  
هرگاه سراینده‌گی شایسته دانشمندان بود امروز سراینده‌تر از لبید بودم، از سرودهای  
اوست :

یقولون اسباب الفراغ ثلاثه      و رابعها خلوه و هو خیارها  
و قد ذکروا مالا و امنا و صحه      و لم یعلموا ان الشباب مدارها  
میگویند وسائل آسایش سه چیز است و از چهارمی آنها که بهترین آنهاست خاطر  
کرده‌اند و آن سه چیز ثروت و ایمنی و تندرستی است و چهارمی را که جوانی است و مدار  
همه‌ی آنها بر آنست متذکر نشده‌اند .  
از اشعار اوست :

محن الزمان کثره لا تنقضی      و سروره یاتیک کبالاعیاد  
تاتی المکاره حین تانی جمله      و تری السرور یجیبی کالفلتات

گرفتاریهای روزگار بی نهایت است چنانچه ایانی ندارد و خوشیهای آن مانند جشنهایی میباشند که گاهی می آیند گرفتاریهای جهان هنگامی که پیش می آیند یکباره پیدا میشوند و شادمانیهای آن به تفرقه بوجود می آیند .

از اشعار اوست :

و اذا عجزت عن العدو فداره      و امزح له ان المزاح و فاق  
فالماء بالنار التي هي ضده      يعطي النضاج و طبعها الاحراق

هرگاه از برابری با دشمن درمانده شدی با او مدارا کن و از راه شوخی با او همراهی نما که موجبات وفاق را بوجود آوری زیرا آب و آتش با آنکه ضد یکدیگرند درعین حال آتش با آب مدارا میکند تا آن را جوش می آورد و سوزان میسازد .

شافعی در مراتب ولایت و ستایش از خاندان پیمبر اکرم (ص) نیز سرودهایی و اظهاراتی دارد از جمله :

مؤلف حدائق الشیعه مینویسد یکی از افراد اوصاف علی (ع) را از شافعی پرسید شافعی پاسخ داد چه میتوان گفت در صفت بزرگی که سه خصلت همراه با سه خوی دیگر در او گرد آمده و حال آنکه چنان خصلتی در هیچ فردی وجود نداشته بخشندگی با وفاداری دلاوری با اندیشه ، دانش با عمل ، سپس شعر زیر را در حق آنحضرت سرود :

انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی      الی متی اکتمهالی متی اکتمهالی متی

من بنده ای جوآنمردی هستم که سوره هل اتی درباره ای او نازل شده تا کی فضائل او را پوشیده بدارم تا کی دم از مناقب او بر نیاورم .

دیگری از او جویای اوصاف علی (ع) شد در پاسخ گفت چه بگویم درباره کسیکه دوستان او مناقبش را از ترس پوشیده داشتند و دشمنان او از حسادت درعین حال فضائل بیکران او خاور و باختر جهان را فرا گرفت .

سید تاج الدین عاملی ره همین مضمون را در دو شعر زیر سروده :

لقد کتمت آثار آل محمد      محبوبهم خوفا و اعدائهم بغضا

فابرز من بین الفریقین نبذه      بها ملاء الله السموات والارض

آثار آل محمد را دوستانشان از ترس و دشمنانشان از کینه پوشیده داشتند و اندکی از بسیار و مستی از خروار فضائل ایشان در میان دوست و دشمن رایج گردید و به همان اندازه خدایمتعال زمین و آسمان را از آثار ایشان مملو ساخت .  
از اشعاری که در مراتب ولایت به شافعی انتساب یافته :



لو ان المرتضى ابدا محله  
و مات الشافعی و لیس یدری  
هرگاه علی (ع) که برگزیده‌ی خدای منان است موقعیت اصلی خویش را آشکار میساخت  
همه مردم او را سجده میکردند .

شافعی مرد و ندانست بحق  
از اشعار اوست :

اذا فی مجلس دکروا علیا  
یقال تجاوز و ایا قوم هذا  
هربت الی المهیمن من اناس  
علی آل الرسول صلوه ربی  
و شبلیه و فاطمه الزکیه  
فهذا من حدیث الرافضیه  
یرون الرفض حب الفاطمیه  
و لعنته لتلك الجاهلیه

هرگاه در مجلسی نام علی و دو فرزند ارجمندش و فاطمه پاکیزه گوهر برده شود بینوا  
و بدبخت و ناهنجار سرانجامی بگوید از اینگونه سخن بگذرید زیرا اینطریق سخنان رویه  
رافضیانست بخدای بزرگ از مردمی پناهندهام که علاقمندی به فاطمه و خاندان او رارفض  
میدانند درود پروردگارم بر روان خاندان پیمبر او باد و لعنت او بر چنین جاهلیت و  
چنان مردم جاهل و زشت سیرت .

ابن حجر در کتاب صواعق دو شعر زیر را بشافعی نسبت داده :

یا اهل بیت رسول الله حبکم  
کفاکم من عظیم القدر انکم  
فرض من الله فی القرآن انزله  
من لا یصلی علیکم لاصلوه له

ای خاندان رسول خدا (ص) دوستی شما از طرف خدایمتعال در قرآن مجید لازم شده  
در بزرگواری شما همین بس هرکسی نماز بگذارد و نام شما را در نماز نبرد نماز او درست  
نمیباشد .

محمد بن یوسف زرنندی گفته نگاه که شافعی بستایش از اهل بیت پیمبر اکرم (ص)  
پرداخت مخالفان از در اعتراض درآمده و در ضمن گفتاری طولانی از وی نکوهش کردند  
وی با سرودن سه شعر زیر با اعتراض آنان پاسخ داد .

اذا نحن فضلنا علیا فاننا  
و فضل ابی بکر اذا ما ذکرته  
روافض بالتفضیل عند اولی الجهل  
رمیت بنصب عند ذکری للفضل  
بحبیهما حتی او سد فی الرمل

هرگاه ما سخن از فضائل علی (ع) بگوئیم جاهلان ما را رافضی میخوانند و هرگاه دم

از بوبکر زنیم دیگران ما را ناصبی میدانند بنابراین تا هنگامیکه سر به تیره تراب بگذاریم ناصبی و رافضی خواهیم بود .

مؤلف تبرالمداب سروده‌های بسیاری در سوک حضرت سیدالشهداء (ع) از شافعی نقل کرده و پارهای از آنها در پایان مجلد عاشر بحار آورده شده .

ابن صباغ مالکی در فصول المهمه سه شعر ذیل را بشافعی نسبت داده :

یارا کباقف بالمحصب من منی      واهتف بساکن خیفها والناھض  
سحرا اذ فاض الحجیج الی منی      فیضا کنتظم الفرات الفاضی  
ان کان رفضا حب آل محمد      فلیشهد الثقلان انی رافضی

ای قافله سالار در محصب از سرزمین منی توقف کن و بساکنان خیف و آنانکه سحرگاه از مشعر مانند سیل روانی بطرف منی در حرکت‌اند اعلام کن اگر دوستی خاندان پیمبر دلیل بر رفض است جن و انس گواهی دهند که من رافضیم (مترجم)

حب علی و آل اگر رفض و ناسزاست      بر رفض من گواه بود آدم و پری

مؤلف اثنی عشریه از وی نقل کرده کسیکه قرآن فرا گیرد گرانبها شود و کسی که فقه بیاموزد ذی‌مقدار گردد و کسیکه حدیث بنگارد در آوردن دلیل نیرومند باشد و کسیکه حساب یاد بگیرد اندیشه‌اش استوار باشد و کسیکه فن عربی فرا گیرد طبعش موزون شود و کسی که خرد را محفوظ ندارد دانش بحال او سودی نخواهد داد .

شیخ ابوالمعالی جوینی در کتاب فرق‌الشیعه مینویسد از آنجا که همواره امام شافعی در مناظرات بر محمد شیبانی و ابویوسف قاضی شاکردان بوحنیفه چیره‌میشد نامبردگان در پیشگاه خلیفه از وی سعایت کرده و اظهار داشتند وی تصمیم خلافت و امثال آنرا دارد خلیفه از سعایت آنها نسبت بشافعی سخت ناراحت شد و کاملاً بوی بدبین شد خوشبختانه از آنجا که خدا میخواست دروغ آنها آشکار گردد قضیه برخلاف نتیجه داد تقرب بیشتری شافعی در پیشگاه خلیفه پیدا کرد و بر نامبردگان انچنان خشمگین گردید که دستور داد آنها را از بارگاه خلافت بیرون کنند و کشان کشان آنانرا از دربار اخراج نمایند .

این افتضاح سبب شد نامبردگان به نفرین شافعی پرداخته و میگفتند پروردگارا او را بمیران و هلاک ساز .

هنگامیکه شافعی از نفرین آنان اطلاع یافت گفت :

تمنی رجال ان اموت و ان امت      فتلک سبیل لست فیها باوحدی  
فقل للذی یبغی خلاف الذی مضی      تهیاء لاخری مثلها فکان قدی

عده‌ای آرزومند مرگ من بودند بدیهی است هرگاه من بمیرم براهی که منحصر بمن باشد قدم نگذارده‌ام لیکن بآنها که پیش‌آمد من برخلاف انتظارشان بود بگو خود را برای موقعیت دیگری که بزودی برای من بوجود خواهد آمد آماده سازند، و یا خود را به جای نفرین من برای آخرت آماده‌کنند.

(۱۸) ابوجعفر محمد بن حسن بن ابیساره نیلی کوفی نحوی معروف به رواسی و ابن ابی ساره و برادرزاده معاذ بن مسلم هراء صرفی است.

حافظ سیوطی در طبقات النحاه مینویسد نامبرده بر اثر سر بزرگی که داشت به رواسی معروف بود و او نخستین نحوی کوفی است که کتابی در فن نحو تالیف کرد و استاد کسائی و فراء و مردی نیکوکار بود.

ابن ابی ساره گفته خلیل یکی از اصحابش را نزد من فرستاد و کتابی که در نحو تالیف کرده بودم از من طلبید کتاب را برای او ارسال داشتم در کتاب سیبویه هر کجا قال الکوفی گفته مرادش رواسی است و کتابش بنام الفیصل معروف است.

مبرد گفته رواسی در بصره شهرتی نداشت برخی از مردم میگفتند وی کتابی در نحو تالیف کرده بدنبال این گفتگوی به بصره آمد تا اثرش را به اصحاب ما عرضه بدارد متأسفانه هیچیک از اصحاب به اثر او توجهی نکردند رواسی هنگامیکه وضع را اینچنین اشفته یافت جرئت نکرد اثرش را در بصره شهرت دهد.

ابن درستویه گفته گروهی از بصریها معتقدند کوفی نامی که اخفش در آخر مسائل خود نامبرده و اظهاراتش را مردود دانسته رواسی است.

آثار او عبارتند از الفیصل، معانی القرآن، التصغیر الوقف والابتداء الکبیر، الوقف والابتداء الصغیر.

ابوعمر و دانی در طبقات النحاه از وی نامبرده و گفته رواسی فن حروف را از ابوعمر و روایت کرده و او در ردیف افرادی است که کمتر موفق شدند از ابوعمر و روایتی کرده باشند و نیز از اعمش مطالبی را شنیده و از جمله کوفیهاست و قرائت ویژه‌ای اختیار کرده که مورد روایت دیگران نیز قرار گرفته.

خلاد بن خالد منقری و علی بن محمد کندی در فن حروف شاگرد ابوبودماندوکسائی و فراء از وی روایت میکنند.

زبیدی گفته رواسی در فن نحو استاد کوفیها بوده و عیسی بن عمر از وی استفاده کرده و کتاب افراد و جمع از آثار اوست.

صلاح صفدی گفته اشعار پسندیده‌ای داشته‌اند .

مؤلف گوید روایاتی در آثار شیعه از جمله مردانی است که به هیچوجه مورد نکوهش رجالیه قرار نگرفته و پدرش نیز از افراد مورد اطمینانست و عمویش معاذ بن مسلم هراء دانشمند نامی نخستین کسی است که در فن تصریف تالیفی بوجود آورد و ما پیش از این ذیل احوال ابوالاسود که او نیز اولین کسی است که با اشاره امیرالمؤمنین به تصنیف نحو پرداخت به احوال او و اینکه او اولین پایه‌گذار تالیف صرفست اشاره کردیم .

ابوالعباس محمد بن حسن بن دینار مشهور به ابوالعباس احوال وی معاصر با روایاتی بوده است .

خطیب بغدادی گفته نامبرده از فنون عربیت کاملاً مطلع بود و ادیبی موثق بشمار می‌آمد از ابن اعرابی استفاده کرده و نبطویه نحوی نامی که بعنوان ابراهیم بشرح حال او پرداختیم از شاگردان او بوده .

کتاب الدواهی والاشباه والامثال و فعل و افعال و ما اتفق لفظه و اختلف معناه از آثار اوست .

گویند ابوالعباس زندگی خود را از راه نسخه برداری و وراقی اداره میکرد و بهرهای از مردم نداشت و دیوانهای صدوبیست سراینده را گردآوری کرده بود .  
(۱۹) ابوعلی محمد بن مستنیر لغوی نحوی بصری آزاد شده‌ی سلام بن زیاد معروف به قطرب بضم قاف وراء .

ابن خلکان گفته نامبرده فنون ادب را از سیبویه و گروهی از دانشمندان بصری فرا گرفته و حرصی عجیب بر اشتغال بعلم و تعلیم شاگردان داشت و بامداد پیش از آنکه شاگردان دیگر بمجلس سیبویه حضور پیدا کنند او بمدرس فضل و کمال سیبویه حاضر میشد .

سیبویه که اینگونه علاقمندی را از او مشاهده کرد گفت ما انت الا قطرب لیل توهمان قطرب شبانه‌ای و بدین لقب موسوم گردید .

قطرب پرنده‌ایست که همواره در حرکت است و آنی از حرکت باز نمی‌ماند قطرب از پیشوایان روزگار خود بود و آثاری دارد :

معانی القرآن والاشتقاق والقوافی والنوادر والازمنه والفرق والاصوات والعلل فی النحو والاضداد و خلق الفرس و خلق الانسان و غریب الحدیث والهمزه و فعل و افعال ورد بر ملحدان در تشابه قرآن و امثال آنها .

قطرب نخستین ادیبی است که لغات مثلث را در فن لغت بوجود آورد و کتاب مثلثش

اگرچه کوچک و اندکست در عین حال بمناسبت اینکه نخستین کسی است که دست بدین کار زد حق پیش قدمی را دارد .

پس از او ابو محمد عبدالله بن سید بطلیوسی به پیروی از او کتاب بزرگی در مثلثات پرداخت .

پس از این بکتاب دیگری در مثلثات دسترسی پیدا کردم که یکی از ادیبان تبریز آن را تالیف کرده بود و باید بگویم نامبرده غیر از خطیب تبریز سابق الذکر است و این کتاب نیز بزرگ و ارزنده است .

قطرب فرزندان ابودلف عجلی سابق الذکر را تحت تربیت خود قرار داد و فنون ادب را به آنان می آموخت .

ابن منجم در کتاب البارع دو بیت زیر را به قطرب نسبت داده :

ان كنت لست معي فالذكر منك معي      يراك قلبی اذا غیبت عن بصری

والعین تبصر من تهوی و تفقده      و ناظر القب لا یخلو عن النظر

اگر همه جا با من نمی باشی یاد تو با منست هرگاه از چشم پنهان شوی دیده ای دلم ترا

می بیند دیده کسی را که خواهان است می بیند و طولی نمی کشد بر اثر غیبت او از چشم می افتد

لیکن چشم بینای دل هیچگاه از دیدار محروم نمی گردد . قطرب سال ۲۰۶ (ور) وفات یافت .

حافظ سیوطی در طبقات النحاه کتاب المصنف الغریب در لغت و اعراب القرآن و مجاز

القرآن را از آثار او نامبرده .

در معانی القرآن مینویسد در تالیف مجازات القرآن کسی بر قطرب پیشی نگرفته و فراء

به پیروی از او بتالیف مجازات القرآن پرداخت (۱) و متعرض است قطرب از شاگردان عیسی بن

عمر بوده و هم رای با معتزله نظامیه و مرام نظام را از خود او فرا گرفته و به ابودلف عجلی

پیوست و به تادیب فرزندان اشغال ورزید و متاسفانه مورد وثوق نبود .

ابن سکیت گفته معنی قمر را بطوریکه وی نوشته بود یاد داشت کردم سپس معلوم شد

در معنائی که برای آن کرده دچار اشتباه شده از آن پس از وی چیزی نقل ننمودم انتهى .

ابو جعفر محمد بن حبیب بن امیه بن عمرو بغدادی ادیبی سراینده و لغوی بود و از

قطرب روایت میکرد ، گویند نام پدرش معلوم نیست و حبیب نام مادر اوست .

گویند کتابهای دیگران را تغییر میداد و آنها را بنام خود شهرت میداد و گویند

(۱) تاسیس الشیعه مینویسد : فراء در تالیف محازات القرآن مقدم بر قطرب بوده و

اولین مؤلف اوست .

نامبرده ولد ملاعنه بوده یعنی زنازاده یا منسوب .

آثار او النسب ، الامثال علی افعال ، غریب الحدیث ، الانواء ، الشجر ، الموشا ، اسماء القبائل ، طبقات الشعراء ، نقائص جریر و فرزدق ، تاریخ الخلفاء ، من استجیب دعوتہ و امثال اینها .

ابوجعفر سال ۲۴۵ در سامراء درگذشت .

ابوبکر محمد بن عمر بن عبدالعزیز بن ابراهیم معروف به ابن قوطیہ .

سیوطی مینویسد قوطیہ نام مادر ابراهیم جد اعلای اوست و خود در فنون عربی و لغت و شعر و امثال آنها پیشوائی بنام بوده آثار او عبارتند از تصاریف الافعال ، المقصور والممدود و تاریخ الاندلس و شرح ادب الکاتب و امثال اینها .

ابن قوطیہ از علماء سرآغاز دویست هجری بود و پس از عمری طولانی در روز سه شنبه

هفت روز مانده از ربیع الاول سال ۳۶۷ وفات یافت و در کاظمین مدفون شد .

(۲۰) ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقد معروف به واقدی .

واقدی از مردم مدینہ و از آزادشدگان بنی هاشم یا بنی سهم از قبیلہ اسلم است .

ابن خلکان گوید واقدی پیشوائی دانشمند بود آثاری در جنگها و سایر از گذارشات

تازیان تالیف کرده و کتابی بنام رده تهیه نموده و در آن مینگارد پس از رحلت رسول اکرم

(ص) مردم عرب مرتد شدند و ضمنا بکارزاری که با طلیحہ اسدی و اسود عنبسی و مسیلمہ

کذاب نموده اند اشاره کرده و در مدارک خود بدانچه از مالک بن انس و ثوری شنیده اکتفا

نموده و عده ای از اعیان عصر از وی روایت کرده اند مامون الرشید قضاوت عسکر مهدی را

بعهدی او واگذار کرد و کمال بزرگداشت را از او می نمود و برخلاف انتظار دیگران که ویرا

در نقل احادیث تضعیف میکردند جانب او را رعایت می نمود .

هنگامی نامهای برای مامون نوشت و در آن از تنگدستی و قرضداری که او را نازاحت

ساخته شکایت کرد و مبلغی را که قرض داشت بوی نوشت مامون پاسخ او را به خط خود

نوشت و اظهار داشت در وجود تو دو صفت ارزنده و دیعه گذارده شده یکی سخاوتمندی و

دیگری آزرم بر اثر سخاوتمندی آنچه را در اختیار داشتی بدیگران بخشیدی و با داشتن

آزرم از ابراز همگی قرضت خودداری کردی و ما دستور دادیم دو برابر آنچه را نگاشته

بودی بتو بدهند و هرگاه ما از اعطاء آن مقدار که تعیین کرده بودی کوتاهی کردیم بر اثر بی

توجهی خودت بوده و اگر آنچنانکه باید خواستهی ترا عمل کردیم در بذل و بخشش

کوتاهی مکن زیرا در گنجینه های حضرت پروردگار گشاده و دست توانای او برای ارسال همه

گونه خیرات باز است و تو آنهنگام که قضاوت رشید را بعهدہ داشتی روایت کردی رسولخدا (ص) خطاب بزبیر فرمود کلیدهای روزی موجودات در برابر عرش خدا قرار گرفته و هزینه‌ی زندگی هر یک از بندگان خود را باندازه‌ی نیازمندی آنان فراهم میسازد هر کس زیاد نیازمند باشد زیاد باو کرم میکند و هر کس بکم نیازمند باشد کم باو میدهد .

واقدی گفته هنگامیکه نامه مامون را مطالعه کردم از حدیث مزبور خاطر کرده بودم از یادآوری او باندازه‌ی خوشحال شدم که از عطای او آن اندازه شاد نگردیدم .

ابوالفرج جوزی در کتابی که بمنظور شرح احوال بشرحافی تالیف کرده مینویسد واقدی گفته از بشرحافی شنیدم میگفت برای قطع تب ، روز شنبه سه برگ زیتون تهیه کرده همچنانکه با وضو میباشی بریکی از آنها بنویسی جهنم غرثی و بر دیگری جهنم عطشی و بر دیگری جهنم مقررره سپس آنها را در میان پارچه تمیزی گذارده بر بازوی چپ تب دار ببندند .

واقدی گفته دستور نامبرده را بکار برده مجرب و نافع بود .

مسعودی در مروج الذهب نوشته واقدی گفته دو دوست داشتم یکی از آنها از سادات بود ما با یکدیگر یکدل و یکجهت بودیم هنگامی تنگدستی بی اندازه‌ای بما روی آورد و تصادفا همان اوقات عیدی اتفاق افتاد اینک موقعی است که باید از دوستان و خویشان خود پذیرائی کنیم همسرم که وضع تنگدستی مرا مشاهده کرد اظهار داشت ما خود به تنگدستی و کهنه‌پوشی صبر میکنیم لیکن فرزندان ما که بچه‌های همسایگان را با لباسهای نوین و آرایشهای مخصوص عید مشاهده می نمایند تاب و توان ندارند چه بسیار مناسب است وسیله‌ای ایجاد کرده و لباس نوی برای آنها تهیه کنی .

واقدی گوید تحت تاثیر سخنان همسرم قرار گرفته نامه‌ای بدوست هاشمی خود نوشته و از او تمنا کرده تا مبلغی بقرض من داده بتوانم وضع عید فرزندانم را روبراه کنم ، نامبرده کیسه‌ی سر بمهری برای من فرستاد و نوشت در میان این کیسه هزار درهم پولست طولی نکشید دوست دیگرم نامه‌ای بمن نوشت و همان تقاضا و درخواست را از من کرد بلافاصله همان کیسه‌ی سر بمهر را برای او فرستادم ، و بمسجد رفتم و آنشب را برای شرمندگی از همسرم تا بامداد در مسجد بسر بردم فردا که بخانه آمدم همسرم بدون آنکه اظهار ناراحتی کند عمل مرا مورد پسند قرارداد و از کار من تحسین نمود طولی نکشید دوست هاشمیم با همان کیسه‌ی سر بمهر وارد شد حکایت حال را از من جویا شد جریان را باطلاع او رسانیدم وی اظهار داشت دیروز درروی زمین بغیر از همان مبلغ که برای تو ارسال داشتم پول دیگری

در اختیار من نبود پس از آنکه مبلغ مزبور را برای تو فرستادم نزد رفیق دیگرمان نامه‌ای نگاشته از وی تقاضای کمکی کردم وی همین کیسه را که بمهر من رسیده بود برای من فرستاد .  
 واقدی گفته ما همان کیسه را در میان خود تقسیم کرده و صد درهم را بهمسرم دادم پیش‌آمد ما باطلاع مامون رسید مرا بحضور طلبیده جریان را بازپرسی کرد پس از آنکه تصادف روز قبل را باطلاع او رسانیدم دستور داد هفت هزار دینار بما اعطا کرده که هر یک از ما دو هزار دینار برداشته و هزار دینار دیگر را بهمسرم دادم .  
 خطیب بغداد در تاریخ خود حکایت مزبور را با اندک تغییری نقل کرده .  
 ابن قتیبه گفته واقدی در اواخر سال ۲۰۷ هجری در سن ۷۷ سالگی که قاضی بغداد بود وفات یافت .

(۲۱) ابو عبدالله محمد بن زیاد کوفی هاشمی مشهور به ابن اعرابی .  
 ابن خلکان مینویسد ابن اعرابی یکی از لغویها و از دانشمندانی است که در این رشته شهرتی بسزا دارد و در میان فضلاء کوفی کسی مانند او از فنون بصریها باخبر نبوده .  
 ابن اعرابی پیشزاده مفضل بن محمد ضبی مؤلف مفضلیاتست و مادر ابن اعرابی همسر وی بوده .

ابن اعرابی فنون ادب را از مفضل و کسائی و ثعلب و ابن سکیت و دیگران فرا گرفته و با دانشمندان به مباحثه و گفتگو میپرداخته و بر بسیاری از لغویها و ناقلان واژه‌های عرب ایراد می‌گرفته و خود در کلام عرب ریاستی مهم داشته و اظهار میداشته اصمعی و ابو عبیده مطلبی را به شایستگی فرا نگرفته بودند و معتقد بوده ممکن است در کلام عرب ضاد و ظاء را بدنبال یکدیگر ذکر کرد و کسیکه چنین عملی را مرتکب شده باشد خطاکار نمیباشد و شعر زیر را شاهد می‌آورده .

الی الله اشکو من خلیل اوده      ثلث خصال کلها لی فرائض  
 از دوستی که مورد علاقه من است و دارای سه خوی خشم‌آور است شکوه میکنم در  
 پایان اظهار داشته شعر مزبور را از فصحاء عرب چنین شنیده‌ام گروه بسیاری از طالبان علم بمجلس او حضور می‌یافتند و او با کمال استادی فنون ادب را بآنان فرا میداده .  
 ابوالعباس ثعلب گفته مدت ده سال و اندی بدرس او حضور می‌یافتم در این مدت اتفاق نیفتاد کتابی بدست او ببینم و مطالب سربسته را برای شاگردان توضیح میداد و از حفظ برای حاضران املا میکرد و در فن شعر کسی با خبرتر از او نبوده .  
 گویند روزی توجه کرد در مجلسش دو نفر به گفتگو پرداخته‌اند از یکی از آن دو پرسید



اهل کجائی؟ پاسخ داد از مردم اسبیجابم اسبیجاب با سین و باء و یاء نام شهری است از آخرین نقطه مشرق زمین از دیگری پرسید تو اهل کجائی؟ جواب داد از مردم اندلسم که نام شهرهای مغرب زمین است وی از گفتگوی مشرقی و مغربی بشگفت آمده گفت:

رفیقان شتی الف الدهر بیننا و قد یلتقی الشتی فیا تلفان  
دو نفر دوست مختلف مکانی هستند که روزگار میان ما و ایشان دوستی برقرار کرده  
آری گاهی دو چیز مختلف با یکدیگر الفت میگیرند، سپس چند شعر پیش از آنرا به شرح  
زیر برای آنان خواند.

نزلنا علی قیسیه یمنیه  
فقال و ارخت جانب الستر بیننا  
فقلت لها اما رفیقی فقومه  
لها نسب فی الصالحین هجان  
لایه ارض ام من الرجلان  
تمیم و اما استرتی فیمانی

برزن صاحب نسبی که از مردم قیس یمن بود وارد شدیم درحالیکه دامن پرده را  
بالا میزد پرسید شما دو تن از مردم چه سرزمینی هستید پاسخ دادم رفیق من از مردم بنی  
تمیم است و خاندان من از یمن اند برخی از آثار ابن اعرابی عبارتند از النوادر که کتاب  
بزرگی است والانوار و صفه النخل و صفه الزرع والنبات والخیل و تاریخ القبائل و معانی  
الشعر و تفسیر الامثال والالفاظ و نسب الخیل و نوادر الزهریین و نوادر بنی فقعس والدیات  
وامثال اینها کتاب نوادر و امالی او فراوانست.

ثعلب گفته از ابن اعرابی شنیدم میگفت من همان شب که بوحنیفه وفات یافت بدنیا  
آمدم و مرگ وی بنا بر قول صحیح در ماه رجب سال ۱۵۰ هجری اتفاق افتاده و ابن اعرابی  
سال ۲۳۱ هجری درگذشته از خط شهید اول قده نقل شده:

محمد بن سالم جمحی بصری مؤلف طبقات الشعراء سال ۲۳۱ هجری در بغداد در  
گذشت در سن ۲۷ سالگی موی سرو صورتش سپید شد و در هنگام مرگ ۹۲ ساله بود و همان سال  
ابن اعرابی آزاد شده بنی هاشم درگذشت و هشتاد سال از عمرش گذشته بود.

مؤلف گوید ابو جعفر محمد بن احمد بن ابی نصر ترمذی فقیه شافعی که ذیل احوال  
شافعی بنام او اشاره کردیم بنقل از وفیات الاعیان در ۹۵ سالگی درگذشت و حال آنکه  
هیچگونه تغییری در موی صورتش رخ نداده بود.

مؤلف طبقات النحاه گوید ابن اعرابی مردی لوچ چشم و لنگ پا بود نزدیک به صد  
تن از طالبان علم بدرس او حضور می یافتند و هر کس هر چه از او می پرسید بدون استفاده  
از کتابی بوی پاسخ میداد.

از زبیدی نقل کرده وی بسندهای خود از احمد بن ابوعمران روایت کرده در حضور ابو ایوب احمد بن محمد بن شجاع بودیم نامبرده غلامش را بمنزل ابوعبدالله بن اعرابی فرستاده و از وی درخواست کرد تا ساعتی را با او بسر برد غلام در مراجعت به ابو ایوب گفت تقاضای شما را باطلاع ابن اعرابی رسانیدم اظهار داشت عدهای از اعراب نزد من اند هنگامیکه خواسته‌های خود را از آنها برآوردم بمحضر شما حضور خواهم یافت غلام پس از این افزود متأسفانه آنهنگام که من نزد او بودم هیچکس در اطاق او نبود تنها عدهای از کتابها را برابر او دیده که گاهی بدان می‌نگریست و گاهی بدین هنگامی به آن توجه میکرد و زمانی باین .

طولی نکشید ابن اعرابی وارد منزل ابوایوب شد ، ابوایوب گفت غلام من در مراجعت اظهار داشت کسی نزد شما نبود شما چگونه با او گفته بودید عدهای از اعراب نزد من اند پس از انجام حاجتم خواهم آمد ، ابن اعرابی در پاسخ اشعار زیر را خواند :

لنا جلساء ما نمل حدیثهم      الباء مامونون غیبا و شهدا  
 یفید و ننامن علمهم علم ما مضی      و عقلا و تادیبا و رایا مسددا  
 فلا فتنه تخشی و لا سوء عشره      و لا نتقی منهم لسانا ولایدا

ما همنشینانی داریم که از گفتگوی آنان ناراحت نمیشویم و افراد خردمندی هستند که در غیبت و حضورشان از شر آنها درامانیم از دانش گذشتگان بمامیآ موزند و خود خردمند و با ادب و اندیشمندان استوارند آشوبگر نمیباشند که از فساد آنها بهراسی و معاشران بدی نیستند که از معاشرتشان احتراز نمائی زبان و دست ناهمواری ندارند که از گفتار ناپسندشان به بیچارگی افتیم و از دستشان به بند فلاکت و بدبختی گرفتار گردیم .

قاموس و معجمهای دیگر نوشته‌اند اعرابی بفتح همزه منسوب به اعرابست و آنان عدهای از تازیانند که بیابان نشینند و جمعی است که مفرد ندارد و باصطلاح اسم جمع است . ابوبکر بن عزیز سجستانی (۱) در کتاب غریب القرآن مینویسد رجل اعجم و عجمی این جمله بکسی اطلاق میشود که لکنتی در زبان داشته باشد و از این نقطه نظر تفاوتی بین عرب و عجم نمیباشد و رجل عجمی منسوب به عجم است هر چند مردی فصیح باشد و رجل

(۱) ابوبکر محمد بن عزیز از مردم سیستان و از شاگردان ابن انباری است کتاب غریب القرآن را در ظرف پانزده سال تالیف کرده و به کمک استادش آنرا تهذیب نموده و سال ۳۳۰ وفات یافته .

ابوبکر محمد بن عبدالله معافری اندلسی معروف به ابن عربی .  
 از محدثان عصر خود بوده و کتابی بنام عارضه الاحوذی که شرحی به صحیح ترمذی  
 است تالیف کرده و در طبقه‌ی فخررازی بوده و سال ۵۴۳ هجری درگذشته .  
 ابوبکر محمد بن زیاد مقری موصلی بغدادی معروف به ابن نقاش آثاری دارد از جمله  
 شفاء الصدور و غریب القرآن والموضح در تفسیر قرآن دلائل النبوه وارم ذات العماد والمعجم  
 الاوسط در بیان اسامی قاریها و طرز قرائت آنان و کتاب السبعه بعللها و امثال اینها .  
 برخی معتقدند در حدیثی که روایت میکرده منکرات بسیار داشته و حتی در تفسیر  
 مزبورش حدیث صحیحی نیاورده و سال ۳۵۱ درگذشته .  
 ابوامامه محمد بن علی بن عبدالرحمن دکالی مصری معروف به ابن نقاش از فقها و  
 نحویهای عصر خود بوده .

آثاری دارد مانند شرح الفیه ابن مالک و شرح تسهیل و شرح عمده و کتاب بزرگی در  
 تفسیر نوشته در این تفسیر ملتزم شده همه مطالب ذیل آیات را از معلومات خود بنگارد و  
 از اظهارات دیگران مطلبی در آن نیاورد و امثال اینها و سال ۶۰۳ درگذشته .  
 مؤلف گوید بزودی شرح احوال مفصل محیی‌الدین ابن عربی معروف را خواهیم  
 نگاشت .

فیروزآبادی در قاموس نوشته ابن عربی قاضی ابوبکر مالکی است و نیز ابن عربی محمد  
 بن عبدالله حاتمی طائی میباشد .

(۲۲) ابوالهذیل محمد بن هذیل بن عبدالله بن مکحول عبدی بصری معروف به  
 ابوالهذیل علاف .

ابن خلکان مینویسد ابوالهذیل پیشوای معتزلیهای بصره و از بزرگترین دانشمندان  
 آنسرزمین بود و مقالاتی در مرام معتزلی انتشار داده و با رقبای خود مجالس مناظره‌ای  
 تشکیل میداده و مولای عبدالقیس بوده و در جدل دست توانائی داشته و ادله‌ی زیادی  
 در گفتار خود بکار میبرده و از اینراه مخالفان خود را ملزم میساخته (۱) .

گویند روزی با صالح بن عبدالقدوس که تازه فرزندش را از دست داده و در سوک او  
 سخت سوگوار بود ملاقات کرده گفت در اندوهناکی تو برای فرزندت که از دست داده‌ای

(۱) ابوالحسن علی میثمی کوفی درباره‌ی امامت با ابوالهذیل مباحثه و او را با  
 مختصر دلیل معمولی چنان مغلوب کرد که توانائی پاسخ دادن نداشت .

دلیل و وجه صحیحی نمی بینم زیرا تو آدمیان را مانند زرعی میدانی که کشاورزی بکارد و درو کند .

صالح گفت گریهی من برای آن نیست که ویرا از دست داده بلکه اندوهم از آنجهت است که از دنیا رفت و کتاب شکوک را نخواند .

ابوالهذیل پرسید کتاب شکوک کدامست؟ در پاسخ گفت کتابی است که من تالیف کرده و به پایه ایست که هرکس آنرا مطالعه نماید در وجود هرچیزی که در اختیار اوست به شک می افتد تا بحدیکه در وجود خود هم شک میکند و در آنهنگام که نبوده نیز مشکوک میماند و می پندارد که همواره وجود داشته .

ابوالهذیل گفت بنابراین تو هم در مرگ فرزندت شک کن و بگو با آنکه مرده نمرده و نیز در استفاده کردن او از کتاب شکوک شک کن و بگو با آنکه نخوانده در خواندن او مشکوکم .

ابوالهذیل کتابی بنام میلاس تالیف کرده .

میلاس مردی بود گبر بعدها مسلمان شد و سبب اسلام او این بود که وی ابوهذیل را بمباحثه و گفتگوی با عده ای از ثنویها و سران گبر دعوت کرد بوهذیل در مباحثه برآنان چیره گردید و موجبات اسلام میلاس از این راه بوجود آمد در نتیجه بوهذیل کتاب مزبور را بنام وی تالیف کرد روزی در پیشگاه یحیی بن خالد برمکی گروهی از متکلمان حضور داشتند یحیی ، حقیقت عشق را از نامبردگان پرسید هر یک در خور فهم و اطلاع خود سخنی در حقیقت آن اظهار داشتند .

بوهذیل که از حضار بود گفت ای امیر ، عشق نیروئی است که دیدگان را کور و دلها لرزان و بدنها را چراگاه ناراحتیها و جگرها را آبشخوار اندوهها میسازد ، عاشق کسی است که همواره در دریای گمانها غوطه ور است و بهمه گونه خیالات گرفتار درهای امید را به روی خویش بسته و از همه جا خود را رانده می بیند گرفتاریها یکی بعد از دیگری سر به جان او میگذارند و او جام مرگ را در دست دارد و سوگواران در انتظار مرگ او میباشند و او با معشوق خود مشغول و بگریه بستگان خود که از راه ترحم بر او مویه کنانند اعتنائی ندارد او بخشنده ایست که از جلوگیری کسی باکی ندارد و از شر حسودان بیمناک نمیباشد .

باید افزود متکلمانی که در محضر یحیی حضور داشتند سیزده نفر بودند و هرگاه کلام ما بدرازا نمی کشید همگی اظهارات آنان را ایراد میکردم .

در یکی از مجموعهها نوشته زنی درباره ی عشق گفته پوشیده تر از آنست که دیده شود

و بزرگوارتر از آنکه پوشیده بماند ، عشق مانند همان آتشی است که در سنگ آتشرزنده موجود است هرگاه آنرا بدیگری نواختی آتش از آن می جهد و اگر بحال خود گذاردی سوزندگی و جهشی ندارد .

عشق اگر شعبه‌ای از دیوانگی نباشد عصاره‌ای از جادوگریست .

ابوالهذیل سال ۱۳۱ هجری متولد شد و سال ۲۳۵ در سامرا درگذشت .

مسعودی در کتاب مروج الذهب نوشته ابوالهذیل سال ۲۲۷ وفات یافت و آخر عمر کور و خرف شده بود در عین حال اصول کلامی را از دست نداده و آنچنانکه باید و شاید تاب مناظره با مخالفانرا نداشت .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال ابراهیم نظام و حسن بصری و ابوالحسن اشعری و دیگران اسامی سران معتزله و علت شهرت آنانرا بدین نام متعرض شدیم و نیز بمناسبت شرح حال گروهی از سران مذهب معتزله و اشاعره بمباحثات آنها اشاره کردیم .

ذیلا باید گفت حقیقت عشق از اسرار سر بمهر و رازهای پوشیده‌ایست که هر کسی به اندازه‌ی توانائی خود درباره‌ی آن بیانی کرده و هر فردی بمقتضای مشرب و اعتقاد خویش درباره‌ی آن اظهار نظری نموده و در ظرف ترسیمی قرار داده و ما در ضمن مطالبی گفتیم کلمه‌ی عشق در احادیث اهل بیت عصمت و طهارت نیز بکار رفته است و همان معنائی در نظر پاکشان بوده که در مقامات عارفان فهمیده که خالی از هرگونه لهو و خود خواهی میباشند مورد توجه قرار گرفته .

در کافی باسناد خود از حضرت صادق (ع) روایت کرده رسول خدا (ص) فرمود افضل الناس من عشق العباده فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرغ لها فهو لا یبالی علی ما اصبح من الدنيا علی عسیر او یسیر برترین مردمان آنهائی هستند که عاشقانه به عبادت خدا میپردازند و دست بگردن آن در می‌آورند و قلبا آنرا دوست میدارند و به تمام جسد بانجام آن اشتغال میورزند و خود را از هر جهت برای بجا آوردن آن آماده میگردانند و در نتیجه بسخت و سست دنیا توجهی ندارند .

(۲۳) ابومحلم محمد بن هشام بن عوف تمیمی شیبانی لغوی سعدی از قبیله بنی سعد و یکی از شانزده تن یا هشت تن نحوی مشهور است که ذیل احوال ابن هشام مؤلف مغنی بنامشان اشاره کردیم .

حافظ سیوطی در طبقات النحاه مینویسد ابن نجار از ابواحمد عسکری نقل کرده ابن هشام در فن لغت و عربیت و شعر و ایام عرب پیشوائی بنام بود و اصلا از مردم اهواز

است برای تحصیل فنون حدیث چندین بار بمکه و کوفه و بصره مسافرت کرده و مراتب حدیث را از سفیان عینی و دیگران فرا گرفته و برای بهره‌بری از لغات اصیل تازی به بیابانها میرفت و با بادیه‌نشینان که مردمی اصیل بودند تماس میگرفت و مدتها آنجا بسر میبرد . گروهی از دانشمندان از قبیل زبیر بن بکار و ثعلب و مبرد از وی روایت کرده‌اند .

مرزبانی از محمد بن یحیی از حسین بن یحیی نقل کرده شبی الواثق بالله در رویا دید گوئیا از خدا درخواست میکند تا او را به بهشت ببرد و از رحمت خود بهره‌ور سازد و او را بر اثر اعمالیکه انجام داده از رحمت خویش محروم نگرداند در اینحال شنید کسی میگوید لایه‌لک علی الله الامن قلبه مرت کسی هلاک میشود و به بیچارگی آخرت می‌افتد که دلش مرت باشد (بفتح میم) .

واثق بالله بامداد پس از آنکه مطابق با معمول علما و ادبا بدر بار او حضور یافتند رویای شب گذشته را با اطلاع آنان رسانید و از آنها درخواست کرد تا معنی مرت را برای او بیان کنند حاضران معنای آن کلمه را ندانسته وی دستور داد ابومحلم را حاضر کنند وی پس از آنکه بحضور خلیفه رسیده خلیفه خواب را برای او بیان کرد و معنی مرت را از وی خواستار شد ابومحلم گفت مرت بیابان قفری است که خالی از آب و گیاه باشد بنابراین باید گفت مراد گوینده آن بوده کسی هلاک خواهد شد که دلش تهی از ایمان باشد و همانطور که بیابان قفر خالی از گیاهست واثق گفت مناسب است شاهی از اشعار تازیان بیاوری وی مدتی طولانی در اندیشه فرو رفت یکی از حاضران بیت زیر را که ساخته یکی از بنی‌اسد بود خواند :

و مرت مرورات یحار بها القطا و یصبح دو علم بها و هو جاهل

بیابان قفری که مرغ قطا در آن حیرت زده میشود و دانا نادان ابومحلم خندید خطاب بآن شخص گفت گاهی اوقات آدمی به چیزی که نزدیکتر به آنست مانند آنچه در آستین دارد از آن دورتر میشود و سوگند بخدا از جا حرکت مکن تا شاهی برای لغت مزبور بیاورم سپس صد بیت از اشعار معروف از سراینندگان معروف را که کلمه‌ی مرت در آن بکار رفته بود از حفظ ایراد کرد .

واثق دستور داد هزار دینار زر بوی جایزه داده و از وی درخواست تا ملازم مجلس او باشد ابن‌هشام نپذیرفت .

مرزبانی از احمد بن محمد عروسی نقل کرده از ابومحلم نقل شده آنگاه که به مکه رفته و ملازمت مجلس ابن‌عیینه را اختیار کردم هیچگاه از محضر درس او غیبت ننمودم روزی

بعن گفت ای جوان تو همواره ملازم مجلس ما میباشی و کاملاً به سخنان ما گوش فرامیده‌ی لیکن از قرائن بدست میآید بهره‌ای از مجلس ما نخواهی برد ، گفتم بچه دلیل از مجلس شما بهره‌ور نخواهم شد؟ در پاسخ گفت برای آنکه آنچه را استماع میکنی نمی‌نویسی ، گفتم خوشبختانه آنچه را می‌شنوم بخاطر می‌سپارم وی که چنین انتظاری نداشت گفت هرآنچه را گفتم بخاطر داری؟ گفتم آری یادداشت یکی از حاضران را بدست گرفت گفت درسی را که امروز گفتم از خارج تقریر کن ، تمام آنرا بدون اندک کلمه از حفظ تقریر کردم ، درس دیگری را پرسید از بر برای او ایراد کردم وی گفت زهری از عکرمه از ابن عباس روایت کرده در هر هفتاد سال شخصی بوجود میآید که همه چیز را حفظ میکند سپس دست به پهلوی من زد و گفت گمان میکنم تو همان شخصی باشی که در هفتاد بوجود آمده‌ای .

ابن سکیت گفته بومحلم اصلاً ایرانی است و در سرزمین فارس بدنیا آمده و بعدها به مردم بنی‌سعد انتساب پیدا کرده .

آثار او الانواء والخیل و خلق الانسان .

ابن هشام سالیکه منصور به حج بیت‌الله مشرف شد متولد گردید و سنه ۲۴۵ (رمه) هجری وفات یافت انتهى .

مؤلف گوید بزودی انشاءالله بشرح احوال محمد بن احمد بن هشام لخمی لغوی و محمد بن یحیی بن هشام خضراوی خواهیم پرداخت و پس از این ذیل احوال ابوبکر بن انباری به موضوع مهمی از اهمیت حافظه و افرادی که بحافظه زیاد معروف بوده‌اند اشاره خواهیم کرد .

(۲۴) ابو عبدالله محمد بن ابی‌الحسن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن احنف جعفی بالولاء معروف به بخاری و مؤلف صحیح مشهور و از ثقات محدثان اهل سنت و به اعتقاد آنان در فضیلت و موقعیت از همه محدثان آنها برتر و بالاتر بوده .

ابن خلکان پس از آنکه نام و نشان او را متعرض شده و کتاب صحیح و تاریخ را از آثار او نام برده مینویسد بخاری برای تحصیل فنون حدیث با حداکثر محدثان ملاقات کرد و در خراسان و جبال و شهرهای عراق و حجاز و شام و مصر مطالب زیادی گرد آورد و آنگاه که وارد بغداد شد مردم آنسرزمین اطراف او گرد آمده و بفضیلت او گواهی داده و در فن روایت و درایت او را منحصر بفرد یافتند .

محمد بن یونس غزنوی (۱) اظهار داشته بخاری گفته حدیثی را در کتاب صحیح نیاوردم

(۱) در تاریخ ابن خلکان مطبوع محمد بن یوسف فریری نوشته شده .

مگر اینکه برای نوشتن هر حدیث غسل میکردم و دو رکعت نماز بجای میآوردم و کتاب مزبور را در ظرف شانزده سال از میان ششصد هزار حدیث انتخاب کردم و آنها را حجت میان خود و خدا قرار دادم.

و همو گوید صحیح بخاری را نود هزار نفر مرد سماع کرده تنها من از این فیض محروم بودم و ابو عیسی ترمذی از او روایت میکرده.

بخاری سال ۱۹۴ (قصد) متولد شد و در شب عید فطر سال ۲۵۶ (نرو) در خرتنک وفات یافت و بعضی با اشتباه وفات او را در مصر نوشتهاند.  
بخاری پیری لاغر اندام و میان بالا بود.

بخاری با بآء مضمومه منسوب به بخار است که یکی از شهرهای بزرگ ماوراءالنهر بشمار میآید و فاصله‌ی آن تا سمرقند هشت روز راهست و خرتنک یکی از دیهات سمرقند است.

پیش از این مطالبی در خصوص جعفی و بخارا نوشتیم و پدران بخاری بمناسبت اینکه آزاد شده سعید بن جعفر جعفی بوده بوی انتساب یافتهاند انتهی.

کوبند در ده سالگی بتحصیل علم پرداخت و در بیست و یکسالگی از فنون حدیث دنبال کرد و از عده‌ای از محدثان شهرها باخذ حدیث موفق شد از جمله از احمد بن حنبل و مطرف بن عبدالله و حمیدی و یحیی بن سعید استفاده نمود.

ذهبی در میزان الاعتدال بمناسبت احوال حضرت امام جعفر صادق (ع) می نویسد آنحضرت یکی از پیشوایان نامدار و از نیکان روزگار و بزرگی زیشان بود متاسفانه با این عظمتی که داشت بخاری در کتاب جامعش از آنحضرت روایتی ننموده.

مؤلف گوید این طرز رفتار دلیل بر کمال نادانی و گمراهی و کور دلی و بدگوهری اوست که از چنان بزرگواری که او را ذهبی بآن پایه ستوده روایت ننموده.

در عوض بتصریح عینی شارح فاضل صحیح از عمر بن حطان مفتی ازرق چشان و همان کسی که عمل ناجوانمردانه و دلخراش ابن ملجم را نسبت بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و لعناله علی اعدائه تصویب نموده و از وی با اشعاریکه درستایش از او و عملش سروده بسیار روایت کرده است و بخاری را در خصوص روایاتی که از او نموده مورد اعتراض و نکوهش قرار داده و پژوهشهاییکه دیگران در مدافعه از بخاری نمودهاند مردود انگاشته.

و حاکم بن بیع نیشابوری که از علماء بنام اهل سنت است در کتاب معرفه اصول الحدیث اظهار داشته بخاری در صحیح خود متجاوز از صدتن از راویان مجهول الهویه حدیث نقل



کرده و بطوریکه دانشمندان مطلع گفته‌اند نامبرده از هزار و دویست تن از خوارج روایت نموده است.

و احمد حنبل خطاب باو گفته کتابت را صحیح نامیده‌ای و حال آنکه حداکثر روایات آن کتاب از خوارج است.

امیر بخارا از وی پرسید چرا در کتابت از خوارج روایت کرده‌ای در پاسخ گفت برای اینکه نامبردگان مردمی موثق و راستگویند و همین پاسخ سبب شد امیر ویرا زندانی کرد. برخی از دانشمندان ما اظهار داشته‌اند علت اینکه صحیح بخاری شهرت یافت برای آن بود که در اثر خود بدشمنی اهل بیت تظاهر کرده بود و خبر غدیر و حدیث ذئرادر آن یادآوری نکرده و آیه تطهیر را که همه مفسران در شان اهل بیت دانسته‌انکار نموده. آری از علماء سنت میتوان گفت سه تن برخلاف دیگران به انکار آیه تطهیر اقدام نموده یکی از آنها عکرمه که از خوارج و کاذبانست و دیگری کلبی و سومی آنها بخاریست. و نیز آغاز حدیث براءت را متعرض نشده و تصریح کرده حدیث مزبور دلیل ببراءت از یکفرد است و حدیث سد ابواب را که سی تن از صحابه روایت کرده‌اند ایراد ننموده. و حال آنکه اینعهده به نقل حدیث مزبور پرداخته‌اند سعدبن ابی وقاص و ابن عباس و ابوسعید خدری و معاذ و ابورافع و ام سلمه و برید.

و نیز اینعهده از علماء حدیث بنقل آن در کتابهاشان اشاره کرده‌اند ابونعیم در حلیه ابویعلی در مسند خطیب در تاریخ بغداد ترمذی در جامع ابن بطه در ابانه احمد در فضائل طبری در خصائص ابن میمون در املاء بیهقی در کتابش خرکوشی در شرف النبی. و نیز بخاری حدیث ای سماء تظلنی را که راویان اهل سنت از فول ابوبکر روایت کرده‌اند نقل ننموده و خبر کلاله و خطبه استقاله و بدایع عثمان و حدیث ماء الحوئب را متعرض نشده است.

ابوالحسن علی بن خلف بن عبدالملک بن بطلال قرطبی مغربی اندلسی معروف بابن بطلال اشعری که از جمله کسانی است که صحیح بخاری را شرح کرده و از رویها و پیروی نموده. از تاریخ ابن بشکوال نقل شده ابن بطلال صحیح بخاری را در ضمن چندین مجلد شرح کرده و سال ۴۴۹ هجری درگذشته.

مؤلف کوید ما بتوسط دانشمندان خودمان که نامهاشان در اجازات مفصله آمده صحیح مزبور را روایت میکنیم و مهمترین اسانید ما سندی است که بتوسط همه آنها کماشان محمد بوده چنین روایت کرده‌ایم بنقل از محمد بن الحسین عاملی معروف به شیخ بهائی از

استاد اجازہ اش محمد بن محمد بن محمد بن ابواللطیف مقدسی کہ از علماء شافعی بوده از پدرش محمد بن محمد از کمال الدین محمد بن ابی الشریف مقدسی از ابوالفتح محمد بن ابی بکر از ابوالحسن محمد مراغی از ابو عبداللہ محمد بن اسماعیل قرطبی از سید ابو عبداللہ محمد بن سیف الدین علائی از قاضی القضاہ ابو عبداللہ محمد بن مسلم بن محمد بن مالک حنبلی از ابو عبداللہ محمد بن عبدالرحیم بن عبدالواحد مقدسی از ابوطاہر محمد بن عبدالواحد بزاز از محمد بن احمد بن حمدان از محمد بن تمیم از محمد بن یوسف عزیزی از محمد بن اسماعیل بخاری کتاب صحیح و ہمہ آثار او را .

مؤلف گوید منہم بلطف عمیم خدایمتعال سند خویش را در خصوص صحیح بخاری بشرح زیر بسند شیخ بہائی متصل میکنم و روایت میکنم از سید افضل اکمل ابہر و شیخ عالم عامل المقدم المسلم المعمر مولانا امیر سید محمد بن مرحوم سید عبدالصمد حسینی شہشہانی اصفہانی ادام اللہ ظللہ افضالہ السامیہ علی رؤس الابعاد والادانی و او روایت میکند از سید محمد طباطبائی فرزند صاحب ریاض و او روایت میکند از سید محمد بحر العلوم و او روایت میکند از محمد باقر وحید بہبہانی و او روایت میکند از پدرش محمد اکمل و او روایت میکند از میرزا محمد شروانی و او روایت میکند از ملا محمد تقی مجلسی و او روایت میکند از شیخ بہائی قدس اللہ اسرارہم .

برخی از فضلاء صاحب بصیرت و صلاح اظہار داشته ہفت تن از محدثان اہل سنت جامع حدیثی ترتیب و تالیف دادہ کہ آنہا را در اصطلاح صحاح می نامند .

- ۱ - محمد بن اسماعیل بخاری مترجم فعلی ما .
- ۲ - ابو الحسن مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیشابوری متوفی ۲۶۱ .
- ۳ - ابو داود سلیمان بن اشعث بن اسحق ازدی سیستانی بصری متوفی ۲۵۷ ہجری .
- ۴ - ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سورہ سلمی ترمذی ضریر و این شخص از شاگردان درس بخاری است و در برخی از مشایخ با وی انباز است در شہر ترمذ بر وزن فلفل و یابہ گفته بعضی مثلث التاء کہ از شہرہای ماوراء النہر قدیم است سال ۲۷۹ وفات یافتہ .
- ۵ - ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی نسائی سابق الذکر و متوفی ۳۰۳ ہجری .
- ۶ - ابو عبداللہ محمد بن محمد بن یزید معروف بہ ابن ماجہ ربعی قزوینی نامبرده علاوہ بر صحیح کتاب دیگری در تفسیر و کتاب بزرگی در تاریخ دارد و در قزوین از شہرہای ایران سال ۲۷۳ وفات یافتہ .
- ۷ - ابو محمد عبداللہ بن عبدالرحمن دارمی سمرقندی تا حال حاضر بہ تاریخ وفات

او دست نیافته‌ام و ممکن است نزدیک بسالهای مزبور باشد (۱).  
 مؤلف گوید شگفت است که همگی صاحبان صحاح از مردم ایرانند و بالاخره عجم‌اند  
 همانطور که محمد بن ثلاثه مؤلفان کتب اربعه ما که استوانه‌های اساسی شریعت محمدی و  
 مذهب جعفری‌اند ایرانی میباشند و این موهبت برتری عجم را بر عرب ثابت میکند و آیه  
 قرآن و احادیث متعدده نیز اینحقیقت را تأیید مینماید.

در روایت آمده بمجردیکه رسولخدا رحلت کرد عرب بطور کلی مرتد شد.  
 مؤلف گوید شیخ ابو عبدالله محمد بن ابی نصر حمیدی کتابی جمع بین صحیح  
 بخاری و مسلم نوشته و کتابش مشهور است.

و شیخ ابوالحسن رزین بن معویه بن عمار عبدری امام الحرمین سرقسطی منسوب بسر  
 قسط بر وزن قرنفل که از شهرهای اندلس است جامعی برای جمع بین صحاح سته یعنی موطا  
 مالک و صحیح مسلم و صحیح بخاری و سنن ابو داود سجستانی و صحیح ترمذی و صحیح  
 نسائی تالیف کرده است.

(۲۵) ابوالعباس محمد بن یزید بن عبدالاکبر از دی بصری نحوی لغوی معروف به  
 ابوالعباس مبرد.

مؤلف بغیه مینویسد مبرد در روزگار خود در شهر بغداد پیشوای علوم عربیت و از  
 شاگردان مازنی و ابوحاتم سجستانی بوده و اسماعیل صفار و نبطویه نحوی و صولی از وی  
 روایت کرده‌اند.

مبرد زبان آوری بلیغ و گوینده‌ای توانا و مورد وثوق و اخباری بسیار دانادودانشوری  
 ظریف بشمار میرفت و نوادری از او مشهور است مبرد از خورد سالی در کمال خوش منظرگی  
 و زیباچهرگی بود و آنهنگام که مردی کامل بود باز هم زیبایی خود را از دست نداده بود  
 و مردم بصره میگفتند مبرد مانند خود را ندیده است.

آنگاه که مازنی کتاب الف و لام خود را تالیف کرد مطالب مشکله را از ابوالعباس  
 می‌پرسید وی به بهترین جوابی پاسخ میداد مازنی خطاب بوی گفت قم فانت المبرد برخیز  
 که تو مبردی، مبرد بضم میم و فتح باء و کسر راء اسم فاعل از باب تبرید است یعنی تو

(۱) ذهبی در تذکره الحفاظ سال وفات او را ۲۵۵ هجری نوشته است و افزوده مولدش  
 سال ۱۸۱ هجری همان سال که ابن مبارک در گذشته اتفاق افتاده آثارش مسند و تفسیر  
 و کتاب جامع است.

آنکسی ہستی کہ حق را بخوبی ثابت میکنی و جگر تفتیده را با آب زلال جوابهای جالب خود سرد می سازی ، کوفیها بر اثر ناراحتی که از او داشتند ویرا مبرد با فتح راء یعنی سرد شده و بی ارزش خواندند .

نفظویہ گفته در میان دانشمندان کسی را مانند او ندیدم کہ بتواند باندازه او اخبار را بدون سند در خاطر داشته باشد .

آثار او عبارتند از معانی القرآن ، الکامل ، المقتضب ، الروضه ، المقصور والممدود ، الاشتقاق ، القوافی ، اعراب القرآن ، نسب عدنان و قحطان ، الرد علی سیبویہ ، شرح شواهد الكتاب ، ضرور الشعر ، العروض ، ما اتفق لفظه و اختلف معناه ، طبقات النحاه البصریین و امثال اینها .

مبرد با ثعلب ، منافرت بی اندازه ای داشت و حداکثر محصلان مبرد را بر او برتری میدادند و در آنروزگار منافرت این دو نفر باندازه ای شدت داشت کہ ضرب المثل قرار گرفته و شعرا از ضرب المثل مزبور در اشعار خود استفاده میکردند .  
شاعری گفته :

نروح و نغدو الاتزاور بیننا      و لیس بمضروب لنا عنہ موعد  
فابد اننا فی بلده والتقاءنا      عسیر کانا تغلب والمبرد

صبح و شام میکنیم و بیدار یکدیگر نمی رسیم و وعدهای فیما بین برقرار نمی شود بدنهامان در یکشهر است لیکن ملاقاتمان در کمال دشواریست گوئیا ما در نفرت از یکدیگر مانند ثعلب و مبردیم دیگری کہ مبرد را بر ثعلب برتری میداده گفته :

و کان الشعر قداودی فاحیا      ابوالعباس دائر کل شعر  
و قالوا ثعلب رجل علیم      و ان النجم من شمس و بدر  
و قالوا ثعلب یفتی و یملی      و این الثعلبان من الهزبر

گویند شعر از پای درآمد و حال آنکه ابوالعباس مبرد هر نوع شعری کہ نا بود شده بود زنده کرد گفته اند ثعلب مرد دانشمندیست آری ثعلب مانند ماه شب چهارده است و مبرد مانند خورشید و همچنانکه ماه از خورشید کسب نور میکند ثعلب از مبرد برخوردار است و دیگران کہ بمنزله ستارگانند از هر دو بهر مندند ، گفته اند ثعلب فتوا میدهد و املا میکند آری روباه چه نسبتی با شیر ژیان دارد از طبقات بصریین سیرافی نقل شده مبرد سال ۲۲۰ (رک) هجری متولد شده و در ۲۸۵ درگذشته .

در وفیات نوشته مبرد در بغداد درگذشت و در گورستان باب الکوفه بخاک سپرده شد .

دو شعر زیر از آثار او نقل شده (۱) .

ان كنت لست معي فالذكر منك معي      يراك قلبي اذا غيبت عن بصرى  
والعين تبصر من تهوى و تفقده      و باطن القلب لا يخلو من النظر

فاضل شمنی در حواشی مغنی مینویسد مبرد مطالب بسیاری املا میکرد و نوادر جالبی از او نقل شده دوست میداشت همواره با ابوالعباس احمد ملقب به ثعلب مناظره و گفتگو نماید و او تن زیر بار مناظره مبرد نمیداد زیرا مبرد زبان آور و خوش عبارت بود و هرگاه بمناظره می پرداخته حاضران چنان مجذوب سخنان شیوای مبرد میشدند که ناخودآگاه سخن مبرد را تصدیق میکردند انتهی .

در کشکول شیخ بهائی قده آمده هرگاه مبرد از میهمان پدیرائی میکرد از سخاوتمندی حضرت ابراهیم (ع) سخن میگفت و هرگاه میهمان کسی میشد از پارسائی و قناعت عیسی شرح میداد .

صلاح صفدی گفته مبرد از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) پرسید آیا خداي متعال نسبت به بندگانش تکلیف مالا یطاق که در خور توانائی آنان نباشد میفرماید؟ فرمود خدای متعال دادگرتراز آنست که تکلیف مالا یطاق بنماید پرسید آیا بندگان میتوانند که خود هرکاری را که اراده نموده اند انجام دهند؟ فرمود آنان ناتوانتر از آنند که هرکاری را بخواهند به ارادهی خویش انجام دهند .

مؤلف گوید از این روایت استفاده میشود مبرد از عدلیه و به ایین جبریهها توجهی نداشته بلکه شیعه امامی مذهب بوده یعنی نه جبری بوده نه تفویضی بل امر بین الامرین .  
(۲۶) ابوالحسن محمد بن احمد بن ابراهیم بن کیسان بغدادی مشهور به ابن کیسان نحوی .

زبیدی گفته ابن کیسان عالمی نیست که از دیر باز نامش سرزبانها بوده و عروض و معنی از آثار اوست .

خطیب گفته ابن کیسان در فن نحو از رویه بصریهها و کوفیهها پیروی میکرد زیرا هم شاگرد مبرد بود و هم شاگرد ثعلب و ابوبکر بن مجاهد او را از هر دو در فنون نحو استادتر

(۱) دو شعر مزبور را پیش از این مؤلف بمناسبت احوال قطرب نسبت باوداده ابن خلکان ذیل احوال قطرب نوشته دو شعر مزبور و تنها بازع از آثار قطرب دانسته و دیگران تصریح نکرده اند بنابراین ممکن است از مبرد یا دیگری باشد .

میدانست .

یاقوت گفته در عین حال که ابن کیسان از هر دو مرام پیروی می کرد گرایش به مرام بصریها بیشتر از کوفیها بود .

ابن انباری گفته ابن کیسان هر دو مذهب را در قواعد نحو مخلوط کرده بود بنا بر این قاعده‌ی بخصوصی را مضبوط نداشته .

ابوحیان توحیدی گفته مجلسی را پرفائده‌تر از مجلس ابن کیسان نیافتم زیرا از همه گونه علوم در آن بحث میشد و همواره باندازه صد راس مرکب که متعلق به رؤساء و اشراف بود درب منزل او بسته میشد و اینان افرادی بودند که برای بهره‌بری بمنزل او می آمدند و ابن کیسان بهمان چشم به آنان مینگریست که بمردم بی چیز و تهیدست توجه داشت یعنی به دیباپوشان بهمان نظر توجه میکرد که به ژنده‌پوشان متوجه بود .

آثار او المهدب در نحو و غلط ادب الکاتب واللامات والبرهان و غریب الحدیث و معانی القرآن و علل النحو و مصابیح الکتاب و ما اختلف فیها البصريون و الکوفیون و امثال اینها .

خطیب گفته ابن کیسان در هشتم ذیقعدہ سال ۲۹۹ هجری وفات یافت .

ابوالطیب محمد بن احمد بن اسحق معروف به وشاء .

از لغویها و نحویهای بغداد و از شاگردان مبرد و ثعلب و عبدالله بن اسعد و راق به شمار است .

آثار او عبارتند از الجامع در نحو ، المقصور والممدود ، المذکر والمؤنث الفرق ، خلق الانسان ، خلق الفرس و امثال اینها .

از آثار نظمی اوست :

لا صبر لی عنک سوی اننی      ارضی من الدهر بما یقدر  
من کان ذا صبر و لا صبر لی      مثلی عن مثلك لا یصبر

پس از تو توانائی شکیبائی ندارم جز اینکه باید بمقدرات روزگار راضی باشم هر کسی که صابر باشد من در پیش آمد خود شکیبا نخواهم بود زیرا مانند من دراز دست دادن مانند تو شکیبا نخواهد بود .

(۲۷) ابوعلی محمد بن عبدالوهاب بن سلام بن خالد بن حمران بن ابان مولای

عثمان بن عفان معروف به ابوعلی جبائی منسوب به جبایه است به نوشته فاضل سمعانی بضم جیم و تشدید باء یکی از دیهات بصره است .

ابن خلکان مینویسد بوعلی پیشوائی بنام در فن کلام بوده و این فن را از ابویوسف یعقوب بن عبدالله بصری رئیس معتزلیهای بصره فرا گرفته و خود در خصوص مذهب معتزله مقالات مشهوری دارد و شیخ ابوالحسن اشعری پیشوای بنام فن کلام از شاگردان او بود و با او گفتگوهائی داشته که دانشمندان بشرح آنها پرداخته‌اند از جمله هنگامی از وی پرسید هرگاه سه برادر باشند یکی از آنها مؤمن نیکوکار و دیگری کافر بدکردار و سومی خوردسالی بی‌آزار و این سه برادر بمیرند حالشان چگونه خواهد بود؟

پاسخ داد مؤمن بدرجات بهشت نائل میگردد و کافر بدرکات دوزخ معذب میشود و خوردسال جان سلامت در می‌برد اشعری گفت اگر برادر خوردسال بخواهد به درجات جنان برسد مآذون خواهد بود؟ درپاسخ گفت نه، برای اینکه با او میگویند برادر تو بر اثر فرمانبرداری بسیاری از چنین مقاماتی برخوردار گردید و تو بانجام چنان خدماتی موفق نگردیدی. اشعری گفت هرگاه صغیر بگوید تقصیر از من نبوده زیرا تو مرا در دنیا باقی نگذاردی و از فرمانبرداری خود محروم ساختی، جبائی گفت خدا میفرماید میدانستم که اگر باقی بمانی نافرمانی خواهی کرد و درنتیجه مستحق شکنجه‌ی من خواهی شد، بهمین مناسبت مصلحت ترا در نظر گرفتم.

اشعری گفت هرگاه برادر کافر بگوید پروردگارا از حال من نیز مطلع بودی چرا عاقبت مصلحت و حال مرا ننمودی؟ جبائی ساکت شده پاسخی نداد.

ابن خلکان دنبال سؤال و جواب مزبور مینویسد این مناظره دلیل بر آنستکه خدا ایزتعال هرکه را بخواهد ویژه رحمت خود قرار میدهد و هرکه را بخواهد مختص به شکنجه خویش مقرر میدارد و کارهای خدا بهیچگونه غرضی معلل نخواهد بود.

درپایان نوشته جبائی سال ۲۳۵ (لره) متولد شد و در ماه شعبان سال ۳۰۳ (شج) در گذشت.

مؤلف گوید چنان نیست که افعال الله معلل باغراض نباشند و هر صاحب نظری بخوبی میدانند که همگی ذرات ظاهره و باطنه از همه‌گونه اغراض و مصالح برخوردارند و خدا ایزتعال مقدستر و عالی‌مقام تر از آنست که کوچکترین ذره‌ای را عبث و بدون غرضی که لازم وجودی آنست بیافریند و چگونه ممکن است موجود بدون غرض آفریده شود با آنکه ممکن فی حد ذات خویش عاجز و لازم طبیعی او نقص است و بالاخره همچنانکه او در حد طبیعتش ناقص است خدا ایزتعال در حد ذات و لازم هویت و اجبیش کامل و هیچگونه گرد قصور بر دامن عظمتش نمی‌نشیند.

ای کاش اشعری به آیاتی که در خصوص آفرینش در قرآن وارد شده توجه می کرد آنجا که فرموده: الذی احسن کلشیء خلقه و بدء خلق الانسان من طین. آن خدائیکه آفرینش همه چیز را بسرحد کمال رسانیده و آغاز آدمی را از گل بوجود آورده. و نیز فرموده فتبارک الله احسن الخالقین خدائیکه بهترین آفریدگار است از همه گونه برکات بندگان خود را بهره ور میسازد و نیز فرموده افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون آیا پنداشتهاید که ما شما را بی ثمر آفریدیم و بسوی ما باز نمی گردید و فرموده است ان فی اختلاف اللیل والنهار و ما خلق الله فی السموات والارض لایات لقوم یتقون همانا در آمد و رفت شب و روز و موجوداتی که خدایمتعال در آسمانها و زمین آفریده نشانهای است برای پرهیزکاران و امثال اینها از آیات دیگر که ثابت میکند خدایمتعال نسبت به آفریدگان خود ستم نمیکند و مرتکب لغو و عبث و تکلیف مالا یطاق نمیشود.

آری باید اعتراف کرد برخی از مصالح برای ما آشکار است و بسیاری از آنها از حوصله ی اطلاع ما بیرون میباشد و باید برای تحصیل آنها دقت کاملی با رهبری دانائی بنمائیم و بالاخره باید اطمینان کرد مصالحی که ما از ادراک آنها عاجزیم در همه ی اجزاء عالم وجود دارد و عدم العلم لا یدل علی عدم الوجود و بهمین دلیل باید گفت علت مردن صغیر در کودکی و مرتکب شدن برادر فاسق از نظر خدا عبث و بی علت نبوده لیکن ما بر اثر کمی اطلاع و عدم دسترسی بدامن بزرگی از چگونگی علت و سبب اصلی آن بی نصیب مانده ایم و اینموضوع را آنگاه اعتراف خواهیم کرد که بدانیم خدایمتعال خیر محض است و از خیر محض جز نکوئی ناید و عاجز از ایجاد اصلح نمیباشد.

اینک میتوان از طرف جبائی به اشعری پاسخ داد و گفت بدیهی است در علم خدا گذشته هرگاه آن کودک زنده میماند از آنجا که فرد شایسته ای خواهد شد کار خود را در اختیار خدا که از همه بهتر بحال او واقف است مقرر میداشت خدایمتعال هم برای اینکها و را از شرور دنیای فانیه نگهداری فرماید و او را در آنعالم بمقامات ابرار برساند طبق اختیاری که خواهد داشت وی را در کودکی از دنیا می برد و بهمین ترتیب میدانست برادر فاسقش اصولا بخدا و امور معنوی توجهی ندارد و خود را همه کاره و صاحب اختیار میدانند او را بحال خود باقی گذارد چنانچه خواسته شیطان را که میدانست اصولا بامر خدا توجهی ندارد بر آورد.

بنابراین باید گفت هرگونه عملی که خدایمتعال نسبت به بندگان خود انجام میدهد بمقتضای خواسته ی همان بنده و اختیار اوست و اختیار هم موضوعی نیست که بنده در خود



ایجاد کرده باشد بلکه خدا در او بوجود آورده متأسفانه معصیت کار اختیار را در هوای نفس و پیروی از شیطان بکار میبرد و تفاوت در عمل از ناحیه اختلاف در اختیار است و استفاده از اختیار اختیاریست و نعمت اختیار که از جانب خدا تفویض شده نسبت به نیکو کار و بدکار یکسانست چنانچه خدا بهمه آفریدگان خود اعضا و جوارح اعطا کرده به همان مثابه هم بآنها اختیار داده و کسی هم نمیتواند در عطیات خدا اعتراض نماید که هرگاه بما اختیار نداده بود مرتکب چنین کار خلافی نمیشدیم چنانچه نمیتواند بگوید هرگاه بما آلت معصیت نمیداد نافرمانی نمیکردیم زیرا او نعمت داده و ما بجای آنکه نعمت را در محل خود بمصرف برسانیم در غیر محل بکار برده و بجای آنکه شکران نعمت کنیم کفران نعمت کرده و جزای احسان را باسائه پاداش داده ایم و حال آنکه هل جزاء الاحسان الا الاحسان و بهمین نسبت اگر بنده ایرا برای عمل شایسته ای توفیق داد و برخلاف انتظار مرتکب خطاکاری شد خلاف کرده .

آری ممکن است بگویند چرا از آغاز به بندگان خود نعمت اختیار داد و چرا آنان را بانجام خیرات مجبور نمود این اعتراض نیز منافی تکلیف و ایراد بخدائی است که از هر جهت به بندگان خود مهربانست علاوه براین ثابت میکند بندگان در ایجاد منظورهای خود هیچگونه اختیاری نداشته باشند و نتوانند مطابق با استعداد خویش رفتار نمایند و حال آنکه قیام بمقتضای استعدادات از برترین نعمتهائی است که خدا به بندگان خود داده زیرا هرگاه خردمندان را از عمل بمقتضای استعداداتشان ممانعت میکرد نعمت ایجاد را برای آنها بسرحد کمال نرسانیده و روز قیامت نمی توانست برآنها اتمام حجت نماید بلکه آنها بروی اتمام حجت میگردند ، مگر آنکه بگوئیم مراد آنستکه بنده تمنا میکرد ای کاش از آغاز از نعمت اختیار برخوردار نگردیده بود تا اینگونه نعمت خدا را در نافرمانی بمصرف نرسانیده بودم بدیهی است اینگونه تمنا مانند آنستکه بنده تمنا میکرد ای کاش از آغاز از عالم عدم بعرضه وجود نیامده بودم چنانچه بندگان خائف و پناهندگان بحق که از سطوات او بیمناک اند اینگونه آرزو را گاهی می نمایند .

برخی از نقلی آثار مانند این آرزو را از حضرت باقر (ع) نقل کرده لوکان لی الاختیار لما اخترت الان لایکون لی الاختیار هرگاه اختیار در دست من بود جز عدم اختیار تمنای دیگری نداشتم .

اینجمله اشاره به آنست که اختیار احسان و اسائه در دست ماست و نعمتی است که از طرف حضرت آفریدگار بما تفضل شده و عقول بشر محدود است و برای هر یک از مشاعر

آلات بدنی او غایت معینی و موقعیت خاصی است .

بنابراین شایسته است ایراد اشعری را بر پایه عدم ادراک عقول بشر استوار دانست و عدم العلم را دلیل بر عدم الوجود ندانست .

بنابراین هرگاه مؤمن اطمینان داشته باشد کہ خدایمان جز خیرخواهی بندگان خود نظر دیگری ندارد یقین خواهد کرد کہ مصالح موجودات صانع علی الاطلاق بحدی است کہ عقول ناقصه از پی بردن بآنها عاجزند .

از جمله باید اعتراف کند مصلحت امر کلی مقدم بر منفعت فرد جزئی است زیرا عقل همواره مصلحت مجموع را مقدم بر مصلحت دسته مخصوصی از افراد میدانند و نیزه هرگاه خدایمتعال متعهد شود تا در برابر گرفتاریهایی کہ برای افراد جزئی رخ میدهد جبران فرماید میرحسین میبیدی سابق الذکر شارح دیوان می نویسد یکی از معاصران سید شریف جرجانی باو نوشت :

شب همه شب با قضا در گفتگویم زین سبب      ما همه همزادگانیم این تفاوت از کجاست  
سید در پاسخ او نوشت :

ساکنان عرصه‌ی امکان تفاوت داشتند      در قبول فیض حق پس این تفاوت از شماست  
میبیدی در توجیه پاسخ شریف مینویسد توجه خدایمتعال نسبت بهممه موجودات علی السویه است و تفاوت در افاضه فیض از طرف خدا بحسب تفاوت در استعدادات آنها بوده چنانچه تابش خورشید نسبت بهممه موجودات یکسانست و بهممه خانها بیک ترتیب می تابند و تفاوت در روزنه‌ها و پنجره‌هایست کہ از نظر فراخی و تنگی در آنها بوجود آمده انما الاختلاف فی الشبکات .

سپس گفته ممکن است بگوید تفاوت در استعدادات از کجا ناشی شده میگویم تعیین و تشخیص شیء بحسب استعداد ویژه‌ی اوست و سؤال مزبور بدین مثابه است کہ کسی در مقام اعتراض بگوید چرا سگ سگ شد انتھی .

مؤلف گوید شیخ بهائی قده نظیر مباحثه مزبور را بدین شرح در کشکول نقل کرده در دارالوزاره صاحب بن عباد قاضی عبدالجبار متکلم معتزلی با شیخ ابواسحق اشعری اسفراینی ملاقات کرد قاضی گفت سبحان من تنزه عن الفحشاء پاک خدائیکه از هرگونه آلودگی منزّه است با اینجمله ابواسحق را مورد توجه قرار داده و گفت شما اشعریها تجویز میکنید خدائی کہ از هرگونه ظلمی نسبت به بندگانش منزّه است مرتکب ستمگری و کارهای ناپسند میشود . اسفراینی در پاسخش گفت سبحان من لایجری فی الملک الا میشاء منزّه است خدائی

که در سراسر مملکتش جز آنچه میخواست کاری انجام نمیدهد .

باید گفت اسفرائینی در حقیقت از گفتار قاضی پاسخی نداده زیرا گفتار قاضی تست باظهار اسفرائینی خاص است و مطابق با قواعد اصولی خاص مقدم برعامست .

باز در کشکول نوشته ثمامه بن ابرش به بارگاه مامون عباسی وارد شد پیش از او روح بن عباده در دربار حضور یافته بود بمجردیکه روح ، ثمامه را دید گفت معتزلیها مردمان احمق هستند ، زیرا آنان می‌پندارند توبه در اختیار آنهاست و آنان هرگاه بخواهند میتوانند توبه کنند با آنکه در مقام توبه از خدا می‌خواهند تا خدایمتعال توبه‌ی آنان را بپذیرد .

بنابراین هرگاه احمق نبودند چنان حرفی نمی‌زدند و چنین درخواستی نمی‌کردند . ثمامه گفت تو می‌پنداری توبه از طرف خداست و او از بندگانش می‌خواهد تا توبه کنند آیا نابجا سخن گفته و آیا پیمبران او نادرست اظهار کرده‌اند چگونه ممکن است خدای تعالی از بندگانش درخواست موضوعی که بیرون از اختیار آنهاست بنماید پاسخ بده تا پاسخ بدهم .

و نیز مباحثه‌ایکه علی بن عبدالله ملقب به ابوالحسن ناشی با علی بن عیسی رمانی سابق‌الذکر با این گفتگوها مناسبت دارد .

ابوهاشم عبدالسلام جبائی فرزند ابوعلی است که مردی با شهامت و معروف بود . ابن خلکان مینویسد بوهاشم متکلمی مشهور و دانشمند بود و او و پدرش از بزرگان معتزلیها بشمارند و مقالاتی مطابق با مرام معتزلیها دارند و کتابهای کلام مملو از رویه و اعتقاد آنان میباشد .

و نیز بوهاشم جبائی فرزندی بنام ابوعلی داشت و این پسر از مراتب علمی پدر بهره‌ور نبود روزی بمحضر صاحب بن عباد وارد شد صاحب بمناسبت اینکه فرزند جبائی است از وی احترام گذارده و پرسشی کرد او اظهار بی‌اطلاعی نمود و گفت از نیمی از علم‌هم‌با خبر نمیباشم صاحب گفت راست گفتی زیرا پدرت همان نیم از علم را با خود برده .

بوهاشم سال ۲۴۷ هجری متولد شد و سال ۳۲۱ (اشک) درگذشت و در طرف شرقی گورستان بستان بخاک سپرده شد و همان روز ابن درید لغوی نامی آتی‌الذکر وفات یافت . (۲۸) ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر طبری مؤلف تفسیر و تاریخ و معروف به طبری .

ابن خلکان مینویسد طبری در فنون بسیاری از جمله تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و

امثال آنها استاد و پیشوا بوده و آثار ارزنده و نمکینی در فنون چندی دارد که دلیل بر فراوانی علم و دانش اوست و یکی از مجتہدانی است کہ از هیچکس از پیشوایان تقلید نمیکرده .

ابوالفرج معانی بن زکریای نهروانی معروف بابن طراوی (۱) آتی الذکر از مرام او پیروی میکرده .

طبری در نقل کلام مورد اطمینان همگان بود و تاریخ اوازبہترین تاریخها و مهمترین آنهاست .

شیخ ابواسحق فیروزآبادی در طبقات الفقہاء از وی نام برده و او را در ردیف محدثان مذکور داشته .

در یکی از مجموعهها اشعار زیر را بنام او نوشته :

اذا اعسرت لم يعلم شقیقی      و استغنی فیستغنی صدیقی  
حیوتی حافظ لی ماء وجهی      و رفقی فی مطالبتی رفیقی  
و لو انی سمحت بماء وجهی      لکنت الی الغنی سهل الطریقی

هرگاه به بیچارگی بیفتم برادر من از ناتوانی من خبردار نمیشود و اظهار بی نیازی میکنم انچنانکہ رفیق من مرا مستغنی می پندارد زندگی من آبروی مرا حفظ میکند و مدارای من با من همراهی مینماید و هرگاه مقرر شده بود آبروی خود را بریزم سادهترین راهی برای ثروتمندی خود بدست آورده بودم .

طبری سال ۲۲۴ (کدر) در آمل مازندران متولد شد و در آخر روز شنبه سال ۳۱۰ (یش) وفات یافت و در روز یکشنبه ۲۶ شوال و یا سوم آنامہ در بغداد در خانہاش دفن شد انتہی .

در کتاب فلاح السائل از کتاب ملحق بتاریخ طبری تالیف احمد بن کامل بن شجرہ نقلکرده طبری در خانہ خود در رحبہ یعقوب بخاک سپرده شد و با سه پارچہ گرانبہا کہ خود در روزگار حیاتش تہیہ کرد کفن شد .

در کتاب مقام الفضل بمناسبت سئوالی کہ از وی پرسیدهاند مقصود از محمد بن جریر طبری کہ در کتابهای اصحاب ما از آن مکرر نامبرده شده کیست؟ مینویسد محمد بن جریر طبری دو نفرند یکی ابن جریر بن غالب کہ شافعی مذهب بوده و نووی شافعی در کتاب

(۱) در روصات ابن طراوی و در ضمن معافی اطراہ و در ابن خلکان ابن طرار ضبط شده .

تهذیب الاسماء از وی ستایش کرده و مؤلف تاریخ و تفسیر مشهور است .  
و دیگری محمد بن جریر بن رستم طبری مؤلف کتاب المسترشد و کتاب الايضاح است  
و شکی نیست این شخص شیعه است و همان بزرگی است که خواهرزاده اش ابوبکر محمد بن  
عباس خوارزمی گفته :

بامل مولدی و بنو جریری      فاخوانی و یحکی المرء خاله  
فها انا رافضی عن تراث      و غیری رافضی عن کلاله  
زادگاه من شهر آمل مازندرانست و بنو جریر برادران من هست و نطفه حلال بودن  
از دائی آدمی هویدا است که الولد الحلال یشبه بالعم والخال من رافضی بودن را از ارث  
بجا بدست آورده ام و دیگری از راه برادری .

مؤلف معجم البلدان در اینخصوص باشتباه افتاده و اظهار داشته ابوبکر بدون جهت  
دائیش محمد بن جریر مؤلف تاریخ را انتساب به شیعه داده او شیعه نبوده انتهی .  
مؤلف گوید از قرائن پیدا است که مؤلف معجم اشتباه کرده باشد زیرا او پنداشته  
ابوبکر خواهرزاده مؤلف تاریخ است و حال آنکه اگر به تحقیقات رجال شیعه توجه کرده  
باشی خواهی دانست مؤلف تاریخ نزدیک بصد سال جلوتر از ابوبکر درگذشته بنا براین بو  
بکر خواهرزاده مؤلف تاریخ نبوده هر چند ابن خلکان هم او را باتشابه خواهرزاده مؤلف  
تاریخ دانسته زیرا سال وفات ابوبکر چنانچه بزودی خواهیم نوشت با تاریخ وفات مؤلف  
تاریخ موافقت نمی نماید (۱) .

بنابراین نامبردگان فوق شایسته تر به تکذیبند از خوارزمی و اظهار مؤلف مقام  
درست بوده زیرا بوبکر بهمان اندازه پس از ابن جریر امامی میزیسته که مناسب است خواهر  
زاده او باشد .

شیخ ابوعلی در رجال کبیرش مینویسد ابوجعفر محمد بن جریر طبری از علماء اهل  
سنت بوده از نجاشی نقل کرده کتابی در رد حر قوصیه و کتابی در طریق حدیث غدیرتالیف  
کرده و ما بتوسط قاضی ابواسحق ابراهیم بن مخلد از پدرش از وی کتاب مزبور را روایت  
میکنیم .

(۱) بطوریکه مینویسد ابوبکر خوارزمی سال ۳۸۳ درگذشته بنا براین فاصله درگذشت  
خوارزمی و طبری ۷۳ سال بوده است و ظاهرا تفاوت بسیار نداشته و امکان دارد خواهرزاده  
صاحب تاریخ باشد چنانچه مؤلف نیز اشاره خواهد کرد .

در فهرست مینویسد ابوجعفر بن جریر مؤلف تاریخ سنی مذهب بوده کتاب خبر غدیر خم از آثار اوست احمد بن عبدون از دوری از ابن کامل از او روایت کرده .  
در خلاصه مینویسد ابن جریر با جیم و راء پیش از یاء طبری مؤلف تاریخ سنی مذهب است .

در تعلیقات مینویسد ابن جریر بن غالب ، میگویم آنچه در کتاب ب آمده محمد بن جریر بن یزید طبریست که مؤلف تاریخ و کتاب غدیر خم والولایه است .  
در حاوی مینویسد شیخ در یکی از کتابهایش اظهار داشته نام مؤلف تاریخ محمد بن رستم بن جریر است ممکن است اینگونه انتساب مربوط بجدش بوده باشد و بزودی ابن جریر رستم ذکر خواهد شد .

بطوریکه میدانیم مؤلف حاوی در این اظهار نظر مرتکب دو اشتباه شده یکی اینکه نام پدرش را رستم و نام جدش را جریر و دیگر آنکه تاریخ را اثر ابن رستم دانسته که شیعه بوده در مشکاه مینویسد ابوجعفر بن جریر طبری سنی مذهب و مؤلف تاریخ و تفسیر بوده و ابراهیم بن محمد از پدرش از او روایت میکرده و همچنین ابن کامل از او روایت کرده .  
پس از این بلافاصله نوشته ابوجعفر محمد بن جریر با جیم پیش از راء ابن رستم آملی طبری از اجلاء اصحاب ما بوده دانشی فراوان و گفتاری ارزنده داشته و در حدیث مورد اطمینانست نجاشی کتاب المسترشد در امامت را از آثار او نامبرده و نوشته به توسط احمد بن علی بن نوح از حسن بن حمزه طبری از محمد بن جریر بن رستم از او روایت کرده ایم .

در فهرست مینویسد ابوجعفر ابن جریر بن رستم طبری دینداری فاضل بوده و او مؤلف تاریخ نبوده و عامی مذهب نمیباشد .

میگویم در توضیح افزوده از خط سید صفی الدین بن معد استفاده میشود ابن جریر بن رستم مؤلف تاریخ نمیباشد زیرا او سنی و ابنشخص شیعه است .

در وجیزه مینویسد ابن جریر طبری دونفرند یکی عامی و دیگری ثقه انتهی .

در مشکاه مینویسد ابوجعفر ابن جریر طبری آملی از ثقاتست و کتاب ایضاح و امثال

آن در امامت از آثار اوست حسن بن حمزه طبری از او روایت کرده انتهی تحقیقات بوعلی رجالی .

محمد علی بن محمد رضا ساروی مازندرانی در توضیح الاشتباه مینویسد ابوجعفر محمد بن جریر بفتح جیم و دوراء بی نقطه ابن رستم با راء مضمومه طبری آملی بضم میم از اجلاء

اصحاب ما بوده و در حدیث مورد وثوق و اطمینان اکابر شیعه میباشد .  
نامبرده غیر از ابوجعفر محمد بن جریر طبری مؤلف تاریخ است زیرا او سنی مذهب است انتهی .

مؤلف گوید در عین حالیکه همگی رجالیهای شیعه مؤلف تاریخ را سنی مذهب معرفی کرده من در مذهب او مشکوکم بلکه می‌پندارم نامبرده از شیعیان اهل حق بوده زیرا اولاً از شهرست که از دیرباز مردمش شیعه بوده باشد و تعصبی در مذهب تشیع داشته دیگر آنکه در روزگار ال بویه میزیسته که همگی از شیعیان سخت بشمار می‌آمده علاوه بر این تالیفی را که در خصوص غدیر خم بوجود آورده و پیش از این مکرر بدان اشاره شد حاکی از تشیع اوست زیرا اگر سنی بوده هیچگاه چنین تالیفی اقدام نمیکرد برای اینکه متظاهران از اهل سنت چنین تالیفی ننگاشته‌اند تا چه رسد متعصبان آنها دیگر آنکه پیش از این از ابن خلکان نقل کردیم وی خود مجتهد بوده و در امور دین از هیچکس پیروی نمی‌کرده و باید گفت ابن خلکان در چنین اظهار هیچگونه غرضی نداشته و خواسته به شرح حال یکی از بزرگان اهل سنت بپردازد .

و بهمین علت می‌توان کلام صاحب معجم البلدان را تصدیق کرد و گفت ابوبکر خوارزمی خواهرزاده مؤلف تاریخ است و اینکه مؤلف مزبور ویرا سنی دانسته تکذیب نمود و بایراد مؤلف مقام توجهی نداشت زیرا صاحب معجم پیش از مؤلف مقام بوده علاوه بر اینکه مؤلف مقام برخلاف نوشته ابن خلکان ویرا شافعی مذهب پنداشته و مسلماً چنین اظهاری از طرف مؤلف مقام درست نمیباشد .

مؤلف گوید از آثار طبری کتاب الاداب الحمیده است یکی از بزرگان محدثان مینویسد در کتاب آداب حمیده محمد بن جریر طبری از حرث بن روح از پدرش از جدش روایت شده نامبرده خطاب بفرزندانش گفته بود هرگاه از پیش‌آمدی متحیر شده یا موضوع مهمی برای شما اتفاق افتاد در اطاق خلوتی که زنی در آنجا نباشد با لباس پاکیزه در میان رختخواب پاکیزه قرار گرفته هریک از سوره والشمس و واللیل را هفت مرتبه بخوانید سپس بگوئید اللهم اجعل لی من امری هذا فرجا ومخرجا سپس بخوابید در همان شب یا شب سوم یا شب پنجم گمان من اینست گفته باشد یا در شب هفتم کسی بخواب شما خواهد آمد و راه نجات از آن پیش آمد را متذکر خواهد شد .

انس گفته بدرد سر شدیدی گرفتار شده چنانچه نجات از آن ناراحتی را نمیدانستم بهمین دستور عمل کرده برای اولین شب دو نفر بخواب من آمده یکی در بالین من و دیگری

در پائین پای من قرار گرفت یکی بدیگری گفت بدر او را لمس کن ، بدن مرا لمس کرد به همان موضع از دردناک سرم که رسید دستور داد تا آنجا را حجامت نمایم و افزود احتیاجی به تراشید ندارد بلکه سرت را با سریشم بچسبان سپس یکی از آندو یا هر دوشان گفتند هرگاه انجیر و زیتون را هم بسریشم ضمیمه نمائی بهتر است .

انس گوید طبق دستوری که داده بود حجامت کردم از درد سر نجات یافتم و به دیگران هم دستور دادند شفا یافتم .

مؤلف یکی از بزرگان نقل کرده کسیکه بخواهد در روء یا بحضور یکی از پیمبران یا یکتن از ائمه طاهرین شرفیاب شود یا بخواهد پدر و مادر یا یکی از مؤمنان را بخواب ببیند سوره شمس و واللیل و قدر و کافرون و قل هو الله و معوذتین را بخواند سپس صد مرتبه سوره اخلاص بخواند و صد مرتبه صلوات بفرستد و حفظ آداب را بدین شرح بنماید که به دست راست بخوابد و لباس و رختخوابش پاکیزه باشد و غذای حلال خورده و با دلی و صفاء خاطر و یقین کامل در انتظار باشد که شخص منظور را در خواب دیده با او سؤال و جواب خواهد کرد .

ابوبکر خوارزمی فاضل ادیب و سراینده متبحر و خردمند است که پیش از این ذیل احوال مخدوم و ممدوحش صاحب بن عباد بنام او اشاره کردیم بطوریکه از سمعانی نقل شده نامبرده به طبرخزی معروف بوده زیرا پدرش از مردم خوارزم و مادرش از مردم طبرستان است و از این دو محل نامی بلفظ طبرخزی برای او اختیار شده .

ابن خلکان مینویسد خوارزمی ابوبکر محمد بن عباس پیشوای لغت و انساب بوده مدتی در شام اقامت داشته و چندی در اطراف حلب میزیسته و در روزگارش انگشت نما و مشار با لبنان بوده .

گویند آنگاه که ارادهی ملاقات صاحب بن عباد را نموده در منزل صاحب رسیده بیکی از دربانان گفت بصاحب بگو یکی از ادیبان اجازه ورود میخواهد ، دربان پیام خوارزمی را با اطلاع صاحب رسانید صاحب گفت متعهد شده ام ادیبی را بحضور خود بپذیرم که بیست هزار شعر عربی بخاطر داشته باشد ، دربان فرمان صاحب را به اطلاع خوارزمی رسانید ، خوارزمی گفت بصاحب بگو اینمقدار که گفتمی از شعر مردان باشد یا از شعر زنان ، دربان بار دیگر پیام خوارزمی را با اطلاع صاحب رسانید ، صاحب گفت از قرینه پیدا است این شخص بوبکر خوارزمی است و بوی اجازهی ورود داد بمجردیکه وارد شد صاحب کمال بزرگداشت را از او نموده و محل خاصی باو تفویض کرد .



خوارزمی دیوان رسائل و دیوان شعر دارد .

ثعالبی در یتیمه‌الدهر از وی نامبرده و بخشی از نثر او را ایراد کرده سپس به پارهای از آثار نظمی او اشاره نموده از اوست :

رایتک ان ایسرت خیمت عندنا      مقیما و ان اعسرت زرت لماما  
فما انت الا البدر ان قل ضوئه      اغب و ان زاد الضیاء اقاما

چنان میدانم اگر آنگاه که نزد ما بیائی بتو خوش بگذرد البته در محل ما خیمه و خرگاه سراپا خواهی کرد و اگر ناراحت شدی دیدار میکنی و باز می‌کردی زیرا تو مانند شب چهارده هستی تا نورش زیاد باشد باقی است چون بکاهد غیبت میکند .  
گفتار نمکین و نوادر کلام او بسیار است .

خوارزمی در بازگشت از شام به نیشابور رفت و همانجا در نیمه‌ماه مبارک رمضان سال ۳۸۳ هجری وفات یافت انتهی .

مؤلف گوید در باب احمدین از همین کتاب ذیل احوال نگارنده احتجاج و همچنین در جاهای دیگر از جمله ذیل احوال شیخ طبری قده مؤلف مجمع‌البیان بطور تفصیل در باره طبری بحث کردیم و گفتیم طبری منسوبست به ناحیه طبرستان که آن را مازندران میگویند و زادگاه سلاطین ال‌بویه و از جمله اراضی دارالمرزیست که کنار دریای قلم واقع شده و این دریا سرزمینهای مازندران را فرا گرفته و اتصالی بمحیط اعظم ندارد .  
مازندران از شهرهای زیادی که از سالهای کهن آباد بوده تشکیل یافته و از جمله شهرهای آن آمل است که طبری مورد بحث ما از آنجاست .

فیروزآبادی مینویسد آمل بضم میم بر وزن آنک (بمعنی سرب) شهریست در طبرستان که از آنجاست امام محمد جریر طبری و فضل بن احمد زهری و نیز آمل نام شهریست در یک میلی رود جیحون که آنجا را عوام مردم آمو مینامند و از آنسرزمین است عبدالله بن حماد استاد بخاری و احمد بن عبده استاد ابوداود انتهی .

مؤلف گوید طبرانی مؤلف معجم کبیر و صغیر منسوب به طبریه است که از قصبات اردن و از ممالک حدود شام بشمار می‌آید و برخلاف قیاس منسوب به طبریه را طبرانی گفته چنانچه همین خلاف را در نسبت به هندیه و سندیه هندوانی و سندوانی گفته‌اند تا بدین وسیله بین هندیه و سندیه با هاء هند و سند بدون هاء فرق گذارده باشند .

و بطوریکه از وفیات بدست می‌آید نام طبرانی سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر بوده و سال ۳۶۰ در اصفهان درگذشته .

(۲۹) ابوبکر محمد بن سوی بن سهل نحوی، معروف باین سراج بر وزن براج . ابن خلکان مینویسد ابن سراج یکی از پیشوایان مشهوریست که همگان به علم و دانش و فضیلت او در نحو و ادب اتفاق دارند فن ادب را از مبرد سابق الذکر و دیگران فراگرفته و گروهی از سرشناسان ادب از جمله ابوسعید سیرافی و علی بن عیسی رمانی و دیگران از شاگردان او بوده اند و جوهری در کتاب صحاح در چند موضع از او نقل کرده و آثار او در نحو مشهور است .

کتاب الاصول از بهترین کتابهایی است که در نحو تالیف شده و نحویها در هنگام اختلافات قواعد نحو رفع اشتباه بدان مراجعه می نمایند .

دیگری جمل الاصول والموجز الصغیر والاشتقاق و شرح کتاب سیبویه احتجاج القراء والشعر والشعراء والریاح والهواء والنار والجمل والمواصلات .

ابن سراج مخرج راء نداشت و حرف راء را بلفظ غین ادا میکرد روزی در حال گفتگو کلمه ای که در آن لفظ راء بود بزبان آورد حاضران کلمه ی مزبور را با غین ضبط کردند وی که بدین موضوع توجه داشت گفت لا با لغاء با لغاء یعنی کلمه ی مزبور را با غین ضبط نکنید با راء بنویسید و کلمه مزبور را چند مرتبه تکرار کرد (۱) .

در یکی از مجموعه ها اشعار زیر را بدو نسبت داده و من بتحقیق از صحت آن اطلاعی ندارم اری معروف است ابن سراج دلباخته ی کنیزکی بود اشعار زیر را درباره ی او گفته است :

میزت بین جمالها و فعالها	فاذا الملاحه بالخیانه لاتفی
خلفت لنا ان لا تخون عهدا	فکانما حلفت لنا ان لاتفی
والله کلمتها و لو انها	کالبدر او کالشمس او کالمکتفی

زیبائی و کارهای او را با یکدیگر سنجیدم بدین نتیجه رسیدم که نمکینی او وفای به خیانتگری نمی نماید سوگند یاد کرد که در پیمانهای خود خیانت ننماید و خیال می کنم سوگند یاد کرده بود بعهد خود وفا ننماید سوگند بخدا اکنون که او را خیانتگر یافته با او سخن نمی گویم هر چند مانند ماه شب چهارده یا خورشید یا مانند خلیفه مکتفی باشد .

ابن خلکان گوید پس از شرح احوال او در ذیل اشعار او باین قصه دست یافتم ابن سراج فریفته ی کنیزکی بود متاسفانه کنیزک مزبور بوی ستم نمود و حاجت او را بر نیآورد

(۱) موضوع مزبور شباهت دارد بمکتب داری که مخرج الف را بنون مبدل میکرد و بشاگردان می گفت ان ف بجای الف و آنها که ان میگفتند میگفت من میگویم ان ف شما نگوئید ان ف بلکه بگوئید ان ف .

در همان اوقات تصادفا مکتفی خلیفه عصر از همان کوچه عبور می‌کرد مردم برای دیدن خلیفه اجتماع کرده بودند ابن سراج که خلیفه را با وضع خاص و لباس مخصوص خلافت مشاهده کرد از آرایش ظاهری خلیفه نشاطی در خود احساس کرد و اشعار مزبور را سرود:

پس از این ابیات مزبور را ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن زنگی کاتب برای ابوالعباس بن فرات نقل کرد و گفت آنها ساخته ابن معتز است و ابوالعباس آنها را برای قاسم بن عبیدالله وزیر ایراد کرد وزیر در ملاقات با مکتفی اظهار داشت آنها را عبیدالله بن عبدالله بن طاهر سروده، مکتفی دستور داد هزار دینار زر به عبیدالله بدهند.

ابن زنجی گفته شگفت اینجاست اشعاری را ابن سراج سروده و جایزه به عبیدالله طاهر میرسد.

ابن سراج در روز یکشنبه ۲۸ ذیحجه سال ۳۱۶ درگذشت.

(۳۰) ابوبکر محمد بن زکریا رازی مؤلف برء الساعه و کتاب من لایحضره الطیب.

شیخ صدوق قده بنا به پیشنهاد یکی از سادات که در آغاز کتاب از وی نامبرده و به پیروی از نام کتاب رازی اثر معروف خودش را به من لایحضره الفقیه نامیده.

شمس‌الدین شهرزوری در تاریخ الحکماء مینویسد رازی در آغاز کار صنعتگرو طلا ساز بود سپس به کیمیاگری پرداخت و بر اثر دودهای ادویه‌ایکه برای شمس و قمر و لحاف کردن آنها ایجاد میشد دیدگانش به درد آمد برای مداوا نزد پزشکی رفت وی گفت بمعالجه تو اعدام نخواهم کرد مگر اینکه پانصد دینار حق معالجه از تو بگیرم، زکریا رازی شده مبلغ مزبور را پرداخت زکریا گفت کیمیا اینست نه آنچه من بدان سرگرم بوده‌ام.

رازی تحت تاثیر قرار گرفته از کیمیاگری دست برداشت و بفرار گرفتن طب پرداخت در اندک وقتی آثار طبی او کتابهای طبیبان پیشین را تحت الشعاع قرارداد و آوازه اش دنیای طب آنروز را بخود متوجه نمود.

ابوعلی سینا میگفته رازی متکلف فضولی است که باید به شیشه ادرار و براز بیمار نگاه کند چه حق داشته در امور فلسفی اظهار نظر بنماید.

آری او راست گفته زیرا در معالجات بیماران و کارهای پزشکی مقامی عالی داشته.

از گفتار اوست سه چیز مسموم و زهراگینند قرمه گرم، شیر فاسد شده و ماهی گندیده.

اثار رازی بسیارند و زادگاه و محل ظهورش ری بوده.

رازی فن طب را از ابوالحسن علی بن ربن طبیب فرا گرفته.

قاضی ابن صاعد گفته رازی در فلسفه الهی مهارتی نداشت و غرض اصلی از فلسفه را

بدست نیاورده بود بهمین مناسبت فکرش در اینخصوص نارسا و از افکار ناهنجار پیروی میکرد و فلاسفه را بمناسبت اینکه از افکارشان کمال بهره‌وری رانداشت نکوهش مینمود. و شهر بشهر میگشت تا آنجا که گفته رازی به خوردن باقلا علاقه‌ی زیادی داشت و بر اثر خوردن زیاد باقلا چشمش اب آورد.

رازی فلسفه را نزد بلخی فرا گرفته و همواره در سفر بوده و مهارت تامی در فلسفه و علوم قدیمه داشت و دانشمند هوشمند و با فطانت و کوشا بود و برخلاف دانشمندان دیگر حداکثر اوقات خود را به اندیشه و مطالعه و تالیف و تصنیف میگذرانید، از آثار نظمی او است:

لعمری ما ادری و قدادت البلی      بعاجل تر حال الی این ترحالی  
و این محل الروح بعد خروجه      من الهیکل المنحل والجسدالبالی  
سوگند بجان خودم آنگاه که عمرم سرآمد و زمان کوچ کردن فرا رسید نمیدانم به  
کجا خواهم رفت و این روح پس از آنکه از هیكل از کار افتاده و بدن از هم فروریخته بیرون  
رفت بکجا نائل خواهد شد.

از تاریخ الاطباء ابن جلیجل نقل کرده رازی ریاست بیمارستان ری سپس در روزگار المکتفی  
ریاست بیمارستان بغداد را بعهدده داشت.

میگویند در روزگار جوانی چنانکه افتد و دانی عود می‌نواخت و آواز می‌خواند به  
مجردیکه رخسارش را موی پوشانید و دیدنش ریش درآورده دست از خوانندگی و نوازندگی  
برداشته و گفت هر نوع آوازها یکه از میان ریش و سبیل بیرون آید ظریف و دلربا نمی‌باشد  
بهمین مناسبت پس از آن بفرا گرفتن کتابهای طب و فلسفه پرداخت تا پیشوائی مورد پذیره  
همگان قرار گرفت و پایهی طبابت او بجائی رسید که خواهندگان طب از همه طرف بمنظور  
بهره‌بری از افکار عالییهی او به پیشگاه وی بار می‌بستند.

رازی در فن طب کتابهای ارزنده‌ای تصنیف کرد از جمله الحاوی که از ارزنده‌ترین  
کتابهای طبی است و در ضمن سی مجلد حقایق طب را با کمال استادی و مهارت شرح داده  
دیگری کتاب الاعضاء اینکتاب نیز از مهمترین کتابهای طبی است دیگری المنصوریست که  
کتابی مختصر و مشهور است و درعین حال کتابی است که جامع علم و عمل و مورد نیازمندی  
همگانست، رازی اینکتاب را برای ابوصالح منصور بن ترسایان یکی از پادشاهان سامانی  
تالیف کرده و بنام او المنصوری نامیده.

مؤلف کوید المنصوری غیر از برء الساعه است و مقداری از آن بزرگتر است و اینکتاب

را رازی بنام ابوالقاسم بن عبدالله وزیر منصور تالیف نموده .  
 و امثال اینها از آثار دیگر که همگی مورد توجه اهل علم و کمال میباشد از گفتار  
 اوست هرگاه طبیب دانشمند و بیمار فرمانبردار بود بیماری بزودی برطرف خواهد شد .  
 و فرموده است در آغاز بیماری و پیش از آنکه نیرو را از تو سلب کند به بهبودی  
 مرض پرداز .

رازی تا پایان عمر ریاست طب و پروراندن طبیب را بعهدده داشت و خود در روزگاری  
 که بفن طبابت پرداخت چهل سال بیشتر از عمرش گذشته بود .

رازی عمری طولانی کرد و در آخر عمر کور شد و سال ۳۱۱ هجری وفات یافت .  
 از تاریخ ابن جلجل نقل شده رازی کتابی در درستی کیمیا بنام منصور سامانی تالیف  
 کرد و کتاب را در اختیار وی گذارد منصور از تالیف چنان کتابی شادمان شد و از وی  
 سپاسگزاری کرده دستور داد هزار دینار زر بوی جایزه دادند سپس از وی درخواست کرد تا  
 آنچه را در آن کتاب آورده عملی کند و از قوه بفعل آورد . رازی گفت بدیهی است تهیه  
 کیمیا بطرزی که در این کتاب آمده نیازمند بمخارج فراوان و دواهای صحیحی است شکی  
 نیست ایجاد همهی آنها در نهایت دشواری است منصور گفت البته تمام نیازمندیهای تورا  
 به جالبترین وجهی تهیه خواهم کرد و آرزومندم نوشتههای تو لباس عمل بخود پوشد  
 متاسفانه پس از آنکه همهی لوازم را منصور ایجاد کرد رازی از تهیه کیمیا بطرزی که خود  
 نوشته بود عاجز ماند .

منصور ناراحت شده گفت گمان نمی کردم حکیمی حاضر شود مطالب دروغی بسیاری را  
 در اثری بیادگار گذارد و در نتیجه خود را حکیم و دیگران را به رویه ناستوده خود دعوت  
 کند سپس افزود هزار دینار که باو دادیم در برابر رنجی است که برخی هموار نموده و باید  
 او را برای دروغی که انتشار داده شکنجه و سیاست نمائیم آنگاه فرمان داد کتاب را آنقدر  
 بر سر او زدند که او راق شده و بهم ریخت و امر کرد تا به بغداد حرکت کند .  
 گویند بر اثر ضربه های آن کتاب چشمش آب آورد و به بهبودی آن نپرداخت و گفت  
 آنقدر که باید دنیا را دیده ام .

(۳۱) ابوبکر محمد بن حسن بن درید بن عتاهیه بن خثیم عربی یعربی از دی  
 بصری لغوی شافعی ملقب به ابن درید (۱) .

(۱) درید تصغیرا درد است و ادرد بکسی میگویند که در دهانش دندان نباشد .

درید بروزن زبیر تصغیر ترخیمی است و این قاعده در وزن افعَل جاریست چنانچه در تصغیر اسود و ازهر میگویند سوید و زهیر .

ابن خلکان نسب خانوادگی او را به سی و سه واسطه به یعرب بن قحطان که نخستین عرب پیشین است و به بیست و چهار واسطه به ازدبن غوث که بزرگ قبیلهی ازداست رسانیده و او را در لغت و ادب و شعر پیشوای عصر خود نام میبرد .

مسعودی در مروج الذهب مینویسد ابن درید در روزگار ما در بغداد در سرایندگی و فنون شعر بعالیترین درجه نائل آمد و ریاست فن لغت را بعهدده گرفت و همان مقامی را به دست آورد که خلیل ابن احمد حائز آن مقام بود و به لغاتی دست یافت که در کتابهای پیشینان سابقای نداشتند .

ابن درید در سرایندگی سبک و ویژهای را دنبال نمیکرد و بهر جور که آمد خوش آمد چنانچه گاهی در کمال استواری و هنگامی در نهایت لطافت افکار خود را در قید مضامین شعری در میآورد و اشعار بسیاری سروده چنانچه از فراوانی بشمار نمی آیند و کتاب ما هم حوصله یادآوری از آثار آنها را ندارد .

از بهترین آثار شعری او قصیده مقصوره اوست .

قصیده مزبوره را ابن درید در ستایش از عبدالله بن محمد بن میکال و فرزندش ابوالعباس اسماعیل بن عبدالله سروده و حداکثر کلمات مقصور را در آن بکار برده .

آغاز قصیده اینست : ( ۱ )

اما تری راسی حاکی لونه      طره صبح تحت اذیال الدجی

و اشتعل المبیض فی مسوده      مثل اشتعال النار فی جزل الفضا

اگر به سپیدی موهای سر من کاملا توجه کنی خواهی دید گیسوی بامداد است که از کنار تیرگی شام هویدا گردیده و سفیدی در سیاهی همانگونه درخشندگی را دارد که آتش در شاخه های سخت درخت غضا .

مسعودی گفته از آن پس که قصیده مزبور شهرت پیدا کرد گروهی از سرایندگان به استقبال آن پرداختند از جمله ابوالقاسم علی بن محمد بن ابی الفهم انطاکی تنوخی و امثال او که نامشان را متعرض شده .

ابن خلکان گوید علاوه بر نامبردگان عده ای از متقدمان و متاخران بشرح و حل

( ۱ ) مطلع قصیده اینست یا ظبیه شبه شیء بالمها ، راتعه بین العقیق فالحمی .

مضامین و الفاظ آن پرداخته‌اند از بهترین و ارزنده‌ترین شروح آن شرح فقیه ابو عبدالله محمد بن احمد بن هشام بن ابراهیم لخمی بستی است که از متاخران است (۱) و سال ۵۷۰ هجری در گذشته و نیز امام ابو عبدالله معروف بقزاز آتی الذکر مؤلف الجامع در لغت به شرح آن پرداخته.

ابن درید آثار مشهوری دارد از جمله الجمهره (۲) که از جالبترین کتابهای لغت است و کتاب اشتقاق و کتاب سرج و لجام و کتاب خیل کبیر و خیل صغیر و کتاب انوار و المقتبس و کتاب الملاحن و دوارالعرب و لغات و سلاح و غریب القرآن و المجتبی کتابی است صغیر الحجم و کثیر الفائده و الوشاح ده کتاب کوچکی است در عین حال مشتمل بر فوائد بسیاریست.

آثار نظمی ابن درید در کمال دقت و لطافت است یکی از متقدمان گفته ابن درید داناترین سرایندگان و سراینده‌ترین دانشمندانست .  
از اشعار نمکین اوست :

غراء لوجلث الخدود شعاعها	للشمس عند طلوعها لم تشرق
غصن علی دعص تاود فوقه	قمر تالق فوق لیل مطبق
لو قیل للحسن احتکی لم یعدھا	او قیل خاطب غیرھا لم ینطق
فکاننا من فرعھا فی مغرب	و کاننا من وجهھا فی مشرق
تبدوا فتهتف بالعیون ضیائھا	الویل حل بمقله لم تطبق

ماهروئیکه اگر پرتو رخسارش بتابد خورشید از شرمندگی در پس ابر بماند او چون شاخه ترو تازه‌ایست که برقله‌ی کوه رفیعی روئیده و برقص درآمده باشد و بر فراز آن ماه رخشان در میان تاریکی شب می‌تابد اگر زیبایی بگویند زیباچهرگان را معرفی کن از وی نگذرد و اگر بگویند با دیگران همسخن شوزبان به گویائی برنیاورد آنگاه که بمطهری سیاه او می‌نگریم گوئیا در دل شب درآمده‌ایم و چون بر خسار تابناکش متوجه می‌شویم آنچنان است که در روز روشن قرار گرفته‌ایم دیدگان که رخسار او را مورد مشاهده قرار میدهند آن چنان مجذوب زیبایی او میشوند که مژه بهم نمی‌زنند و خود را بیچاره می‌سازند.

(۱) شرح مزبور بنام الفوائد المحصورة در شرح مقصوره می‌باشد.

(۲) جمهره بفتح جیم و هاء جمع جمهور است جمهور دارای چند معنی است از جمله کلشیء یا زن با کرامت بنا بر این میتوان گفت لغاتیکه هر یک از آنها چون زنان پاکیزه گوهر و کریمند.

و ہرگاہ گفتار ما بہ درازا نمی کشید بسیاری از سرودہ های او را ایراد میکردیم .  
 ابن درید در شہر بصرہ در کوچہ صالح سال ۲۲۳ (جگر) متولد شد و همانجا رشد کرد  
 و بفرا گرفتن دانش پرداخت و از ابو حاتم سجستانی و ریاشی و برادرزادہ اصمعی و دیگران  
 مراتب ادب را فرا گرفت سپس ہمراہ با عمویش حسین بمناسبت آشوب زنج و کشتہ شدن  
 ریاشی چنانچہ پیش از این ذکر شد از بصرہ بیرون رفت و در عمان ساکن گردید و مدت  
 دوازده سال آنجا اقامت نمود پس از آن بہ بصرہ رفت و چندی در آنجا ماندگار شدہ سپس  
 بنواحی فارس رفت و بہ مصاحبت میکالیہا کہ آنروزگار کارگذاران فارس بودند نائل شدہ و  
 کتاب جمہرہ را بنام آنان تالیف کرد و آنها ویرا بہ ریاست دیوان برگزیدند و امور دیوان  
 اصولاً تحت نظر او ادارہ می شد و تا او نامہای را امضا نمیکرد بجریان نمی افتاد .  
 ابن درید از پیوند با میکالیہا مال سرشاری بدست آورد و از آنجا کہ دانشمند  
 سخاوتمندی بود ہرچہ را بدست می آورد بہ بینوایان می بخشید .  
 ابن درید قصیدہ مقصورہی سابق الذکر را در ستایش از میکالیہا سرودہ و از طرف آنان  
 دہزار درہم جایزہ گرفتہ .

سال ۳۰۸ کہ میکالیہا از کار برکنار شدند و بخراسان انتقال یافتند ابن درید بہ بغداد  
 رفت بمجردیکہ وارد بغداد شد علی بن محمد خواری او را در منزل خود در آورد و از  
 بزرگداشت او فروگذاری ننمود و آنگاہ کہ مقتدر از مراتب علمی و شخصیت او اطلاع یافت  
 دستور داد ہرماہ پنجاہ دینار مشاہرہ بوی بدہند و این شہریہ تا روزگار وفاتش بوی تسلیم  
 میشد .

ابن درید روایات بسیاری بخاطر داشت و کسی از دانشمندان بیایہ حافظہی او نبودہ  
 ہرگاہ دیوان یکی از سراینندگان را برای او میخواندند او ہمہی آن دیوان را از حفظ میخواند  
 و یک دیوان شعر را با یک مرتبہ شنیدن از حفظ میکرد .  
 مؤلف گوید اینگونہ حافظہ در کمال شگفتی است و نظیر او در این کتاب از گذشتگان و  
 آیندگان کمتر بچشم میخورد .

از دارقطنی سابق الذکر پرسیدند آیا ابن درید در گفتارش مورد وثوق ہست یا نہ؟ در  
 پاسخ گفت خودتان دربارہ گفتارش تفحص نمائید زیرا معتمدان او را موثق دانستہ اند .  
 گویند ابن درید در نقل احادیث مسامحہ میکرد ہرچہ بخاطرش میرسید براویان  
 نسبت میداد .

ابومنصور از ہری لغوی گفتہ ہنگامی بملاقات او رفتہ او را از جام شراب سرمست یافتم



از آن پس بملاقات او نرفتم .

ابن شاهین گفته هرگاه ما بملاقات او میرفتیم از آلات نوازندگی که بدیوار آویخته و از شرابه‌های ناب که حاضر داشت شرم میکردیم .

همو گوید روزی بینوایی از او سئوالی کرد چیزی جز کوزه‌ای از شراب حاضر نداشت همانرا بوی بخشید ، یکی از شاگردانش که حاضر بود گفت مگر شراب هم صدقه میدهند؟ گفت چه کنم جز این چیز دیگری حاضر نداشتم ، طولی نکشید ده‌کوزه شراب برای او هدیه آوردند به غلامش گفت یک کوزه دادیم ده‌کوزه عوض گرفتیم .  
از این قبیل حکایات از او بسیار نقل شده .

ابن درید در سن نودسالگی به بیماری فلج مبتلا شد بر اثر معالجات بهبودی در او پیدا شد و مانند سالهای پیش بدون هیچگونه ناراحتی به تدریس اشتغال پیدا کرد پس از یکسال بر اثر خوردن غذای نامناسب دوباره بفلج مبتلا شد چنانچه در دستهایش رعشهی خفیفی پیدا شد و از سرتا قدمش مفلوج گردید و باندازه ناراحت بود که هرگاه کسی به او وارد میشد بدون آنکه دست به اعضاء او بزند فریاد میزد و اظهار ناراحتی مینمود .

ابوعلی اسماعیل بن قالی بغدادی سابق‌الذکر که از شاگردان او بوده می‌گفته من با خود چنین می‌پندارم سبب مفلوج شدن ابن درید آن بوده که وی در قصیده مقصوره‌اش هنگامیکه از روزگار سخن گفته میگوید :

مارست من لوهوت الافلاک من جوانب الجو علیه ما شکی  
با کسی مزاح کردی که اگر همه کرات از کنارهای آسمان بر فراز او بریزند شکایتی نخواهد کرد .

متأسفانه ابن درید آنگاه که به فلج گرفتار شد چنان فریاد میزد که گویا او را می‌کشند یا با جوال دوز به بدن او فرو میکنند با آنکه کسیکه بر او وارد میشد از او دور بود .  
درعین حال ابن درید ذهنش ثابت و عقلش کامل بود به سئوالاتی که از او میشد پاسخ درست میداد .

تا آنجا که گفته ابن درید روز چهارشنبه دوازدهم شعبان سال ۳۲۱ هجری (اشک) در بغداد درگذشت و در مقبره عباسیه دفن شد .

و همانروز عبدالسلام بن ابی‌علی جبائی سابق‌الذکر درگذشت مردم گفتند امروز فن لغت و کلام مرد انتهی .

مؤلف طبقات‌النحاه از ازهری آتی‌الذکر نقل کرده ابن درید از جمله نویسندگانی است

که در روزگار ما بعربی ساز و لفظ باف شهرت یافته .

از ابراهیم بن عرفه پرسیدم ابن درید چگونه آدمی است؟ ابراهیم اعتنائی نکرده و روایات او را توثیق ننموده و افزود در بزرگسالی او را آنچنان باده‌خوار یافتم که نمیتوانست از آن دست بردارد .

سیوطی از جمله آثار او الامالی والمقصور والممدود و فعلت و افعت و ادب الکاتب و تقویم اللسان را نامبرده .

ابن درید سال ۲۹۷ هجری کتاب جمهره را از خاطر برای شاگردان خود املا و تقریر میکرد و برای نقل معانی الفاظ بکتابی مراجعه نمی نمود تنها برای حرف همزه و لفیف از آثار دیگران کمک میگرفت .

سیوطی گوید از دانشمندی مانند ابن درید در شگفتم که پایه علم و حفظ او تا این اندازه بوده در عین هدف تیر نکوهش مخالفان قرار بگیرد و درباره‌ی او بگویند :

ابن درید بقره	و فیه عی و شره
و یدعی من حمقه	وضع کتاب الجمهره
و هو کتاب العین الا	انه قد غیره

ابن درید گاوی است بیچاره و آزمند و از نادانی که دارد ادعا میکند کتاب جمهره از آثار منست و حال آنکه کتاب مزبور همان کتاب العین خلیل است که وی تغییر داده است . یکی از ادبا گفته معمولا هرگاه کسی در محضر ابن درید عبارتی را غلط میخوانده و مرتکب خطائی میشده ابن درید سخت ناراحت گردیده و به وی پرخاش میکرد هر روزی جوان زیبا چهره‌ای در محضر او بخواندن کتابی مشغول بود و عبارات را بی نهایت غلط میخواند ابن درید بدون آنکه بوی اعتراض کند و اظهار ناراحتی نماید غلط او را چون درست استماع می نمود حاضران از اینکه ابن درید برخلاف خوی همیشگی بوی ایراد نمی گیرد به شگفت آمدند ، یکی از حاضران گفت تعجب نکنید زیرا در رخسار او نشان بخشش است .

ابن درید اینجمله را شنید هنگامیکه نوبت به گوینده رسید ابن درید گفت بخوان ای کسیکه در چهره تو آثار بخشش وجود ندارد ، حاضران از تیزگوشی او با آنکه پیرمردی بود بشگفت آمدند .

آری طبع لطیف پسندی داشت و این موضوع ویژه‌ی او نبوده .

صوفیان جمله نظر باز و حریفند ولی زانمیان حافظ دلسوخته بدنام افتاد مخالفان که از هر جهت در انتظار فرصت بودند گفتند :

من یکن للصباء صاحب صید      فعلیه بمجلس ابن درید

ان فیه لاجها قید تنی      عن طلاب العلی باوثق قید

شکارچی که میخواهد کودکان زیباچهره را بدام اندازد براو لازم است به مجلس ابن درید درآید منکه این چنین پابند مجلس وی گردیده و دست از همه مراتب کشیده از آن است که به استوارترین قیدی پابند مجلس او میباشم .

ابوعبدالله محمد بن احمد بن عبیدالله بصری نحوی معروف به مفجع (۱) .

سیوطی از یاقوت نقل کرده نامبرده از بزرگان نحویها و سرایندهای مبرز و از رجال شیعه بشمار است و با ابن درید مهاجرات و گفتگوهائی داشت .

اثار او عبارتند از ترجمان در شعر و معنای ان و کتاب المتقدم من الایمان این کتاب بسبک الملاحن ابن درید تالیف شده عرایس المحاسن ، اشعار خوارزمی و امثال اینها . مفجع سال ۳۲۰ هجری وفات یافت .

ابوبکر محمد بن احمد بن منصور نحوی معروف به ابن خیاط .

مؤلف طبقات النحاه مینویسد ابن خیاط اصلا از مردم سمرقند بوده به بغداد رفته و از هر دو طریقه بصریها و کوفیها در مراتب نحو استفاده کرده و جامع هر دو بوده و باز جاج نحوی مناظراتی داشته .

زجاجی و فارسی از شاگردان او بوده و خود دانشمندی نیکخو و نیکومعاشرت بوده .

آثار او معانی القرآن ، النحو الکبیر ، المتفنن در نحو ، الموجز ابن خیاط سال ۳۲۰ هجری درگذشت .

مؤلف گوید از حر عاملی در شگفتی که ابن درید را از علماء شیعه نامبرده و اظهار داشته ابن شهر آشوب نامبرده را از سرایندهائی میدانند که به ستایش از اهل بیت تظاهر میکرده و اشعار ذیل را که در مدح خاندان رسول خداست از ابن درید یاد کرده .

اهوی النبى محمدا و وصیه      و ابنیه و ابنته البتول الطاهره

اهل الولا فانی بولائهم      ارجو السلامه والنجافی الاخره

ارجو بذاک رضی المهیمن وحده      یوم الوقوف علی ظهور ساهره

فریفته محمد و وصی و دو فرزند و دختر پاکیزه گوهرم رسول خدا می باشم زیرا آنان صاحبان ولایتند و آرزومندم بر اثر علاقه مندی بولایت ایشان از خطرات سالم بمانم و از

(۱) مؤلف ذیل احوال ابوعبدالله محمد صفوانی بنام او اشاره کرده .

شکنجه آخرت رهائی پیدا کنم و آرزومندم در روز قیامت بتوانم از اینراه خشنودی خدا را بدست آورده باشم .

مؤلف گوید از اشعار مزبور بدست نمی آید نامبرده شیعه و از کسانی باشد که علاقمند واقعی با اهل بیت عصمت باشند و از جمله ادلهی تسنن او که مطابق با اصل بوده آنست که نامبرده همواره برای مفتح ایجاد مزاحمت میکرده و با او مهاجرات و گفتگوهای داشته و بطوریکه پیش از این نوشتیم نامبرده از سراینندگان اصیل شیعه است علامه‌ی حلی در خلاصه مینویسد :

مفتح دانشمند بزرگی است و از اعیان لغویها و ادبا و محدثان بشمار است مذهبی پاکیزه و اعتقادی درست داشته و اشعار فراوانی در ستایش از ائمه طاهرین سروده و در بسیاری از آنها بنام اهل بیت تظاهر کرده و شدیداً برای پیشآمدهای خاندان رسول خدا (ص) اظهار دردمندی نموده تا او را مفتح گفته‌اند .

و قصیده‌ی ارزنده‌ای در خصوص رد شمس برای حضرت امیرالمؤمنین (ع) سروده است .

در پایان مینویسد مؤلف امل از این قبیل اشتباهات بسیار دارد از جمله ابوالفرج اموی اصفهانی را که مردی مطرب و آوازخوان بوده از علماء شیعه نامبرده با آنکه خود هم مسلکان ابوالفرج از چنین نسبتی که مؤلف امل باو داده میخندند .

(۳۲) ابوبکر بن قاسم بن محمد بن بشار بغدادی لغوی نحوی ملقب به ابن انباری .

ابن انباری شهرت پدرش ابو محمد قاسم بوده که فرزندش را هم بدان شهرت خوانده‌اند .

ابن خلکان مینویسد ابن انباری در فن ادب پیشوای بنام عصر خود بوده و از همه بیشتر قواعد و نکات دقیق آنرا محفوظ داشته و دانشمندی راستگو و مورد اطمینان و دیندار و از بهترین افراد دانشمند اهل سنت است و آثار بسیاری در علوم قرآن و غریب الحدیث و مشکل و وقف و ابتداء و رد بر کسانیکه با مصحف عامه مخالفت نموده نوشته و کتاب الزاهر نیز از آثار اوست .

خطیب در تاریخ بغداد پس از ستایش بسیاری از او مینویسد اطلاع یافته گروه بسیاری از او و پدرش بهره‌ور میگردیده او و پدرش در دو گوشه‌ی از مسجد به بیان احادیث میپرداخته و خلق بسیاری گرد آنان اجتماع می نمودند ابوعلی قالی گفته ابن انباری سیصد هزار شعر برای شواهد آیات شریفه قرآن از حفظ داشته .

باو گفتند مردم از محفوظات تو فراوان سخن میگویند محفوظات تو چه مقدار است؟ پاسخ داد سیزده صندوق کتاب از حفظم .

بعضی گفته‌اند ابن انباری صدوبیست تفسیر قرآن را باسند از حفظ بود .

از آثار او غریب‌الحديث است که در هزار و چهل و پنج ورقه تالیف شده دیگر شرح کافی است در هزار ورقه دیگری هاءات است در هزار ورقه دیگر الاضداد و کتاب جاهلیات است در هفتصد ورقه دیگر مذکر و مؤنث است که کسی تمامتر از آن نگاشته و رساله‌المشکل است که اظهارات ابن قتیبه و ابوحاتم را مورد ایراد قرار داده است .

ابن انباری سال ۲۷۱ هجری متولد شده و سال ۳۲۸ وفات یافته .

سیوطی در طبقات‌النحاه از زبیدی نقل کرده ابن انباری از همه‌ی معاصرانش در علم نحو و ادب داناتر و حافظه‌اش از همه بیشتر بود و از شاگردان ثعلب و دیگران به شمار است و دانشمندی فاضل و دیندار و از نیکوکاران اهل سنت بحساب می‌آید .

دارقطنی و گروهی از فضلا از او روایت میکردند .

ابن انباری در گوشه‌ای از مسجد و پدرش در برابر او بنقل احادیث می‌پرداختند و سیصد هزار بیت شعر شاهد آیات شریفه قرآن از حفظ داشت و مطالبی را که ایراد میکرد از حفظ بود و نیازی بمراجعه کتاب نداشت هنگامی بیمار شده بود اصحاب بعیادت او رفتند پدرش که حضور داشت بی‌نهایت اندوهناک بودند حاضران ویرا دل‌داری داده و اظهار میداشتند بزودی شفا پیدا میکند و شایسته نیست اینگونه اظهار بی‌تابی و اندوهناکی بنمائید .

پدرش گفت چگونه غمناک نباشم و حال آنکه کسی بیمار شده که همه‌ی آن صندوق را که مشاهده میکنید از حفظ دارد .

ابن انباری در عین حال که از حفاظ روزگار خود بشمار می‌آمد دانشمندی پارسا و فروتن بود .

ابوالحسن عروسی گوید روزی من و ابن انباری به دارالخلافة الرازی بالله می‌همان بودیم ، آشپز که از وضع خوراک ابن انباری با خبر بود برای او قورمه‌ی خشک شده آورد و ما از همه‌گونه خوراکیهای پسندیده که دستگاه خلافت مستلزم آنها استفاده کردیم و او به همان گوشت بریان خشک شده اکتفا نمود پس از آن برای ما حلوا آورده ما خوردیم و او اصولاً به آن غذا که بوی آن مشام را ناراحت و شیرینی آن کام را از حال میبرد توجهی نکرد . سپس رختخواب شاهانه برای ما افکند و او در روی زمین خوابید هنگام عصر که شد از

پیشخدمت آب خواست ظرف آبی همراه با برف آورد ابن انباری از آن آب نیشامید بلکه از آب کوزه خود را سیراب نمود ، ابوالحسن گوید از کارهای آنروز ابن انباری بشگفت آمده بی اختیار فریادی کشیدم . راضی مرا بحضور طلبیده جریان را پرسید ، گفتم این مرد بیمار است باید به مداوای خود پردازد گذشته از این شایسته معاشرت و مجلس خلیفہ نمیباشد زیرا خوراکش ان و شرابش اینست ، خلیفہ خندید خطاب به ابن انباری چرا در خوردن و آشامیدن اینگونه رفتار نمودی گفت میخواهم حافظہام باقی بماند .

باو گفتم مردم از حافظہی تو سخنهایی میگویند مگر محفوظات تو چه مقدار است؟ پاسخ داد باندازہی سیزده صندوق کتاب .

روزی یکی از کنیزکان الراضی باللہ مطلبی از تعبیر خواب پرسید ابن انباری اظهار داشت فعلا محصورم بعنوان رفع حصر بیرون رفته کتاب تعبیر خواب کرمانی را از آغاز تا انجام خوانده فردا کہ بدربار آمد معبر مہری بود .

ابن انباری رطب را میبوئید و میگفت چقدر لطیف و با کیفیتی لیکن نعمت جافظہ و کمالی کہ خدایمتعال بمن ارزانی داشته از تو لطیفتر است و آنگاہ کہ در حال احتضار افتادہ بود ہرچہ مایل بود میخورد و میگفت این بیماری نشان مرگست و نیازی بحافظہ ندارم .

خطیب گفتم ہنگامی ابن انباری در بازار کنیز زیبا چہرہ ایرا دیدہ فریفتہ اوشد جریان را باطلاع الراضی باللہ رسانید خلیفہ آنرا خریداری کردہ بخانہی او فرستاد همان وقت تصادفا ابن انباری سرگرم حل مسئلہای بود بمجردیکہ چشمش بہ کنیزک افتاد گفت از من فاصلہ بگیر زیرا علاقمندی بتو مرا از استفادہ کردن از مطالب علمی باز میدارد بہ غلامش دستور داد او را از خانہ بیرون ببرد و افزود زیبائی کنیزک آن اندازہ ارزش ندارد کہ مرا از بہرہوری مہمات علمی باز بدارد .

موقعی کہ غلام خواست کنیزک را از خانہ بیرون ببرد وی گفت اجازہ بدہ تا دو کلمہ با او حرف بزنم ، کنیزک خطاب بہ ابن انباری گفت تو مرد با موقعیت و خردمندی ہستی ہرگاہ مرا از خانہ بیرون کردی و گناہ مرا بازگو ننمودی مردم دربارہ من بدبین خواهند شد و نسبت ناشایست بمن خواهند داد .

ابن انباری گفت بدیہی است از نظر من ہیچگونہ گناہی را مرتکب نشدہای جزاینکہ مرا با چہرہی فریبای خودت از فراگرفتن مطالب علمی بازداشتہای؟ کنیزک گفت اگر گناہ من اینست البتہ تحمل ان دشوار نمیباشد .

این پیش آمد کہ باطلاع خلیفہ رسید گفت سزاوار نیست تا این اندازہ دانش کہ در

دل ابن انباری شیرین است در دل دیگران ایجاد شیرینی و لطافت بنماید .  
زبیدی گفته در عین حال که ابن انباری مرد توانگر و ثروتمندی بود و زن و فرزندی  
نداشت کسی از سفره او لقمه‌ای نخورده بود .

گویند روزیکه فقیری نزد او آمده گفت مردمیکه از اینجا تا هفت فرسخ زندگی میکنند  
بر موضوعی اجماع کرده‌اند یکدرهم بمن بده تا من از اهل آن اجماع نباشم ، ابن انباری  
پرسید موضوعی را که بر آن اجماع کرده‌اند چیست ؟ در پاسخ گفت بخالت توست که همه  
متفقا ترا آدم بخیلی میدانند ، وی خندید در عین حال چیزی باو نداد .

ابن انباری آثاری دارد از جمله ادب‌الکاتب ، کتاب‌المقصود و الممدود ، کتاب‌الواضح  
در نحو کتاب‌الموضح در نحو کتاب‌الهجاء کتاب‌اللامات ، شروح اشعار اعشی و نابغه وزهیر  
وامثال اینها .

مؤلف گوید شایسته است در ذیل احوال ابن انباری بنام عده از ارباب حافظه که از  
این نعمت برخوردار بوده‌اند اشاره نمائیم و چه خوش گفته‌اند در ستایش از حافظه :  
علیک بالحفظ دون الجمع للکتب فان للکتب افات تفرقتها  
النار تحرقها والماء یفرقها والفار یخرقها واللص یسرقها  
بر تو باد که مطالب علمی را در خاطر بسیاری نه آنکه کتابها را در محفظه کتاب گرد  
آوری برای اینکه آفتهای زیر موجبات تفرقه آنها را ایجاد میسازد آتش آنها را میسوزاند  
آب غرق میکند موش می‌جود و دزد میبرد ، برخی از ارباب حافظه :

۱ - ابن درید دانشمند سابق‌الذکر .

۲ - خواجه عبدالله انصاری ادیب پیشین که او را بهمین عنوان ترجمه کردیم .

۳ - اصمعی احوال او را کاملا در باب عین مهمله نگارش دادیم .

۴ - ابن سینا که در حافظه سحر میکرد .

۵ - علی بن حسن مؤدب نحوی معروف به احمر که از نحات است تغلب که در باب  
احمد بشرح حالش اشاره شد اظهار داشته نامبرده چهل‌هزار بیت شعر شاهد قواعد نحوی  
علاوه بر قصائد دیگر در حفظ داشته و در روزگار کسائی مقدم بر فراء بوده و کتاب تصریف  
و کتاب تغیرالبلغاء از آثار اوست .

۶ - ابو عمر زاهد بزودی بشرح حال او خواهیم پرداخت ابو عمر سی هزار ورقه از حفظ  
برای شاگردان خود املا کرده .

۷ - بندار بن عاصم اصفهانی از طبقات ترمذی نقلشده نامبرده نهصد قصیده که آغاز

آنها با جمله بانت سعاد شروع میشده از حفظ داشه

۸- ابن مسعود رازی گویند هنگامی که وارد اصفهان شد صد هزار حدیث از حفظ برای حاضران ایراد کرده بود و یادداشت برداشته بودند و هنگامیکه آثار او به اصفهان رسید یادداشتهای خود را که با کتابهای او برابر کردند تنها اختلاف در متن دو حدیث وجود داشت .

۹- ابو عبدالله عبدالرحمن بن احمد بن عبدالله ختلی محدث مشهور از کتاب منتظم ابن جوزی نقلشده نامبرده از شاگردان ابوالعباس برقی و باغندی و ابن ابی الدنیا بوده و دارقطنی سابق الذکر در حرف عین از وی روایت میکرده و بکثرت حافظه مشهور بوده آنگاه که وارد بصره شد از آثار خود و دیگران چیزی همراه نداشته مدت یکماه از حفظ برای حاضران حدیث میکرده تا آنکه آثار او بدستش رسیده و میگفته تا پیش از آنکه آثارم در اختیارم قرار بگیرد پنجاه هزار حدیث از حفظ برای محدثان و دیگران بیان کردم .  
مؤلف گوید پیش از این ذیل شرح حال احمد متنبی بنام عدهای از ارباب حافظه اشاره کردیم در عین حال تاکنون دانشمندی را بقوه حافظه جعابی که ذیلا یاد میکنیم در کتابی نخواندهام .

ابوبکر محمد بن عمر بن محمد نمیمی معروف به ابوبکر جعابی از اجلاء علماء امامیه و محدثان و حفاظ بنام شیعه است که در کتابهای رجال بنام و شخصیت او اشاره شده است . جعابی از بزرگان شاگردان ابوالعباس بن عقده که شرح حالش را در باب احمدها نوشته ایم بوده است .

از ابوبکر تنوخی نقلشده ما در میان محدثان کسی را به پایهی حفظ جعابی نیافته ایم از شخص مورد اطمینانی شنیدم جعابی دویست هزار حدیث از حفظ داشت و دویست هزار حدیث برای محدثان نقل کرده بود و برتری او بر سایر حافظان آن بود که جعابی در هنگام ایراد حدیث الفاظ متون احادیث را ایراد میکرد و بیشتر حفاظ بنقل بمعنی می پرداختند و جعابی علاوه بر احادیث مسند احادیث مقطوع و مرسل و حکایات را نیز محفوظ بود .  
ابوعمر هاشمی گفته از جعابی شنیدم میگفت چهارصد هزار حدیث از حفظ دارم و ششصد هزار حدیث را مورد مذاکره قرار میدهم .

جعابی سال ۳۴۴ هجری شانزده سال پس از ابن انباری در بغداد وفات یافت .  
مؤلف گوید پیش از این در حرف قاف بشرح احوال پدر ابن انباری و دیگران که هم اسم و هم عصر او بودند اشاره کردیم و در باب عین ذیل احوال کمال الدین انباری مطالبی



در باب انبار متذکر شدیم و ذیل احوال ابن قتیبہ بنام عدهای که در خصوص ادب الکاتب آثاری نوشته‌اند خوانندگان را توجه دادیم .

(۳۳) ابوبکر محمد بن عبدالله شافعی بغداد معروف به ابوبکر صیرفی ابن خلکان نوشته صیرفی از اجلاء فقها بوده فن فقه را از ابوالعباس بن سریج فرا گرفته و در فن مناظره و قیاس و علم اصول مهارت ویژه‌ای داشته و در اصول الفقه کتاب بی نظیری نوشته که اصولیهای دیگر از تالیف مثل ان عاجز گردیده‌اند .

ابوبکر قفال در کتاب اصولش مینویسد ابوبکر صیرفی پس از شافعی از همه دانشمندان بیشتر و بهتر از فن اصول اطلاع داشت و او نخستین کسی است که اصحاب شافعی را به علم شروط تشویق کرد و خود کتاب بسیار پسندیده‌ای در این رشته تالیف کرد .

صیرفی روز پنجشنبه هشت روزمانده از ماه ربیع الاخر سال ۳۳۰ درگذشت .

صیرفی بفتح صاد منسوب به صراف است و به کسی گفته میشود که نقاد درهم و دینار باشد و مردم برخلاف انتظار صیرفی با کسر صاد میخوانند .

مؤلف گوید دانشمندان شیعه ویژه محقق و علامه حلی به آراء خلافی او در اصول الفقه در آثار خود اشاره کرده‌اند و بیشتر اوقات گفتار او را در برابر اقوال ابوالحسین بصری و ابوبکر باقلافی متعرض شده‌اند .

قاضی ابوبکر مغفاری آتی الترجمه غیر از ابوبکر صیرفی است .

ابوبکر محمد بن عبدالله شیبانی جوزقی از مردم نیشابور و از حفاظ عصر خود بوده کتاب اربعین و امثال آن از آثار اوست (۱) .

شیبانی از ابو حامد محمد بن محمد بن حسن معروف به ابن شرفی روایت میکرده و ابن شرفی شاگرد مسلم بوده .

ابونصر محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله ارغیانی شافعی .

ابن خلکان گوید ابونصر از دیار خود به نیشابور رفت و در محضر امام الحرمین ابوالمعالی جوینی به تحصیل اشتغال پیدا کرد تا در فقه مهارت یافت و پیشوائی پرهیزکار و عابدی ذیمقدار شد و فنون حدیث را از ابوالحسن علی بن احمد و احدی مؤلف تفاسیر استفاده کرد .

ابونصر از واحدی ذیل آیه شریفه انی لاجدریح یوسف نقل کرده باد صبا از خدا یمتعال

(۱) از آثار او مسندالصحیح والمتفق است و سال ۳۸۸ درگذشته .

استیذان کرد تا بوی یوسف را بمشام یعقوب برساند، خدايتمتع بوی اجازه داد باد صبا بوی یوسف را بمشام وی رسانید بهمین مناسبت هر غمناکی از وزش باد صبا حالت سرور و نشاطی در خود احساس میکند.

باد صبا از طرف مشرق می‌وزد و هرگاه آن باد به بدن‌ها اصابت کند رفع خستگی از آنها نموده و نشاطی در آنها بوجود می‌آورد و علاقه و اشتیاق به وطن‌ها را نسبت به مردم غریب و توجه به یاران‌شان را در ایشان به جنبش می‌آورد و دو شعر زیر را بدین مناسبت شاهد آورده:

آیا جبلی نعمان بالله خلیا      نسیم الصبا یخلص الی نسیمها

فان الصبا ریح اذا ما تنسمت      علی نفس مهموم تجلت همومها

ای دو کوه نعمان، سوگند بخدا بگذارید تا باد صبا بوزد و از نسیم آن لذتی ببرم زیرا باد صبا هرگاه بوزد اندوه اندهناک را دور می‌سازد.

ارغیانی سال ۴۵۴ هجری متولد شد و در شب بیست و چهارم ذی‌قعدة سال ۵۲۸ در نیشابور وفات یافت و در خارج شهر در محلی بنام حیره که کنار راه واقع شده مدفون گردید.

و فتوهاییکه از کتاب نهاییه‌المطلب بنام ارغیانی شهرت یافته مربوط به ابونصر ارغیانی مترجم حال حاضر است نه ابوالفتح سهل بن علی ارغیانی سابق‌الذکر.

(۳۴) ابوبکر محمد بن یحیی بن عبدالله بن عباس بن محمد معروف به صولی

شطرنجی (۱).

ابن خلکان مینویسد صولی یکی از ادبا و فضلاء مشهور است از ابوداود سجستانی (سیستانی) و ابوالعباس ثعلب و ابوالعباس مبرد و دیگران روایت می‌کرده و ابوالعباس دارقطنی و ابوعبدالله مرزبانی جامع دیوان یزید لعنه‌الله علیه و دیگران از او روایت می‌کردند.

صولی ندیم‌الراضی و در آغاز معلم او بود سپس از ندماء‌المکتفی و پس از او ندیم‌المقتدر عباسی گردید.

آثار مشهوری دارد از جمله کتاب‌الوزراء کتاب‌الورقه کتاب ادب‌الکاتب کتاب‌الانواع کتاب اخبار ابی تمام کتاب اخبار قرامطه کتاب‌الغمر کتاب اخبار ابی عمرو بن علاء کتاب

(۱) صولی نسبش به صول تکین می‌پیوندد بهمین مناسبت بدین لقب معروف شد.

العباده، اخبار ابن هرمه، اخبار سید حمیری، اخبار اسحق بن ابراهیم .  
 صولی علاقہای بہ آثار سراینندگان داشت بہمین مناسبت اخبار گروہی از سراینندگان  
 را جمع آوری نمود و آنها را بہ ترتیب حروف الفبا تہیہ کرد و سراینندگان مزبور عبارت از  
 متقدمان و متاخران بودند .

صولی با خلفاء روزگار خود ارتباط تمامی داشت و ہموارہ ندیم آنان بود و فن معمولی  
 او تہیہ اخبار مردم بود و روایات زیادی نقل میکرد و محفوظاتش فراوان بود و اعتقادی  
 نیکو و رویہای پسندیدہ و گفتاری قابل توجہ داشت .

و در بازی شطرنج یگانہ روزگار خود بود چنانچہ در آنروزگار کسی در بازی شطرنج  
 بہ پایہی او نمیرسید و تا حال حاضر از این نقطہی نظر ضرب المثل است و در مہارت او  
 ہمین بس کہ ماہران این بازی را بوی تشبیہ میکنند و میگویند فلانکس مانند صولی بازی  
 میکند و بسیاری از مردم او را واضع و موجد شطرنج میدانند .

و حال آنکہ این نظریہ بی اساس است زیرا واضع نخستین آن صہ بن داہر ہندی  
 است کہ آنرا برای شہرام بسکر شین شہریار عرش بوجود آوردہ .

علت ایجاد شطرنج آن بود کہ اردشیر بابکان نخستین شہریار ساسانی ، نرد را وضع  
 کرد و بنام او بہ نردشیر شہرت یافت اردشیر با وضع نرد آنرا مثالی برای دنیا و اہل آن  
 قرار داد باینشرح کہ رقعی آنرا دوازده خانہ بعدد ماہہای سال مقرر داشت و مہرہای  
 مربوط بدانرا مہرہ تعیین کرد بعدد ایام ماہہا و برد و باختها و تقلبات واردہی در آنرا  
 نظیر اختلافات و تقلباتی کہ برای مردم بوجود میآید معین نمود .

ایرانیہا بوجود چنین پدیدہای مباحات میکردند .

پادشاہ ہند از وجود چنین بازی اطلاع یافت صہ کہ از دانشمندان آنروزگار بود بہ  
 مجردیکہ فہمید پادشاہ ہند علاقہای بہ نرد و بازی آن پیدا کردہ شطرنج را وضع کرد و آن  
 را بحضور شہرام تقدیم کرد شہرام از پدیدہی صہ بی اندازہ خرسند شد و دستور داد  
 آنرا در عبادتگاہ ویژہ خودش نگہداری نمایند و اطمینان پیدا کرد وجود چنین پدیدہای  
 از بہترین وسائل علمی است زیرا ہم وسیلہ جنگ و درگیریست و ہم موجب ارجمندی دین  
 و دنیای او میباشد و بہتر میتوان اساس عدالت خود را بر پایہی آن استواربدارد و بالاخرہ  
 از نعمتہائیکہ در روزگار سلطنتش بوی ارزانی شدہ کاملاً سپاسگزاری نمود .

و از صہ خواست در برابر این پدیدہ ہرگونہ تقاضائی دارد از وی بخواہد .

صہ با اطلاع رسانید نیاز من اینست در ہر خانہ اول از این شانزدہ خانہ شطرنجیک

گندم بگذارند و همچنین هرخانه‌ای را دو چندان خانه قبلی نموده تا به آخر آنگاه همان مقدار گندم را بمن بدهند .

شهرام که چنین انتظاری نداشت خواسته او را ناچیز انکاشته و گفت شایسته است از مقام سلطنت خواسته‌ی ارزنده‌ای بنمائی زیرا من جائزه‌ی مهمی برای تو در نظر گرفته‌ام . صصه گفت من بیش از این تمنائی ندارم و پس از اصرار شاه و انکار او ناچار شهرام دستور داد بخواسته‌ی او جامه عمل بپوشانند .

پس از آنکه فرمان شاه بمحاسبان دیوان رسید اظهار داشتند ما در انبارهای خود آنقدر گندم نداریم که بتوانیم خواسته‌ی او را عملی کنیم .

اظهار نظر محاسبان با اطلاع شهرام رسید شهرام باظهاریه‌ی آنها ترتیب اثری نداده گفت باید برای بیان خود برهانی اقامه کنید ، محاسبان پس از محاسبه دقیق به عرض رسانیده بدیهی است هرگاه گندمهای همه‌ی دنیا را مطابق با حسابی که شده است جمع‌آوری کنند باز هم وفای بمقصود نخواهد کرد ، شهرام تصدیق کرد و به صصه گفت درخواست تواز وضع شطرنجت شگفت‌آورتر است .

ابن خلکان گوید طریق تضعیف خانه‌های شطرنج آنستکه در خانه اول یک گندم دوم دو گندم سوم چهارگندم چهارم هشتگندم و بدین ترتیب تا برسد به آخرین خانه شطرنج . پیش از این موضوع مزبور را بیش از مبالغه‌ای نمیدانستم تا اینکه با یکی از محاسبان اسکندریه ملاقات کرده وی شرح زیر را برای من گذارش داد وی کاغذی را بشکل رقعہ شطرنج ترسیم کرد و عدد هرخانه را تا خانه شانزدهم دوچندان کرد و جمع عدد را در خانه شانزدهم سی و دو هزار و هفتصد و شصت و هشت گندم حساب نمود و گفت اینمقدار وزن یک قدح است سپس درخانه‌ی هفدهم تضعیف کرده و بدین ترتیب به تضعیف پرداخت تا درخانه بیستم به ویبه (که بیست و چهار مد و هرمدی ده سیر است) رسید سپس به تضعیف آنها پرداخت تا به ارداب (که بیست و چهار صاع است) منجر شد و همچنین به تضعیف مشغول شد تا در خانه چهلیم بصد و هفتاد و چهار هزار و هفتصد و نود و دو اردب رسید و گفت اینمقدار جاگیری یک کندو گندم است سپس مخزنهای گندم را تا خانه پنجاه تضعیف کرد و گفت مقدار گندم آن خانه جاگیر هزار و بیست و چهار کندو گندمست و گفت عدد مزبور را هرگاه در شهری درآوردیم مسلماً یک شهر بیشتر از این کندو نخواهد داشت بلکه کدام شهر است که دارای اینهمه کندو گندم باشد سپس مدینه‌ها را مضاعف کرد تا رسید به خانه شصت و چهارم که آخرین خانه‌های رقعہ شطرنج است در آنجا شانزده هزار و سیصد

و هشتاد و چهار شهر تصور شد و گفت میدانیم که شهرهای دنیا بیشتر از این مقدار نمیباشد زیرا دور کره زمین بر حسب محاسبه دقیقی که از راه هندسه بدست آمده هشت هزار فرسخ است زیرا هرگاه ریسمانی در یک طرف کره زمین قرار داده و آنرا دور کره بدشیم تا به سر ریسمان متصل شود و طول ریسمان را بسنجیم بیست و چهار هزار میل خواهد بود و این مقدار هم بدون تردید عبارت از هشت فرسخ بوده.

و هرگاه بیم آن نبود گفتار به درازا کشد شرح دوره کره زمین را ایراد میکردیم و به زودی در شرح حال بنی موسی باینموضوع اشاره خواهیم کرد مؤلف گوید ابن خلکان در شرح حال ابو عبدالله محمد بن موسی بن شاکر مینویسد نامبرده یکی از سه برادر است که کوه بنی موسی بنام آنها معروفست و آنان عبارتند از احمد و حسن و محمد نامبردگان همت عجیبی برای فراگرفتن علوم قدیمه داشتند و به جمع آوری کتابهای پیشینیان میپرداختند و آثار حکمتی عجیبی از خود بظهور می‌رسانیدند از جمله کتابی در حیل‌گریها تالیف کرده‌اند و این کتاب بی سابقه‌ایست که از همه‌گونه عجائب برخوردار است من بدین کتاب دست یافتم و آنرا در این رشته از بهترین تالیفات دیده که همه‌ی مطالب را در یک مجلد متعرض شده‌اند.

از کارهای ویژه‌ایکه در ملت اسلامی بظهور رسانیدند و در واقع کشف آن به وسیله مسلمان شد آن بود که مامون عشق و علاقه‌ای بدان پیشینیان داشت و در خصوص اطلاعات آنان تحقیقاتی بعمل می‌آورد از جمله در آثار آنان دیده بود دور کره زمین بیست و چهار هزار میل است و هر میلی سه فرسخ است مامون خواست تا از حقیقت این نظریه اطلاع پیدا کند از بنی موسی سؤال کرده اظهار داشتند آری این نظریه قطعی و درست است، مامون گفت می‌خواهم راهی که پیشینیان تعیین کرده‌اند تحقیق کاملی بعمل آورید تا بصحت نظریه آنان اطلاع پیدا کنم.

پرسیدند در کدامیک از شهرها سرزمین مسطح وجود دارد؟ در پاسخ گفتند بیابان سنجار در کمال مسطحی است و همچنین و طاه کوفه نیز محل مسطحی است بنی موسی همراه با عده‌ایکه محل اطمینان مامون بودند بجانب سنجار حرکت کرده در بیابان آن که مورد نظر بود در محلی آرام گرفته و با وسائلی که داشتند ارتفاع قطب شمال را تعیین نمودند و در همان محل میخی به زمین فرو کرده و ریسمان درازی بآن بستند سپس بطور مستقیم بدون آنکه برآست و چپ منحرف شوند بطرف شمال حرکت کردند و هرگاه ریسمان به آخر میرسید میخ دیگری بزمین میکوبیدند و ریسمان را بدان می‌بستند و بطرف شمال میکشیدند

و بدین ترتیب رفتار میکردند تا بمحلی رسیدند که ارتفاع قطب را تعیین نموده دیدند یک درجه از ارتفاع اول بیشتر است همان مقدار را بوسیله‌ی ریسمانهائی که کشیده بودند مساحی کرده و در نتیجه سنجش به شصت و شش میل و دو ثلث دست یافتند باین نتیجه رسیدند هر درجه از درجات فلک که برابر با سطح زمین است شصت و شش میل و دوسوم میل است و بطوریکه معلومست درجات فلک سیصد و شصت درجه است زیرا فلک به دوازده برج تقسیم شده و هر برجی سی درجه است و حاصل ضرب درجات فلک در میلیهای مذکوره بیست و چهار هزار میل بوده که عبارت از هشت هزار فرسخ باشد و این نتیجه بدون تردید درست است آنگاه که با مامون ملاقات کرده جریان باطلاع او رسانیدند معلوم شد نظریه پیشینیان درست بوده.

مامون برای تحقیقات بیشتری انانرا به و طاه کوفه فرستاد و نتیجه تحقیقاتشان موازی با همان تحقیقی بود که در بیابان سنجار انجام داده بودند مامون اطمینان پیدا کرد گفته‌ی پیشینیان در خصوص تعیین دور کره‌ی زمین درست است.

مؤلف گوید کشف اینگونه عجائب از علوم از برکات سلاطین جهان و پادشاهان دوران است که هرگاه با دانشمندان سروکار داشته باشند حقایق را برای مردم آشکار خواهند کرد.

شیخ بهائی قده در کشکول مینویسد در کتابها دیده‌ام حکماء پیشین شطرنج را بخاطر پادشاهان روم بوجود آوردند زیرا نامبردگان علاقه‌ای به دانشمندان عهد خود نداشتند و کمتر با آنها تماس میگرفتند حکما برای اینکه پادشاهان مزبور را بکاری سرگرم کرده باشند بازی شطرنج را اختراع کردند لیکن شهریاران ایران و روم که خود مردمی دانشمند بودند باینگونه بازیها توجهی نداشته و کمتر بدانها می پرداختند.

ابن خلکان کوید مسعودی در مروج الذهب مینویسد روزی الراضی بالله همراه با عده‌ای از ندیمان خود بیکی از تفریح‌گاههای خود که بوستانی سرسبز و به همه گونه گلها آراسته بود رفته خطاب به حاضران گفت آیا محلی را بهتر و منظره‌ای را زیباتر از این بوستان دیده‌اید هریک درباره‌ی زیبایی و گلهای رنگارنگ و آب و هوای آن مدحی کرده و ستایشی نموده و گفتند در جهان تفریحگاهی بخوبی این بوستان وجود ندارد، خلیفه گفت متأسفانه بازی شطرنج صولی از همه توصیفات که برای این بوستان نمودید بهتر و ارزنده‌تر است.

تا آنجا که گفته نوادر و ماجراهای زندگی او فراوانست و در عین حالی که مردی فاضل و متفنن و ظریف بود خالی از نقایصی نبوده چنانچه گویند کتابخانهای مملو از کتاب داشت

و هر ردیف از کتاب را برنگی آراسته بود و میگفت همه اینها آثار و مسموعات من است در عین حال هرگاه بمطلبی نیازمند میشد از غلامش میخواست تا فلان کتاب را برای او بیاورد این موضوع که با ادعای او موافقت نداشته بوسعید عقیلی را بهجو او وادار کرده که گوید:

انما الصولی شیخ      اعلم الناس خزانه  
ان سئلناه بعلم      طلبا منه ابانه  
قال یا غلمان هاتوا      رزمه العلم فلانه

صولی، بزرگی است که کتابخانه خود او از همه داناتر است ما هرگاه از او سئوالی کنیم برای پاسخ پرسش ما به غلامانش می گوید فلان بسته‌ی معلومات و یادداشتهای مرا بیاورید.

صولی در پایان عمر، از مردم میهراسید و پوشیده میزیست و بهمان وضع سال ۳۳۵ یا ۳۳۶ (شله، ولش) در بصره درگذشت.

و علت هراس و اختفاء او آن بود که خبری درباره‌ی علی (ع) انتشار داد و همان خبر مردم را بروی شورانید و تصمیم قتل او را داشتند صولی در خانه‌های بغداد پنهانی بسر میبرد طولی نکشید بر اثر گرفتاری زیاد از بغداد بیرون رفت و در بصره بطور ناشناس درگذشت.

مؤلف گوید ابراهیم بن عباس صولی عموی پدری ابوبکر صولی است و ما شرح حال او را ذیل شرح حال دائیش عباس بن اخنف تمامی که از افراد بنام است متعرض شده‌ایم. مؤلف قاموس مینویسد صول قریه‌ایست در صعید مصر و از آنجاست محمد بن جعفر فقیه مالکی و ابوبکر صولی و پسر عمویش ابراهیم و نیز نام قلعه‌ایست و اسم مردی هم میباشد.

مؤلف گوید صول نام کوه بزرگی است در قصبه‌ی خوانسار ما که پیش از این ذیل احوال آقا حسین خوانساری مطالبی مربوط بخوانساری را نگاشتیم.

(۳۵) ابونصر محمد بن طرخان بن اوزلغ معروف به ابونصر فارابی حکیم مشهور و مؤلف آثار ارزنده در منطق و موسیقی و علوم دیگر است.

ابن خلکان مینویسد فارابی از بزرگترین فلاسفه اسلامی است و کسی از فلاسفه اسلامی به پایهی او نرسید و شیخ‌الرئیس بوعلی سینا خود را شاگرد آثار او میدانسته و در آثار خود از تحقیقات او استفاده بسیاری کرده است.

ابونصر از مردم ترکستان بوده و در فاراب که زادگاهش بوده دوران کودکی را گذرانیده

سپس از فاراب بیرون رفته و شهرهای سر راه خود را پشت سر گذارده تا وارد بغداد گردیده .

فارابی علاوه بر زبان ترکی از چند زبان غیرعربی برخوردار بوده و زبان تازی را در اندک وقتی فرا گرفته سپس علوم حکمت پرداخته .

آنگاه که وارد عراق شده ابوبشر متی بن یونس حکیم مشهور که پیرمرد کهنسالی بود به تدریس منطق میپرداخته و در این رشته به مهارت شهرت داشته و آوازه او همه جا را به خود متوجه کرده بوده و همه روزه صدها محصل بدرس او حضور می یافتند .

ابوبشر کتابهای ارسطو را تدریس میکرد و شاگردان تقریرات او را مینگاشتند و هفتاد مجلد از تقریرات او در منطق گردآمده بود و در آنروزگار دانشمندی در فن منطق بیپایه‌ی او نمیرسید .

ابوبشر در آثاری که از خود به یادگار گذارده عباراتی پسندیده و اشاراتی در کمال لطافت داشته و مقید بوده حقایقی را که در کتابهای خود ایراد میکند مبسوط و دامنه‌دار باشد و در واقع از زحمت خوانندگان بکاهد برخی از دانشمندان فن اظهار کرده باید اطمینان داشت آنچه را که ابونصر فهمیده و الفاظ روانی را که در آثارش آورده از برکات محضر ابوبشر و کمالات آن بزرگمرد بوده .

فارابی پس از چندی به حران رفت در آنروزگار یوحنا بن خیلان که از حکماء ترسا بود کرسی فن منطق را بعهدده داشت فارابی از موقعیت استفاده کرده بدرس او حاضر شد پس از چندی به بغداد بازگشت و علوم فلسفه را در آنجا تکمیل نموده و همگی کتابهای ارسطو را فرا گرفت و دقت کاملی در فراگرفتن آنها داشت تا بجائیکه خود بر پشت یکی از آثار ارسطو نوشته این کتاب را دویست مرتبه خواندم .

از فارابی نقلشده کتاب سماع طبیعی ارسطو را چهل مرتبه خواندم باز هم نیازمند بودم که بار دیگر بدان مراجعه نمایم .

از فارابی پرسیدند در فن فلسفه تو ماهرتری یا ارسطو؟ پاسخ داد اگر من روزگار او را دریافته بودم از بزرگترین شاگردان او بودم ابوالقاسم بن صاعد قرطبی در کتاب طبقات الحکماء مینویسد فارابی بدون شک فیلسوف مسلمانان بوده فن منطق را از یوحنا بن خیلان که در روزگار مقتدر عباسی درگذشته فرا گرفته و خود در همگی فنون اسلامی مهارت داشته و محقق بیمانند بوده و مشکلات علوم و فنون را به آسانترین طرز تشریح میکرده و در آثار خود عباراتی جالب و لطائفی مناسب ایراد مینموده و در صناعت تحلیل و طرز یادگیری



علوم که کندی و امثال او گرفتار لغزشهایی شده‌اند ایرادهائی نموده و مواد پنجگانه منطق را با کمال وضوح بیان نموده و ثابت کرده چگونه باید از آنها استفاده کرد و چگونه باید صورتهای متعدد قیاس را بکار برد و بالاخره آثار او از هر جهت کافی و کامل بوده و از آثار او کتابی است در احصاء علوم و غرض از فراگیری آنها اثر مزبور بیسابقه بوده و کسی پا بپای او نتوانسته تالیفی بوجود آورد و مورد نیازمندی همگی فلاسفه و خواهندگان این فن است .

قرطبی پس از این بشرح مابقی آثار او پرداخته .

فارابی مدتی را در بغداد بسر برد و با کوشش هر چه بیشتری بفرافرا گرفتن فلسفه پرداخت تا بر همه معاصرانش برتری پیدا کرد و بتالیف حداکثر آثار خود پرداخت سپس از بغداد بشام رفت و در آنجا دوام نیاورده بجانب مصر عزیمت نمود .

فارابی در کتاب سیاست مدنیة مینویسد آغاز شروع به تالیف این کتاب در بغداد بوده و لتمام آن در مصر بوقوع پیوسته .

فارابی بار دیگر از مصر بشام رفت آن هنگام سیفالدوله بن حمدان پادشاهی شام را بعهده داشت معظم له را مورد توجهات خود قرار داد در یکی از مجموعه‌ها نوشته فارابی همواره خود را بجامه‌های ترکستانی می‌آراست و در هر کجا که وارد میشد با همان لباس بود هنگامیکه وارد مجلس سیفالدوله که دانشمندان هر فن حضور داشتند گردید توقف کرد سیفالدوله که مرد ناشناسی را به لباس ترکستانی دید گفت بنشین ، فارابی گفت در محلی که مناسب من است بنشینم یا محلی که جایگاه توست؟ (فیه لطف) سیفالدوله گفت در محلی که مناسب خودت میباشد بنشین ، فارابی جمعیت را شکافته تا کنار جایگاه سیفالدوله رسید و خود در محلی که سیفالدوله فرار داشت نشست چنانچه ویرا از جایگاهش کنار زد و برای وی ایجاد مزاحمت نمود .

سیفالدوله زر خریدان چندی داشت که با آنها بزبان ویژه‌ای که دیگران نمی‌فهمیدند در مواقع ضروری گفتگو می‌نمود بهمان زبان به آنان گفت اینمرد رعایت موقعیت ما را ننمود و با کمال بی ادبی کنار ما قرار گرفت و ایجاد مزاحمت نمود اینک از او پرسشهایی خواهیم کرد هرگاه پاسخ ما را آنچنانکه شایسته است نداد او را از پای درآورید .

فارابی بهمان زبان پاسخ داد ای امیر شکیبائی ورز که کارها در گرو سرانجامهای خوداند .

سیفالدوله از اینکه فارابی فهمید و دانست شاه دربارهی او چه تصمیمی دارد به

شگفت آمده گفت آیا از این طرز سخن اطلاع داری؟ گفت آری درکمال خوبی و علاوہ براین با ہفتاد زبان دیگر آشنایم ، سیفالدولہ بی نہایت تعجب کردہ .

فارابی در حضور سیفالدولہ با علمائیکہ حضور داشتند و در فنون مختلفہ مہارت داشتند بگفتگو پرداخت و برہمہ پیروز شد تا بجائیکہ سکوت سراسر مجلس را فرا گرفت و بہ نگارش بیانات او پرداختند سیفالدولہ حاضران را مرخص کرد و با فارابی بگفتگو پرداخت از وی پرسید آیا غذا میخوری؟ گفت نہ ، پرسید آیا شراب می آشامی؟ گفت نہ ، پرسید آیا تمایلی بنوازندگی داری؟ گفت آری .

سیفالدولہ دستور داد تا ہمہ نوازندگان حضور یافتہ و ہرکسی در ہر فن کہ استاد بود بنواختن پرداخت ہرکدام کہ بہ نواختن یکی از آلات موسیقار میپرداخت فارابی ایراد بجائی میگرفت .

سیفالدولہ گفت مگر از فنون نوازندگی ہم اطلاعی داری؟ گفت آری ، سپس از میان چنتہای کہ ہمراہ داشت چند آلت موسیقی بیرون آورد و آنها را بہ یکدیگر ضمیمہ نمودہ طرحی نواخت کہ حاضران را بخندہ آورد سپس وضع آنها را عوض کردہ طرح دیگری نواخت کہ حاضران گریستند مرتبہی سیم آلات مزبور را عوض کرد طرحی نو در انداخت کہ حاضران و دربانان بخواب رفتہ از دربار سیفالدولہ بیرون رفت گویند قانون کہ یکی از آلات نوازندگی است از مخترعات اوست و او نخستین کسی است کہ بہ اختراع آن دست پیدا کرد . فارابی از مردم دور زندگی میکرد و ہموارہ بہ انزوا می گذرانید و با کسی معاشرت نمی کرد و اوقاتی را کہ در شام بسر میبرد در کنار نہرہا و بوستانہا میزیست و همانجا بہ تالیف آثار خود میپرداخت و خواہندگان فنون فلسفہ همانجا بہ استفادہ از محضر فلسفہ اش اشتغال می ورزیدند .

فارابی حداکثر آثار خود را در میان کاغذہای پراکنده گرد می آورد و کمتر آنها را بہ صورت کتابی منظم میساخت و بہمین مناسبت حداکثر آثار او در ضمن فصول و تعلیقات در آمدہ و برخی از آنها ناقص است .

فارابی در روزگار خود از ہمہ مردم پارسا تر و بکارہای دنیوی اصولا توجہی نہ داشت و خانہای برای خود ترتیب ندادہ بود و ہر روز سیفالدولہ چہار درہم وظیفہ برای او قرار دادہ کہ از همان استفادہ میکرد و بقناعت میگذرانید و بدینحال بسر برد تا در سن متجاوز از ہشتاد سالگی سال ۳۳۹ ہجری در دمشق وفات یافت و سیفالدولہ ہمراہ چہار تن از خواص خود بر بدنش نماز گذارد و در خارج شہر در باب الصغیر دفن شدہ .

قرطبی گفته متی بن یونس حکیم سابق الذکر در روزگار راضی بالله در بغداد وفات یافت .

مؤلف گوید روضه الصفا مینویسد آنگاه که فارابی عازم عسقلان بود با عده‌ای از راهزنان روبرو شد فارابی که در فن تیراندازی مانند همه فنون دیگر مهارت داشت برای دفاع از خود با آنها به تیراندازی پرداخت تا همه‌ی تیرهایش از ترکش خالی شد. سپس نامبردگان ویرا دستگیر کرده و کشتند و در همان محل بخاک سپردند سیف الدوله از پیش آمد ناگوار او اطلاع یافته بی‌نهایت متاثر شده دستور داد قاتلان او را دستگیر کرده و همگی را در محل دفن او واژگونه بدار آویختند و کشتند و بدینوسیله از آنان انتقام گرفت .

محدث نیشابوری از رساله‌ایکه ملا محمد طاهر قمی در رد فلاسفه و صوفیه نوشته و به صورت سؤال و جواب بود نقل میکند :

باز بیان فرمایند که مذاهب فاسده باطله فلاسفه در چه زمان و بچه سبب در میان اهل اسلام شایع و متعارف شده بینوا تو جرّوا؟

الجواب هوالمعین والموفق بدان رحمک‌الله که فلسفه پیش از زمان مامون رشید در میان اهل اسلام نبوده در کتاب رشف النصایح مذکور است که ابومره‌ی کنندی در شام کتابی از کتابهای فلاسفه بدستش افتاد بنزد عبدالله بن مسعود که از صحابه بود آورد عبدالله مسعود طشت و آب طلب کرد چنان اجزاء کتاب را به شست که سواد مداد در بیاض کتاب ظهور یافت و تا زمان مامون اثری از کتابهای ایشان ظاهر نبود تا آنکه مامون ارسطو را به خواب دید و از گفتگوی ارسطو محظوظ شد ایلچی تعیین نمود بجانب فرنگ فرستاد و کتب فلاسفه را از پادشاه فرنگ طلب نمود کتب را به بلاد اسلام نقل نمودند و فرمود که زبان دانان کتب را به زبان عربی نقل نمایند و چون درس خواندن و نوشتن آن کتب سبب قرب خلیفه بود بنابراین سنیان بطمع قرب و انعام خلیفه اوقات بسیار صرف فلسفه و افاده و استفاده آن کردند خصوصا سنیان ماوراءالنهری که بی‌توفیقی شعار ایشانست سعی بسیار در تحصیل فلسفه کردند .

دو کس ایشان که فارابی و ابوعلی باشند در ترویج کفرهای فلاسفه سعی بلیغ نمودند و سنیان فارابی را معلم ثانی نام کردند و ابوعلی را شیخ رئیس نامیدند ، براهل بصیرت پوشیده نیست که اقوال سخیفه ضعیفه باطله فلاسفه و متفلسفه سبب خبط دماغ و سقم عقول و فساد افکار ایشانست .

مولانا نفیسی که از اعظام افاضل اطباست در کتاب شرح اسباب گفته که فارابی مبتلا

بہ مرض مالیخولیا ہونے و نقل کردہ کہ بسیاری از فلاسفہ مثل افلاطون و نظرای او بہ مرض مالیخولیا گرفتار بودند و ابوعلی چنانکہ اہل تاریخ نقل کردہ اند معروف بشرب خمر ہونے مریدان فارابی گفتہ اند کہ او، تار را خوش مینواخت، ساز را بعنوانی میزد کہ اہل مجلس بخواب میرفتند و خودش بخواب نمیرفت۔

این طرفہ آنستکہ این افسق را مریدانش از کمال او شمردہ اند تا بہ آخر آنچه را از ملای مزبور نقل کردہ۔

صاحب مجالس المؤمنین مینویسد الحکیم الربانی والمعلم الثانی محمد بن طرخان الفارابی قدس سرہ (۱)۔

معلم مقالات اہل یونان متمم کمالات نوع انسان طائر بلند پرواز عالم نفوس و عقول سائر منازل عروج و مراحل وصول فیاض معارف و علوم مسلم فارس و روم مزین صحایف لیل و نهار مبین حقایق ہفت و چہار منکر آثار تکلف و تصلف مظہر انوار اشراق و تصوف بود۔ اول حکیمی است از فلاسفہ اسلام کہ بر مسند ترجمانی نشستہ علم حکمت را از زبان یونانی بہ زبان عربی نقل نمودہ و ملقب بمعلم ثانی شد۔

صاحب تاریخ الحکماء گفتہ کہ پدر او صاحب خیل و حشم بود و دراصل از فارس است۔ مؤلف مجالس مینویسد مخفی نماند کہ علماء اہل سنت و جماعت حتی جہہ الاسلام غزالی پیش از آنکہ نقل بمذہب حق امامیہ نماید ابونصر را تکفیر نمودہ اند و ظاہر این تکفیر ناشی از آن است کہ در کتب او کہ غالب آن ترجمان کلام حکماء یونانی است ذکر قدم عالم و انکار معاد جسمانی و امثال آن دیدہ اند و ندانستہ اند کہ در آن تصانیف مقصد او چہ بودہ و گمان بردہ اند کہ امثال آن کلمات را از روی اعتقاد ذکر نمودہ با آنکہ رسالہ فصوص، کہ باو نسبت میدہند ظاہر در خلاف است۔

مؤلف مجالس پس از این برای تشیع فارابی استدلال می کند از جملہ ادلہ تشیع حکیم فارابی آنستکہ سیف الدولہ ہمراہ با عدہ ای از فضلا بر جنازہ ای او نماز گذارد و علت آنکہ نماز گذاران بر او محدود بودہ با آنکہ حکیم در عصر خود شہرتی بسزا داشتہ برای آن بودہ کہ شاہ میخواستہ در پنهانی از مردم بہ آئین تشیع بر او نماز بگذارد و ہم ممکن است بنا بوصیت معظم لہ بدان کیفیت بر او نماز گذاردہ۔

(۱) مدح قاضی نوراللہ شہید قدہ و قدح ملاطہر قمی قابل توجہ است یکی اورامین

حقایق میخواند و آن دیگر مالیخولیائی صاحب دق خدا عالم بحقایق است۔

مؤلف گوید از لابلای کتابها بدست میآید فارابی اشعار محکم و در کمال شایستگی داشته از جمله اشعار زیر است که در ضمن نامه‌ای به دوستانش نوشته :

ما ان تقاعد جسمی عن لقائکم  
 و کیف یقعد مشتاق یحرکه  
 فان نهضت فمالی غیر کم وطن  
 و کم تعرض بی الاقوام قبلکم  
 الاوقلبی الیکم شیق عجل  
 الیکم الباعثان الشوق والامل  
 و کیف ذاک و مالی عندکم بدل  
 یستاذنون علی قلبی فما وصلوا

هیچگاه جسد من از دیدار شما تقاعد نمی‌ورزد زیرا همواره دل من شائق دیدار شما و شتابنده به آنست چگونه ممکن است کسیکه مشتاق شماست و اشتیاق و آرزو همواره او را به سوی شما رهبری میکند از دیدار شما دست بردارد و اطمینان داشته باشید جز در کنار شما وطن دیگری ندارد و بغیر از شما بدیگری توجه نمی‌کند که او را بجای شما دوست خود انگارد آری پیش از این عده‌ای با من نرد دوستی می‌باختند متأسفانه در شطرنج دوستی مات گردیده و در دل من راهی نیافتند .

فاراب بر وزن داراب یکی از شهرهای خاور زمین است که در این روزگار آنرا به نام اطرار بضم همزه بر وزن اشنان میخوانند .

ابن خلکان مینویسد فاراب شهریست در بالای چاچ نزدیک به شهر بلاساغون و حاکم نشین شهرهای ترکستانست که آنرا فاراب داخله میگویند چنانچه فاراب خارج از شهرهای نواحی فارس است و بلاساغون شهریست در سرحد ترکستان در پشت نهر سیحون (ماوراءالنهر) نزدیک کاشغر که از شهرهای مهم چین است .

مؤلف تلخیص‌الاثار فاراب را از جمله شهرهای اقلیم ششم نامبرده و گفته است شهریست از ترکستان نزدیک بلاساغون زمین ریگزار و کم‌آبی است و طول و عرض آن کمتر از مسافت یکرورز راه است و ابونصر محمد بن احمد بن طرخان از آنجاست .

مؤلف عجائب‌المخلوقات نوشته فارابی نخستین حکیمی است که در میان مسلمانان ظهور کرد دانشمندی سیاح بود و از فنون حکمت و اکسیر اطلاعی کامل داشت و در روزگار صاحب کافی اسماعیل بن عباد وزیر فخرالدوله بن بویه میزیست .

صاحب همواره میکوشید تا با او ملاقات نماید .

بونصر در فن موسیقی مهارت کاملی داشت در یکی از مجالس نوازندگی سازی زد که همه خندیدند و ساز دیگری زد که همه گریستند و ساز دیگری زد که همه خوابیدند و بدین ترتیب از مجلس طرب بیرون رفت .

فارابی در بازگشت از سفری در بیابان دچار عده‌ای از راهزنان شد و با آنان به تیر اندازی که در این فن نیز مهارت داشت پرداخت و بالاخره سال ۳۴۰ (شم) بدست آنها از پای درآمد.

و از آنجاست ادیب فاضل اسماعیل بن حماد جوهری مؤلف صحاح اللغه و دائیش اسحق بن ابراهیم مؤلف دیوان الادب.

و شگفت اینجاست این دو نفر دانشمند با آنکه از آخرین نقطه‌ی ترکستانند از پیشوایان فنون عربیت بشمارند.

مؤلف تلخیص گوید ترکستان نام عمومی همه شهرهای ترک‌نشین است و حدود آن از اقلیم اول مشرق‌زمین تا اقلیم هفتم را فرا گرفته و حداکثر آنها بیابان‌نشین و برخیشان در دیهات زندگی می‌کنند و آنانکه در خاور اقلیمها از جنوب تا شمال قرار گرفته‌اند جمعیتشان از همه بیشتر و نیرومندتر و چابکترند.

ترکستانیه‌ها مردمی پهن‌صورت و پهن‌دماغ و سطر بازو و تنگ‌چشم و خشناک‌وستمگر و بدکینه‌اند خوراک همیشگی آنان گوشت شکار است و به خوی درندگان از گوشت شکار استفاده میکنند.

در ترکستان کوهی است که معدن طلا و نقره در آن وجود دارد و نیز کوه آتش‌نشانی است که هر حیوانی وارد غار آن شود از شدت حرارت میمیرد و در آنجا معدن لاجورد و سنگ یشم موجود است و هم از آنجا مشک خالص و سنجاب و سمور بدست می‌آید.

(۳۶) ابوبکر محمد بن علی بن اسماعیل ماری عسکری مشهور به مبرمان برون معمان (۱).

سیوطی در طبقات‌النحاه مینویسد مبرمان در راه رامهرمز شیراز متولد شده نخست از شاکردان مبرد بوده سپس حداکثر قواعد نحو را از زجاج فرا گرفته و خود از ارکان نحو بوده و فارسی و سیرافی از شاکردان او میباشند.

مبرمان مرد بخیلی بود و کتاب سیبویه را بکسی می‌آموخت که در برابر صد دینار زر باو میداد.

ابوهاشم جبائی برای فراگرفتن‌الکتاب نزد وی رفت مبرمان گفت از جریان کار ما و آئین آن اطلاع داری؟ در پاسخ گفت آری، در عین حال آرزومندم بمن مهلت دهی زیرا

(۱) صفدی مینویسد این لقب را مبرد باو داد زیرا همواره ملازم او بوده و از وی پیوسته پرسش میکرد.

پولی در بغداد دارم و تارسیدن آنوجه امانتی که متجاوز از صد دینار ارزش دارد نزد تو به گروگان میگذارم که پس از وصول پول امانتی را گرفته و مبلغ مزبور را بپردازم ، میرمان بناچار پیشنهاد او را پذیرفت بوهاشم بخانه رفته در بازگشت زنبیلچه پوستی را که کاملا آتش داده و رنگ آمیزی شده بود پر از سنگ کرده و سر آنرا بسته و مهر کرده در پارچهای پیچیده بحضور میرمان آورد .

میرمان از وضع ظاهری و گرانباری آن اطمینان پیدا کرد بوهاشم راست گفته و بستهی مزبور بیش از صد دینار ارزش دارد اما از اینکه در میان آن چیست کاملا بی اطلاع است . بوهاشم پس از اندکی الکتاب را نزد میرمان بانجام رسانید میرمان از وی درخواست کرد تا مبلغ مزبور را تادیه نماید ، بوهاشم گفت غلامت را گسیل دار تا مبلغ مزبور را به وسیلهی او تقدیم بدارم .

میرمان غلامش را همراه بوهاشم فرستاد بوهاشم بخانه رفته نامه ای بدین شرح نوشت از پرداخت مال پوزش میخوامم و هم اکنون عازم سفرم و آنچه در زنبیلچه است درازاء زحماتی که برای من متحمل شده اید بشما بخشیدم ، و همین نامه بهترین دلیل برای تصرف در امانتی مزبور است ، بوهاشم پس از مراجعت غلام به بصره و از آنجا به بغداد حرکت کرد .

میرمان مطابق با آنچه در نامه نوشته شده بود دستور داد مهر از سر زنبیلچه برداشته دید در میان آن مملو از سنگ است میرمان ناراحت شده گفت خدا زنده ندارد بوهاشم را که ما را مسخره کرد و کاری انجام داد که تابحال کسی چنان حيله کرى با ما نکرده بود . میرمان با آنکه دارای مقام ارزنده ی علمی بود در عین حال انسانی ناجوانمرد و پست فطرت بود هرگاه میخواست بمحلی برود بدون آنکه رعایت آبرو و شخصیت علمی خود را کرده باشد حمالی را میطلبید و حامل او را در میان طبق خود میگذارند و با طناب می بست و روی سر خود میگذارند و در آنحال خرما میخورد و هسته های خرما را بر سر و صورت مردم میزد و پوزش میخواست و گاهی بر سر حامل بول میکرد و از عمل خود عذرخواهی میکرد . کسی در نکوهش از میرمان گفته :

و ما فیه لمستمع بیان

صداع من کلامک یعتبرینا

لقد ابر متنا یا میرمان

مکابره و مخرفه و بهت

از گفتار تو درد سر میشویم و بیان قابل استفاده حاضران ایراد نمی نمائی آری تنها خودفروشی و خرافات و مبهوتی از گفتار تو بدست می آید اینک ای میرمان ما را بستوه آورده

دست از کار خود بردار .

آثار او شرح کتاب سیبویہ ناتمام مانده شرح شواهدالکتاب شرح کتاب اخفش ، النحو المجموع علی العلل ، العیون ، التلقین ، المجاری صفہ شکرالمنعم .

زبیدی گفته مبرمان سال ۳۴۵ ہجری درگذشته (۱) .

ابوعبداللہ محمد بن علی بن خضر مالقی غسانی معروف بہ ابن عسکر از متاخران نحویہا بودہ و فن غالبی آن لغت و فقہ و تاریخ بودہ و در ہریک از آنہا آثاری بوجود آوردہ .

آثار او عبارتند از المشرع الروی فی الزیادہ علی غریب الہروی و صلہ الاعلام تالیف سہیلی ، السلوعن ذہاب البصر ، چہل حدیث ابن عسکر نزدیک بسال ۵۸۴ ہجری متولد شدہ و روز چہارشنبہ چہارم جمادی الاخرہ سال ۶۳۶ وفات یافتہ از اوست :

اصبر لما یعتریک تغنم غنیمتی راحہ و اجر

فان کل الخطوب لیل لابد یجلوہ ضوء فجر

در برابر ناراحتیہا شکیبا باش تا از طریق غنیمتی کہ موجبات راحتی دنیا و پاداش آخرت را فراہم میسازد بہرہور گردی زیرا ہمگی پیش آمدہای ناراحت کنندہ مانند شبند کہ سپیدی بامداد صبر آنرا روشن میسازد .

مؤلف کوید در او اسط باب حاء بیارہای از مطالب در خصوص عسکر بہر دو معنی کہ دارد و نیز بشرح احوال عدہایکہ منتسب بعسکر بودہ اند اشارہ کردہ ایم .

(۳۷) ابو عمر محمد بن عبدالواحد بن ابی ہاشم بغدادی معروف بہ ابو عمر زاہد و ملقب بمطرز و مشہور بغلام ثعلب .

ابو عمر از بزرگان شاگردان ثعلب نحوست کہ شرح حال او را در باب احمدین نگاشتہ ایم .

سیوطی مینویسد نامبرده سال ۲۶۱ (رسا) متولد شدہ .

تنوخی گفته دانشمندی را بحافظہی او ندیدہ ام زیرا سی ہزار ورقہ از حفظ داشت و بر اثر ہمین حافظہ منحصر لغاتی را کہ اظہار میداشت بی اساس می دانستہ و او را تکذیب میکردند .

ابن برہان گفته در فن عربیت از گذشتگان و آیندگان کسی داناتر از او نبودہ .

(۱) صفدی نوشتہ مبرمان سال ۳۲۶ وفات یافتہ



خطیب بغدادی گفته لغویها از وی نکوهش میکردند و می گفتند هرگاه پرنده‌ای در آسمان ببرد مطرز میگوید حدیث کرد ما را ثعلب از ابن اعرابی و علتی برای آن متذکر میشود .

لیکن محدثان بقول او اطمینان دارند و راستی و درستی او را مورد تصدیق قرار میدهند .

خطیب گفته معزالدوله دیلمی ریاست شرطه بغداد را بعهددهی غلامی بنام خواجا در آورد و همانوقت ابو عمر به تالیف کتاب الیواقیت اشتغال داشت شاگردان مطلب پیشین را باتمام رسانیده اینک باید موضوع تازه را تحت عنوان الیاقوته که موضوعات کتاب بدان لفظ معنون بود مقرر دارند .

مطرز که از ریاست او اطلاع یافت گفت بنویسید یاقوته خواجا ، خواج در لغت بمعنی گرسنگی است و بالاخره بابی را بهمین عنوان ترتیب داد مردم که اینگونه دروغ بی اساس را که در هیچ کتابی ندیده بودند شنیدند به شگفت آمدند در عین حال به تفحص برخاستند . ابوعلی حاتمی پس از تجسس اظهار داشت در امالی حامض بنقل از ثعلب از ابن اعرابی اظهار شده خواج بمعنی گرسنگی است مطرز فرزند قاضی ابو عمر محمد بن یوسف را درس میداد روزی سی مسئله از مسائل لغت همراه با غرائب استعمالات آنها ایراد کرد و در پایان مسائل مزبور دو بیت شعر از سرایندهای ایراد نمود .

طولی نکشید ابن درید و ابن انباری و ابن مقسم بحضور قاضی رسیده فاضی جریان مسائل و شعر را باطلاع نامبردگان رسانید .

نامبردگان معنای صحیحی برای بیانات مطرز نیافته و اظهارات او را بی اساسانگاشته و دو بیت مزبور را از سرایندهای ارزندهای قلمداد ننمودند .

قاضی پرسید عقیده‌ی شما درباره‌ی اظهارات مطرز چیست ؟

ابن انباری گفت من هم اکنون به تصنیف مشکل القرآن می پردازم و اظهارنظری در خصوص بیانات مطرز ندارم ابن مقسم گفت منم مشغول بتدوین قرائاتم اظهارنظری نمیکنم ابن درید گفت همگی آنچه را مطرز در خصوص مسائل مزبور ایراد کرده ساختگی طبع اوست و بر پایه‌ی درستی استوار نمیباشد .

اظهارات نامبردگان باطلاع مطرز رسیده ناراحت شده در ملاقات با قاضی دواوین عده‌ای از شعراء را نامبرده و از قاضی درخواست کرد تا آنها را برای اثبات اظهاراتش حاضر سازد ، قاضی از کتابخانه خود همگی دیوانهایی را که نامبرده بود آورد مطرز یک یک از

مسائل را کہ ایراد کرده با شواهدی از دیوانہای مزبور باطلاع قاضی می‌رسانید در پایان گفت دو بیت مزبور را ثعلب بحضور قاضی انشاء کرد و قاضی بخط خود آنہا را در پشت فلان کتاب نگاشت ، کتاب مزبور را آورده قاضی همان دو بیت را بخط خود در پشت آن کتاب مشاهده کرد قضیہ ملاقات مطرز با قاضی باطلاع ابن درید رسید وی بی نہایت شرمندہ شد و تازندہ بود در بارہی مطرز سخنی نگفت .

ثروتمندان و کاتبان معمولاً بحضور مطرز بار می‌یافتند و از مراتب لغت و ادب او بہرہ ور می‌گردیدند .

مطرز جزئی در شخصیت و فضیلت معاویہ گرد آورده بود و ہر گاہ کسی بعنوان بہرہ‌وری نزد او می‌آمد نخست باید آن جزء را نزد وی بخواند سپس بفرما گرفتن خواستہی خود بہرہ دازد .

ابراہیم بن ایوب بن ماسی ہمہ وقت مخارج او را ادارہ میکرد مدتی از پرداخت ہزینہی او خودداری کرد طولی نکشید ہمہی آنچه را در آمدت نپرداختہ بود برای او ارسال داشت و از تاخیر آن پوزش خواست مطرز مبلغ مزبور را پس فرستاد و دستور داد بر پارہ کاغذی بنویسند اگر متنا فملکتنا و اعرضت عنانا رحمتنا ما را با اکرامی کہ می نمودی زر خرید خود قرار دادہ بودی و از آنہنگام کہ از ما اعراض کردہ بودی ما را آسودہ خاطر ساختی .

آثار او الیواقیت ، شرح الفصیح ، فائت الفصیح ، غریب مسند احمد ، المرجان الموشح تفسیر اسماء الشعراء ، فائت الجمہرہ ، فائت العین ، مانکرہ الاعراب علی ابی عبیدہ ، المداخل و امثال اینہا .

در پایان الیواقیت می‌نویسد :

لما فرغنا من نظام الجوہرہ اعورت العین و مات الجمہرہ  
و وقف التصنیف عند القنطرہ

آن گاہ کہ از رشتہ کشیدن این گوہر آسودہ شدیم کتاب عین خلیل نابینا شد و جمہرہ ابن درید از کار افتاد و اثر ما در کنار پل گذر گاہ متوقف گردید .

مطرز سال ۳۴۵ (ہشم) در بغداد درگذشت .

ابوالحسن احمد بن نصر معروف بہ مقوم .

سیوطی از یاقوت نقل کردہ نامبرده از ابو عمر زاهد روایت می‌کردہ (۱) .

(۱) از طبقات مطبوع سیوطی بدست می‌آید ابو عمر از مقوم روایت می‌کردہ روی عنہ ابو عمر الزاهد .

ابوعلی محمد بن حسن بن مظفر بغدادی معروف به حاتمی .  
ابن خلکان مینویسد حاتمی یکی از نامدارانی است که اطلاعاتی فراوان داشته و آثار  
بسیاری از او نقل شده فن ادب را از ابو عمر زاهد غلام ثعلب و دیگران فرا گرفته .  
از آثار او رساله حاتمیه است که سرقات متنبی را شرح داده و عیوب شعرهای وی را  
متعرض شده .

مؤلف گوید در بد فرجامی ابو عمر زاهد و ناصبی بودن او همین بس که جزوهای را  
چنانچه ذکر شد در فضیلت پسر هندی جگر خوار تالیف کرده و مردم را بخواندن آن میخوانده  
با آنکه معاویه باتفاق از سران دشمنان و کینه توزان و فاسدان بوده و رسول خدا (ص) او را  
لعنت و نفرین کرده و شجره ملعونه در قرآن کریم اشاره بدو میباشد .  
ابوالفرج بن جوزی واعظ حنبلی بغدادی بسند متصل خود از حسن بصری نقل کرده  
معاویه دارای چهار خوی نکوهیده بود که هرگاه یکی از آنها را هم میداشت در بد فرجامی  
او بس بود .

۱ - خلافت را بدون مشورت با مردمان و اصحاب پیغمبر اکرم (ص) و بزور شمشیر در  
اختیار در آورد .

۲ - فرزندش یزید باده کسار را بخلافت مسلمانان برگزید .

۳ - جامه ابریشم میپوشید و ساز میزد و زیاد که پدرش معلوم نبود پسر خود خواند .

۴ - حجر بن عدی و یاران او را کشت .

سید عینائی در تایید گفتهی ابوالفرج اظهار داشته عمادالدین صاحب حماه موضوع  
فوق را در تاریخش نقل کرده .

مؤلف گوید از جمله در سروده های کهن فارسی بچهار خوی ناپسند دیگر او که همگان  
را متوجه ساخته اشاره شده است (۱) .

داستان پسر هند مگر نشنیدی	که از او و سه کس او به پیمبر چهر سید
پدر او لب و دندان پیمبر بشکست	مادر او جگر عم پیمبر بمکید
خود بناحق حق داماد پیمبر گرفت	پسر او سرفرزند پیمبر ببرید
بر چنین قوم چرالعن فراوان نکنی	لعن الله یزیدا و علی آل یزید

و از شواهدی که حاکی از ناصبی بودن مطرز است و ثابت میکند وی در مرام نکوهیده

(۱) اشعار از حکیم سنائی سراینده و عارف نامی سابق الذکر است .

خود پافشاری داشته .

موضوع زیر است که علامه‌ی مجلسی از خط شهید اول نقل کرده ابوبکر بن حمید که از مورخان و اخباریهای اهل سنت است میگوید از ابو عمر زاهد پرسیدم سیاری کیست؟ مرادش ابوالحسین احمد بن ابراهیم سابق الذکر است .

ابو عمر گفت وی دائی منست و از رافضیانست مدت چهل سال مرا به آئین رفض (تشیع) میخواند پیشنهاد او را نپذیرفتم و من در ظرف همان مدت او را برویه اهل سنت دعوت کردم بخواسته من ترتیب اثری نداد .

حشر محبان علی با علی حشر محبان عمر با عمر مؤلف گوید بزودی مفصلا درباره‌ی معنی مطرز و نحویهائی که بدین لقب شناخته شده‌اند ذیل شرح احوال ناصر بن ابی المکارم مطرزی مؤلف کتاب معرب اللغه اشاره خواهیم کرد .

(۳۸) ابوبکر محمد بن حسن بن یعقوب بن حسن عطار مقری نحوی معروف به ابن مقسم (۱) .

مقسم نام جد اعلای او بوده و بدان نام شهرت یافته .

از یاقوت حموی نقل شده ابن مقسم سال ۲۶۵ (سره) متولد شد و مراتب نحو و ادب را از ابومسلم کجی و ثعلب و یحیی بن محمد بن صاعد بهره‌ور شد و ابن شاذان و ابن زرقویه از وی روایت کرده‌اند .

ابن مقسم دانشمندی مورد اطمینان بود و از همه بیشتر از فن فرائد اطلاع داشت و فنون نحویه را به رویه کوفیهها از همه بهتر میدانست و نقیصه‌ای در او احساس نمیشد جز اینکه آیات را بحروفی که برخلاف اجماع بود قرائت میکرد و جوهری برای صحت آنها از لغت و معنی ایراد می نمود چنانچه نجیارا در آیه فلما استیا سوامنه خلصوا نجیارا که دیگران با یاء قرائت کرده او نجبا با یاء قرائت میکرد .

گویند این گونه قرائت او شهرت یافت تا ویرا نزد سلطان برده و از وی بنا بمخالفتی که با اجماع فراء نموده شکایت کردند سلطان از وی خواست تا توبه کند وی برای رهائی خود توبه کرد و نامه‌ای را که حاکی از استتابه‌اش بود امضا کرد لیکن تا آخر عمر از قول خود دست برنداشت و بطرز مزبور قرائت میکرد .

(۱) شخصی است که در محضر قاضی یوسف از ابو عمر زاهد سابق الذکر نکوهش کرد .

خطیب گفته برخی نقل کرده‌اند ابن مقسم را در خواب دیدند که پشت بقبله نماز میخواند تاویل کردند حاکی از مخالفت‌های اوست که در قرائات با سایر از قراء داشته .  
آثار او الانوار در تفسیر قرآن ، المدخل الی علم الشعر ، الاحتجاج در قرائات ، کتاب بزرگی در نحو ، المقصور والممدود ، المذکر والمؤنث ، الوقف والابتداء ، المصاحف ، عدد التمام ، اخبار نفسه ، مجالسات ثعلب ، مفردات ثعلب ، الموضح ، الرد علی المعتزله ، الانتصار لقراء الامصار ، اللطائف فی جمع هجاء المصاحف و امثال اینها .

ابن مقسم در هشتم ربیع الاخر سال ۳۵۴ یا ۳۵۳ درگذشت دانی گفته ابن مقسم در فنون عربیت استاد بوده و واژه‌های تازی را کاملا بخاطر داشت و آثاری در کمال پسندیدگی بوجود آورده بود و ضبط و اتقان مشهور بود تنها در قرائت از رویه ابن شنبوذ پیروی میکرد و حروفی که برخلاف قرائت عموم قراء بود در قرائت تجویز می نمود و می گفت هر قرائتی که برابر با خط قرآن باشد صحیح است و در اینخصوص وجود ماده آن در کلام عرب مداخله‌ای ندارد و سال ۳۵۵ وفات یافت .

(۳۹) ابوبکر محمد بن حسین بن عبدالله شافعی بغدادی مشهور به آجری .  
ابن خلکان گوید از آثار او کتاب چهل حدیث است و مردی نیکوکار و پارسا بود و از ابومسلم لخمی و ابوشعیب حرانی و گروه بسیار دیگر روایت میکرده و آثار بسیاری در فقه و حدیث بوجود آورده .

خطیب بغدادی در تاریخش مینویسد آجری مردی مورد اطمینان و راستگو و متدین بود و آثار بسیاری داشت پیش از سال سیصد و سی در بغداد حدیث میکرد سپس به مکه رفت و همانجا ساکن شد تا درگذشت .

گروهی از حافظان از جمله ابونعیم اصفهانی مؤلف حلیه الاولیا و کتابهای دیگر از او روایت کرده‌اند .

یکی از دانشمندان میگفت آنگاه که وی وارد مکه مکرمه شد از وضع آنجا بشگفت آمده گفت اللهم ارزقنی الاقامه بها سנה .

پروردگارا مدت یکسال مرا در این شهر مجاورت کرم فرما ، هاتفی در پاسخ گفت بلکه تا سی سال در مجاورت بیت الله خواهی بود .

آجری بنا بدعوت باطنی مدت سی سال در مجاورت خانه خدا بسر برد و در محرم سال ۳۶۰ هجری بدرود زندگی گفت .

ابوبکر محمد بن حسین بن فورک اصفهانی معروف به ابن فورک ابن فورک از متکلمان

و اصولیہا و ادبا و نحوہا بودہ و بنام جدش فورک شہرت یافته .

ابن فورک در عین حالیکہ از مراتب علم و اصول برخوردار بودہ روزگارش را بہ پارسائی و اندرز مردم و پیگیری از مقامات عرفانی میگذرانیدہ و صد سال پس از آجری میزیستہ .

ابن خلکان در ضمن عنوان علیحدہای کہ برای او ترتیب دادہ می نویسد ابن فورک مدتی در عراق بسر برد و بتدریس پرداخت سپس بہ ری رفت و از آنجا بنا بدرخواست و التماس نیشابوریہا بہ نیشابور عزیمت کرد مردم نیشابور مقدم او را گرامی داشته خانہ و مدرسہای برای او بنیان کردند وی در آنجا بہ نشر ہمگی دانشہای معمول آن عصر پرداخت و فقہاء کمال بہرہوری را از او داشتند طولی نکشید آثار او در اصول الفقہ و معانی و امثال اینہا کہ نزدیک بصد مجلد بود انتشار پیدا کرد و آوازہی او بشہر غزنہ کہ ذیل احوال حکیم سنائی بدان اشارہ کردیم رسید ویرا بدانجا دعوت کردند .

ابن فورک در شہر غزنہ با مخالفان مناظرات دامنہداری کرد ویژه با یاران و ہم مسلکان ابو عبداللہ بن کرام عداوت خاصی پیدا کردہ و رسماً علیہ آنان قیام میکرد .

ابن فورک پس از چندی از غزنہ عازم نیشابور شد در راہ بدست مخالفان مسموم شد و درگذشت جنازہی او را بہ نیشابور آوردہ و در حیرہ نیشابور بخاک سپردہ شد مرقد او محل استجابت دعا و مستشفای بیماران و مزار عمومی است .

ابن فورک سال ۴۰۶ (تو) مسموم شد .

از سخنان اوست پرداختن بزن و فرزند نتیجہ پیروی از خواہش حلالست پس چہ گمان خواہی برد بشہوت حرام .

ابوالقاسم قشیری در رسالہ خود مینویسد از ابوعلی دقاق شنیدم میگفت در بیماری مرگ بدیدار ابن فورک رفتم بمجردیکہ مرا دید گریست برای تسلیت خاطر او گفتم ناراحت مباش خدایمتعال ترا از این بیماری عافیت کرامت میفرماید؟ درپاسخ گفت گمان میکنی از مرگ می ترسم ، نہ چنین است از منازل پس از مرگ و احوال بعد از آن ہراسانم .

مؤلف گوید ممکن است سخن ابن فورک از حدیث رسولخدا (ص) استفادہ شدہ باشد کہ فرمود ہمانا در پس این مردم ہزار عقبہی ہولناک و دشوار است کہ آسانترین آنہا مرگ است .

فورک بضم فاء و فتح راء اسم علمست و حیرہ بر وزن جیفہ محلہ بزرگی در نیشابور بودہ کہ گروہی از دانشمندان بدانجا منسوبند بدیہی است حیرہ نیشابور غیر از حیرہی پشت کوفہ است .

زیرا حیره پشت کوفه بنا باظهار مجمع البحرین شهر کهنی بوده که در پشت کوفه واقع شده و نعمان بن منذر کارهای آنجا را بعهدہ داشته و منسوب بدانجا را جاری گویند .

(۴۰) ابومنصور محمد بن احمد بن ازهر بن طلحه بن نوح ازهری هروی شافعی مؤلف تہذیب اللغہ و امثال آن .

سیوطی مینویسد ازهری سال ۲۸۲ (برف) هجری متولد شد و فنون ادب را از ربیع بن سلیمان و نفطویہ و ابن سراج استفادہ کرد و با ابن درید ہم عصر بود و ہنگام او را دریافتہ لیکن از وی روایتی ننمودہ .

ازهری بہ بغداد رفت و بہ اسارت قرمطیہا درآمد و روزگار درازی در میان آنان بسر برد .

ازهری ریاست فن لغت را بعہدہ داشت و در اینخصوص از هروی و مؤلف غریبین بہرہ ور بود .

آثار او عبارتند از تہذیب در لغت ، تفسیر الفاظ مختصر مزنی تقریب در تفسیر ، شرح شعر ابوتمام ، ادوات و امثال اینہا .

ازهری در فنون حدیث مہارت داشت و از اسناد عالیہ برخوردار بود و در پرهیزکاری قدمی استوار داشت و در ربیع الاخر سال ۳۷۰ (عش) وفات یافت .

ابن خلکان نوشتہ ازهری فقیہی شافعی مذهب بود و فن غالبی او واژہ تازی است و بہ ہمین فن شہرت یافتہ و باتفاق ہمہی دانشمندان مردی فاضل و مورد اطمینان و ماہر و پرهیزکار بود .

ازهری از ابوالفضل محمد بن ابی جعفر منذری لغوی از ابوالعباس ثعلب و دیگران روایت میکرده .

ازهری برای تحصیل واژہ عربی در اطراف عراق میگشت و در نتیجہ سفرہای دامندہ در کتاب تہذیب کہ از بہترین کتابہای لغت و متجاوز از دہ مجلد است تنظیم نمودہ و از آثار او کتاب غریب الآثار است در این کتاب الفاظ دائرہ در میان فقہا را جمع آوری کردہ و در ضمن یک مجلد در اختیار فقہا گذاردہ و براستی کتاب مہمی است و فقیہان می توانند با مطالعہی ان ہرگونہ لغت فقہی را کہ مورد نیازشان باشد بدست آورند و رفع اشکال نمایند و کتاب تفسیر نیز از آثار اوست .

ازهری در بغداد بملاقات ابواسحق زجاج و ابوبکر بن انباری رسیدہ لیکن نشنیدہ ایم از آنها مطلبی نقل کردہ باشد .

مؤلف گوید کتاب ارزندہ‌ای در حل مشکلات الفاظ فقہاء نزد ما موجود است و این کتاب کہ در فن خود تازگی دارد بنام التنبیہ علی ما فی کتاب التنبیہ در تہذیب الاسماء تالیف شدہ و در واقع حاشیہ‌ایست بر التنبیہ مؤلف مہذب اللغہ کہ در فقہ تالیف کردہ مشتمل بر چہار ہزار بیت است و مطالب بسیاری از ازہری در آن کتاب نقل شدہ .

ابوبکر محمد بن فرید بن محمود بن منصور خزاعی معروف بہ ابن ابی ازہر نحوی . از مبرد روایت می کردہ و ابوالفرج اصفہانی مؤلف اغانی و دارقطنی و دیگران از او روایت می نمودہ اند .

نام بردہ بخلاف ازہری مردی دروغگو بودہ و خبرہای دروغ ناهنجاری انتشار میدادہ .

آثار او الہرج والمرج در پیش آمدہای برخی از خلفاء عباسی و حکایات عقلاء المجانین و امثال اینہا .

ابن ابی ازہر سال ۳۲۶ (شکو) در سن نود و اندسالگی درگذشت .

ابوعبداللہ محمد بن احمد بن سلیمان بن احمد بن ابراہیم زہری نحوی مالقی اندلسی .

سیوطی مینویسد زہری برای تحصیل علم و استفادہ از مشایخ حدیث بشہرہا مسافرت میکرد اخیرا وارد بروجرد از شہرہای ایران گردیدہ مدتی در آنجا ماندگار شدہ بہ تدریس علوم ادبیت پرداختہ .

زہری آثار بسیاری از خود بیادگار گذاردہ از جملہ البیان والتبیین در انساب محدثین البیان فیما ابہم من الاسماء فی القرآن ، شرح ایضاح در نحو در پانزدہ مجلد ، شرح مقامات شرح یمینی در یک مجلد ، اقسام البلاغہ واحکام الصناعہ در دو مجلد .

ذیلا باید گفت زہری منسوب بہ بنی زہرہ است کہ پیش از این بدانہا اشارہ کردیم و ارتباطی با ازہر کہ جد ابومنصوری ازہر سابق الذکر است ندارد علاوہ بر این سالہای بسیاری پس از ازہری میزیستہ .

زہری سال ۶۱۶ ہجری بدست تاتار کہ بر بروجرد استیلاء پیدا کردہ بودند کشتہ شد (۱) .

(۲۱) ابوعبداللہ محمد بن عمران بن موسی بن سعد بن عبداللہ کاتب معروف بہ

مرزبانی .

(۱) طبقات مطبوع وصفدی وفات او را ۶۱۷ نوشتہ اند گویا سال فوق اشتباہ ناسخ باشد .



ابن خلکان مینویسد مرزبانی اصلاً از مردم خراسانست و در بغداد متولد شده مجالسی مشهور و مجموعه‌های بیسابقه‌ی چندی بوی منسوبست آداب و اخبار و نوادر او فراوانند .  
مرزبانی دانشمندی مورد وثوق بود و تمایلی به تشیع داشت و سال ۳۷۱ هجری وفات یافت (۱) .

ابن شهر آشوب کتاب ما نزل من القرآن فی علی بن ابیطالب (ع) را بوی نسبت داده است .

سید مرتضی در کتاب غرر و درر از او بسیار نقل کرده و برادرش سید رضی در مجازات الحدیث از او روایت میکند .

مؤلف کوید از جمله احادیثی که سید رضی از وی روایت کرده و شایسته است ذیلاً ایراد شود .

سید رضی آنجا که مفصلاً بیاد آوری از حدیث غدیر پرداخته و متعرض است حدیث مزبور بنا به برخی از طرق معتبره اهل سنت که منتسب به اصحاب عشره (عشره مبشره) بوده بلفظ من کنت ولیه فعلی ولیه روایت شده سپس مینویسد ابو عبدالله مرزبانی در ضمن روایات و آثارش از عمران بن حصین از رسول خدا (ص) روایت کرده فرمود علی ولی کل مؤمن بعدی .

از این روایت بدست می‌آید علی (ع) پس از رسول خدا ولی امر است و ولی امر کسی است که جانشین او باشد چنانچه کمیت گفته :

و نعم ولی الامر بعد ولیه و منتجع التقوی و نعم المؤمن

علی (ع) پس از رسول خدا نیکو جانشینی است زیرا هم پرهیزکار است و هم از این تربیت مردمان با خبر میباشد .

(۴۲) ابوبکر محمد بن حسن بن عبدالله بن مذحج اشبیلی اندلسی مغربی لغوی نحوی مشهور به زبیدی .

زبیدی منسوب به جد اعلایش زبید بن صعب بن سعد العشیره است که عمرو بن معد یکر بن مشهور از آن قبیله میباشد .

زبیدی از حافظان و وقایع نگارانی است که دیدگان روزگار مانند او را ندیده .

(۱) ابن خلکان سال وفات او را دوم شوال ۳۸۴ نوشته و آنرا صحیح دانسته ، مؤلف ذیل راویان از ابوبکر صولی از مرزبانی نام برده و نوشته وی جامع دیوان یزید بوده .

آثار او طبقات النحاه ، مختصر کتاب العین ، کتاب ابنیہ ، سیبویہ ، الموضح ، لحن عوام  
الاندلس ، ہنک ستور الملحدین .

این کتاب را بمنظور رد مرام ابن مسره و پیروان او نوشته و امثال اینها از آثار دیگر .  
شیخ ابراهیم بن محمد افلیلی سابق الذکر از وی روایت میکرده .  
ابن خلکان در وفیات الاعیان مینویسد زبیدی در علم نحو و لغت یکتای دوران خود  
بوده و از همه معاصرانش بیشتر و بهتر از فنون اعراب و معانی و نوادر و وقایع و گذارشات  
تاریخی با خبر بود و علاوه بر همه کمالات علمی و ادبی سرایندهی استادی بشمار میرفت و  
اشعار بسیاری سروده بود از جمله اشعار زیر است که خطاب به ابومسلم بن فہر سروده .

ابا مسلم ان الفتی بجنانه      و مقوله لابالمراکب واللبس  
ولیس ثیاب المرء تغنی قلامه      اذا کان مقصور اعلی قصرالنفس  
و لیس یفید العلم والحلم والحجا      ابا مسلم ، طول القعود علی الكرسي

ای ابومسلم ، جوانمردی بدل و زبانست نه به مرکبهای تندرو و لباسهای فاخر زیرا  
هرگاه آدمی جامه گرانبها را بخاطر هوای نفسانی بپوشد باندازهی سر ناخنی که گرفته شود  
سود نخواهد داد ای ابومسلم آدم دانشمند و بردبار و خردمند که همواره برکرسی ریاست  
قرار گرفته و از آنچه بدست آورده اثری هویدا نسازد دانش و خرد او بحال وی نتیجہای  
نخواهند داد .

زبیدی در فرصتهائی که بدست میآورد همواره دو شعر زیر را میخواند :

الفقر فی او طاننا غربه      والمال فی الغربه اوطان  
والارض شیء کلها واحد      والناس اخوان و جیران

ناداری در دیار ما دلیل بر بی کسی است و دارائی در غربت مانند وطن است و حال  
آنکه همه روی زمین یکی و همه ی مردم برادران و همسایگانند .

زبیدی فن ادب و لغت را در آنروزگار از ابوعلی بغدادی معروف به قالی سابق الذکر  
که به اندلس رفته بود فرا گرفته و مراتب حدیث و سماع را از قاسم بن اصبع و سعید بن  
حزم آموخته بود .

زبیدی از مردم جند حمص شام بود و در روز پنجشنبه غره جمادی الاخره سال ۳۷۹  
در اشبیلیه درگذشت .

ابوعبدالله محمد بن یحیی بن علی بن مسلم حنفی زبیدی .

از لغویها و نحویها و از مصاحبان وزیر بن هبیره بوده .

آثار او عبارتند از منارالافتضاء و منهاج الاقتفاء ، ردبرابن خشاب ، العروض ، مقدمه‌های در نحو ، مقدمه‌های در حساب رساله‌های در قوافی ، رساله‌های در تعلیل آنانکه عصبه را درنحن عصبه بنصب خوانده‌اند و امثال اینها .

سیوطی مینویسد زبیدی در ماه ربیع الاخر سال ۵۵۵ هجری وفات یافت .

از ابن هبیره وزیر نقل کرده روزی از بامداد تا نزدیک ظهر با زبیدی به گفتگو پرداختیم در اینمدت پیوسته می دیدم چیزی در دهان دارد و می مکد پرسیدم چه می مکی؟ گفت امروز هنگامی که از خانه بیرون آمدم صبحانه‌ای نداشتم ده بخورم ناچار هسته‌ی خرمائی در دهان گذارده می مکم تا بدینوسیله خود را سرگرم کرده باشم .  
گویند زبیدی پیر و مرام سالمیه بود و اعتقاد داشت مردگان در گورهای خود میخورند و می اشامند و نیز معتقد بود بزهرکار مورد سرزنش قرار نمی گیرد زیرا گناه او بخواست خدا بوده .

مؤلف گوید در باب احمد ، شخصی را بنام شهاب زبیدی که از بزرگان و ماهران در نحو و عربیت و امثال آنها بوده متعرض شده ایم بدانجا مراجعه کنید .

(۴۳) ابوعلی محمد بن حسن بن مظفر حاتمی بغدادی (۱) .

مؤلف بغیه مینویسد خطیب بغدادی اظهار داشته حاتمی در مجالس ادب ، حکایاتی را از ابو عمر زاهد روایت میکرده .

یا قوت گفته حاتمی از ابن درید نیز روایت می نموده .

حاتمی در لغت و ادب کمال مهارت را داشت و با نیروی عجیبی بمعارضه با ادیبان و لغویها برمیخاست و با دانشمندان کینه توزی میکرد ابن حجاج و سایر از سراینندگان او را هجو کرده اند .

ثعالبی در یتیمه الدهر مینویسد حاتمی تصرفات پسندیده و بجائی در شعر داشت و بلاغت را در نثر و بראعت را در نظم در کمال آراستگی دارا بود و با ابوطیب متنبی بگفتگو می پرداخت و با و دشنام میداد .

اثار او حلیه المحاضره در صناعه شعرالموضحه در نکوهش از کارهای ناپسند متنبی ، تقریر الهلججه در فن سرایندگی سرالصناعه در فن شعرالحالی والهاتل در فن شعرالمجاز در فن شعر ، مختصرالعربیه ، کتابی در لغت ناتمام مانده الشراب البراعه ، منتزع الاخبار و

(۱) مؤلف ذیل احوال ابو عمر زاهد بنام حاتمی و برخی از آثارش اشاره کرده .

مطبوع الاشعار ، الرساله الحاتمیه .

در این کتاب ماجرای بین خود و متنبی را شرح داده و بسرقات او اشاره کرده است و امثال اینها .

حاتمی سال ۳۸۸ هجری در ماه ربیع الاخر درگذشت .

(۴۴) ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم ضبی طهمانی معروف به حاکم نیشابوری و ملقب به ابن البیع با تشدید بآء بر وزن قیم .  
ابن خلکان مینویسد ابن بیع در روزگار خود پیشوای محدثان بوده و آثار بیسابقه‌ای را در فنون حدیث بجای گذارده که محدثان دیگر به تالیف مانند آنها کمتر دست یافته‌اند .  
ابن بیع دانشمندی خردمند بود و از معلومات فراوانی برخوردار گردیده و علم فقه را از محضر ابوسهل محمد بن سلیمان صلوکی فقیه شافعی فرا گرفت سپس در طلب حدیث برآمد و فن غالبی خود را فنون حدیث مقرر داشت و بهمین رشته شهرت یافت و از گروه بسیاری از محدثان که نزدیک به دو هزار تن محدث می‌باشند استفاده کرد (۱) ، حتی از دانشمندانی که پس از رحلت او بجای بودند بهره‌ور گردید .

ابن بیع نزدیک هزار و پانصد جزو در فنون مختلف که اطلاع داشته تالیف از جمله الصحیحان ، العلل ، الامالی ، فوائد الشیوخ ، امالی العشیات ، تراجم الشیوخ .  
از آثاریکه منحصر با او بوده معرفه الحدیث ، تاریخ علماء نیشابور ، المدخل الی علم الصحیح ، المستدرک علی الصحیحین و ما تفرد به کل واحد من الامامین ، فضائل الامام الشافعی .

ابن بیع دوبار به حجاز و عراق مسافرت کرد سفر دوم او سال ۳۶۰ هجری بود در این سفر با حافظان حدیث بمنظاره پرداخت و با شیوخ این فن مذاکره کرد و احادیث بسیاری بروایت از آنان یادداشت نمود و با دارقطنی گفتگو کرد وی بفضل ابن بیع اعتراف نمود .  
ابن بیع سال ۳۵۹ در روزگار سامانیها و وزارت ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی به داوری نیشابور موظف گردید و پس از آن بقضاوت گرگان نامزد شد نپذیرفت .  
سامانیها بر اثر توجه خاصی که به وی داشتند او را به پیامبری از طرف خود به دربار آل بویه گسیل می نمودند .

(۱) اسامی همه یا حداکثر اساتید خود را در تاریخ نیشابور نامبرده است و شهرت حاکم بدانجهت است که قضاوت نیشابور را از طرف سامانیها بعهدده داشته .

ابن بیع در ماه ربیع الاول سال ۳۲۱ هجری (اشک) در نیشابور متولد شد و روز سه شنبه سوم صفر سال ۴۰۵ (قه) در همانجا وفات یافت .

خلیلی وفات او را در کتاب ارشاد سال ۴۰۳ نوشته .

ابن خلکان از خلیلی مزبور نقل میکند نامبرده حمدویه جد اعلای ابن بیع را چنین ضبط نموده حمدویه بفتح حاء و سکون میم و ضم دال و فتح یاء بر وزن حمدونه با نون لیکن فیروزآبادی کلمه‌ی مزبور در ماده حمدان بمناسبت احمد بن محمد بن احمد بن یعقوب بن حمدویه بضم حاء و میم مشدد مفتوح ضبط کرده و گفته نامبرده یکی از محدثانست .

(۴۵) ابوبکر محمد بن طیب بن محمد باقلانی اشعری بصری از مشاهیر دانشمندان فن کلامست .

ابن خلکان گوید باقلانی در مرام ابوالحسن اشعری سمت ریاست و بزرگی داشت و از اعتقادات او جانب‌داری میکرد و در بغداد ساکن بود و آثار مشهوری در علم کلام بوجود آورد .

باقلانی در دانشوری یکتای زمان خود بود و ریاست مذهب اشعری و سایر مناصب دیگر را بعهدده داشت و بسماع حدیث از محدثان عصر توفیق و در فن مناظره مهارت ویژه‌ای داشت .

هنگامی در حضور عده‌ای با ابوسعید هارونی بمنظره پرداخت پس از گفتگوهای بسیار خطاب بحاضران گفت گواه باشید اگر هارونی آنچه را که من گفتم از سرنگیرد از وی مطالبه جواب نخواهم کرد ، هارونی گفت گواه باشید اگر باقلانی گفتار خودش را اعاده نماید تسلیم گفتار او خواهم بود .

باقلانی در غروب روز شنبه هفت روز مانده از ذیقعدہ سال ۴۰۳ (جت) وفات یافت و فرزندش حسن روز یکشنبه بر جنازه‌ی او نماز گذارد نخست بدن او را در خانه اش واقع در درب‌المجوس دفن کردند سپس از آنجا بگورستان باب حرب انتقال دادند .

باقلانی بکسر قاف منسوب به باقلا و کسی است که فروشنده‌ی آن بوده باشد . کلمه باقلا را بدو طور استعمال کرده‌اند : ۱ - تشدید و الف مقصوره باقلی . ۲ - تخفیف لام و الف ممدوده باقلاء و یاء نسبت بمناسبت زیاده شدن نونست چنانچه در نسبت به صنعاء و نهر اصنعانی و نهرانی میگویند .

لیکن حریری در دره‌الفواص چنین نسبتی نپذیرفته و گفته کسیکه باقلا را مقصور و

باقلی بخواند منسوب بدان را باقلى ميگويد و كسيكه آنرا ممدود و باقلا تلفظ كند نسبت بدان را باقلاوى و باقلائى ميگويد و نميتوان آنرا با صنعا و نهرا در يك رديف درآورد .  
مؤلف گوید باقلانی از جمله دانشمندانی است که آراء خلافی او در کتابهای اصول و امثال آنها آورده شده از جمله معتقد است مصطلحات شرعیه در معانی لغوی آنها بکار برده شده و اصولاً و لو بر سبیل مجاز هم باشد برخلاف معانی لغویشان نمی باشند زیرا خصوصياتی که از جانب شارع مقرر گردیده شروط صحت آنها بوده و بیرون از مہیات الفاظ مزبورہ اند .

چنانچه جمعی از اصولیہای ما معتقداند حقایق شرعیہ وضع عمومی دارند و شامل صحیح و فاسد ہر دو میشوند و بر ہر دو دستہ اطلاق میشوند ہر چند گفته اند باقلانی اخیراً معتقد شدہ حقایق شرعیہ مجازات لغویہ اند .

سید شریف در شرح مواقف بمناسبتی از او نامبرده و مینویسد باقلانی مردی عالم و پارسا و عابد و یاور سنیہا و نادرہ روزگار و اعجوبہ اعصار و پیشوای اصولیہا و از فقہاء مالکی مذهب بود در بغداد ساکن بود و همانجا بسماع حدیث موفق گردید و درگذشت .  
مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال شیخ مفید قده بہ پارہای از احوال باقلانی و مباحثہایکہ وی دربارہی جبر و قدر نمودہ اشارہ نمودیم .

مؤلف در حاشیہ از مجموعہ شیخ تاج الدین حسین صاعد حائری فقیہ متبحر بنقل از عجائب البلدان یاد کردہ مینویسد نامبرده آنکاہ کہ بشرح تاریخ شہر بصرہ پرداختہ مینویسد قاضی ابوبکر محمد بن طیب مشہور بہ باقلانی از مردم این شہر است عالمی اصولی و متکلم و علامہ زمانش بود آثاری فراوان دارد و بہ وفور علم و حاضر جوابی معروف است .

ہنگامی عضدالدولہ او را بسفارت برم فرستاد باقلانی با دانشمندان رومی مباحثہ کرد و بر ہمہی آنها پیروز شد و ہمگان بہ تقدم او اعتراف کردند پس از آنکہ باقلانی ماموریت خود را انجام داد راہبی را حضور سلطان روم دید از روی تمسخر احوال او و زن و فرزندش را پرسید پادشاہ روم از بی شعوری و زیرکی باقلانی بشگفت آمدہ دفت تو با اینکہ زبان ملت مسلمانی و مقدم دانشمندانى چگونه نمیدانی گروه پارسایان منزہ از زن و فرزندند، باقلانی گفت از شما درشگفتم کہ گروه راہبان را منزہ از زن و فرزند میدانید و حال آنکہ برای خدا زن و فرزند قائلید و او را منزہ از زن و فرزند نمیدانید، فبہت الذی کفر .

ابوبکر محمد بن عبدالرحمن معروف بہ ابن قریعہ بغدادی از داوران اہل سنت و

مؤلف اجوبہ المسائل المضحکہ است کہ در اختیار بذلہ گویان آن عصر بوده .  
ابن خلکان مینویسد ابن قریعہ سال ۳۶۷ ہجری درگذشتہ .

ابن قریعہ در سندیه و امثال آن از نواحی بغداد قضاوت داشت و از فنون معمولہ با خبر بود و مردی بدیہی گو و حاضر جواب و از افراد بی نظیر روزگار بود .  
روء ساء و سران مردم مسائل خندہ آور و بی سابقہ ای بوسیلہ نامہ از وی می پرسیدند او ہم بدون تامل پاسخ آنها را بہمان طرز می نگاشت و برای آنها میفرستاد .  
از جملہ وزیر مہلبی عدہ ای را وادار میکرد تا سئوالات خندہ آوری کہ مشتمل بر نوادر چندی بودہ از وی بپرسند عباس بن معلی کاتب کہ از همان افراد بود بوی نوشت ، مردی یہودی با زن نصرانی زنا کردہ و از او فرزند وی بوجود آمد کہ بدنش بدن انسانست و سرش سر گاو .

اینک ہر دو دستگیر شدہ اند فرمان قاضی دربارہی آنها چیست ؟ در پاسخ نوشت این پیش آمد درستترین کواہست کہ یہودیان ملعون دلشان با علاقمندی بگوسالہ عجین کردیدہ آنچنانکہ گوسالہ سر از آلت تناسلی آنان بدر آورده اینک رای من اینست سر آن گوسالہ را بسر یہودی و پای او را صلیب وار برگردن نصرانی بیاویزند و آندو را بر روی زمین بکشانند و جارچی فریاد زند ظلمات بعضہا فوق بعض .

گویند آنگاہ کہ صاحب بن عباد وارد بغداد شد بمجلس وزیر مہلبی درآمده و همان وقت ابن قریعہ نیز حضور داشت .

صاحب بذلہ گوئیہا و بدیہہ گوئیہائی کہ بسرعت ایراد میکرد موجبات شگفتی او را فراہم آورد .

در ضمن نامہایکہ بہ ابوالفضل بن عمید نگاشت اظہار داشت در مجلس وزیر پیرسبک روحی بنام قاضی ابن قریعہ حضور داشت مطالب خندہ آمیزی از او پرسیدہ میشدو او ہم با ظرافت ہرچہ تمامتر آنها را پاسخ میداد .

اینک یکی از آنها در محضر وزیر کسی از وی پرسید حد قفا و پشت کردن چیست ؟ در پاسخ گفت ما اشتمل علیہ جر بانک و ادبک فیہ سلطانک و ما زحک فیہ اخوانک و باسطق فیہ غلمانک بہمان اندازہ است کہ گریبان پشت کردن آنها فرا گیرد و بفرمان شاہ آنها رنجہ دهند و دوستانت را بخنداند و شہدانت برای بازی برآن لطمہ وارد آورند در آخر افزود آنچه گفتم حدود چہارگانہ پی گردنست .

صاحب اظہار داشته سایر پاسخہای او بہمین طرز و اسلوب بودہ و ہرگاہ بیم آن

نبود سخن بدرزا کشد و فرصت را از دست دهد ہی پاسخهای او را ایراد میکردم .  
آری ابو محمد بن شرف قیروانی سراینده مشهور در کتاب ابکار الافکار به بخشی از این  
گونه پاسخ و پرسشهای او اشاره نموده .

(۴۶) ابو عبدالله محمد بن جعفر تمیمی نحوی معروف به قزاز قیروانی .  
ابن خلکان اظهار داشته رشته رشتهی مهم و مورد توجه قزاز علم نحو و لغت بوده و در عین  
حال در رشتههای مختلف دیگر آثار زیادی بوجود آورده بوده ،  
از آثار او الجامع در لغت است و این کتاب ارزنده و مشهوریست ، ابوالقاسم بن صیرفی  
مصری گفته ابو عبدالله قزاز از حاضران مجلس عزیز بن معز عبیدی کارگزار مصر بود و بنام  
او کتابهایی تالیف کرد .

امیر مختار مسبحی مینویسد امیر عزیز عبیدی نامبرده از قزاز درخواست کرد تا کتابی  
در سایر از حروف که علماء کلام عرب را منحصر به اسم و فعل و حرف دانسته جمع آوری  
نماید وی بنا به پیشنهاد عبیدی کتابی در این خصوص بترتیب الفبا در ضمن هزار ورقه از  
کتابهای متفرقه به جالبترین وضعی تالیف نمود .

ابن جزار گفته تا حال حاضر به آثار هیچیک از نحوین دست نیافته ام که مانند تالیف  
او بوجود آورده باشند .

از آثار او التعریض است در این کتاب سخنهای سرپوشیده و کنایاتی که در میان مردم  
متداولست جمع آوری کرده .

ابوعلی حسن بن رشیق در کتاب انموذج مینویسد و قزاز پیشینیان را با آثار خود  
رسوا کرد و زبان متاخران را کوتاه ساخت .

قزاز در پیشگاه پادشاهان و دانشمندان و خواص از مردم موقعیت مخصوصی داشت و  
عوام مردم هم بدیده علاقمندی باو می نگریستند و محبوب القلوب همگان بود .  
در کاری جز علوم دین نمی پرداخت و کاملاً زبان را در اختیار داشت تا مبادا سخنی  
بگوید که دین و دنیای او را بخطر بیندازد .

قزاز آثار نظمی پسندیده ای داشت و گاهی برای شیرینی و نمکینی محفل خود آنها را  
انشاد میکرد و نظر بخصوصی در یادآوری از اشعار خود نداشت و کسانی که کاملاً توانائی  
اشعار علمی و ادبی را داشتند بسروده های او توجه میکردند .  
از جمله چند بیت ذیل است :

اما و محل حبک فی فوادی و قدر مکانه فیہ المکین



لو انبسطت لی الامال حتی  
 لصنتک فی مکان سواد عینی  
 فابلغ منک غایات الامانی  
 فلی نفس تجرع کل یوم  
 اذا امننت قلوب الناس خافت  
 فکیف و انت دنیای و لو لا  
 تصیر لی عنانک فی یمینی  
 و خطت علیک من حذر جفونی  
 و آمن فیک آفات الظنون  
 علیک بهن کاسات المنون  
 علیک خفی الحاط العیون  
 عقاب الله فیک لقلت دینی

باید بدانی جایگاه علاقمندی بتو دل منست و تو تنها در دل من جای داری هرگاه آرزوها با من همکاری بنمایند تا عنان مرکب ترا بدست راست خود بگیرم ترا در سیاهی دیدگان خود جای میدهم و با پلکان چشمهای خود دشمنان ترا هدف تیر بلامیاسازم اینک مرا به آخرین آرزوهایم برسان و از همه‌گونه آسیبهای گمانها نگهداری کن زیرا نفس من هر روز بدانها کاسهای مرگ می‌چشاند زیرا دلهای مردم اگر از تو ایمنی پیدا کردند از چشم زخمهای پنهانی دیدگان بر تو ایمنی ندارند چگونه دربارهی تو اینگونه اظهار نکنم زیرا تو دنیای منی و هرگاه از شکنجهی خدا نمی‌هراسیدم می‌گفتم تو دین منی، و گفته است:

احین علمت انک نور عینی  
 جعلت مغیب شخصک عن عیانی  
 و انی لا اری حتی اراک  
 یغیب کل مخلوق سواک

از آنهنگام که دانستم تو نور دیدگان من هستی و من پیش از تو چیز دیگری را نمی‌بینم غیبت ترا از دیدگان خود همانند آن دیدم که همه چیز از چشم من غایب گردیده، و جز اینها قطعات بسیاری دارد.

قزاز در سن هفتاد سالگی سنه ۴۱۲ هجری (بیت) در قیروان که در آنروزگار پایتخت بود درگذشت.

قزاز به پیلهورچی و ابریشم فروش میگویند و عده‌ای از علماء بدین لقب مشهورند. فیروزآبادی مینویسد قیروان بفتح قاف و ضم راء یکی از شهرهای آفریقا است درروزگار معویه عنوان شهر بخود گرفته و اصل آنرا عقبه بن نافع قرشی که مرد مستجاب‌الدعوه‌ای بوده بنا کرده.

تلخیص‌الاثار مینویسد در قیروان دو ستون موجود است که کسی از اطراف آنها اطلاعی ندارد و هرروز جمعه پیش از آفتاب از آنها آب ترشح میشود.

(۴۷) عزالمک محمد بن ابوالقاسم عبیدالله بن احمد بن اسماعیل بن عبدالعزیز معروف به امیر مختار مسبحی کاتب.

ابن خلکان نوشته مسیحی اصلا از مردم حرار بود و در مصر تولد یافته .  
 کتاب تاریخ او مشہور است و علاوه بر آن آثار دیگری نیز دارد .  
 مسیحی از ہمہ گونه فضائل و کمالات برخوردار بود و از آثار خود بہرہی کاملی داشت .  
 مسیحی در لباس لشکری بسر میبرد و سال ۳۹۸ ہجری بخدمت حاکم بن عبدالعزیز  
 امیر مصر پیوستہ و مورد توجہ بودہ .

مسیحی سی اثر از خود باقی گذارده از جملہ تاریخ مزبور است کہ با وجود آن نیازی  
 بہ تاریخہای دیگر کہ بسبک آن تالیف شدہ نخواہد بود مسیحی کتاب مذکور را در گذارشات  
 کشور مصر و عجائب آن در ضمن سیزدہ ہزار ورقہ گرد آورده دیگری الراح والارتیاح است  
 کہ در ہزار و پانصد ورقہ تالیف شدہ دیگری الغرق والشرق در شرح احوال انہا کہ بوسیلہ  
 غرق در دریا یا اندوہ مردہ اند در دویست ورقہ کتاب الطعام والادام در ہزار ورقہ کتاب  
 درک البغیہ در بیان ادیان و عبادات دستجات مختلف در سہ ہزار و پانصد ورقہ قصص الانبیاء  
 علیہم السلام و احوال ایشان در ہزار و پانصد ورقہ کتاب مناکحہ و انواع مجامعت در ہزار  
 و دویست ورقہ کتاب الامثلہ للاول المقبلہ در فن ستارہ شناسی و حساب در پانصد ورقہ کتاب  
 القضا یا الصائبہ در معانی احکام نجوم در سہ ہزار ورقہ کتاب نوادر اخبار و غرائب آثار  
 در ہزار و پانصد ورقہ کتاب الشجن والسکن در اخبار اہل الہوا در دو ہزار و پانصد ورقہ  
 کتاب السئوال والجواب در پانصد ورقہ کتاب مختار الاغانی و معانی آنہا و امثال اینہا از  
 آثار دیگر .

مسیحی شعر خوب میگفتہ و آثار نظمی او در کمال پسندیدگی است و در ربیع الاخر  
 سال ۴۲۵ (کت) در سن ۹۳ سالگی وفات یافتہ .

از سمعانی نقل شدہ مسیحی صیغہ اسم فاعل از باب تفعیل و منسوب بہ جد است و  
 مسیحی مؤلف تاریخ مغربیہا و مصر بدین لقب مشہور است .

(۴۸) ابوالحسین محمد بن علی بن طیب معروف بہ ابوالحسین بصری از متکلمان

معتزلی مذهب بودہ .

ابن خلکان مینویسد ابوالحسین یکی از پیشوایان بنام واعیان مشار بالبنان بودہ کہ  
 در فن کلام و اصول الدین انگشت نماست .

ابوالحسین سخنانی شیرین و گفتاری نمکین داشت و در روزگار خود پیشوائی ارجمند  
 بود و آثار ارزندہای در اصول فقہ داشتہ .

از آثار او کتاب بزرگی است بنام المعتمد کہ فخرالدین رازی محصول خود را بسبک

آن تالیف کرده و از آن بهره‌ها برده دیگری کتاب بزرگی بنام تصفح الادله دیگری شرح اصول  
خمسه دیگری در امامت و امثال اینها در اصول الدین .

ابوالحسین از آثار خود کمال بهره‌وری را داشت و در بغداد ساکن بود و همانجا در  
ماه ربیع الاخر سال ۴۳۶ (تلو) وفات یافت و در مقبره شونیزی دفن شد و قاضی ابوعبدالله  
صیمری بر جنازه او نماز گذارد .

(۴۹) ابوالفضائل محمد بن خلف مرابط مغربی اندلسی شارح صحیح بخاری است و  
سال ۴۸۷ (فزت) وفات یافته .

مؤلف گوید بطوریکه از حبیب السیر بر می‌آید در همین سال .

ابونصر علی بن هبه‌الله بن ماکولا مؤلف کتاب اکمال در تاریخ و شیخ روایتی ابو  
سعید سمعانی مورخ مشهور درگذشته .

ابوالحسن علی بن خلف بن بطلال قرطبی که از جمله شارحان صحیح بخاریست سال  
۴۴۹ (تمط) وفات یافته .

(۵۰) ابوعبدالله محمد بن سلامه قضاعی مغربی مؤلف کتاب الشهاب .

نامبرده کتاب مزبور را در گفتار حکمت امیر رسول خدا گرد آورده و سخنان زرین آن  
حضرت را بترتیب ابواب تنظیم کرده .

ما نام او را ذیل احوال شیخ عبدالواحد آمدی مؤلف غرر و درر یاد کرده و ضمنابه  
یادآوری از عده‌ای که کتاب او را شرح کرده‌اند پرداختیم .

(۵۱) ابوالمعالی محمد بن زید علوی حسینی .

حبیب السیر بنقل از تاریخ یافعی می‌نویسد ابوالمعالی از شیخ ابوعلی بن شاذان  
روایت می‌کرده و آثار پسندیده‌ای از خود باقی گذارده و دولتیها و کارگذاران امور مملکتی  
از وی کمال بزرگداشت را می‌نمودند .

ابوالمعالی ثروت هنگفتی داشت چنانچه هر سال از زکوت مملکات خود مبلغ دوهزار  
دینار به مستحقان می‌پرداخت و سال ۴۷۹ هجری (عطت) وفات یافت .

مؤلف گوید ممکن است ابوالمعالی ، همان محمد بن زید بن داعی حسینی باشد که  
ذیل شرح حال سید مرتضی بن داعی حسینی که از علماء شیعه و امامی مذهب بوده به نقل  
از فهرست شیخ منتجب الدین بنام او اشاره کردیم .

(۵۲) ابوریحان محمد بن احمد بیرونی مؤلف آثار الباقیه و امثال آن از تالیفات و

آثار گرانبہای دیگر (۱) .

مؤلف گوید شرح حال او را بدانمناسبت که برخی از مورخان و رجالیہانامشرا احمد گفتهاند درباب احمدها متعرض شدهایم و همانجا نوشتیم .

مؤلف طبقات نام او را درردیف اعلام محمد نام متذکر گردیدہ و ما چنان تصور کردیم کہ بوریحان کنیہی دو نفر دانشمند بودہ و امتیازشان بہ پدر و فرزند است بہ این توضیح کہ یکی احمد بن محمد است و دیگری محمد بن احمد و در اینجا بار دیگر بہ ترجمہی احوال او اشارہ می‌کنیم تا مطالبی کہ در ترجمہی گذشتہ از قلم ما افتاد ایراد نمائیم .

شمس‌الدین شہرزوری در تاریخ‌الحکماء مینویسد :

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی از اجلاء مہندسان بودہ مدت چہل سال در دیار ہند بمنظور فراگرفتن علوم و کمالات زیست داشتہ و آثار بسیاری تالیف کردہ و با ابوعلی سینا مناظراتی در میان بودہ با آنکہ از مقام عالی دانش برخوردار بودہ در عین حال شایستگی آنموقعیت را نداشتہ کہ از ہمہ کمالات معمولہی آن عصر اظہار اطلاع بنماید زیرا (ہر کسی را بہر کاری ساختند) .

آثار ابوریحان باندازہ یکبار شتر بودہ و در اینراہ موفقیت ویژه‌ای بدست آورده بود و کوششہای علمی او در خور ستایش است .

بیرون کہ بوریحان بدانجا منسوبست از شہرہای سند است .

بوریحان در آنجا بدنیا آمدہ و بزرگ شدہ و شہریست کہ ہمہگونہ غرائب و عجائب در آن یافتہ میشود و دور ہم نیست شہر غرائب و عجائب باشد زیرا محل گوہر، صدف است .

از گفتار بوریحانست سختی و سستی تنها وجود ندارد بلکہ ہمراہ با چیز دیگراند ؟ باختلاف احوال بوجود می‌آیند باین توضیح کہ امور از جہتی سادہ و آسان و از جہت دیگر سخت و دشوارند یعنی سختی و سستی از امور نسبی میباشند .

(۱) علیقلی میرزا ملقب بہ اعتضاد السلطنہ فرزند فتحعلیشاہ متولد ۱۲۳۴ و متوفی در شب عاشورا ۱۲۹۸ ہجری کہ وزیر علوم زمان ناصرالدینشاہ بودہ کتاب آثار الباقیہ را بہ فارسی شرح کردہ و خوب از عہدہ برآمدہ وی شعر میگفتہ و تخلص فخری می‌نمودہ پارہای از اشعار او را در ضمیمہ تاریخ خراسان نوشتہایم .

باز گفته پذیرش خوی حکیمان و دانشمندان سنت الهی را احیا میکنند و بدعت و بی دینی را نابود میسازند .

شنیده‌ام نگاه که قانون مسعودی را تالیف کرد سلطان مسعود یکبار نقره جازه برای او فرستاد بوریحان جازه سلطان را نپذیرفت و آنرا بخزانة سلطانی بازپس فرستاد و پوزش خواست که من از داشتن اینهمه جایزه بی نیازم .

بوریحان توجه و تمایل عجیبی به تحصیل علم داشت و به تصنیف کتابها شبانه روز خود را میگذرانید و درهای دانش را بروی پژوهندگان علوم می‌گشود و خارهای مشکلات آنها را از بن بر می‌انداخت و هیچگاه دستش از قلم و چشمش از نظر و دلش از اندیشه تهی نبود تنها دو روز نوروز و مهرگان را در ظرف سال تعطیل میکرد آنهم بکارهای خصوصی خود بمنظور برگزاری این دو جشن ملی میپرداخت .

مؤلف مینویسد نوروز همانروزیست که خورشید وارد برج حمل میشود و مهرگان روزی است که خورشید وارد برج میزان میگردد و عرب مهرگان را ربیع الثانی و نوروز را ربیع الاول مینامند و این دو ربیع برابر دو ربیع است که نام ماه سوم و چهارم ماههای قمری باشد . و یا منظور از ربیع الاول هنگامی است که سماروغ بدست میآید و نخل خوشه‌می‌بندد و ربیع الثانی موقعی است که میوه‌ها میرسند و این دو ربیع را بعنوان زمانی معرفی میکنند چنانچه دو ربیع ماهی را با کلمه‌ی شهر امتیاز میدهند و میگویند شهر ربیع الاول و شهر ربیع الثانی و چنین امتیازی را برای ماههای دیگر در نظر ندارند ، آری ماه رمضان را به منظور پیروی از قرآن کریم شهر رمضان می‌خوانند زیرا نهی شده از اینکه بگویند جاء رمضان یا ذهب رمضان یعنی رمضان را بدون کلمه شهر ادا کنند .

زیرا رمضان از جمله اسامی خداست که باید رعایت ادب را در تلفظ آن نمود .

و علت اهمیت نوروز و مهرگان آنستکه شهریاران ایران بر اثر تساوی ساعتهای شبانه روزی نوروز و مهرگان را که در دو نقطه اعتدال ربیعی و خریفی قرار گرفته‌اند و هوا در این دو هنگام در نهایت اعتدال است جشن می‌گرفتند و بارعام میدادند و به تجدید عهد و مراسم نوروزی و مهرگانی میپرداختند .

مؤلف مجمع‌البحرین مینویسد مهرجان جشن ایرانیهاست و از کلمه مهر بروزن حمل و کلمه جان ترکیب شده و بمعنی علاقمندی جانی است و ما بزودی بخواست خدا تحقیقی آنرا در کلمه نذر خواهیم کرد .

مؤلف گوید متاسفانه طریحی در ذیل کلمه‌ی مزبور وفایه‌وعده‌ی خود ننموده چنانچه

در مواضع دیگر که وعده داده از وفای بعهد خود خاطر کرده و شاهد ما مسامحات فراوان اوست که در بسیاری از لغتها انجام داده و بخصوص در کلمه مهرجان که مهر را بر وزن حمل مقرر داشته و اینگونه موازنه صحیح نمیباشد زیرا کلمه‌ی حمل را بر سه وجه میتوان خواند ( و از لغات مثلثه است ) و بهتر آن بود بگوید مهر بر وزن صهر است تا از این اشتباه بیرون برود و هم رعایت مجانست بین دو لفظ را کرده باشد .

محمد بن احمد بیهقی معروف به معموری در حکمت و فنون ریاضی ماهر بوده . شهرزوری مینویسد معموری در ریاضیات تالی بنی موسی بوده و آثاریکه در مخروطات تالیف کرده بیسابقه بوده و کسی از دانشمندان ریاضی بتالیف چنان کتبی دست نیافته‌اند . و حکیم عمر خیام که خود استاد بزرگواری در این فن بوده به فضیلت و موقعیت او اعتراف کرده است .

معموری بفرمان ملک شاه سلجوقی برای ترتیب و تنظیم رصدخانه باصفهان رفت و همان ماموریت ایجاب کرد تا روزگار سلطان محمد در آنجا باشد در آنروزگار باطنیها دست به آشوبگری زده و اصفهان را تحت آتش آشوب خود قرار دادند معموری که طالع ستاره‌ی خود در درجه نحوست یافته بواهمه افتاده از خانه‌ی سلطان که مقر همیشگیش بوده بیرون رفته و بخانه‌ی یکی از دوستانش درآمده و در گوشه‌ای پناهنده شد در آنروزیکی از آشوبگران باطنی را دستگیر کرده زنان و بچه‌ها بر فراز بامها به تماشا آمده تصادفا پای یکی از زنان تماشاگر بر فراز بامی که معموری در اطاق آن مخفی بود بچوبی گرفته نزدیک بود در میان حیات افتد (که ایکاش افتاده بود) ناراحت شده در آنحال چشمش بمعموری افتاد فریاد زدایمردم اینک یکی از باطنیها در این خانه پنهان شده رجاله که همواره و در همه اوقات در انتظار چنین فرصتهائی هستند در میان آنخانه ریخته وی را دستگیر کرده و بدون آنکه از حال وی اطلاع پیدا کنند ویرا کشتند .

سران مملکتی که از قتل نابهنگام او اطلاع یافته مردم را بسی ملامت و سرزنش کردند لیکن سرزنش فائده‌ای نداشت زیرا احتراز از قضاء محتوم و تاخیر اجل معلوم درست نیست (الهی عاقبت محمود گردان) (۱) .

شهرستانی گفته باطنیه گروهی هستند که معتقداند برای هر ظاهری باطنی است و برای هر تنزلی تاویلی .

(۱) شهرزوری قتل او را سال ۳۸۵ هجری نوشته .

نامبردگان در میان هر جمعیتی بنامی شهرت یافته‌اند عراقیها آنرا باطنیه و قرامطه و مزدکی مینامند خراسانیها آنرا تعلیمیة و مجلده میگویند و خود آنها معتقدند ما اسماعیلیه هستیم و با این اسم از سایر فرقهای شیعه امتیاز پیدا میکنیم .

(۵۳) ابوحامد محمد بن محمد بن محمد بن طاوس غزالی طوسی .

ملقب به زینالدین و معروف به حجه الاسلام در مذهب از پیروان شافعی و در مرام از وابستگان به رویه‌ی اشعریست .

غزالی اصلاً از مردم غزاله طوس است و بعضی او را از بستگان ابوسعده سمعانی میدانند و من خود انتساب ویرا به ابوسعده در اثر یکی از فضلاء خاندان غزالی دیده‌ام و نامبرده جدا با آنها که کلمه‌ی غزالی را از غزل (ریسندگی) میدانند مخالفت کرده و ما تحقیقات لازم را ذیل احوال برادرش احمد نموده‌ایم و نیز بترجمه طوس و طابران پرداخته‌ایم ، فضیلت و موقعیت علمی او بالاتر از آنستکه قلم اجازه حق تحریر را بخود بدهد و در برتری او همین بس که شیعه و سنی او را بلقب حجه الاسلام میستایند .

بلکه اگر کسی بدقت به آثار او بنگرد خواهد فهمید آنچه دیگران در آثار خود آورده‌اند خوشه‌هاییست از خرمن فضیلت او چنانچه بدینموضوع ذیل احوال ملا محسن فیض کاشانی اشاره نموده‌ایم .

مؤلف مجالس المؤمنین از او کمال بزرگداشت را نموده و نام او را در ردیف اعلام شیعه آورده و مینویسد :

حجه الاسلام محمد بن محمد غزالی طوسی رحمه الله علیه کنیت او ابوحامد است در سنه ۴۵۰ (تن) در طوس متولد شد و در اوائل حال در آنجا و در نیشابور نزد ابوالمعالی جوینی که با امام الحرمین مشهور است بتحصیل علوم اشتغال نمود و بعد از آن بانظام الملک وزیر ملاقات نموده از او رعایت و قبول تمام یافت و با جمعی از افاضل که در خدمت نظام الملک بودند در مجالس متعدده مناظره و مباحثه کرد و برایشان غالب آمده و بعد از آن تدریس نظامیه بغداد را باو تفویض کردند و در سنه اربع و ثمانین (۴۸۴) به بغداد رفت و هم‌اهل عراق شیفته و فریفته او شدند و مدت ده سال آنجا بود آنگاه بوطن بازگشت و بحال خود مشغول گردید و از خلق خلوت گزید و کتب معتبره چون احیاء العلوم و غیر آن تصنیف کرد و بعد از اینهمه به نیشابور رفت و در نظامیه نیشابور درس گفت و بعد از آن چندگاه ترک آن کرد و بوطن بازگشت و از برای صوفیه خانقاهی درست کرد و از برای طلبه بنای مدرسه نمود و اوقات خود را بروظائف خیر از ختم قرآن و صحبت ارباب قلوب و

تدریس علوم توزیع نمود .

و در تضاعیف این احوال چون تعصب بسیار در تخطئه و تجهیل ابوحنیفہ می نمود مفتیان حنفی کہ در زمان سلطان محمود بودند بقتل او فتوا دادند اما ضرری باو نرسید تا در صباح روز دوشنبہ چہار دہم ماہ جمادی الاخرہ سنہ خمس و خمسماہ (۵۰۵) بجوار رحمت حق پیوست .

صاحب تاریخ استظہاری آورده کہ مؤید الملک وزیر ، امام محمد غزالی را در ایام عزلت بجهت تدریس بغداد طلب کرد وی در جواب نوشت :

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد و آله اجمعين اما بعد خدمت خواجہ وملجاء جهانيان متع الله المسلمين بطول بقائه اين ضعيف را از حضيض خرابه طوس باوج دارالسلام بغداد عمرها الله ميخوانند كرم و بزرگي مي نمايند بدین حقير نیز واجب است کہ خواجہ را از حضيض بشري باوج مراتب ملكي دعوت نمايد ، ای عزيز از طوس و بغداد راه بخداوند يکسانست اما از اوج انسانی تا حضيض حیوانی مسافت فراوان است و التماس حضور این فقير که کرده اند لاشک این فقير را وقت فراقست نه وقت سفر عراق ، فرض کن غزالی به بغداد رسید و متعاقب فرمان در رسید ، پس فکر مدرسی باید کرد امروز را همان روز انگار و دست از این بیچاره بدار والسلام على من اتبع الهدی .

و مجمل عقیده‌ی او چنانچه تفصیل یافت آنستکه در مبادی حال بواسطه مصاحبت رؤسای اهل ضلال از نور ایمانی خالی بوده و آخر مؤمن موالی بلکه شیعه عالی گردید .  
مولانا سائل همدانی در بعضی از رسائل خود کہ در بیان احوال و مقالات اهل سلوک نوشته در اثنای ذکر احمد غزالی گفته :

کہ محققين اهل ايمان را در اعتقاد برادرش و غلبات محبت اهل بیت قدحی وطعنی نیست مشايخ شيعه الغزالی منا گفته اند چه از وسيطش کہ در فقه شافعی نوشته رائج طعن شنیده اند و در مسئلہ عول از ابن عباس نقل کرده کہ گفت هر کہ در عول نزاع دارد با او مباحله میکنم گفتند در زمان عمر چرا نگفتی گفت رجل غيور خفته .

و محمد بن ابی القاسم کہ از تلامذہ غزالی است در رساله محاکمات آورده کہ غزالی در راه حج بخدمت حضرت شريف مرتضى رسید و جهت تحقيق مذهب حق بعضی از مشکلات مذهب را با خدمت مير مطارحه نموده و حضرت مير اصول عقائد اماميه را به دلائل قاطعه و براهين ساطعه براو تمام کردانید و غزالی از مذهب اهل سنت برگردیده بمذهب حق اماميه داخل گردید و چون غزالی از مکه معظمه مراجعت نمود برادر او احمد غزالی متصوف با او



ملاقات نموده گفت شنیده‌ام که با شریف مرتضی صحبت داشته و بقول او مذهب شیعه اختیار کرده‌ای؟ این معنی به غایت از تو عجیب است، محمد در جواب گفت آنکه در این مدت اختیار مذهب دیگر نموده بودم از من عجب بود و این بیت بر او خواند:

دوست بر ما عرض ایمان کرد و رفت پیره گبری را مسلمان کرد و رفت

آنگاه در میان برادران مباحثه منعقد شد و تا دو روز امتداد یافت و احمد در روز سیم بمرگ مفاجات مرد و جان به قابض ارواح سپرد.

و از شیخ محقق شهید ابو عبدالله بن مکی قدس الله سره که از اعظم متاخران و مجتهدان امامیه است منقولست که ایشان حکم به کذب ملاقات غزالی با حضرت میر مرتضی علم الهدی می نمودند چنانکه کتب تواریخ باین معنی ناظر است زیرا وفات حضرت میر مرتضی رضی الله عنه در سنه ثلثین و اربعماه بود و تولد غزالی در سنه خمسین و اربعماه.

مؤلف مجالس گوید که میتواند بود که ملاقات حجه الاسلام با شریف ابواحمد پسر میر رضی الدین واقع شده باشد که بعد از عم خود میر مرتضی قدس سره، شریف و نقیب علویه بود و چون اکابر سلسله را همیشه شریف و نقیب میخوانده‌اند و مع هذا عهد میر مرتضی نیز نزدیک بود، صاحب رساله محاکمات را نزد استماع بعضی از آن القاب شریف اشتباه به جناب عم شده باشد والله تعالی اعلم انتهى کلام صاحب مجالس المؤمنین.

مؤلف گوید ما اگر از هرگونه خطائی که مؤلف مجالس مرتکب شده بگذریم از این خطا که غزالی را شیعه دانسته چشم پوشی نخواهیم کرد زیرا در مراتب فروع و اصول از متعصبان شافعی مذهببان بوده و هرگاه مقرر شود آراء ناشایست او را حمل بر درستی بنمائیم اصولا مصداقی برای اهل سنت نخواهد بود و نمیتوان هیچ فرد سنی مذهبی را در عقائدی که دارد نسبت به اهل سنت داد.

علاوه بر این با اندک وقتی که بعمل آورده و بکوئیم که وی اواخر عمر شیعه شد باز هم پذیرش آن مورد قبول نخواهد بود و ما برای اثبات نظریه خود دلائلی داریم که ذیلا بشرح آنها می پردازیم.

از جمله هرگاه موضوع تشیع او درست باشد باید دیگران هم نقل کرده باشند و بتواتر رسیده باشد و هرگاه بغیر از محمد طوسی شاگرد غزالی دیگری از آن اطلاع میداشت اظهار کرده بود و خود سید صاحب مجالس با توجه خاصی که باینگونه امور داشته از آنها نقل کرده بود.

دیگر آنکه نظر باینکه طبقه‌ی سید مرتضی علم الهدی موافقت نمیکند که هم صحبت با

غزالی شده باشد باید گفت شاید مراد از سیدمرتضی سیدمرتضی رازی برادر سید مجتبی سابق‌الذکر باشد و پیش از این نوشتیم سیدمرتضی رازی آن پایه و اهمیت را نداشت که بتواند مانند غزالی را از جاده‌ی اهل سنت منحرف کرده و مستبصر بسازد.

دیگر آنکه در حکایت پسر بوالقاسم طوسی آمده که شیخ احمد برادر غزالی پس از دو روز مباحثه با برادرش بمرگ فجاءه درگذشت و حال آنکه همه مورخان سال درگذشت احمد را سنه‌ی ۵۲۰ یعنی پانزده سال پس از مرگ برادرش نوشته‌اند.

و هرگاه برخود لازم بدانیم که حکایت مزبور را بپذیریم و وسیله‌ی دوستی با امراء آن عصر که حداکثر شیعه بوده‌اند فراهم آوریم باید بگوئیم این سعادت برای شخص غزالی بوجود نیامده بلکه یکی از نوادگانش به نیکبختی دنیا و آخرت رسیده و همچنین در نسل او ادامه یافته چنانچه همین معنی در پیوند سیدشریف جرجانی اتفاق افتاده و بالاخره چنین احتمالی مناسب‌تر از احتمال مؤلف مجالس‌المؤمنین است که گفته مصاحب باغزالی برادرزاده‌ی سیدمرتضی علم‌الهدی بوده زیرا مابینت صدساله بین سیدمرتضی و غزالی را با تفاوت اندکی که مراد برادرزاده سید باشد برطرف نمی‌توان کرد بخصوص که بگوئیم غزالی در دوره کهنولت بملاقات برادرزاده سید رسیده چنانچه از شعر پیره‌گیری رامسلمان کرد و رفت همین معنی استفاده میشود با آنکه غزالی در هنگام ملاقات از پنجاه سال زیادتر نداشته بنابراین پیرمرد بچنین فردی اطلاق نمیشود و این احتمال نیز ثابت میکند فرد مستبصر غزالی و شخص مصاحب سیدمرتضی رازی هم نبوده.

و مادر تصانیف کتاب حاضر مطالبی را بمناسبت تحقیقات مزبور آورده‌ایم که رفع هر گونه اشتباهی را از خوانندگان می‌نماید و ذیلاً سزاوار است به اشارات برخی از اصحاب که مؤید تحقیقات فوق باشد بپردازیم.

سید محدث جزائری در کتاب غرائب‌الخبار ذیل خبر رسولخدا که فرمود قرآن کریم را با لحنهای عربی بخوانید و از آوازهای مردم فاسق و آنها که مرتکب گناهان کبیره میشوند احتراز کنید.

مینویسد از حدیث مزبور بدست می‌آید هرگاه کسی قرآن کریم را بطرزیکه فعلاً معمول است تلاوت نماید به غنا و آواز خوانده‌است زیرا غنا عبارت از ترجیعی است که در آدمی ایجاد طرب و خوشحالی بنماید و چنین آوازی باتفاق علما حرامست آری غزالی معتقد است غنای محرم منحصر بهمان آوازه‌خوانی است که در مجالس باده‌گساران و فاسقان بکار میرود و عده‌ای از دانشمندان امامی مذهب از وی پیروی کرده‌اند و با آنکه بفساد مرام او

معتقداند در اینخصوص تابع او گردیده‌اند و ترجیح طرب‌آور را که در مجالس باده‌گساری و امثال آن نباشد حرام میدانند گذشته از این که چنین آوازه‌خوانی را هم غنا نمی‌دانند با آنکه چنین آوازی در لغت و عرف و شرع مصداق غناست .

آری اینگونه رویه آئین متصوفینی است از قبیل حسن بصری و سفیان ثوری و پیروانشان که رقص و آواز و کف‌زدن و عشق‌ورزی به ساده‌رویان و ترک همسری و اختراع اذکار و ریاضات و امثال آنها را از بهترین عبادات میدانند و ادعا میکنند در نتیجه ریاضات بقاء خدا و رسول میرسند و از او گفتاری را شفاها استماع میکنند و امثال اینها از خرافات دیگر .

دور نیست شیاطینی بصورت‌های مختلف برای آنها مجسم گردند و شگفت‌آورتر آنکه با اختلاف مذاهبی که دارند چنانچه برخی شیعه و عده‌ای سنی و جمعی ملحد و گروهی کفار هنداند همگی مدعی کشف و شهوداند و از اینراه صحت مرام خود را اثبات مینمایند .

آری از جمله مکاشفات غزالی آن بود که سب یزید را با آنکه قاتل حضرت امام حسین (ع) میباشد جائز میدانند و معتقد است قتل مزبور گناه کبیره‌ایست که از یزید به وقوع پیوسته و مرتکب گناه کبیره را نمیتوان سب کرد و نیز پس از آنکه از تدریس دست برداشت و مدت بیست سال در مکه و دمشق بانزوا پرداخت باین مکاشفه دست یافت که مذهب امامیه باطل است و کتاب المنقذ من الضلال را بمنظور رد بر امامیه نوشت و در آنجا ثابت کرد که ائمه ظاهری معصوم نمی‌باشند و اعتقاد امامیه که آنانرا معصوم می‌دانند باطل و بی‌اساس است .

و در احیاء العلوم مینویسد رافضی پیش ما آمد و ادعای خونبها کرد ، گفتیم خون تو هدر است زیرا استیفاء خونبهای تو مشروط بحضور امام توست او را حاضر کن تا استیفاء خونبها بنماید .

در همان کتاب اظهار میدارد فرشتگان و پیمبران را مشاهده مینماید و از آنان بهره‌ور میگردد .

آری کتاب سرالعالمین و کشف ما فی الداهین را بدو نسبت میدهند و در آنجا مقاله‌ای دارد که حاکی از آنست وی بحقیقت گرائیده و دوستی اهل بیت را وسیله نجات خود قرار داده هرگاه براستی کتاب مزبور از او باشد و چنانچه گفته‌اند آخرین اثر قلمی او به حساب آید از کفر بایمان گرائیده پیره‌گیری خود مسلمان گشت و رفت .

سید جزائری در شرح اعتقادات علامه محمدباقر مجلسی قده‌پس از تخطئه و نکوهش از صوفیه و اینکه نامبردگان اصولاً از قواعد شرعیه بی‌بهره‌اند و بسیاری از مطالب ردیه

دیگر کہ از کتاب غرائبش ایراد کرده مینویسد کسیکه احیاء العلوم غزالی را کاملاً مورد بررسی قرار دهد می‌فهمد که در واقع نامبرده با تالیف کتاب مزبور احیاء باطل نموده و بگفتار بی‌اساس او پی خواهد برد .

علاوه بر آن کتاب دیگری دارد بنام المنقذ اینکتاب را در نکوهش از امامیه نگاشته و مخصوصاً با عقیده‌ی آنان که امام را معصوم میدانند جدا مخالفت نموده و علماء امامیه را در آنکتاب به اهل علم معرفی کرده و بهره‌وری علماء شیعه را از ائمه علیهم السلام بدین مثال نمودار ساخته نامبردگان مانند آدمی هستند که همه بدنش را به نجاست آلوده کرده باشد سپس برای اینکه بدن خود را از آلودگیها پاکیزه بسازد در صدد تحصیل آب برمیآید و بالاخره پس از کوشش فراوان دسترسی به آب پیدا میکند متاسفانه آن آب کافی بحال او نبوده و نمیتواند کاملاً بدن او را از آلودگی پاکیزه بسازد بدیهی است چنین آدمی تا به آخر عمر ملوث و غوطه‌ور در نجاست است .

غزالی در کتاب مزبور و امثال آن این عبارت را مکرر در مکرر ایراد کرده "رافضه خذ لهم الله" .

تا آنجا که مینویسد برخی گویند کتاب سرالعالمین از آثار قلمی اوست با آنکه کتاب مزبور از تالیفات او نبوده و یا مقاله‌ایکه نامبرده در کتاب مزبور در خصوص ولایت ایراد کرده از دیگریست و بنام وی بدان کتاب ملحق ساخته‌اند و هم ممکن است مقاله مزبور ساخته فکر خود او باشد و مخصوصاً چنین حقایقی بر زبان او جاری شده‌تاروز قیامت بیشتر و بهتر حجت بر او تمام شده باشد و در ردیف آنها باشد که خدا فرموده و جحد و ابها و استیقننتها انفسهم ظلماً و علواً با آنکه از حقیقت مطلب آنچنانکه باید اطلاع داشتند در عین حال بمنظور ستمگری و نخوت از پذیرش آن خودداری کردند ، بدیهی است سرانجام آشوبگران و یاوه‌سرایان از مضمون این آیه شریفه هویدا است انتھی .

آقامحمد علی کرمانشاهی در مقام‌الفضل مینویسد تفتازانی در شرح مقاصد تصریح کرده که میتوان ظالمان این امت را مورد لعن و نفرین قرار داده و بکنایه گفته برخی از علماء که مرادش غزالی است لعن بریزید را با آنکه بیشتر از آنچه گمان میرود مستحق لعن بوده تجویز نموده .

و ابن خلکان در وفيات‌الاعیان ذیل احوال علی بن محمدکیا طبری شافعی استدلال غزالی را بر عدم جواز لعن یزید ایراد کرده و بلکه ترحم بر او را جایز و بالاتر از آن مستحب شمرده و افزوده وی داخل در اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات میباشد .

ابن حجر در صواعق ، از غزالی و دیگری نقل کرده واعظ و امثال او حق ندارد مقتل حسین (ع) و حکایات و ماجرای عاشورای او را نقل کند زیرا ماجرای حسین مردم را به کینه توزی بر صحابه بهیجان میآورد و موجبات طعن بر آنها را ایجاد مینماید .  
و ابن جوزی کتابی بنام الرد علی المتعصب العنید المانع من لعن یزید در رد غزالی و هم کاسگان او نوشته .

و ما نیز گفتار خود را بدینمناسبت در رساله‌ایکه در بحث امامت تالیف کرده ایم کاملاً شرح داده ایم ، انتهى .

ابن خلکان ذیل احوال ابوالحسن کیهراسی پس از آنکه مرقوم داشته کیهراسی لعن بر یزید را تجویز کرده و استدلال تمامی برای آن آورده می‌نویسد بوحامد غزالی در این موضوع مخالفت کرده زیرا از او پرسیده‌اند کسیکه لعن یزید را تجویز کند آیا فاسق است؟ و آیا میتواند به لعن او اقدام نماید؟ و آیا یزید بر راستی تصمیم مقاتله‌ی با حسین را داشت یا نظرش دفاع بود و آیا ترحم بر یزید جایز است یا سکوت بهتر از لعن بر اوست، سئوالاتی است که ارزومندیم برای رفع اشتباه از آنها پاسخ دهید .

غزالی در پاسخ نوشت اصولاً لعن مسلمان جایز نمیباشد و کسیکه مسلمانی را مورد لعن و نفرین قرار دهد خود ملعونست رسولخدا فرموده مسلمان در صدد لعن دیگری بر نمی‌آید .

و چگونه لعن مسلمان جایز باشد و حال آنکه چهارپایان را نمی‌توان لعنت کرد و رسولخدا فرموده احترام مسلمان بالاتر از احترام کعبه است .

و یزید هم مسلمان صحیح‌العقیده‌ای بود بنابراین درست نیست حسین (ع) را او بکشد و یا دیگری را بقتل او وادار کند و یا از قتل او اظهار خرسندی بنماید و هرگاه چنین عملی از او بظهور نرسیده باشد چگونه میتوان نسبت باو بدبین شد با آنکه بدبینی نسبت بمسلمانان بتصریح کتاب و سنت حرامست .

تا آنجا که گفته هرگاه ندانیم قاتل اصلی حسین چه شخصی بود باید نسبت به همه مسلمانان خوشبین بود درعین حال اگر ثابت شود فلان مسلمان دیگری را بقتل آورده بنا بمذهب اهل حق او کافر نبوده زیرا قتل کفر نیست آری قاتل با عمل قتلی که از او سرزده مرتکب معصیتی شده و هرگاه قاتل بمیرد ممکن است با توبه از دنیا رفته باشد .

از آنطرف شخص کافر اگر توبه کرد لعن او جایز نیست تا چه رسد بمسلمانی که مرتکب قتل شده و مرده باشد .

علاوه بر این بچه دلیل قاتل حسین بدون توبه از دنیا رفته باشد و در صورتی که توبه کرده باشد خداي متعال توبه بندگان را می پذیرد (۱).

و بهمین مناسبت لعن هیچیک از افراد مسلمان جایز نمیباشد و کسیکه بلعن مسلمانی اقدام کند فاسق و معصیت کار بوده و هرگاه لعن چنان فردی جایز باشد و لا عن از انجام لعن ساکت بماند باجماع همه ی علما معصیت کار نبوده.

تا آنجا که گفته ترحم بر یزید جایز است و او داخل در افرادی است که مادر هر نماز میگوئیم اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات زیرا یزید هم مؤمن بود والله اعلم کتبه الغزالی .  
بالاخره با چنین فتوای سخیفی چگونه ممکن است این مرد نابکار از کفر به ایمان و از تسنن به تشیع گرائیده باشد بدیهی است فتوای پوشالی او باندازه ای سوزان و دردناک است که هر آن دل رسول خدا را جریحه دارتر میکند و فتوای این ناپاک برابر با عملی است که همه مخالفان در روز عاشورا نسبت بحسین و یاران او وارد آوردند و فتوای شوم او همان زخم زبانی است که هیچگاه بهبودی حاصل نمیکند .

جراحات السنان لها التیام و لا یلتام ما جرح اللسان  
آنچه زخم زبان کند با من زخم شمشیر جان ستان نکند  
و چه خوب لطیفه ای بخاطر من رسیده در نکوهش از غزالی :

شهد عسلی ز حنظلی مهجور است چون مهر علی که از غزالی دور است  
خاری که دهد بار عداوت سی سال کی در گلش از بار ولایت نور است

مؤلف گوید در سالهای پیشین ذیل آثار غزالی که در چرک نویسه های خود یادداشت کرده بودم نوشته ام سرالعالمین از جمله آثار قلمی غزالی است و از کتاب مزبور بدست میآید نامبرده مستبصر شده و به آئین شیعه گرائیده چنانچه برخی از اصحاب ما از قبیل شیخ علی بن عبدالعال فرموده الغزالی منا غزالی از ماست و نیز قاضی نورالله شهید در مجالس المؤمنین بطوریکه قبلا متعرض شدیم و محقق کاشانی در کتابهای اخلاقی خود که از آثار او کمک گرفته به تشیع وی تصریح کرده اند و صاحب مجمع البحرین مینویسد غزالی که از اکابر علماء قوم است در سرالعالمین حدیث من کنت مولاة فعلی مولاة را که رسول خدا

(۱) امیرعلیشیرنوائی قده در طعن بغزالی و امثال در ضمن رباعی فرموده ایکه گفتمی بر یزید و آل او لعنت مکن. از آنکه شاید حق تعالی کرده باشد در حمتش آنچه با آل نبی او کرده باشد پس خدا هم ببخشد ترا گر کرده باشی لعنتش.

در روز غدیر ایراد فرموده متعرض شده و جمله بخ بخ لک یا ابالحسن لقد اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه که عمر اظهار داشته ایراد کرده و افزوده اینجمله از عمر دلیل بر رضامندی و تسلیم ولایت اوست لیکن متاسفانه هوای نفس و ریاست دوستی و بدوش انداختن پایه خلافت و به اهتزاز آمدن پرچمها و ازدحام مرکبها و فتح شهرها و امرونی مردم آنان بمخالفت وادار کرد و بالاخره حق را پشت سر انداخته و آنرا به بهاء اندکی فروختند و معامله‌ی ناسودمندی کردند .

تا آنجا که گفته از معویه درشگفتم چگونه بر سر خلافت با علی (ع) بمنازعه برخاست مگر نه این بود رسول خدا با اینجمله که اذا ولی الخلیفتان فاقتلوا الا خیر منهما همه گونه بندهای طمع را برید و باز درشگفتم چگونه ممکن بود خلافتی که جسم نیست آنرا بدونیم نموده . انتهی .

مؤلف گوید درعین حال نمیتوان به استبصار او اطمینان پیدا کرد زیرا بسیاری از صاحب نظران استبصار او را منکر شده اند و کسی را که بتشیع او فتوا داده باشد مورد طعن و ایراد قرار داده اند و نه تنها غزالی را شیعه نمیدانند بلکه او را در آخرین پایه عداوت و کینه توزی با اهل بیت علیهم السلام میدانند .

ابن حجر عسقلانی که از ما بهتر باحوال غزالی آگاه است در خصوص لعن یزید که معرکه آراء سنیانست مینویسد همگان متفقا یزید را مرد فاسقی میدانند لیکن در جواز لعن او اختلاف کرده اند .

دسته‌ای لعن او را تجویز کرده اند از جمله ابن جوزی وی در کتاب الرد علی المتعصب العنیدالمانع من ذم یزید مینویسد برخی از من پرسیدند یزید چگونه موجودیست در پاسخ گفتم آنچه از وی سرزده کافی بحال اوست از من پرسید آیا لعن او جایز است پاسخ دادم دانشمندان پرهیزکار از قبیل احمد بن حنبل درباره‌ی یزید سخنانی اظهار داشته که مافوق لعن است .

و دیگران لعن او را جایز نمیدانند و معتقداند گناه او بسرحدی نرسیده که مستحق لعن بوده و مقتضی برای آن بوجود آمده باشد و غزالی از همان افرادیست که لعن او را تجویز نمیکند .

سپس خود ابن حجر در انتصار غزالی کوشیده و گفته آنچه را در انتصار از غزالی گفتیم شایسته بقواعد پیشوایان ماست زیرا آنان معتقداند لعن شخص بخصوصی جایز نیست مگر در صورتیکه بدانیم کافر از دنیا رفته مانند ابوجهل و ابولهب .

تا آنجا که گفته در کتاب انوار که از آثار پیشوایان متاخرین ماست چنین آمده  
ستمگران نه فاسقند و نه کافر آری نسبت بدانچه انجام داده‌اند خطاکارند و بهمین مناسبت  
طعن بر معویه جایز نیست زیرا از بزرگان صحابه است و لعن و تکفیر یزید جایز نمی‌باشد  
برای اینکه از جمله مؤمنانست و سرانجام او را باید بعهدہ خدا و مشیت او مقرر داشت اگر  
خواهد او را شکنجه دهد .

غزالی و دیگری گفته بر واعظ و مانند او حرامست که مقتل حسن و حسین (ع) و حکایت  
و تشاجر و تخاصم آنها را با اصحاب شرح دهد زیرا ماجرای آنان مردم را بر عداوت صحابه  
تهییج و تشویق میکند و موجب میشود تا مردم از آنها نکوهش نمایند زیرا آنان افرادی  
بوده که ما بتوسط پیشوایان خود از آنها نقل روایت نموده‌ایم بنابراین کسیکه زبان بطعن  
و لعن آنان برآورد بر خود طعنه زده است .

براستی چه ادله پوچ و بی‌اساس و لجن‌آمیزیست که برای قاتل اینهمه ارج و بهاء  
قائل شوند و برای مقتول که پاره تن پیغمبر خداست هیچگونه فضیلتی قائل نشوند تا به  
جائی که قاتلش را راوی روایت بدانند و لعن بر او را تجویز نکنند اما مقتولان که نفس  
مصطفی‌اند راوی روایت نباشند، خدا از همه غزالی و غزالی‌صفتان که یزیدان دورانند  
انتقام بگیرد .

ابن صلاح و نووی گفته‌اند همگی صحابه مردمی عادلند و آنگاه که رسول خدا از دنیا  
رحلت کرد صد و چهارده هزار صحابه داشت و قرآن و اخبار عدالت آنانرا امضا کرده و به  
بزرگواری آنان حکومت نموده بنابراین هرگاه پیش‌آمدی در میان آنان بوقوع پیوندد باید  
محملهای صحیح تهیه دید و روپوشهای مناسب بر روی کارهای آنان کشید که در حال حاضر  
موقعیتی برای تشریح روپوشهای مذکور نمیباشد، انتہی .

شیخ بهائی قدس سره در کشکول مینویسد حجه الاسلام ابو حامد محمد غزالی شاگرد  
امام الحرمین است در نیشابور چندین مدت از درس او بهره‌ور بوده و پس از مرگ او در حالی  
که انگشت‌نمای خاص و عام بوده به بغداد رفته فضلاء عراق از علم و کمال او به شگفت آمده  
و در آنجا شهرت بسزائی پیدا کرده و تدریس نظامیه بغداد بعهدہی او برگزار شده و حاضر  
درس او از اعیان مدرسان سیصد تن و از امیرزادگان بیشتر از صدتن بوده‌اند سپس همه‌ی  
مناصب مزبوره را ترک گفته و پارسائی و عزلت اختیار کرده و به عبادت پرداخته و مدتی  
در دمشق بسر برده و احیاء العلوم را همانجا تالیف کرده سپس بجانب بیت المقدس راهی  
شده و از آنجا بمصر و از آنجا به اسکندریه رفته طولی نکشیده رحل اقامت را در موطن



اصلیش طوس افکنده و خلوت از اغیار را بر همه چیز برتری داده و آثار با فائده‌ای از خود باقی گذارده .

غزالی از دیه‌ی از دیهات طوس بنام غزاله بوده .

یکی از فضلا گفته غزالی را در بیابانی دیده خرقه‌ای پوشیده و عصا و کوزه‌ای در دست دارد از وضع ظاهری او بشگفت آمده گفتم ای امام ، مگر تدریس علم در نظامیه بغداد از وضع فعلی که بخود گرفته‌ای بهتر نبود ؟

غزالی بناچیزی بمن نگریسته گفت آنگاه که ماه نیکبختی از آسمان اراده درخشید و خورشید وصول به مغربگاههای اصول رسید .

ترکت هوی لیلی و سعدی بمنزل

وفادت بی الاشواق مهلا فهده

وعدت الی مصحوب اول منزلی

منازل من تهوی رویدک فانزل

در دومین منزل از هوس‌بازی به لیلی و سعدی دست کشیدم و به اولین منزل بازگشتم در اینحال اشتیاقها فریاد زده آرام باش که اینها همه منزلگاههای آن کسی هستند که فریفته‌ی او میباشی با آرامش فرود آی .

پس از آنکه غزالی انزوا اختیار کرد وزیر نظام‌الملک در ضمن نامه‌ای از وی درخواست کرد تا به بغداد بازگشته به تدریس بپردازد ، غزالی پاسخ شافی و کافی برای او فرستاده که ممکن است آنرا در اینکتاب ایراد نمائیم

مؤلف گوید بدیهی است نامه‌ایکه شیخ بهائی نامبرده غیر از نامه‌ی فارسی بوده که ما پیش از این از تاریخ استظهاری نگارش دادیم .

شیخ در محل دیگر از کشول مینویسد آنگاه که غزالی انزوا اختیار کرده و به جامه پارسائی درآمده و دست از تدریس نظامیه برداشته بود نظام‌الملک نامه‌ای برای او نگاشته و او را بتدریس نظامیه دعوت کرده و متعهد شده نامبرده را از هرگونه مناصب ارزنده بر خوردار سازد .

غزالی نامه زیر را که ترجمه میشود در پاسخ نظام‌الملک فرستاده

بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر بنام آنکه همگان بوی میگرایند و شمام در نیکیها بر دیگران پیشقدم باشید .

بدان مردم توجه کردن بدانچیز که آنرا قلبی خود میدانند بر سه‌گونه‌اند و بر سه طائفه تقسیم میشود .

۱ - عوام مردم‌اند یعنی آنها که همت بدنیا گماشته و تنها توجهشان دنیای فانی

است و پیمبر اکرم در نکویش از آنان فرموده زیان هیچ دو گرگ گرسنه‌ای که در رمه‌ی گوسفندی بیفتد بیشتر از علاقمندی بزر و زیور دنیا نمیباشد و حال آنکه شرافتمندی در اسلامست .

۲ - خواص از مردم اند یعنی آنهایی هستند که آخرت را بر دنیا برتری می دهند و یقین دارند آخرت بهتر و برقرارتر است و میدانند که برای وصول به نعمتهای جاوید آخرت باید کارهای شایسته کرد و اینان اند که بزبان حال میگویند دنیا بر مردم آخرت حرامست و آخرت بر مردم دنیا حرام و هر دو براهل الله حرامند .

۳ - اخص از مردم اند و اینان افرادی هستند که به یقین میدانند بالاتر از هر چیزی چیز دیگری وجود دارد و آنچه که دین دیگریست زوال یابنده است و خردمند زوال یابندگان را دوست نمیدارد و بتحقیق میدانند دنیا و آخرت یکی از آفریدگان خدایند و بزرگترین و بهترین کارهای آن خوردن و هم خوابی کردنست و در این امر مهم همه چارپایان و جنبندگان انبازند بنابراین موضوع مهم و قابل توجهی نمیباشند بهمین جهت از دنیا و آخرت اعراض کرده و به آفریدگار و موجد و مالک آنها پرداخته‌اند و معنی واللہ خیر و باقی برای آنها کشف شده و دانسته‌اند که خدا از همه بهتر و پایدارتر است و نیز حقیقت لا اله الا الله که لا موجود الا الله است برای آنها بسرحد راستی و درستی رسیده و دانسته‌اند که به هریک از موجودات بنگرند جز اوست و بالاخره خالی از شرک خفی نبوده‌اند .

بنابراین موجودات از نظر این عده بر دودست‌اند خدا و ماسوای او این دو دسته را مانند دو کفه ترازو و دل خودشان را زبانه‌ی آن قرار داده‌اند و هرگاه مشاهده کردند دلشان متمایل بکفه‌ی شریفه است یقین کردند کفه حسناتشان گران شده و هرگاه آنرا متمایل بکفه ناپسند یافتند دانستند کفه سیئاتشان بطرف پستی گرائیده .

و همچنانکه طبقه اولی نسبت بدومی عوامند طبقه دومی نسبت به سومی عوامند بنابراین طبقات سه‌گانه بدو دسته عوام و خواص تقسیم میشوند .

اینجاست که میگویم صدرالوزراء با نامه‌ای که بمن نگاشته مرا از عالیترین مراتب وصول بقرب حق که برتر از بغداد و طوس و همه امکنه‌ی متساویه‌اند بناز لترین مقامات دعوت کرده .

از خدایمتعال درخواست کردم او را از خواب غفلت بیدار فرماید تا با چشم بصیرت از امروز خود بفردا نگر دو دست خالی از این دنیا نرود و السلام غزالی در فنون مختلفه از عقلی و شرعی و ادبی و صنایع آثاری بیپارسی و تازی از خود بیادگار گذارده مشهورترین آنها در اینروزگار احیاء علوم الدین است که نزدیک به پنجاه هزار بیت و در چهار مجلد

تدوین شده غزالی در این کتاب موضوعات حکمت آمیز و معرفت حق و منجیات و مهلکات و خویها و عبادات را شرح داده و از آنجا که کتاب مزبور از احادیث اهل بیت رسالت و خزائن علم حق و نبالت بی نصیب بوده مولانا ملامحسن فیض کاشانی قده این جفا را به جالبترین وفائی تدارک کرده و کتاب محجه البیضاء را که در احیاء احیاء بوده تالیف نموده و احادیث اهل بیت ظاهرین را جانشین گفتار افراد معمولی و ناشناس قرار داده و براستی کتاب او را چنانچه نام گذارده زنده فرموده .

و از آنجا که غزالی مطالب سرپوشیده ای که نیازمند بدقت است و بغیر از افرادی که از حقایق سلوک با خبرند دیگران بهره ای ندارند در آن ایراد نموده بمجردیکه در همان اوقات اثر مزبور شهرت پیدا کرد معاصران وی بخصوص مخالفان او از فرصت استفاده کرده و وی را منحرف معرفی کردند .

خود غزالی در صدد دفاع برآمده کتابی در رد مخالفان تالیف نموده .

ابوالعباس اقلیشی صوفی مشهور در ستایش از احیاء العلوم گفته ( ۱ ) .

ابا حامد انت المخصص بالمجد	فانت الذی علمتنا سنن الرشید
فربع عبادات و عاداتها التی	تعاقبها کالدر نظم فی العقید
و ثالثها فی المهلکات و انه	یمیح من الهلک المبرح من بعد
و رابعها فی المنجیات و انه	لیسرح بالارواح فی جنه الخلد
و منها ابتهاج للجوارح ظاهر	و منها صلاح للقلوب من البعد

ای ابو حامد ، تو آنکسی هستی که در خور بزرگواری میباشی و تو همان دانشمندی هستی که روشهای هدایت را بما آموختی کتابی تالیف کرده ای که یک مجلد آن در عبادات و مجلد دیگرش که چون گوهر برشته کشیده ایست در عادات و خویها تنظیم یافته مجلد سوم آن در مهلکات است که با مطالعه آنها از هلاکت آشکار نجات پیدا میکند ، چهارم در منجیات که شخص را با در نظر گرفتن آنها همراه با ارواح پاک در بهشت خلد همراه و همنا میسازد از این مجلدات جوارح لذت میبرند و دلها اصلاح می شوند و تقرب به حق پیدا میکنند .

خود غزالی مطالب مفصله ای احیاء العلوم را در ضمن آثار دیگرش به طریق اختصار

( ۱ ) مؤلف ذیل احوال استادش ابراهیم اعلم بنام او اشاره کرده کشف الظنون مینویسد شرح اسماء حسنا پیش بنام الانباء بوده و سال ۵۵۰ در گذشته .

ایراد نموده از جمله لب‌الاحیاء و منهاج‌العابدین در بیان آداب معاملات دینی و منهاج  
المسترشدین و قواعد العقائد و زاد‌الآخره و امثال اینها .

و از آثار مشهور او کتابهای چهارگانه فقهی اوست بنام البسیط والوسیط والوجیز  
والخلاصه و کتابهای تفسیری او عبارتند از فتوح‌القرآن و خواص‌القرآن و جواهر‌القرآن و  
سوره یوسف و یاقوت‌التاویل در تفسیر‌التنزیل ، مؤلف سلم‌السموات می‌نویسد کتاب  
یاقوت او مشتمل بر چهل مجلد بوده کتابهای اصول ششگانه او المستصفی والمنحول این دو  
مشهورند و الماخذ والمقتصر و شفاء‌العلیل فی القیاس والتعلیل و اساس‌القیاس والمقاصد  
کتابهای هفتگانه او در کلام عبارتند از :

الجام‌العوام و بدایه‌الهدایه والاقتصاد والانتصار والتفرقه بین الاسلام والزندقه  
والاربعین فی اصول‌الدین والظنون علی اهله و المضمون علی غیر اهله کتابهای هشتگانه  
او در اخلاق علاوه بر احیاء‌العلوم ، کیمیای سعادت بفارسی و الذریعه الی مکارم‌الشریعه ،  
اخلاق‌الابرار و نصیحة‌الملوک پیش از این نوشتیم ابوالحسن علی بن مبارک کتاب نصیحة  
الملوک از پارسی بتازی بگردانیده و آفات‌اللسان و کسر‌الشهوتین و ریاضه‌النفس والانیس  
فی‌الوحدہ والقربه الی‌الله عزوجل ، کتابهای اخبار نه‌گانه‌ی او عبارتند از نوادر اخبار و  
شرح اسماء‌الحسنی القسطاس‌المستقیم والدره‌الفاخره فی کشف علوم‌الآخره والرساله  
مختلف بدست آورده‌ایم المنتحل فی علم‌الجدل و اثبات‌النظر‌المبادی والغایات و الرد  
علی من غیر‌الانجیل و مشکوة‌الانوار و معیار‌العلم و محک‌النظر و تهافت‌الفلاسفه والنقح  
والتسویه و حقیقه‌القولین و کتاب‌المنقذ من الضلال بنا باظهار بعضی کتاب مزبور را در اواخر  
عمر نگاشته و از این کتابش پیداست اصولا علاقه‌ای باهل بیت پیغمبر اکرم (ص) نداشته و به  
همین دلیل میدانیم کتاب‌سرا‌العالمین و کشف حقیقه‌الدارین از آثار قلمی او نمیباشد و این  
خلکان که از دقایق آثار او با خبر بوده کتاب مزبور را ذیل آثار او نام نبرده است .

و ممکن است کتاب مزبور تالیف یکی از امامی مذهبها یا دیگری از منتسبان به غزالی  
باشد .

از آثار نظمی اوست :

حلت عقارب صدغه فی خده قمر افجل بها عن التشبیه

و لقد عهدناه یحل ببرجها فمن العجائب کیف حلت فیه

موهای پیچیده صدغ (بضم صاد سفیدی میان گوش و چشم) او که بشکل عقرب بر

گونه‌اش ریخته ماه رخسارش که ارزنده‌تر از تشبیه است در میان گرفته‌ماز سابق میدانستیم

که ماه در برج عقرب طالع میشود و اینک در شگفتیم چگونه عقرب در رخسار او ظاهر گردیده از اوست :

هبنی صوت کما ترون بزعمکم      و حظیت منه بلثم خد ازهر  
انی اعتزلت فلا تلو موا انه      اضحی یقابلی بوجه اشعری  
چنانچه می پندارید فریفته گونه رخشان او گردیده اینک که از همه جز او انزوا اختیار کرده ام مرا سرزنش مکنید تا او با من روبرو شود و مرا از دیدارش بهره ور سازد .  
از اوست در ستایش از خرد :

بالعقل ینال المرء اوج البدر      والعقل بهالجاه و سامی القدر  
والعقل به یغسل عار الوزر      والجاه یكون مع نفاذ الامر  
بوسیله عقل است که خردمند به اوج ماه میرسد و جاه و جلال هم بتوسط عقل موقعیت و قدر و مقام پیدا میکند خرد است که ننگ کارهای ناپسند را می شوید پس خرد از جاه برتر است زیرا موقعیت و جاه آنهنگام ارزنده است که فرمان صاحب جاه را بپذیرند .  
باز هم رباعی ذیل را در ستایش از خرد سروده .

ان كنت من اصل جوهر منسوب      او یوسف فی الحسن و من یعقوب  
ما انت بفقد عقلک المحبوب      فی الناس سوی محتقر معیوب  
اگر از گوهری اصیل یا در زیبائی چون یوسف زاده یعقوب باشی از آنجا که از خرد سهمی نداری در میان مردم حقیر و عیبناکی مؤلف سلم السموات رباعی ذیل را از او نقل کرده .

ای کان بقا در چه بقائی که نهی      در جای نهی کدام جائی که نهی  
ای ذات تو از جا و جهت مستغنی      آخر تو کجائی و کجائی که نهی  
عزالی آنگاه که درگذشت محمد ابیوردی شاعر که ذیلا به شرح حال او می پردازیم فصیده فاخرهای در سوک او گفته .

برخی شعر زیر را در تاریخ وفاتش گفته :  
نصیب حجة الاسلام از این سرای سپنج      حیات پنجه و چارووفات پانصدوپنچ  
گویند ابن شهر آشوب از مشایخ نامی شیعه بدون واسطه و با واسطه از وی روایت میکند و اینک نمیدانم روایت او از راه اجازه است یا غیر از آن .  
(۵۴) ابوالمظفر محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن اسحق حربی اموی معروف به بیوردی از سرایندگان و لغویها بوده .

از سمعانی نقلشده ابیوردی یکتای روزگار و در واژه‌شناسی و علم انساب و امثال اینها بی نظیر بوده و مضامین و معانی در اشعار خود آورده که پیشینیان از تهیه آنها درمانده بوده و شایسته تر آنکه در حق او شعر ابوالعلاء معری را شاهد آوریم .

و انی و ان کنت الاخیر زمانہ      لات بمالم تستطعه الاوائل  
ابیوردی از شاگردان عبدالقاهر جرجانی و گروهی دیگر از علماء ادب بوده و عده‌ای هم از وی روایت میکردند .

ابیوردی آثاری داشته از قبیل المختلف والموء تلف ، طبقات العلم ، تاریخ ابیورد ، تاریخ نساء و امثال اینها .

و در واژه‌شناسی ید طولائی داشته و لغاتی را بدست آورده که در اختیار واژه‌شناسی دیگر نبوده .

سلفی رساله‌ی ویژه‌ای در شرح حال او تالیف کرده و نوشته است امور مملکتی و رتق و فتق کارها در اختیار او درآمد موقعی که بخدمت ابوشجاع بن ملک‌شاه احضار شد ناگهان رعشای در او ایجاد شد و افتاد و مرد و سال مرگ او ۵۰۷ هجریست .

ابیوردی مردی پردل و با جریزه و متکبر بود از اشعار اوست .

یا من یساجلنی و لیس بمدرک	ثاوی و لیس له جلاله منصبی
لا تتعبن فدون ما حاولته	خُرت القتاد و امتطاء الکوکب
والمجد یعلم اینا خیر ابا	فاسئله تعلم ای ذی حسابی
جدی معویه الاغر سمت به	جرشومه فی طینها خلق النبی

ابیوردی در مقام خودخواهی میگوید ای کسیکه بر من مباحثات میکنی و بدون آنکه دارای موقعیتی بوده یا پی بمقام من ببری در صدد خودخواهی برآمده باید گفت خود را برنج مینداز زیرا پی بردن بشخصیت من مساوی با آنستکه شاخه‌ی خارداری را با دست خود بتراشی یا بخواهی بدون هیچ وسیله به ستارگان آسمان دسترسی پیدا کنی مجد و بزرگواری میداند پدر کدامیک از ما بهتر است و خاندان کدامیک از ما پاکیزه‌گوهرترند جدم معویه همان نیکبختی است که گوهرم بوسیله او بعالیترین مقام رسیده و در سرشت او خوی پیغمبر سرشته شده .

ابن خلکان ابیات زیر را از او نقل کرده :

ملکنا اقالیم البلاد فاذعنت	لنا رغبه او رهبه عظمائنا
فلما انتهت ایامنا علقنت بنا	شدائد ایام قلیل رخائنا

و كانت الينا فى السرور اتبسامها      فصارت علينا بالهموم بكائها  
 و صرنا نلقى النائبات باوجه      رفاق الحواشى كاد يقطرمائها  
 اذا ما هممنا ان تنوح بما جنت      علينا الليالى لم يدعنا حيائها  
 همه شهرها و اقليمها را در اختيار خود در آوردیم و بزرگان آنها خواه ناخواه به عظمت  
 ما اعتراف نمودند چون روزگار عظمت ما بسرآمد سختیهای روزگار که لذت آنها اندک است  
 بارگردن ما شدند موقعی روزگار از خوشحالی بر ما لبخند شادی میزد و اینک از اندوهناکی  
 بر ما می‌گرید ما ناراحتیهای جهان را با ناراحتی و دیدگان اشکبار بر خود هموار می‌سازید  
 هرگاه بخواهیم بگیریم و از جنایت‌های شبانه‌روز جهان بنالیم روزگار هم با ما همراهی  
 خواهد کرد .

و در یکی از قصیده‌های خود گفته :

فسد الزمان فكل من صاحبته      راج ینافق او مداح خاشی  
 و اذا اختبرتهم ظفرت بباطن      متجهم و بظاهر هشاش  
 روزگار رو بفساد گذارد و با هر کسیکه رفاقت می‌کند یا دوست منافق است یا ستیزه‌گری  
 نفرت‌آمیز آنگاه که با آنان طرح دوستی می‌ریزی پی‌خواهی برد آشوبگران خوش‌ظاهری  
 بیش نمی‌باشند .

ابن خلکان گوید ابیوردی در روز پنجشنبه بیستم ربیع‌الاول سال ۵۰۷ در اصفهان  
 مسموم شد و در جامع عتیق براو نماز گذاردند .  
 وی از مردم ابیوردیا اباورد است که از قصبات خراسان بوده و گروهی از علما و ادبا  
 از آن سرزمین برخاسته‌اند انتهی .  
 ابوسعید محمد بن احمد بن محمد عمیدی .

از یاقوت حموی نقل شده عمیدی از نحویها و لغویها و ادبا و صاحبان تصنیف و تالیف  
 بوده در مصر ساکن بوده و امور دیوان ترتیب بعهده‌ی او برگزار شده طولی نکشیده از آن  
 سمت معزول گردیده و دیوان انشاء تحت نظر او درآمده .

از آثار او تنقیح البلاغه در عروض و قافیه است .

عمیدی سال ۴۳۳ (تلج) وفات یافت .

محمد بن احمد بن محمد بن سلیمان بن بطلال رکیبی یمنی مشهور بیطال .

سیوطی مینویسد بطلال نحو و لغت و قرائات را در یمن تکمیل کرد و از آنجا به مکه  
 رفت و از هر کس که احتمال فضیلتی میداد استفاده نمود بطلال ملازمت ابن ابی‌الصیف فقیه

یمنی را اختیار کرد و از وی بکسب اجازه نائل آمد سپس بشهر خود بازگشت و محصلان علوم ادبی و سایر فنون دیگر گرداوا اجتماع نمودند و او در موطن اصلیش ذی‌یعرم مدرسه‌ای بنیان کرد و کتابها و زمینی که در اختیار داشت بر آنجا وقف نمود .

بطل مردی عابد و پارسا بود و آثار او عبارتند از المستعذب در شرح غریب‌المہذب و اربعین در لفظ اربعین و اربعین در ذکرها و ادعیہ شبانہ روزی و اشعار پسندیدہ‌ای داشت و در ذی‌یعرم سال ۶۳۰ و اندی درگذشت .

(۵۵) ابوبکر محمد بن مسعود خشنی اندلسی جیانی نحوی معروف بہ ابن ابی‌الربک سیوطی از یاقوت نقل میکند ابن ابی‌راکب از نحویہای بنام و از بزرگان اندلس بود . ابن‌زبیر مینویسد وی استادی با جلال و نحوی لغوی و متدینی با کمال بود از ابو علی صدفی و ابوالحسین بن سراج روایت میکرده و علم نحو را از ابن ابی‌العافیہ فراگرفته و از اجلاء شاگردان او بوده است .

ابن ابی‌راکب‌الکتاب سیبویہ را شرح کرده و در موطن خود تدریس میکرده و دانش پژوهان از اطراف بمجلس او حضور پیدا میکرده تا رموزالکتاب را کہ در آنروزگار در اندلس منحصر بفرده از وی بیاموزند .

ابن ابی‌راکب در اواخر عمر بہ غرناطہ رفت و بہ تدریس پرداخت و همانجا نماز جماعت و خطبہ بعہدہ‌ی او بود تا در نیمہ ربیع‌الاول سال ۵۴۴ (مدت) وفات یافت .

فرزندش مصعب کہ ذیلاً ذکر میشود و دیگران از وی روایت میکنند از اشعار اوست .

بساط ذی‌الارض سندسی      و مائہا العذب لؤلؤئی  
کائہا البکر حین تجلی      والزہر من فوقہا حلئی

روی زمین مانند دیباست و آب آن بمثابہی مروارید و گوئیا آنہنگام کہ جلوه‌گری مینماید مانند دوشیزہ‌ایست کہ شکوفہ‌ها چون زیور گرانبہائی برفراز آن خودنمایی میکنند .

ابوذر مصعب بن محمد معروف بہ ابن ابی‌الربک .

از نحاه نامی اندلس و فرزند محمد سابق‌الذکر است .

وی در فنون عربیت پیشوائی بنام و مردی با ادب و آرام و با فضیلت و متدین و با حیا بود بہ امور دنیوی کمتر می‌پرداخت و جز برای تدریس و نماز از خانہ بیرون نمی‌آمد . از پدرش ابوبکر محمد و ابوبکر بن طاہر روایت می‌کرده شیوخ و اساتید بالاتفاق معتقداند در ضبط و حفظ کسی بی‌پایہی او نمیرسید و از فنون معمولہ کاملاً برخوردار بود و قلمی ارزندہ داشت و از سرودہ‌های سراینندگان با کمال استادی نقادی میکرد و در شناخت



اخبار و ایام عرب مطلق العنان بود .

افکار او در کتابهای عربی و فنون نحویه مکرر در مکرر مورد توجه بوده و ابن ابی البقاء سرقسطی سابق الذکر از وی روایت میکرده .

(۵۶) ابوسعید محمد بن یحیی بن ابی منصور نیشابوری ملقب به محبی الدین .

ابن خلکان مینویسد محبی الدین استاد متاخران بوده و در علم و زهد همتائی نداشته فنون فقه را از حجه الاسلام غزالی و ابومظفر احمد بن محمد خوافی فرا گرفته و در فقه مقامی ارزنده داشته و آثاری در فقه و خلاف از خود بیادگار گذارده و ریاست فقهاء نیشابور در قرن پنجم بعهدی او برگزار بوده و دانش پژوهان و فقهاء از دیار مختلف به مجلس او حضور پیدا میکردند و گروه بسیاری از کمالات او بهره ور میشده و حداکثر آنها از افراد سر شناس عصر خود گردیده تا بجائیکه آراء خلافی آنان مورد توجه قرار میگرفته از آثار او کتاب المحيط فی شرح الوسیط والانتصاف فی مسائل الخلاف و امثال اینها از آثار دیگر .

حافظ عبدالغافر فارسی در کتاب سیاق که تاریخ نیشابور است از وی بعظمت نامبرده و مینویسد محبی الدین در وعظ مهارت داشت و از سایر علوم در مواقع تذکیر و انداز استمداد میکرد و در نظامیه نیشابور تدریس می نمود سپس به هرات رفت و در نظامیه آنجا بتدریس پرداخت .

محبی الدین سال ۴۷۶ (عتو) در تریث نیشابور متولد شد و سال ۵۴۸ (محت) در روزگار سلطان سنجر که آشوبگران غزبر نیشابور مسلط شدند ویرا دستگیر کرده و در ماه مبارک رمضان آنقدر خاک در دهان ریختند تا وفات یافت .

محبی الدین استاد ابومنصور محمد بن محمد بن سعدالله فقیه هروی شافعی بوده و این شخص یکی از سرشناسان و فقهاء و متکلمان است .

(۵۷) ابوبکر محمد بن عبدالله بن عربی معافری .

محدث نیشابوری در رجال کبیرش مینویسد معافری از ابوحامد غزالی روایت میکرده و ابوعبدالله محمد بن عیشون از او روایت داشته و شیخ محبی الدین در فتوحات سند خود را با او متصل مینموده .

ابن حجر در شرح قصیده همزیه ابوبکر بن عربی مینویسد با او مکابره و مباحثه کردم و ابوبکر معتقد بود یزید قاتل حسین (ع) نمیباشد و میگفت لم یقتل یزیدالحسین الابسیف جده یزید قاتل حسین (ع) نبوده بلکه حسین بشمیر جدش از پای درآمده زیرا یزید خلیفه بوده و حسین بر او خروج کرده انتهی .

مؤلف رجال گوید برخی از بی‌خبران عبارت مزبور را از محیی‌الدین عربی طائی میدانند و حال آنکه این اظهاریه ناشی از بی‌اطلاعی است که ابن عربی معافری را از ابن عربی طائی امتیاز نداده‌اند و ما از مدرک آن اطلاعی بدست نیاوردیم .  
در عین حال از عبارت مزبور میتوان معنای صحیحی برخلاف معنایی که ابن حجر نموده بدست آورد و آن اینست که مرجع ضمیر جده را بفاعل لم یقتل که یزید باشد متوجه ساخت چنانچه میگویند لم یعط الخلیفه الامن خزانه جده بنابراین معنای درست عبارت اینست یزید از جدش ابوسفیان پیروی کرد و حسین (ع) را شهید نمود زیرا او کشتار بنی‌هاشم را رویه‌ی ناپسندی قرار داد و در کارزار بدر و احد با رسولخدا (ص) جنگید و موجبات عداوت بنی‌هاشم و بنی‌امیه را هرچه بیشتر فراهم ساخت فرزندش معویه به پیروی از او باعلی (ع) کارزار نمود و پسرش یزید در شهادت حضرت سیدالشهداء از هیچ اقدامی فروگذاری ننمود و آنگاه که سر بریده‌ی حضرت سیدالشهداء (ع) را ببارگاه او وارد کردند به نیاکان خود بالیده و زخم دل سالیان دراز خود را که از بنی‌هاشم داشت به سرودن اشعار زیر مرهم گذارد .

لعبت هاشم بالملک فلا	خبر جاء و لا وحی نزل
لست من خندق ان لم انتقم	من بنی احمد ماکان فعل
لیت اشیاخی ببدر شهدوا	وقعه الخزرج مع وقع الاسل
فاهلوا و استهلوا فرحا	ثم قالوا یا یزید لا تشل

بنی‌هاشم با سلطنت بازی کردند و بدون آنکه خبری از خدا باشد یا وحی نازل شده باشد دم از پیمبری زدند اینک باید بگویم من از مردم خندق نباشم مگر اینکه از فرزندان احمد انتقام بگیرم یکاش پدران من که شاهد جریان بدر و شمشیرهای آهخته بوده امروز بودند شادی میکردند و میگفتند ای یزید دستت شل مباد تا بدینجا گفتار محدث نیشابوری بپایان رسید .

مؤلف گوید پیش از این سخنانی درباره‌ی بنی‌اعرابی نگاشتیم و نیز ذیل محیی‌الدین ابن عربی عارف نامی مطالبی خواهیم گفت انشاءالله .

(۵۸) ابوالفتح محمد بن ابی‌القاسم عبدالکریم بن ابی‌بکر احمد معروف بشهرستانی

مؤلف ملل و نحل از متکلمان اشعری مذهب بوده است .

ابن خلکان مینویسد شهرستانی پیشوائی مبرز و فقیهی متکلم بود فنون فقه را از

ابوالمظفر احمد خوافی و ابونصر قشیری و دیگران فرا گرفته و در فقه سرآمد روزگار شده و

فن کلام را از ابوالقاسم انصاری آموخته و در این فن نیز بی نظیر بوده .  
 آثار او عبارتند : نهاییه الاقدام در علم کلام والملل والنحل والمناهج والبیان والمضارعه  
 و تلخیص الاقسام لمذاهب الانام و امثال اینها .  
 شهرستانی محفوظات زیادی داشت و زبان آرا بود و وعظ میکرد و گفتاری را که در  
 خاطر داشت برای مردم ایراد مینمود (۱) .  
 شهرستانی سال ۵۱۰ هجری وارد بغداد شد و مدت سه سال آنجا ماندگار شد و  
 مقبولیت عامه پیدا کرد .

وی در نیشابور از علی بن احمد مدینی و دیگران سماع حدیث کرده و ابوسعید  
 عبدالکریم سمعانی از او مطالبی فرا گرفته و در کتاب الذیل از او یادآوری میکند .  
 شهرستانی سال ۴۶۷ در شهرستان متولد شد و همانجا اواخر شعبان سال ۵۴۸ هجری  
 درگذشت بعضی سال وفات او را ۵۴۹ گفته اند لیکن قول اصح آنستکه در پانصد و چهل و  
 هشت وفات یافته .

شهرستان بفتح شین و سکون هاء نام برای سه شهر بوده است یکی شهرستان خراسان  
 واقع در میان نیشابور و خوارزم که آخرین شهرهای خراسان و متصل بر مل است و ابوالفتح  
 مزبور از همین محل بوده و گروه بسیاری از دانشمندان از آنجا برخاسته اند و این شهر را  
 عبدالله بن طاهر که در روزگار مامون امیر خراسان بوده بنیان و پایه گذاری نموده .  
 دوم بنا بنقل ابن بناء پیشاوری قصبه ایست در ناحیه ی شاپور از سرزمین فارس .  
 سوم شهرستان جی اصفهانست که بین یهودیه و اصفهان واقع شده و یک میل از  
 اصفهان فاصله دارد و در آنجا بازارهایی است و از زنده رود که در کنار آن قرار گرفته مشروب  
 میشود و قبر امام راشد بن مسترشد در آنجا میباشد .

شهرستان لفظ پارسی است و مرکب از شهر و استانست از تاریخ یافعی نقل شده  
 شهرستان نام سه شهر است اولی در خراسان و واقع بین نیشابور و خوارزم که صاحب  
 ملل و نحل از آنجاست دوم قصبه ایست در نیشابور سوم شهریست از نواحی اصفهان که یک  
 میل از اصفهان فاصله دارد .

(۱) صفدی مینویسد ابو محمد خوارزمی در تاریخ خود مینویسد چندین مرتبه بمجلس وعظ  
 او حضور یافتم سخنی از خدا و رسول بزبان نیاورد و پاسخ مسائل شرعی را ابراز نداشت و  
 همگی سخنان او منحصر به عقائد فلاسفه و گفتار آنان بود .

مؤلف تلخیص الاثار مینویسد شهرستان شهرست در خراسان واقع میان نیشابور و خوارزم و در طرف ریگزار قرار گرفته باغهای آن در مسافت دوری از شهرستانند و در آنجا ریگهای روان همواره چون آب در حرکتند محمد شهرستانی مؤلف ملل و نحل از آنجاست وی مردی فاضل و متکلم بود و خیال میکرد با معلوماتی که کسب کرده بمقام خبرگی رسیده . مؤلف گوید از آثاریکه بوی منسوبست کتاب اسرارالعباده است و از جمله مطالبی که در آن آورده یکی آنکه در شریعت مطهره داروی هرنوع بیماری تذکر داده شده و نیازمندیهای نوع انسانی را تشریح کرده است .

مؤلف کشکول و دیگران از ملل و نحل او نقل کرده اند قانون کلی برای تقسیم کردن عوائد مردم بدین شرح است .

برخی از مردم عقیده بمحسوسات و معقولات ندارند اینان سوفسطائینند عده قائل به محسوساتند و بمعقولات توجهی ندارند اینان طبیعی مذهباند گروهی معتقد بمحسوسات و معقولاتند و به حدود و احکام اعتنائی ندارند اینان فلاسفه دهریه اند عده ای به محسوسات و معقولات و حدود و احکام معتقداند لیکن بشریعت الهی ویژه اسلام متوجه نیستند اینان صائبی مذهبند عده ای همه آنچه گفته شد قبول دارند لیکن بمذهب اسلام گرایش ندارند اینان یهود و نصاری و مجوس اند عده ای همه آنها را قبول دارند اینان مسلمانانند . شیخ بهائی در کشکول وفات شهرستانی را ۵۴۸ نوشته .

بطوریکه میدانیم کتاب ملل و نحل او معروف و مشهور است و کتابی است که در حد خود اثر بی سابقه ایست و هرکسی طالب مذاهب مختلفه و خواهان اطلاع از آنها باشد میتواند کاملاً از آن کتاب بهره ور گردد .

شهرستانی در آغاز کتاب خود پنج مقدمه ایراد کرده است :

مقدمه اول در تقسیم دسته جمعی مردم جهان و اختلافات آنها .

مقدمه دوم در تعیین قانونی که بوسیلهی آن میتوان فرقه های اسلامی را شمرد .

مقدمه سوم در بیان پیدایش شبهه هاییکه در میان جهان بوقوع پیوست و چه کسی بوجود

آورنده و ظهور دهندهی آن بود .

مقدمه چهارم در بیان نخستین شبهه هاییکه در اسلامیان بوجود آمد و چگونگی انشعاب

فرقه های اسلامی .

مقدمه پنجم در بیان علت اینکه کتاب حاضر را بقانون علم حساب تدوین کرده ام .

شهرستانی در ذیل مقدمه دوم مینویسد دستجات مهم اسلامی به چهار فرقه تقسیم

سده قدریه، صفاتیہ، خوارج، شیعه سپس برخی از چهار دسته مزبور در برخی دیگر ادغام گردیده در نتیجه هفتاد و سه فرقه بوجود آمده است تا آنجا که گوید برخود لازم میدانم در کتاب حاضر مرام هر فرقه را بطوریکه از آثارشان بدست آورده‌ام بدون هیچگونه تعصبی ایراد کنم و بدرست و نادرست و حق و باطل آنها نپردازم زیرا خوانندگان با هوش در هنگام مطالعه با توجه بدلائل عقلی حق از باطل و نیک از بد را امتیاز خواهند داد.

و در ذیل مقدمه سوم مینویسد نخستین شبهه‌ایکه در جهان هستی بوجود آمد شبهه‌ی شیطان علیه‌اللعنه والنیران بود و علت اصلی آن استبداد رای او بود که در برابر نص به ایجاد اجتهاد پرداخت و هوای نفس خود را در برابر امر پروردگار خود مورد توجه قرار داد و بماده‌ی اولی خود که آتش باشد بر آدم که از خاک بود نخوت ورزید و از همین شبهه هفت‌گونه شبهه دیگر بوجود آمد و آنها باندازه‌ی اهمیت پیدا کردند تا بجائی که مذهب گمراه‌کننده‌ی ابرا بوجود آوردند و شبهه‌های مزبور بطور پراکنده در تورات و در شرح اناجیل اربعه آمده.

وی در هنگام مبارزه با فرشتگان اظهار داشت من وجود باریتعالی را قبول دارم و او را خدای خود و پروردگار جهانیان میدانم و بعلم و قدرت او معترفم و میدانم صاحب مشیتی است که هرگاه تصمیم بگیرد موجودی را بیافریند بمجردیکه بگوید کن، یعنی موجود شو وجود پیدا میکند و اوحکیم است یعنی هرچیز را در محل خود و بجای خویش می‌آفریند درعین حال پرسشهایی از او دارم.

فرشتگان پرسیدند سئوالات تو چیست و چند سئوالند؟

در پاسخ گفت هفت سئوال دارم بشرح زیر:

۱ - پیش از آنکه مرا بیافریند میدانست چه از من سر میزند چرا مرا آفرید و حکمت در آفرینش من چه بود؟

۲ - آنگاه که مرا بمقتضای اراده و مشیت خود آفرید چرا بشناخت خود و فرمانبرداری از حضرتش موظف داشت و با اینکه از اطاعت من نفعی و از نافرمانی من زیانی باو نمیرسید چرا مرا به اطاعت خود فرمان داد؟

۳ - آنگاه که مرا آفرید و به اطاعت خود مکلف ساخت و منم بر خود لازم دانستم او را بشناسم و اطاعت کنم چرا مرا به اطاعت از آدم و سجده بر او موظف ساخت و حکمت در این تکلیف که هیچگونه به اطاعت و معرفت من نمی‌افزاید چیست؟

۴ - آنگاه که مرا آفرید و تکلیف کلی در خصوص معرفت و اطاعت از خودش رابعهدہ

من گذارد و این تکلیف ویژه یعنی سجود بر آدم را بر من اظهار کرد و من از انجام آن سر پیچی کردم چرا مرا لعنت کرد و چرا از بهشت بیرون نمود و حکمت در این کار که کار نافرجامی انجام نداده و تنها از سجده بر آدم خودداری کردم چیست؟

۵- آنگاه که مرا آفرید و تکلیف عمومی و خصوصی را بعهده‌ی من برگذار کرد و من از انجام آن خودداری کردم در نتیجه مرا لعن و طرد فرمود چرا بمن اجازه داد تا بار دیگر به بهشت رفته و آدم را فریب دهم تا از آن درخت که از استفاده کردن از آن نهی کرده بود بخورد و او را همراه من از بهشت بیرون کند، حکمت در ورود در بهشت چه بود و چرا آدم را که با کمال راحتی و آسایش در آنجا بسر میبرد بوسیله فریب من از مینوبیرون آورد؟

۶- آنگاه که مرا آفرید و بمن تکلیف عمومی و خصوصی نمود و بالاخره مرا ملعون و مطرود قرار داد و به بهشت راه یافتم و موجبات کینه‌توزی بین من و آدم بوجود آمد چرا مرا بر فرزندان او مسلط ساخت تا بنمایانم به آنها آنچه را نمی‌بینند و آنانرا از راهی که بیرون از قدرت و حوصله‌ی آنهاست فریب دهم اینک حکمت در اینکار چه بود و چرا آنها را طاهر از هرگونه آلودگی قرار نداد و حال آنکه اگر آنها را شنوا و فرمانبردار قرار میداد نیکوتر و به حکمت شایسته‌تر بود؟

۷- در صورتیکه همه آنچه را در شبهه‌های پیشین اظهار داشتم درست و بجا بوده چرا مرا مهلت داد و خواسته‌ی مرا اجابت کرد و گفت تا روز شمار در مهلت من خواهی بود اینک حکمت در این مهلت چه بوده و حال آنکه اگر مرا نابود ساخته بود آفریدگان از وسوسه‌ی من آسوده بودند و اصولاً شری در عالم بوجود نمی‌آمد و حال آنکه هرگاه جهان بر پایه‌ی خیر استوار باشد بهتر و پایدارتر است تا اینکه ریشه‌ی شری در آن وجود داشته باشد.

در پایان افزود شبهه‌های من و ادله‌ایرا که ضمناً بیان کردم آنها بود که شنیدید.

شارح انجیل اظهار داشته خدایمتعال خطاب بفرشتگان باو بگوئید تو در اظهار خود که گفتی تسلیم فرمان خدایم و او را خدای خود و آفریدگان میدانم دروغ گفتی زیرا اگر به راستی مرا پروردگار جهانیان میدانستی بر من اعتراض نمی‌کردی و سر از فرمان من بر نمیداشتی زیرا من خدای یکتایم از آنچه میکنم مسئولیتی ندارم و حال آنکه آفریدگان من در آنچه انجام میدهند مسئولیت دارند.

شهرستانی گوید بطوریکه پیش از این اظهار داشتم شبهه‌های هفتگانه در تورات و انجیل آمده و من مدتی در این اندیشه بودم و میگفتم بنابراین هرگونه شبهه و اعتراضی که در مردم ایجاد میشود از گمراهی شیطان و فریبهای او و ناشی از شبهات او میباشد زیرا

شبهات شیطانی منحصر بهمان هفت شبهه بوده و شبهاتی که دستجات بدعتگزار و گمراه کننده مینمایند گرچه در عبارت با شبهات وی اختلاف داشته باشند درعین حال همان شبهات شیطانی است که بصورت دیگر جلوه‌گری مینمایند و در حقیقت شبهات شیطانی تخمهایی است که در زمین دل شبهه‌گذاران پاشیده شده و بازگشت همهی شبهه‌های مزبور به انکار امر خداست پس از آنکه خود را بنده و او را آفریدگار میدانند و نیز هوای نفس خود را در برابر نص مورد توجه قرار میدهند و باصطلاح اجتهاد مقابل نص مینمایند، تا به آخر آنچه درباره اقوال مختلفه عالم و آراء فاسده طبقات متعدده ایراد کرده است .

شهرستانی در ضمن بحث از شیعه مینویسد اثنی عشریه که به رحلت حضرت موسی بن جعفر یقین داشتند و آنها را بهمین مناسبت قطعیه می‌نامند پس از رحلت او امامت را در اولاد میدانند و میگویند امام پس از او علی‌الرضا است که مرقد او در طوس است و پس از او فرزندش محمد تقی است که مشهدش در مقابر قریش است پس او فرزندش علی بن محمد تقی است که مشهدش در قم است (۱) پس از او حسن عسکری زکی است بعد از او فرزندش محمد قائم منتظر است که در سامراست و او دوازدهمین پیشوای شیعه است .

در روزگار ما آئین شیعه چنانست که گفتیم درعین حال اختلافی هم در میان آنان وجود دارد چنانچه برخی از شیعیان احمد بن موسی را امام میدانند و عقیده‌مند بامامت برادرش علی بن موسی‌الرضا (ع) نمیباشند .

مؤلف گوید احمد بن موسی همان بزرگواریست که در شیراز مدفون و معروف به شاه چراغ است و ما شرح حال او را در باب احمدین متذکر شده‌ایم .

مؤلف درحاشیه مینویسد شهرستانی در ضمن دستجات شیعه اظهار داشته از جمله فرقه‌های شیعه باقریه و جعفریه‌اند و اینان پیروان ابوجعفر محمدبن علی باقر و فرزند ارجمندش جعفر صادق و پدر بزرگوارشان زین‌العابدین علی (ع)‌اند .

بعضی نسبت به باقر و صادق متوقف‌اند و امامت را منحصر بیکی از آندو دانسته و فرزندانشان را امام نمیدانند و برخی امامت را بفرزندان آنان تجاوز داده‌اند و ما بدان جهت بذکر این دو فرقه پرداختیم که از سایر فرق ممتاز بودند برای اینکه برخی از شیعیان

(۱) مرقد همایون حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری (ع) در سامراست و در قم مدفن حضرت معصومه دختر پاکیزه گوهر حضرت موسی بن جعفر است و در ملل و نحل منطبعه مصر نیز قم آمده .

امامت را منحصر به امام باقر میدانند و متوقف در ' و قائل بر رجعت او می باشند و برخی همین عقیده را درباره‌ی امام صادق (ع) دارند .

امام صادق برزگواری دانشمند و کاملاً از امور دین و دنیا اطلاع داشت و مردی زاهد و پارسا بود و همان پرهیزکاری ویرا از همه‌گونه خواسته‌های نفسانی ممانعت میکرد .  
و اسرار دین و دنیا را برای آنها شرح میداد ، پس از آن به عراق رفت و چندی را در آنجا بسر برد .

امام صادق هیچگاه با خلفاء معاصرین خود بنزاع نپرداخت زیرا کسیکه غرق دریای معرفت شده توجهی به نهر ندارد و کسیکه به آخرین پله نردبان حقیقت رسیده از افتادن بزیر هراسی احساس نمیکند و کسیکه با خدا مانوس است از مردم وحشتی ابراز نمی‌کند  
نسب امام صادق از طرف پدر بشجره‌ی نبوت منتهی میشود و از طرف مادر به ابوبکر میرسد .  
امام صادق از آنچه غالیان درباره‌ی او اظهار میداشتند متنفر بوده و گوینده‌اش را لعنت و نفرین میکرد .

شیعه پس از امام صادق بدستجات مختلف در آمدند و هر یک به پیشوایان خود مطالبی را انتساب میدادند خوشبختانه امام صادق از همه آنها بری بود و همچنین دامن او از لوث اعتزال و قدر پاک بود .

امام صادق درباره‌ی اراده فرموده خدايتمتعال درباره‌ی ما چیزی را اراده کرد و از ما اراده‌ی چیزی داشت آنچه را نسبت بما اراده داشت از ما دور گردانید و آنچه را از ما خواست اظهار داشت بنابراین ما موظفیم بدانچه از ما خواسته .

امام صادق درباره‌ی قدر فرموده لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین در دعا به این خلاصه فرموده پروردگارا اگر از تو اطاعت کنم بحمد تو میپردازم و اگر معصیت نمایم حجت تو بر من تمام است در احسان جز تو دیگری حق تصرف و در اسائه جز حجت تو دیگری مداخله ندارد .

(۵۹) ابو عبدالله محمد بن علی بن احمد حلی نحوی معروف به ابن حمیده با صیغه

تصغیر .

سیوطی از یاقوت نقل کرده ابن حمیده در نحو و لغت مهارت کامل داشت و از شاگردان و ملازمان ابن خشاب بود .

آثار او شرح ابیات الجمل و شرح اللمع و شرح المقامات و کتابی در تصریف و روضه در نحو و الادوات و فرق بین ضاد و ظاء ابن حمیده سال ۴۶۸ متولد شد و سال ۵۵۰ وفات یافت .



ابوسهل محمد بن علی هروی معروف به مؤذن هروی از نحویها و لغویها بوده فصیح ثعلب را شرح کرده و نیز فصیح مزبور را منتخب نموده و سال ۴۳۳ در گذشته .  
 ابوبکر محمد بن علی مراغی نحوی از شاگردان زجاج بوده کتاب مختصرالنحو و شرح شواهدالکتاب سیوطی از اوست .  
 ابوالحسن محمد بن علی نحوی ملقب به دقیقی یکی از شاگردان ابوالحسن ربانی است .

کتاب المرشد در نحو والمسموع من الکلام الغریب از اوست .  
 ابوعبدالله محمد بن علی بن هانی لخمی سبتی معروف به جده .  
 مؤلف شرح تسهیل والغره الطالعه فی شعراء الماه السابعه .  
 محمد بن علی غرناطی از علماء سده‌ی هشتم بوده والجمل را شرح کرده است .  
 محمد بن علی ادفوی مصری نحوی .  
 قاموس از او نامبرده و کتاب بزرگی در تفسیر که مشتمل بر چهل مجلد بوده از آثار او نامبرده است .  
 مؤلف گوید از قرائن پیداست ادفوی همان ابن نقاش است که پیش از این در باب حاضر ذیل ترجمه ابن عربی از او نام بردیم .  
 (۶۰) ابوعبدالله محمد بن احمد بن هشام بن ابراهیم لخمی لغوی نحوی سبتی یکی از بنی هشام شانزده‌گانه است که ذیل احوال ابن هشام معروف بنام آنها اشاره کردیم .  
 آثار او عبارتند از المدخل الی تقویم اللسان و کتاب تعلیم البیان و آثار مفیده‌ی دیگر از قبیل الفصول والجمل فی شرح ابیات الجمل والنکت علی شرح ابیات سیبویه تالیف اعلم کتاب لحن العامه شرح الفصیح و شرح مقصوره ابن درید .  
 سیوطی در طبقات مینویسد ابوعبدالله بن الغار آثار ویرا از خود او روایت کرده و سال ۵۵۷ هجری زنده بوده .

ابن دحیه در کتاب المطرب من اشعار اهل المغرب مینویسد لغویها کلمه‌ی خال را از لغات مشترکه قرار داده و برای آن دوازده معنی متعرض شده‌اند .  
 خال دائی خال محل خال زمان گذشته خال پرچم خال مکر خال نشانی سیاه بر سر و روی خال غره سپیدی پیشانی و بمعنی عزت خال مرد بی علاقه خال ترسو خال قسمی از بردیمانی خال ابر خال شمشیر برنده (۱) .

پس از این نوشته ابن هشام لغات دوازده‌گانه را در ضمن اشعار ذیل چنین آورده :



اقول لخالی و هو یوما بذی خال      تزوج و تغدو فی برود من الخال  
 اما ظفرت کفاک فی العصر الخال      بربہ خال لا یزن بہا الخال  
 تم کمر الخال یرتج رد قہا      الی منزل بالخال خلو من الخال  
 اقامت لاهل الخال خالا فکلہم      یوئم الیہا من صحیح و من خال

بدائیم کہ روزی شمشیر بکمر آویخته بود میگفتم با بردی کہ پوشیدہای میروی ومیآئی  
 آیا بزن خالداری کہ هیچ نشان سیاہی با او انباز نمیشود دست یافتہای آری او کمر بسته و  
 چون ابر بمنزلیکہ در فلان محل واقع شدہ با کمال جرئت حرکت میکرد در آنجا پرچی سرا  
 پا کردہ و مردم سادہ و مکار بطرف آن روان بودند .

محمد بن احمد بن عبداللہ بن ہشام فہری ذہبی نحوی ملقب بہ ابن الشوال .  
 طبقات نوشتہ نامبردہ شاگرد جزولی نحوی بودہ و سال ۶۱۹ ہجری وفات یافتہ .  
 ابو عبداللہ محمد بن یحیی بن ہشام خزرجی انصاری اندلسی معروف بہ ابن البرذعی  
 از شاگردان ابن خروف نحوی بودہ و شلوبینی از شاگردان اوست .  
 فضل المقال در ابنیہ الافعال والمسائل والنخب والافصاح بقواعد الایضاح والاقتراح فی  
 تلخیص الایضاح و شرح آن و امثال اینہا از آثار اوست .  
 شمس الدین محمد بن محمد بن خضر بن شمری زبیری مقدسی شامی این شخص ہم بہ  
 مناسبت اینکہ در اجدادش چندتن بنام ہشام بودہ اند میتوان او را بکنیہی ابن ہشام معرفی  
 نمود .

زبیری از شاگردان قطب شیرازی یا قطب رازی بودہ .  
 آثاری بدین نامہا دارد : الغیث فی تفصیل المیراث ، ادب الفتوی ، الظہیر علی فقہ  
 الشرح الکبیر ، غرائب السیر در علم حدیث و خبر ، تہذیب الاخلاق در مسائل خلاف و  
 وفاق ، اخلاق الاخبار فی مہمات الاذکار و رسائل چندی در خلاف و منطق و معانی و نحو  
 تدوین نمودہ و بشرح و توضیحات مہمات آنہا پرداختہ است و مختصر ابن حاجب و کافید  
 نحو و خلاصہ ابن مالک را نیز شرح کردہ و امثال اینہا از آثار دیگر .  
 زبیری در نیمہ ذیحجہ سال ۸۰۸ ہجری درگذشتہ .

(۶۱) ابو جعفر حجا الدین محمد بن عبداللہ بن محمد بن ظفر مکی صقلی لغوی

→ (۱) در قاموس مینویسد شتر نر سیاہ را نیز خال و صاحب اسب را ہم خال  
 میگویند و معانی ضمنی دیگری ہم برای آن لغت نمودہ .

نحوی .

سیوطی در بغیه الوعاه مینویسد مکی در مکه معظمه متولد شد در خوردسالی به مصر آمد و از آنجا به شهرهای آفریقا مهاجرت کرد و مدتی را در مهدیه بسربرد و شاهد کارزارهای فرنگیها با مسلمانان بوده متاسفانه طولی نکشید مهدیه از اختیار مسلمانان بیرون رفت و او همان اوقات در آنجا بود سپس از آنجا به صقلیه و از آنجا بمصر و از آنجا به حلب رفت و در مدرسه ابن ابی عمرو اقامه کرد و در آنجا به تالیف تفسیر کبیر پرداخت سپس اختلاف سنی و شیعه پیش آمد در نتیجه کتابهای او در ضمن سایر اثاثیه اش غارت شد وی از آنجا به حماه رفت و در آنسرزمین مقبولیت عامه یافت و والی حماه شهریه ای برای او معین کرد و او با کمال آسودگی به تالیف آثارش پرداخت .

حجه الدین مردی نیکوکار و متقی و پارسا بود و جز بدانچه مربوط بخود او بود بکار دیگری نمی پرداخت .

حجه الدین شعر خوب میگفت و اطلاعات واژه شناسی او بیشتر از نحو بود .  
حجه الدین سال ۵۶۵ هجری در حماه درگذشت و آثار او عبارتند از : *ینبوع الحیوة* در تفسیر ، *التفسیر الکبیر* ، *الاشتراک اللغوی والاستنباط المعنوی* ، *سلوان المطاع* ، *القواعد و البیان در نحو* ، *الرد علی الحریری فی دره الغواص* ، *المطول فی شرح المقامات* ، *التنقیب علی مافی المقامات من الغریب* ، *ملح اللغه فیما اتفق لفظه و اختلف معناه علی حروف المعجم* ارجوزه ای در فرائض و امثال اینها از آثار بسیار دیگر ، از اوست :

بسم الله یفتح العلیم و بالرحمن یعتصم الحلیم

و کیف یلو منی فی حسن ظنی بربی لائم و هو الرحیم

انسان دانا کتاب خود را به بسم الله آغاز میکند و شخص بردبار به خدای بخشنده متمسک میشود و چگونه سرزنش میکند مرا ملامتگر در خوشگمانی که به پروردگارم دارم و حال آنکه او مهربانست .

(۶۲) ابو عبدالله محمد بن جعفر بن احمد بن خلف بن حمید (بروزن امیر) انصاری

مرسی مغربی اندلسی .

سیوطی از ابن زبیر نقل کرده وی از اساتید قاریان و از نحویهای با شخصیت بود از خلف بن یوسف بن ابرش نحوی و دیگران روایت کرده و کتاب سیبویه را نزد ابن ابی الرکب آموخته و فنون قرائتی را از ابن هذیل و محمد بن فرج قبسی فرا گرفته و از قاریان و نحویهای معروف بوده .

ابن حوط الله و گروهی از بزرگان از وی روایت میکردند .  
 آثار او شرح الایضاح و شرح الجمل و امثال اینهاست .  
 ابن حمید سال ۵۱۳ هجری متولد شد و سال ۵۸۶ در مرسیه درگذشت .  
 ابو عبدالله محمد بن جعفر قزاز قیروانی تمیمی نحوی .  
 سیوطی از صفدی و دیگران نقل کرده قزاز پیشوائی دانشمند بود و بفرآ دادن علوم  
 عربی اشتغال میورزید و پادشاهان و دانشمندان از هرجهت رعایت احترام او رامینمودند  
 و عموم مردم او را دوست میداشتند وی تا جائیکه درحد امکانش بود در حفظ زبان خود  
 میکوشید .

آثار او الجامع در لغت ، ضرائر الشعر ، اعراب الدریدیه ، الضاد والظاء ، العشرات در  
 لغت ، ما اخذ عن المتنبي ، التعریض والتصریح ، ادب السلطان و امثال اینها .  
 قزاز از علماء قرن چهارم بوده و سال ۴۱۲ (تیب) درگذشته (۱) .  
 ابوالفتح محمد بن جعفر بن محمد همدانی مراغی .

سیوطی بنقل از یاقوت مینویسد وی از حافظان و نحویهای صاحب بلاغت بوده کتاب  
 الاستدراک در غفلهای خلیل والبهجه که بسبک کامل میرد تالیف شده از آثار اوست .  
 مراغی با آنکه در دوران جوانی بوده در نحو و ادب پیشوای دانشمندان آنعصر به  
 شمار میرفته و مانند نداشته .

خطیب گفته مراغی در بغداد ساکن بوده و از ابوجعفر بن قیس روایت می کرده و  
 ابوالحسین محاملی از او روایت داشته و سال ۳۷۱ (شاع) وفات یافته و سیرافی از مرگ او  
 سخت متأثر بوده .

ابوالحسین محمد بن جعفر بن محمد بن هارون تمیمی نحوی معروف به ابن نجار کوفی .  
 سیوطی از یاقوت نقل کرده ابن نجار سال ۳۰۳ هجری در کوفه متولد شد به بغداد رفت  
 و از ابن درید و نبطویه روایت میکرد و مورد اطمینان و از قاریان معروف بود .  
 آثار او عبارتند از مختصری در نحو ، الملح والنوادر ، تاریخ کوفه و امثال اینها .  
 ابن نجار در جمادی الاولی سال ۴۰۲ هجری وفات یافته .

(۶۳) ابوشجاع محمد بن علی بن شعیب ملقب به فخرالدین و معروف به ابن دهان  
 بغدادی در فن حساب و علم فرائض مهارت داشت و بهمین مناسبت به حاسب و فرضی  
 شهرت یافته بود .

(۱) مؤلف پیش از این شرح حال او را مفصلاً از ابن خلکان نقل کرده .

ابن خلکان مینویسد ابن دہان اصلاً از مردم بغداد بود و به موصل رفت و با وزیر جمال الدین اصفہانی ارتباط پیدا کرد سپس بخدمت سلطان صلاح الدین ایوبی رسید وی ریاست دیوان فارقین را بعہدہی او برگزار نمود ابن دہان با استاندار آنجا سازگاری نداشتہ بدمشق رفت و در آنجا شہریہای برای او تعیین شدہ متاسفانہ امور او را ادارہ نمیکرد سپس سال ۵۸۰ ہجری بمصر رفت و از آنجا باز بہ دمشق بازگشت و دمشق را مرکز اقامہی خود قرار داد .

ابن دہان جدولہائی در علم فرائض و امثال آن ترتیب دادہ بود و کتاب ارزندہای در غریب الحدیث تالیف کردہ در این کتاب رموزی از حروف تشکیل دادہ بود کہ باہریک از آنها میتوان بجائیکہ کلمات مطلوبہ قرار گرفتہاند ہدایت شد .

ابن دہان مرد زبان آوری نبود لیکن قلم استواری داشت و آثار ارزندہای در تاریخ و امثال آن تالیف کردہ .

ابن مستوفی در تاریخ اربل نامبردہ رادر ردیف واردین بہ سرزمین اربل نام میبرد و مینویسد وی دانشمندی فاضل و متفنن بود و اشعار خوبی می سرود سپس ابیاتی را کہ در ستایش از تاج الدین ابوالیمن کندی سرودہ و ما در شرح حال تاج الدین آوردہ ایم متعرض شدہ . (۱)

ابن عماد کاتب در خریدہ از وی ستایش کردہ و چند قطعہ پسندیدہ از او یادآوری نمودہ از جملہ ہنگامی .

ناصر بن مبارک نحوی معروف بہ ابن دہان ضریر کہ نابینا بود چشمہای خود را روغن زدہ .

ابن دہان بغدادی گفت :

لا یبعد الدہان ان ابنہ  
من عجب الدھر فحدث بہ  
ادھن منہ بطریقین  
بفرد عین و بوجھین

دور نیست پسر ضریر دہان از دوراہ بچشم خود روغن مالیدہ باشد کار او از شگفتیہای روزگار است کہ باید در افسانہها آورد کہ بایک چشم و دور و بدینکار اقدام نمودہ .

گویند یکی از رؤساء بیمار بود پس از بہبودی ابن دہان باو نوشت :

نذر الناس یوم برئک صوما  
غیرانی نذرت وحدی فطرا

(۱) مؤلف در حرف زاء ذیل شرح حال ابوالیمن زید بن حسن اشعار مزبور را نقل کردہ .

عالم آن یوم برئک عید لا اری صومه ولو کان نفرا  
 مردم همگی در روز بهبودی تو نذر کرده و روزه گرفتند جز من که در آنروز افطار  
 کردم زیرا میدانستم روز بهبودی تو روز خوشگذرانی من است و من آنروز را اگرچه نذرهم  
 باشد روزه نخواهم گرفت و امثال اینها از قطعات ارزندهی دیگر.  
 ابن دهان در ستاره‌شناسی و فنون زیج استاد بود و در ماه صفر سال ۵۹۰ هجری در  
 حله‌ی سیفیه وفات یافت.

و سبب وفات او آن بود هنگامیکه از سفر مکه وارد دمشق شد و عزیمت عراق نمود به  
 مجردیکه وارد حله گردید پای شترش لغزیده صورت او به یکی از چوبهای چهارشتر اصابت  
 کرده بلافاصله درگذشت گویند علت شهرت او به ابن دهان آن بوده که وی پیرمرد زشت‌رو  
 و سیاه‌چهره و دراز ریش بوده است و او را از این راه بچه روغن خوانده‌اند و هم گویند  
 لقبش برهان‌الدین بوده.

مؤلف گوید عده‌ای از دانشمندان اهل سنت بعنوان ابن دهان شهرت دارند و ما شرح  
 حال آنها را بجالبترین طرز در ترجمه سعید بن مبارک بغدادی که شهرتش بدین نام از  
 دیگران بیشتر است متعرض شده‌ایم.

(۶۴) ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابراهیم قرشی مغربی از عباد وزهاد و مجاهدان  
 عصر خود بوده.

ابن خلکان مینویسد از قرشی کرامات بسیاری بظهور رسیده و مردم خوارق عادات  
 زیادی از وی نقل میکنند گروهی از مصاحبان او را دیدم که هر یک از برکات انفاس او به  
 مقامی ارزنده نائل آمده بود و گویند ابو عبدالله به اصحاب خود وعده داده بود هر یک از  
 آنان که بمصاحبت وی نائل آمده از مناصب عالییه برخوردار خواهند شد و چنان بود که وی  
 وعده داده بود.

بو عبدالله از سادات بزرگوار و طراز اول مردم قرشی نسب است وی اصلاً از مردم  
 مغرب‌زمین بوده و در آنجا با زاهدان نامی مصاحبت کرده و از وجودشان بهره‌وریها کرده  
 آنگاه که وارد مصر شده امیر مصر از برکات او منتفع بوده سپس از مصر بعزم بیت المقدس به  
 جانب شام حرکت کرده و همانجا بوده تا در ششم ذیحجه سال ۵۹۹ هجری در سن پنجاه  
 و پنج سالگی درگذشته و در مسجد الاقصی بر جنازه‌ی او نماز گذاردند مرقدش معروف و مزار  
 است.

مؤلف گوید از قرائن پیدا است ابو عبدالله قرشی همان شخصی است که میگویند هرگاه

کسی از نفع و آزار غذا در هراس باشد دست بر شکم بگذارد و سه بار بگوید اللیله لیله عیدی (یا قرشی) و رضی الله عن سیدی ابی عبدالله القرشی .  
آزاری از آن غذا بوی نرسد .

ابوعبدالله محمد بن معمر بن فاخر قرشی اصفهانی مؤلف مستند و کتاب جامع العلوم .  
مؤلف کامل بهائی که از بزرگان شیعه است احادیث بسیاری از جامع العلوم وی در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل کرده و از این راه مخالفان را ملزم ساخته .  
از جمله در کتاب مزبور از حافظ ابوبکر بن مردویه اصفهانی (۱) بسند متصلش از عقبه بن عامر جهنی نقل کرده در شدت گرما حضور اقدس رسول خدا شرفیاب شده فرمود ای جهنی چه پیش آمده در چنین هنگامی نزد ما بیائی ؟ در پاسخ گفتم پیش آمد مهمی برای من اتفاق افتاد ، فرمود چه پیش آمدی عرض کردم چه میفرمائید در حق این عده ای که پاپای شما با مخالفان می جنگند برخی میگویند ابوبکر بهترین این امت است پس از شما بعضی میگویند عمر پس از شما برترین این امت است اینک اگر شما رحلت کردید از چه کسی پیروی کنیم ؟ فرمود از کسی پیروی کنید که خدا او را پس از من برگزیده و نامش را از نام خودش جدا ساخته و دختر مرا بهمسری او در آورده و فرشتگان را یاور او قرار داده تا با وی بادشمنان بجنگند ، پرسیدم آن شخص کیست ؟ فرمود علی بن ابیطالب علیهما السلام است .

باز از ابن مردویه باسناد خودش از ابووائل از حدیثی روایت کرده رسول خدا (ص) فرموده علی بهترین مردم است کسیکه مقام ارزنده‌ی او را انکار نماید کافر است .  
ابن مردویه به اسناد خود از ابواسحق از حارث نقل کرده حضرت علی (ع) فرمود ما خاندانی هستیم که هیچیک از افراد بشر همتای ما نمیباشند ، مردی از جا برخاست و با عبدالله بن عباس ملاقات کرده اظهار داشت علی (ع) چنین فرموده ، ابن عباس گفت علی راست گفته مگر نه این بود آنگاه که پیغمبر اکرم (ص) زنده بود کسی با وی همنائی نداشت آنگاه ابن عباس افزود این آیه درباره‌ی علی (ع) نازل شده ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه آنها که ایمان آورده و کارهای پسندیده انجام داده اند از بهترین مردمانند .

(۶۵) ابوعبدالله محمد بن عمر بن حسین بن علی معروف به امام فخرالدین رازی

(۱) ابوبکر احمد بن مرسی بن مردویه آثاری دارد در ۲۴ ماه رمضان سال ۴۱۰ هجری بنقل ابونعیم وفات یافته است .

و ملقب به ابن الخطیب یا خطیب رازی فخرالدین اصلا از قبیلہ بنی تیم بوده و نسبش به ابوبکر میرسد و پدرانہ از طبرستان بوده و خود در ری متولد شدہ در اصول از اشعری پیروی میکردہ و در فروع تابع شافعی بودہ .

ابن خلکان مینویسد فخررازی یکتای عصر و بافتہ دست فضل و دانش بشمار میرفت در علم کلام و علوم معقول و فنون پیشینیان بر معاصرانش برتری یافتہ و در فنون عدیدہ آثار با فائدہای از خود بجای گذارده از جملہ کتاب تفسیر کلام اللہ المجید است کہ از ہمہ گونه مطالب ارزندہ و بیسابقہ در آن گرد آورده و در نہایت بزرگی است متاسفانہ باتمام نرسیدہ و سورہ فاتحہ را دریک مجلد تفسیر کردہ .

و آثار دیگر او باین نامہاست مجلدی در علم کلام کہ مطالب عالیہای در آن آورده نہایہ العقول کتاب الاربعین کتاب المحصل کتاب البیان والبرہان فی الرد علی اهل الزيغ و الطغیان کتاب المباحث العمادیہ فی المطالب المعادیہ کتاب تہذیب الدلائل و عیون المسائل کتاب ارشاد النظار الی لطائف الاسرار کتاب اجوبہ المسائل النجاریہ کتاب تحصیل الحق کتاب الزبدہ و المعالم و امثال اینہا .

المحصول و المعالم در اصول والملخص و شرح اشارات ابن سینا و شرح عیون الحکم و امثال اینہا در حکمت و در طلسمات السرا المکتوم و شرح اسماء الحسنی و ہم گویند مفصل زمخشری را کہ در نحو بودہ شرح کردہ شرح وجیز غزالی در فقہ شرح سقط الزند معری و مختصری در اعجاز و مؤاخذہای علیہ نحویہا و آثاری در مناقب شافعی .

بالاخرہ ہمہ آثار او در کمال ارزندگی است و در شہرہا منتشر گردیدہ و نیکبختی مهمی از اینراہ بدست آورده زیرا از آن پس کہ آثار علمی او در شہرہا شہرت پیدا کرد محصلان از آثار گذشتگان بی نیاز شدہ و بہ تدریس و تدریس آنها پرداختند فخرالدین نخستین کسی بود کہ طرز جالبی در آثار خود بوجود آورد و مطالبی را در آنها ایراد نمود کہ بیسابقہ بودند .

فخرالدین در وعظ و اندرز ید طولی داشت و بزبان پارسی و تازی بہ اندرز مردم میپرداخت و گاہی در موقع وعظ حال وجدی باو دست میداد و بسیار میگریست .

در شہر ہرات دستجات مختلف از ارباب مناصب و مقالات بحضور او میرسیدند و پرسشہائی از او می نمودند او پاسخ نامبردگان را بجالبترین طرز ایراد میکرد و بدینوسیلہ گروہی از کرامی مذہبان و امثال آنها از مرام خود دست برداشته و بہ مذہب اہل سنت گرائیدند .



فخرالدین در شهرستان هرات بلقب شیخ الاسلام ملقب بود .

فخرالدین در آغاز کار از پدرش بهره‌ور بود و پس از مرگ او بمنظور استفاده از کمال سمّانی بحضور وی رفت و مدتی از درس او بهره‌مند گردید سپس به ری بازگشت و بدرس محد جیلی که از اصحاب محمدبن یحیی بود حضور یافت و آنگاه که مجد بخواهش علماء مراغه برای تدریس بدانجا رفت فخرالدین همراه او بمراغه رفت و مدت درازی از درس علم کلام او استفاده کرد .

گویند فخرالدین کتاب شامل امام الحرمین را که در کلام بوده از حفظ داشته .

فخرالدین پس از مدتی بخوارزم رفت و آنهنگام از همگی فنون بهره‌ی وافی داشت در آنجا با علماء مذهب به بحث و گفتگو پرداخت و نظر باینکه نمی‌توانست در خوارزم زیست نماید بماوراءالنهررفت آنجا نیز بر اثر اختلافی که فیما بین او و علماء ماوراءالنهربه وقوع پیوست بری بازگشت .

در ری طبیب ماهر و ثروتمندی بود آنگاه که فخر وارد ری شده طبیب مزبور بسختی بیمار گردید و آخرین روزهای زندگی را پی سپر میکرد طبیب که سابقه‌ی علم و کمال و شهرت فخرالدین را میدانست تصمیم گرفت دو دختری که داشت آنها را بهمسری فرزندان فخر درآورد و سائل ازدواج فراهم شد و طولی نکشید طبیب درگذشت فخرالدین تمام مالیهی او را در اختیار گرفت و از این راه ثروت هنگفتی نصیبش شد .

فخرالدین از فرصت استفاده کرد و بمسافرت پرداخت و ضمناً با شهاب غوری کارگزار غزنین معامله‌ای کرد طولی نکشید برای استیفاء حقس به غزنین رفت شهاب مقدم او را گرامی داشت و در احترام او بیش از حد کوشید و با ثروت هنگفتی از غزنین بخراسان باز گشت و بدربار سلطان محمد تکش معروف بخوارزم شاه راه یافت و سهم بسزائی از او بردو به آخرین مراتب سامیه که هیچ دانشمندی در دربار او دارا نبود نائل گردید .

مناقب و فضائل فخرالدین بیشتر از آنست که بتوان بشماره آورد و درعین حال که از همه‌ی کمالات برخوردار بود شعر هم میگفت از آنجمله از آثار نظمی او :

و اکثر سعی العالمین ضلال	نهایه اقدام العقول عقال
و حاصل دنیا نا اذی و وبال	و ارواحنا وحشه من جسمنا
سوی ان جمعنا فیه قیل و قال	و لم نستفد من بحثنا طول عمرنا
فبادوا جمیعا مسرعین و زالوا	و کم قدر اینا من رجال و دوله
رجال تزالوا والجبال جبال	و کم من جبال قد علت شرفاتها

پای، خردها در آخر کار گرفتار پابند میشود و حداکثر کوشش جهانیان همراه با گمراهی است جانهای ما از جسدهای ما درهراسند و نیتجه دنیای ما جز آزار و بیچارگی چیز دیگری نیست ما در تمام عمر از بحثهای خود جز گفتگو بهره‌ای نبرده‌چہ بسیار مردان و دولتهائی را مشاهده کرده که همگی آنها با سرعت هرچه بیشتری رو بنا بودی گذاردند و چه بسیار قلہهای بلندی که مردانی بر فراز آنها جای داشتند آنها نابود شدند و کوهها بر سر جایشان برقرار ماندند .

ابن خلکان پس از آنکه مینویسد دانشمندان و رجال علم از همه طرف بار می‌بسته و به درگاه فخرالدین حضور می‌یافته از قول ابو عبدالله حسین واسطی نقل کرده .  
آنگاه که فخرالدین در هرات منبر میرفت برای تحریک مستمعان خود این شعر را انشاد کرد .

المراء مادام حیا یستهان به و یعظم الرزء فیه حین یفتقد  
آدمی تا زنده است مورد اهانت و خواری دیگران قرار میگیرد و چون مرد و او را از دست دادند برای او سوک عظیم سراپا میکنند فخرالدین در کتاب تحصیل الحق مینویسد فن اصول را نخست از پدرش ضیاء الدین عمر فرا گرفته و او از ابوالقاسم سلیمان بن ناصر انصاری و او از امام الحرمین ابوالمعالی و او از استاد ابواسحق اسفراینی و او از شیخ ابوالحسین باهلی و او از شیخ ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری و او از ابوعلی جبائی فرا گرفته فخرالدین در آغاز مرام نامبردگان را داشت و اخیراً از آنمذهب بازگشته و پیرو مذهب سنت و جماعت شد .

تا آنجا که گفته فخرالدین در پانزده رمضان سال ۵۴۴ یا ۵۴۳ در ری متولد شد و در روز دوشنبه که مصادف با عید فطر سال ۶۰۶ هجری بود در شهر هرات وفات یافت و آخر روز در کوه مصاقب دهکده‌ی مزداخان دفن شد انتهى .

محدث نیشابوری در رجال خود از یکی از کتابهای معتزله نقل کرده آنگاه که فخرالدین از خوارزم عازم خطه خراسان بود هزار استر زیر بار گوهرهای گرانبها داشت و طلا و نقره او از اندازه بیرون بود و آنهنگام که مقدمه‌ی اسبهای او بسرزمین خراسان رسید موخره آن در خوارزم بود .

بدیهی است چنین ثروتی از چنان مردی در کمال شگفتی است .  
مؤلف حبیب السیر از تاریخ یافعی نقل کرده فخرالدین دانشمندی زیبا چهره و آرام و با حشمت بود و هرگاه سواره بمحلی میرفت حدود سیصد تن طلبه در رکاب او پیاده

ترکت میکردند .

مؤلف گوید در باب محمود ذیل احوال محمود بن علی حمصی بضم حاء و میم و تشدید صاد که از مشایخ متکلمانست از قاموس نقلکردیم نامبرده استاد فخررازی بوده .  
سلم السموات حکیم کازرونی نوشته فخرالدین از علماء دربارسلطان محمدخوارزمشاه و معاصر با محقق طوسی و شیخ نجمالدین کبری و شیخ اثیرالدین مفضل بن عمر ابهری مؤلف هدایه بوده و در علوم عقلیه و نقلیه آثار مشهوری داشته .

در تفسیر سه کتاب کبیر و وسیط و صغیر تالیف نموده و آثار دیگر او عبارتند از الملخص در حکمت نظری و شرح قدیم بر اشارات شیخالرئیس والمعالم در علم کلام والمحصل والمحصل و حدائق الانوار والمباحث المشرقیه و امثال آنها .

در یکی از تعلیقاتش ذیل بحث ابطال تسلسل نوشته همگی تحقیقاتی که ارباب استدلال در ظرف دو هزار و ششصد سال نموده‌اند خالی از خلل و بیرون از مناقشه نبوده‌اند .  
و نیز مینویسد فخرالدین با شیخ مجدالدین بغدادی که در آنروزگار از واعظان نامی بود منافرت شدیدی داشت و مدتها با یکدیگر در منازعه بودند تا اینکه برخی از شاگردان فخرالدین از مجدالدین در پیشگاه خوارزمشاه سعایت کرده سلطان دستور داد مجدالدین را در دریا غرق کردند .

درگذشت نابموقع و دلخراش مجدالدین موجبات ناراحتی قلبی نجمالدین کبری را فراهم آورد وی نفرین کرده طولی نکشید لشکر خونخوار مغولی بر کشور پهناور خوارزمشاه استیلا یافته و مدتها ممالک محروسه تحت نفوذ آنها درآمد و خونها ریخته شد .

فخرالدین با چهار دلیل عقلی و نقلی ثابت میکرده فرشته برتر از بشر است در کتاب معالم برهان نبوت خاصه را بمشرب فلسفه ثابت کرده و در همان کتاب اظهار داشته‌ما برای اثبات بقاء نفوس پس از بیرون آمدن از ابدان و خرابی و نابودی آنها جز تمسک به دامن انبیا و اولیا راه دیگری نداریم سپس همین عقیده را با ادله اقناعیه عقلی اثبات کرده و چهار وجه برای آن ایراد نموده و در ذیل وجه چهارم می‌نویسد بر اثر ریاضات شاقه‌ای که آدمی بر خود هموار میکند نفس او بترقیات کلیه‌ای نائل میگردد و تجلیات ملکوتی برای او حاصل میشود تا بجائیکه کشف مغیبات بجالبترین وجهی برای او بوقوع می‌پیوندد و اصولا احساس ضعف بدنی در خود مینماید و در نتیجه ضعف بدن هر اندازه که بیشتر باشد نیروی نفسانی تمامتر و مفیدتر خواهد بود و ما هرگاه اعتبارات عقلیه را همراه با خبرهای انبیا و اولیا و اعترافات بزرگان از علما و حکما در نظر بگیریم اطمینان پیدا خواهیم کرد نفوس انسانی

پس از مرگ ابدان پایدارند انتہی .

سلم السموات در محل دیگری رباعی ذیل را بفخرالدین نسبت داده :

درویشی جوی و روی در شاه مکن      وز دامن فقر دست کوتاه مکن  
اندر دهن مار شو و مال مجو      در چاه بزی و طلب جاه مکن

مؤلف تاریخ روضالمناظر از ابن اثیر نقل کرده فخرالدین سال ۵۴۳ متولد شد و برای مردم بزبان عربی و عجمی اندرز میگفته وید طولائی در علوم مختلف داشته و تنہا مہارتی در علوم عربی بدست نیاورده بودہ .

فخرالدین بشہرہا مسافرت میکرده و بہ صحبت پادشاہان میرسیدہ و بر اثر او آشوب عظیمی بوقوع پیوستہ زیرا سلطان غیاث الدین بمناسبت علاقہ شدیدی کہ باو داشتہ در شہر ہرات مدرسہای برای او بنیان کرد اینموضوع گروہ کرامیہا را کہ قائل بہ تجسیم و تشبیہ بودند ناراحت ساخت بہمین مناسبت علماء کرامیہ از حنفی و شافعی باتفاق قاضی عبدالمجید بن فذوہ کہ بزرگ کرامیہ و اعلم و از ہدشان بود در حضور سلطان غیاث الدین با فخرالدین بمباحثہ پرداختند گفتگوی فیما بین بطول انجامید بطوریکہ سلطان خستہ شد بیرون رفت قاضی عبدالمجید بر اثر ناراحتی کہ داشت کمتر بسخن فخر توجہ میکرد و بابتی اعتنائی بوی مینگریست فخر ناراحت شدہ بوی ناسزا گفت ملک ضیاء الدین پسر عسوی غیاث الدین کہ حضور داشت خشناک شدہ از فخرالدین در حضور غیاث الدین نکوہش کردہ و او را بہ بی دینی و عقیدہ مندی بقانون فلسفہ نسبت داد سلطان عکس العملی ابراز نہ داشت بامداد قاضی عبدالمجید بہ مسجد جامع رفتہ پس از حمد و ثنای ذات باری و درود بر پیغمبر اکرم گفت پروردگارا بہ آیات تو ایمان آوردیم و از فرستادہی تو پیروی کردیم ما را در ردیف شاہدان بوجود خود بپذیر آنگاہ خطاب بمردم گفت ای مردم ما جز بدانچہ از رسول خدا رسیدہ سخن دیگری را نمی پذیریم ، علم ارسطو و سخنان کفرآمیز ابن سینا و فلسفہ فارابی برای ما ارزشی ندارد برای چہ دیروز گذشتہ شیخی از شیوخ اسلام کہ ہموارہ از دین خدا و آئین رسول او پشتیبانی میکند مورد اہانت قرار بگیرد سپس قاضی گریست و کرامیہ کریستند و از مردم استمداد نمودند رجالہ کہ ہموارہ در انتظار چنین فرصتہائی ہستند از ہر طرف بیاری آنها قیام کردہ و آشوبی بوجود آمد ، خبر بسطان رسید وی آشوب را خاموش کردہ بمردم وعدہ داد فخرالدین را از ہرات بیرون خواہد کرد و باو گفت بار دیگر بہرات بازگرد فخرالدین بار دیگر بہرات بازگشت و از آنجا بہ خراسان رفت و در دربار سلطان محمد خوارزمشاہ موقعیت مہمی بدست آورد .

فخرالدین خوب شعر میگفته از اوست نه‌ایه اقدام‌العقول عقال تا به آخر آنچه را نوشتیم .

مؤلف گوید ستایشی که مؤلف سلم‌السموات از فخرالدین و آثار او نموده بدانجهت بوده که کازرونی در مذهب با او یکسان بوده و تعصب شدیدی نسبت بوی و دوستان او نشان میداده و رویه او درنگارش کتاب مزبور ترویج از مذهب شافعی بوده و هرگاه از دیگران نام میبرده استطرادی بوده نه اصلی و بهمین مناسبت برخی از محققان علماء عامه‌اظهار داشته‌اند وی اهل تحقیق نبوده و اصولاً گفتار حکما را نمی‌فهمیده و آثاریکه در خصوص فنون حکمت بوجود آورده منحصر بدان بوده که گفتار حکما را گردآوری میکرده و آنها را تهذیب و تنقیح می‌نموده و به کشف و توضیح گفتار آنها می‌پرداخته و بهمین مناسبت گاهی آراء آنها را بطور اجمال و گاهی به تفصیل متعرض شده و با اندک تغییر و تبدیلی آنها را در آثار خود متذکر گردیده .

گفته است علت اینکه به بحث و جدل معروف شده و بر رقیب خود غالب میآمده از جهت مدار علمی نبوده بلکه بداخلاقی او رقیبش را از پای درمیآورده و او بافضلاء جز به ناسزا گوئی و آزار آنها رفتار دیگری نداشته ، و از آنجا که از مقربان سلطان محمدخوارزمشاه بشمار میآمد کسی نمیتوانست با وی مناظره نماید و گاهی با محمد خوارزمشاه بدرشتی سخن میگفت و کلمات خشنی در پاسخ او بزبان میآورد و خوارزمشاه بمناسبت اینکه نامبرده استاد او بوده رعایت احترام او را می‌نموده و عکس‌العملی نشان نمیداده .

فخرالدین مطابق با خوبی که داشته نسبت به ابوالحسن اشعری که خود مرام او را داشته توهین میکرده و میگفته اشعری مرد نادان و بینوائی سرگردان بوده و در مرام خود از مردم جاهلیت پیروی میکرده و حداکثر شبهاتی را که ایجاد کرده از خیالات پوشالی ابوالبرکات یهودی بدست آورده و آثاریکه تالیف نموده برپایهی جهل استوار بوده .

مؤلف گوید با آنکه مشهور از مورخان او را اشعری مذهب میدانند چگونه نسبت بوی اینگونه توهین نموده و او را جاهل سرگردان معرفی کرده آری میتوان نسبت مزبور را با آنچه از کتاب المطالب‌العالیه‌اش نقل کرده‌اند تایید کرد (۱) .

فخرالدین در کتاب مزبور مینویسد نهایت سخنی را که ترسایان درباره‌ی خدا گفته‌اند

(۱) ممکن است اینگونه توهین را آنهنگام متعرض شده که باظهار این خلکان اخیراً از مرام اشعریها دست برداشته و به سنت و جماعت گرایش پیدا کرده .

آنستکه خدا را یکی از سه خدایان میدانند و حال آنکه اصحاب ما بدان اکتفا نکرده بلکه به هشت خدا قائلند زیرا معانی بیرون از قانونی برای او اثبات نموده‌اند .

از آثار نظمی او دو شعر زیر است :

ان النساء کاشجار نبتن لنا      منهن مرو بعض المر ما کول

ان النساء عن الاخلاق قاصره      و ما عجب من انها لا بد مفعول

زنان مانند درختهایی هستند که برای ما آفریده شده‌اند عده‌ای از آنها تلخ و برخی از آنها شیرین‌اند همانا زنان عاری از اخلاقند و شگفتی نیست باید چنین باشد .

مؤلف گوید بغیر از آنچه از اشعار او نقل کردیم اشعار بسیار دیگری از او دیده‌ایم و همچنین حداکثر آثار او بمطالعه‌ی ما رسیده از جمله کتاب تفسیر کبیر اوست که نزدیک به سی هزار بیت تقریبی است و بنام مفاتیح الغیب خوانده شده و علامه مجلسی در کتاب بحار از آن فراوان نقل کرده .

و من خود در یکی از اوقات که بخدمت سید علامه حاج سید محمد باقر حجه الاسلام رشتی مؤلف مطالع رسیدم کتاب تفسیر مزبور را بمطالعه‌ی من رسانید و از تملک آن اظهار خوشوقتی و سرور میفرمود .

و تفسیر مزبور را برهان‌الدین ابوالفضائل محمد بن محمد بن محمد نسفی مؤلف آثار بسیاری در کلام و خلاف خلاصه نموده .

شرح اشارات شیخ‌الرئیس از آثار معروف اوست که شیخ طوسی قده با تالیف شرح اشارات خود تاروپود آنرا بباد داده و قطب رازی به منظور محاکمه بینهما کتاب محاکمات را تالیف کرده .

کتاب اصولش که بنام محصول خوانده شده در دو مجلد بزرگ تدوین گردیده و آنرا مجدالدین بن دقیق پدر قاضی‌القضاء تقی‌الدین دقیق قشیری مالکی تلخیص نموده و خوب از عهده برآمده .

کتاب سرالمکتومش در فنون طلسمات بوده شیخ‌بهائی در کشکول مینویسد کتاب مزبور مشتمل بر سه نوع از علوم غریبه است لیمیا شناخت فنون طلسمات و آثار مربوط بدانها ، سیمیا فنون خیالیه .

هیمیا فنون تسخیرات است بنابراین دو بخش دیگر از علوم مزبوره باقی مانده یکی کیمیاست که مانند سیمرغ جز نام اثری از آن نمیباشد و دیگر ریمیا است که فن جادوگری و شعبده بازیست .

و برخی از حکما در شرح علوم مزبور کتابی بنام کله سر که از حروف اوائل علوم مزبوره تشکیل شده تالیف نموده و رعایت معنی و بראعت استهلال را بانامگذاری مزبور کرده است .  
شیخ بهائی بنا باظهار خودش سال ۹۵۵ کتاب مزبور را در محروسه هرات دیده و از جامعی و ارزندگی آن به شگفت آمده .

و شرح اسماء الحسنای کتاب لطیفی است بنام لوامع البینات در شرح اسماء و صفات .  
مؤلف گوید بغیر از چند اثر که نامبردیم به آثار دیگر او دست نیافته ایم و نوادر حکایات او بسیار است که این مختصر تاب ایراد آنها را ندارد .

مؤلف پس از این به تحقیق کلمه رازی پرداخته و مینویسد کلمه رازی برخلاف قیاس منسوب به ری بوده و ما پیش از این ذیل احوال سلیم بن ایوب رازی علت نامگذاری شهر مزبور را به ری از خط فخرالدین نقل کرده ایم ذیلا مطالب تازه تری را توضیح میدهم .

مؤلف تلخیص الآثار ذیل ماده ری مینویسد شهرستان ری از شهرهای اقلیم چهارم و از شهرهای مهم این اقلیم بشمار است .

از همه گونه خوبیها برخوردار و غلهها و میوههای فراوان دارد و از شهرهای کهنسال است که بنیان آن بدست هوشنگ پادشاه پیشدادی برقرار شده ، و برخی گویند آنرا از بن خراسان بنا کرده و منسوب بدان را رازی میگویند .

ری در فضای وسیعی از بیابان قرار گرفته و در کنار کوهی است که چیزی بر آن نمیروید و آنرا طبرک میخوانند و میگویند کان طلاست متاسفانه هر که بخواهد از آن استفاده کند بهمان اندازه که برای بدست آوردن طلای آن هزینه مصرف کند همانقدر از طلای آن بهره ور میگردد بهمین مناسبت کوه مزبور بحال خود مانده در اطراف شهر زیر زمینهای بسیار تاریک و صعب العبور فراوانی ترتیب یافته که در هنگام حمله یاغیان و دشمنان مردم شهر بدانجا پناهنده میشوند و گنجینههایی در سرزمین ری وجود دارد که گاهگاهی برخی از آنها آشکار میشود زیرا همواره پایتخت و مقر سلاطین و شهریاران ایران بوده هوای آن در فصل پائیز زهر کشنده است ویژه برای مردم غریب بی اندازه مؤثر میباشد میوههای آن از همه گونه مورد استفاده است و انگوری بنام ملاحی در ری تربیت میشود که یک خوشه آن گاهی صد رطل وزن دارد و حداکثر مردم آنجا خونریز و قاتلند و اینک ویرانست .

امام علامه فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر رازی که پیشوای وقت خود و نادره زمان و اعجوبه دوران بوده از آنجاست .

ابوالقاسم علی بن الحسین بن عساکر از ابوهریره از رسول خدا (ص) روایت کرده خدای

متعال در هر صدسالی مردی را بر می‌انگیزاند که آ- دینی را تجدید و تشریح مینماید در ماه اولی عمر بن عبدالعزیز و در دوم محمد شافعی و در سوم احمد بن سرج و در چهارم بوبکر باقلانی و در پنجم بوحامد غزالی و در ششم محمد رازی است که روز عید فطر سال ۶۰۶ در هرات وفات یافته .

ابوعبدالله محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر ملقب به فخرالدین رازی مؤلف کتاب استؤلها القرآن و اجوبتها این کتاب پاسخ هزار و دویست پرسش است از جمله ذیل آیه شریفه و ما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون مینویسد در آیه پرسشهایی است یکی آنکه خدایمتعال هرچه بدیگران از اندازه بیشتر دهد مانعی برای او نیست دوم ارسال متعدی بنفس است چرا در این آیه متعدی نباشد سوم آنکه آیاتی که در این آیه آورده شده آنهایی است که اهل مکه علیه رسول خدا ایراد کرده و سابقهای نداشتند و امثال اینها از سئوالات هشتگانه که مربوط به این آیه بوده و از همهی آنها جوابهای شایسته داده و ممکن است علاوه بر کتاب مزبور کتابهای دیگری در اینخصوص تالیف کرده باشد وی از دانشمندان قرن نهم هجریست .

(الله) ابویعلی محمد بن مسعود مالینی هروی نحوی لغوی از شاگردان فخرالدین رازی است .

جلالالدین سیوطی از ابن مکتوم نقل کرده وی در نحو و لغت ماهر بوده و به رویه‌ی کرامیه‌ها گرایش پیدا کرد روزی فخرالدین که چنین انتظاری از وی نداشت بخانه‌ی او رفته ویرا از پذیرش آئین کرامیه سرزنش کرد ابویعلی بالبداهه گفت :

مجلسک البحر و انی امرء لا احسن السبح فاخشی الغرق

محضر تو دریاست و همانا من مردی هستم که بخوبی از شناوری اطلاعی ندارم میترسم

غرق شوم .

از ابن نجار نقل کرده اشعار زیر از آثار ابویعلی است .

مادا نومل من زمان لم یزل هو راغب فی حامل عن نابه

تلقاه ضاحکه الیه و جوهنا و تراه جهما کاشرا عن نابه

فکانما مکروه ما هو نازل عنه بنا هو نازل عنابه

چه آرزو داریم از روزگاریکه همواره از بزرگواری به پستی میگراید ما به آن باچهره‌ی

باز و لب خندان می‌نگریم و او بما با ترشروئی و تیزدندانی توجه میکند گوئیا همان ناراحتی

که از آن بما رسیده همان ناراحتی هم از ما بآن رسیده باشد .



مؤلف گوید در اینموقع که بنوشتن ابیات مزبور اشتغال داشتم بالبداهه باشعارزیربه همان وزن و قافیه الهام گردیدم .

یا من یحاول برد عافیه فلا  
واراکضا فوق السحاب هجنیه  
فلسوف یلقى الفوز من عنده انسلا  
هذا فقدتم الروی مجنسا  
تمصص متی تضطر من عنابه  
انظر فلا تنها فتن عن نابه  
ویری الردی من نفسه عنی به  
و لسابع ر ویتنه عنا به

ای کسیکه در انتظار عافیتی بمجردیکه بیچاره شدی از عناب لبان او ممک و ببین چگونه مرکب او برفراز ابر در حرکت است بنابراین از دندان وی هراس نداشته باش زیرا آن کسیکه از وی اعراض کند بزودی رستگار می شود و آنکه خود را پابند آن قرار میدهد به بیچارگی می افتد روی مجانس اینجا باتمام رسید و برای هفتمین آن از عنابه استفاده کردیم .

مؤلف گوید کرامیه گروهی از پیروان ابو عبدالله محمد بن کرام (بروزن شداد) اند مرام نامبردگان همانا تشبیه و تجسیم است و میگویند خدایمتعال بر فراز عرش خود مستقر است و با لذات در جهت فوق قرار گرفته و او جوهری است فوق همه جواهر با آنکه خدای بزرگ عالیمقامتر از آنستکه شبیه به آفریدگان خود باشد یا جسمی باشد که فضائی را حیز خود قرار دهد یا جوهر باشد که آنهم ماهیتی است که وجود خارجی دارد و وجودش مانند عرض نیازمند بمحلی نمیشد بو عبدالله بنا باظهار مؤلف ملل و نحل کتابی دارد بنام عذاب القبر در اینکتاب خدا را احدی الذات واحدی الجوهر دانسته و افزوده خدایمتعال بر فراز عرش خود مستقر است و مانند آفریدگان خود از جایی بجائی منتقل میشود و از عرش به فرش فرود می آید و نازل میشود .

کرامیه به شش دسته تقسیم میشوند از جمله هیصمیه اند که آنان پیروان محمد بن هیصم اند نامبردگان در عقل و سمع با معتزلیها موافق اند و در بسیاری از مسائل تحسین و تقبیح مخالفند و رگی از خوارج در بدنشان وجود دارد .

مؤلف گوید چه بسیار مناسب است در پایان این ترجمه بنام و نشان برخی از شاگردان فخرالدین اشاره نمائیم .

شرفالدین ابوبکر بن محمد هروی .

وی از بزرگان مشایخ اشاعره است .

شیخ تاجالدین محمد بن محمود زوزنی .

نامبرده در کتابهای اجازات موقعیت ویژه‌ای دارد .

ابوالمؤید محمد بن محمود بن محمد معروف به خطیب خوارزمی .

نامبرده از اجلاء حفاظ بوده و آثاری دارد از جمله جامع مسانید ابی حنیفه .

اکمل‌الدین محمد بن محمود رومی حنفی .

مؤلف شرح تحریر و امثال آن از آثار دیگر ، شرف‌الدین عبدالرحیم جرهمی صدیقی از وی روایت میکرده .

شیخ اثیرالدین مفضل بن عمر ابهری .

نامش ذیل احوال فخرالدین و همچنین در حرف طاء مؤلف آورده شده .

(۶۷) ابوالفتح محمد بن سعد بن محمد بن محمد دیباجی مروزی از نحویهای معروف و از خاندان نحو بوده .

سیوطی از یاقوت نقل کرده شیخ ابوالفتح دانشمندی بزرگوار و نیکومعاشرت بوده علم نحو را از پدرش سعد فرا گرفته و با زمخشری ملاقات نموده و از شاگردش بقالی بهره‌ور بوده .

آثار او شرح المفصل ، شرح الانموذج ، تهذیب مقدمه الادب ، القانون الصلاحی فی اودیة النواحی ، فلک‌الادب ، منافع اعضاء الحيوان و امثال اینها .

دیباجی نظارت کتابخانه جامع اکبر مرو را بعهدہ داشت و در محرم سال ۵۱۷ هجری متولد شد و در روز یکشنبه هیجدهم صفر سال ۶۰۹ (خط) پایش به عتبه‌ی در اطاقش گرفت برو بزمین افتاد استخوان صورتش به سختی آسیب دید و بهمان ناراحتی شدید درگذشت .

مؤلف گوید شرح آموزشی که در حال حاضر در اختیار محصلان مقدماتی ادبیاتست غیر از شرح دیباجی است و آن اثر .

شیخ جمال‌الدین محمد بن عبدالغنی اردبیلی است کمایاتی .

ابوجعفر محمد بن سعد ضریر کوفی از نحات و قاریهای عهد خود بوده و کتابی در نحو و قرائت تالیف کرده .

ضریر از نحویهای قدیمی و از رجال نحوی و بنام کوفه است و از عبدالله بن ادریس و ابومعویه ضریر روایت میکرده و محمد بن سعد کاتب واقدی و عبدالله فرزند احمد حنبل از وی روایت داشته‌اند .

ضریر تا پیش از آنکه بقرائت مختصی بخودش بپردازد از قرائت حمزه پیروی میکرده و مردم بهمین مناسبت بوی اطمینان داشتند متأسفانه آنگاه که قرائت خاصی برای خویش انتخاب کرد اصل و فرع آن از اعتبار افتاد در عین حال مردی نحویست و او را بدین آواز

می شناسند .

(۶۸) ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد بن محمد بن محمد مغربی حاتمی طائی اشبیلی اندلسی مکی دمشقی شامی ملقب به محیی الدین عربی .  
 محیی الدین از ارکان سلسله‌ی عرفا و اقطاب ارباب مکاشفه و صفا و همتا و معاصر با شیخ عبدالقادر حسینی گیلانی که قبرش در بغداد مشهور است و گروه دیگر از بزرگان این طائفه بوده و خود آنها وی را شیعه میدانند و حال آنکه چنین عقیده‌ای را درباره‌ی دیگران ندارند .

تصنیفات عرفانی و آثار تحقیقاتی او فراوان و در اختیار مردم بینا و بصیر قرار گرفته از جمله :

فصوص الحکم در ضمن چندین فص و فتوحات مکیه که محصول روزگار علم و عرفان او بوده و این هر دو نزد ارباب مکاشفه معروفست و مواقع النجوم و مشکاه الانوار فیما یروی عن الله سبحانه و تعالی من الاخبار والنصایح علی ریح الشرع المصطفوی الفائح و کتاب انشاء الدوائر و کتاب غفله المستوفر و کتاب لطائف الاسرار و کتاب تفسیر کتاب بزرگی است نزدیک به نود مجلد و کتاب وصایا برای جهانیان در آغاز آن میگوید :

وصی الاله و وصت رسله فلذا      کان التاسی بهم من افضل العمل  
 لولا الوصیه کان الخلق فی عمه      و بالوصیه دام الملك فی الدول  
 فاعمد اليها و لا تهمل طریقتها      ان الوصیه حکم الله فی الازل

خدای بزرگ و رسولان ارجمند او وصیت کرده و تعیین خلیفه نمودند و بر ما هم لازم است که از آنان پیروی نمائیم و از برترین عملیات پسندیده آنها تبعیت کنیم و هرگاه وصیت و تعیین خلافت وجود پیدا نمیکرد مردم در کوری بسر می بردند و ما اطمینان داریم برقراری سلطنتها و دولتها بدانست اینک بدان متوجه باش و از طریق آن منحرف مشو برای آنکه وصیت فرمان خداست و از کهن‌ترین روزگاران ما را بدان فرمان داده است تا به آخر ابیات که در خصوص وصیت و تعیین خلافت گفته .

کتاب وصیت را محیی الدین در اواخر عمر خود تالیف کرده و از چند جای این کتاب بدست می‌آید محیی الدین عارفی سنی مذهب و در عین حال در وضع خود حال حیرت‌زدگی داشته از جمله در آخر کتاب آنگاه که به پیروان خود توصیه میکند در پایان مجلس خود دعا بخوانند مینویسد سال پانصد و نود و نه در مکه مکرمه در میان باب‌خرویره و اجیاد در روعیا دیدم محمد بن خالد صدفی که شخص نیکوکاری بود و ما کتاب احیاء العلوم را از وی

استفاده کرده‌ایم در حضور مقدس رسولخدا (ص) صحیح بخاری را میخواند پس از اتمام رسولخدا (ص) او را بخواندن ایندعا امر فرمود ما در همانوقت از رسولخدا (ص) پرسیدیم آیا مطلقه ثلثه در یک مجلس و با یک طلاق از حباله شوهرش بیرون میرود که مثلا شوهر بگوید انت طالق ثلاثا؟ فرمود آری و هرگاه شوهر بخواهد او را باختیار خود درآورد باید پس از شوهر دیگر یعنی وجود محلل باشد بعرض رسانیدم عده‌ای از اهل علم چنان طلاقی را طلاق واحد دانسته و سه طلاقه نمیدانند، فرمود اینان نیز مطابق با ادله‌ایکه در دست دارند چنان فتوایی داده‌اند و حکمی بصواب کرده‌اند از ضمن تقریر رسولخدا (ص) بدین نتیجه رسیدم که کل مجتهد مصیب هر مجتهد هرگونه فتوایی که میدهد فتوای او محکوم به صواب و درستی است.

بعرض رسانیدم منظورم از سؤال مزبور آن بود تا حضرت شما به طلاق چنان زنی دستور فرمائید و من طبق اظهاریه شما فتوا دهم فرمود آری طلاق مزبور همان سه طلاقه است.

در اینهنگام شخصی از آخر مردم از جا برخاست و با کمال بی ادبی گفت ای مرد چگونه حکم به سه طلاقه میکنی و دیگران را خطاکار می‌انگاری چهره‌ی رسولخدا از شنیدن این سخن برافروخته شد و با کمال ناراحتی فریاد زد چنان نیست که تو گفته‌ای آری سه طلاقه است و شوهر بر او حرامست مگر آنکه محللی واسطه شود بدون جهت زنان نامحرم را بر مردان حلال نکنید همچنان رسولخدا فریاد میزد تا همگی مردمی که در حال طواف بودند فریاد آنحضرت را شنیدند، گوینده از وحشت آب میشد تا چیزی از او باقی نماند.

پرسیدم اینمرد که بود که اینگونه رسولخدا (ص) را خشمگین ساخت گفتند او شیطان بود سپس از خواب برخاستم.

محبی‌الدین در ضمن وصایای خود گفته بهمان اندازه از قیام شب استفاده کن که نامت در ردیف غافلان بشمار نیاید و اندک آن آنستکه به تلاوت ده‌آیه از قرآن بپردازی که در اینحال از غافلان نمیباشی و رسولخدا نیز بچنین موضوعی امر کرده است و تمام سال به انجام سنت بپرداز تا از فضیلت شب قدر بهره‌مند گردی زیرا نمیدانی کدام شب از لیالی سال شب قدر است زیرا بسیار اتفاق افتاده اثر شب قدر را در غیرماه رمضان یافته‌ام زیرا شب قدر دایر در میان شبهای سالست و بیشتر اوقات در ماه رمضان اتفاق افتاده و امثال اینگونه اظهارات که همگی آنها برخلاف اجماع امت اسلامی بلکه برخلاف کتاب خدا و سنت رسول او و برخلاف رویه اهل بیت عصمت است.

بدیهی است اینگونه اظهارات از دائره شرع بیرون بوده و ثابت میکند گوینده‌ی آنها انسانی خیالاتی و حیرت زده است .

یکی از متاخران اصولیها ذیل مسئله‌ی اقل جمع از محشی شیرازی از علامه دوانی و دیگری از محیی‌الدین نقل کرده وی در فتوحات مکیه نوشته در یکی از وقایع حضور مبارک رسول خدا (ص) شرفیاب شده بعرض رسانیدم عده‌ای اقل جمع را سه وعده‌ای دو میدانند حق با کدام یک از این دو دسته است فرمود هر دو دسته خطا کارند باید قائل به تفصیل شد و گفت یا جمع فرد است یا جمع زوج بنابراین اقل مراتب جمع فرد سه و اقل مراتب جمع زوج دو است .

شیخ بهائی قده در مجلد سوم کشکول از جزء سوم فتوحات نقل کرده علماء بطور کلی رجلین را از اعضا وضو دانسته و در کیفیت وضوء آنها که به غسل است یا مسح یا تخییر بینهما اختلاف نموده‌اند عقیده‌ی ما تخییر و جمع غسل و مسح اولی است و میدانیم هر قولی که در عالم پیدا شود قائلی دارد بنابراین قول بمسح طبق ظاهر قرآنست و قول به غسل موافق با سنت است آنگاه پس از گفتاری مفصل مربوط به امر باطنی مینویسد اینک باید فهمید کلمه‌ی ارجلکم را چگونه باید قرائت کرد کلمه مزبور بفتح و کسر لام خوانده میشود یعنی اگر آنرا عطف به ممسوح گرفتیم بکسر و اگر بمغسول معطوف دانستیم بفتح خوانده میشود عقیده‌ی ما آنستکه کلمه‌ی مزبور را بفتح بخوانیم و در اینصورت باز هم بیرون از ممسوح نبوده زیرا واو معیت است و صالح برای نصب در نتیجه دلیل آنها که قائل بمسح‌اند در این آیه اقوی از دلیل دیگرانست زیرا قائل بمسح مشترک با قائل به غسل است لیکن کسیکه قائل به غسل است با قائل بمسح مشترک نخواهد بود انتهی .

دمیری مؤلف حیات‌الحيوان آتی‌الذکر در اظهاری که داشته در واقع موضوع پیشین ما را در خصوص مرام محیی‌الدین تایید میکند وی از فاضل ذهبی به سندش از عزالدین عبدالسلام نقل کرده از عزالدین پرسیدند محیی‌الدین چگونه شخصی است؟ در پاسخ گفت پیر نافر جام و دروغگوئی بیش نیست، این پاسخ ایجاب کرد یکی از حاضران گفت آیا علاوه بر نافر جامی دروغگو هم هست؟ پاسخ داد آری، زیرا روزی سخن از هم بستری با جن بمیان آمد وی منکر شده گفت من روح لطیفی است و آدمی جسمی کثیف چگونه ممکن است روح لطیف با جسم کثیف با هم نزدیکی کنند، مدتی از این گفتگو گذشت روزی وی را ملاقات کرده در حالیکه سرش به سختی آسیب دیده و بسته بود یکی از همراهان پرسید چه اتفاقی افتاده پاسخ داد با زنی از جن ازدواج کردم و در اثر ماجرائیکه فیما بین اتفاق افتاد

سر مرا شکست .

ذہبی پس از نقل مزبور گوید گمان نمیکنم محیی الدین مخصوصا چنان دروغی را اظهار داشته بلکه بر اثر تحمل ریاضات باین گرفتاری مبتلا گردیده است .

آقامحمد علی کرمانشاهی در مقام الفضل در پاسخ از ادلہی قائلان بوحثت وجود در ذیل گفتاری اظهار میدارد محقق شریف در حواشی شرح تجرید مینویسد اگر اظهار بداری چه میگوئی در حق آنها که معتقدند وجود در عین حالیکه عین واجب الوجود است و قابل برای تجزیه و انقسام نمیباشد و چون خورشید رخسانی بر هیاکل موجودات تابیده و در آنها ظهور نموده و چیزی از قلمرو وجودی آن بیرون نرفته بلکه وجود حقیقت و عین همی آنهاست و امتیاز و تعددشان به تقیدات و تعینات اعتباریه است مانند دریا که به صورت امواج متکثره ظاهر میگردد با آنکه در واقع بجز حقیقت دریا حقیقت دیگری وجود ندارد . در پاسخ خواهم گفت این موضوع طوریت و رای طور عقل که جز مشاهدات کشفیه وسیلهی دیگری برای وصول بدان در دست اختیار ما نمیباشد و مظاهر عقلیه نمی توانند بکنه آن حقیقت برسند زیرا کل میسر لما خلق له یعنی آثار مشاهدات کشفی چیزی و آثار مظاهر عقلی چیز دیگر است انتہی .

و شیخ عارف علاء الدوله سمنانی با نہایت اعتقاد و غلوی که در بارہی محیی الدین داشته و در حواشی فتوحات از وی چنین تجلیل نموده ایہا الصدیق و ایہا المقرب و ایہا الولی و ایہا العارف الحقانی در عین حال در اول فتوحات او ذیل جملہ سبحان من اظہر الاشیاء و هو عینہا منزہ است خدائیکہ موجودات و ماہیات را آشکار ساخت و خود عین آنها بود .

علاء الدوله مینویسد همانا خدا یمتعال از گفتن حقیقت شرم ندارد بنابراین ای شیخ هر گاہ از کسی استماع کنی کہ بگوید فضلہی شیخ عین وجود شیخ است بر او خشمگین نمیشوی و گفتهی او را حمل بر اشتباه و مسامحہی مینمائی ، اینک چگونه حاضر میشوی چنین ہذیانی را بملک دیان بدهی از خدا بترس و توبہ نصح کن تا از این پرتگاہ بیچارگی رھائی پیدا کنی زیرا چنین سخنی کہ تو گفتی دھریہا و طبیعیہا و یونانیہا ہم نگفتہ اند .

پس از آن مؤلف مقام مینویسد شیخ محیی الدین در فصوص و فتوحات گوید ہر کہ بت پرستید بہمان ، خدا را پرستیدہ باشد و چون سامری گوسالہ ساخت و مردم را بعبادت او خواند حق تعالی یاری نکرد ہارون را بر سامری از برای آنکہ میخواست کہ در ہر صورتی پرستیدہ شود حق تعالی نصاری را تکفیر ننمودہ بسبب آنکہ بالوہیت عیسی قائل شدند بلکہ

بسبب آنکه خدا را منحصر در عیسی دانستند چنانکه فرمود لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح بتحقیق آنها که گفتند خدا همان مسیح است کافر شدند .

و خود را خاتم الاولیاء دانسته و گفته که ختم ولایت باو شده و پیغمبران نزد او حاضر شدند بجهت تهنیت و مبارکبادی ختم ولایت و نیز گفته که جمیع انبیا اقتباس علم میکنند از مشکوه خاتم انبیا و جمیع اولیاء اقتباس علم میکنند از مشکوه خاتم اولیا و گفته خاتم انبیا افضل است از سایر انبیا در رسالت و نیز گفته که اهل آتش در دوزخ تنعم میکنند و به آتش راحت می یابند و لذت میبرند و عذاب کافر منقطع خواهد شد و عذاب مشتق است از عذب بمعنی شیرینی .

و نیز محیی الدین مذهب جبر را بجمیع عرفا نسبت داده و شبستری در گلشن راز نیز گفته است :

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است      نبی فرمود کو مانند گیر است  
و جمیع اشاعره اهل سنت جبری مذهب اند و چه خوب گفته است امام فخر رازی شافعی  
اشعری در این مقام :

اذا كانت الاشياء من الله قدرت      فقد قام عذر للروافض في السب  
اذا كان رب العرش في حكمه قضي      عليهم بهذا فالعتاب على الرب  
هرگاه پیش آمدها به تقدیر خدا باشد رافضیها در سب مخالفان معذورند و هرگاه  
پروردگار عرش چنین امری را علیه آنان مقدر کرده باشد مسئولیت و عتاب بعهدهی خداست  
انتهی .

محدث نیشابوری در رجال کبیرش مینویسد شیخ محیی الدین ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد بن محمد بن محمد طائی حاتمی اندلسی اصلاً از مردم مغرب زمین بوده چندی را در مکه بسر برد سپس در دمشق ساکن شد از بزرگان عرفا و مصنفان ایشانست کتابهای او معروفست از جمله فتوحات مکیه که در نهایت بزرگی است و کتاب فصول و کتاب شجره نعمانیه و کتاب مبادی و غایات و کتاب انشاء الدوائر والجد اول و کتاب جمع و تفصیل در شناخت معانی تنزیل و کتاب تدبیرات الهیه در اصلاح مملکت انسانیه و کتاب عنقاء مغرب در شناخت خاتم الاولیاء و کتاب شمس المغرب و کتاب مفاتح الغیبیه .

محیی الدین قصائد و اشعار زیادی داشته و در علم حروف نیز ماهر بوده است و از جمله استخراجات او اینست اذا دخل السین فی الشین ظهر قبر محیی الدین آنگاه که سین وارد شین شود قبر محیی الدین ظاهر خواهد شد گویند هنگامیکه سلطان سلیم عثمانی وارد

شام شد از مرقد محیی الدین تفحص کرد و قبر ویران او را یافته دستور داد تعمیر کردند .  
از جمله در حضور حضرت ولی عصر عجل گوید .

اذا دار الزمان علی حروف      بسم الله فالمهدی قاما  
و اذ دار الحروف عقیب صوم      فاقرء الفاطمی منی سلاما

بطوریکه میدانیم محیی الدین در روزگاری قرار گرفته بود که ناچار با شدت تقیه بسر  
میبرد بنابراین ظواهر آثارش را به آئین اهل سنت نگارش داده و ما عده‌ای از عباراتش را  
که صریح در امور خصوصی شیعه بوده در کتاب میزان التمییز فی العلم العزیز ایراد  
کرده‌ایم از جمله در فص‌ها رونی فصوص به حدیث منزلت اشاره نموده .

در فتوحات مکیه مینویسد همانا در میان فلک هشتم و نهم کاخی است دارای دوازده  
برج بر مثال پیمبر و ائمه اثنی عشر و امثال اینها از عبارات دیگر که از دو کتاب مزبور آورده  
و از همگی آنها بدست می‌آید محیی الدین دلی پاک و عقیده‌ای نیکو و خالص داشته .

گرچه از عبارات مزبور نمیتوان بحسن اعتقاد او دست پیدا کرد زیرا دوچندان آنها  
در کتابهای بزرگان اهل سنت دیده میشود و همگان بایم اثنی عشر و تقرب آنها برسول خدا  
معتقدند و مهدی منتظر را از فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام و نسل علی مرتضی  
میدانند تا چه رسد باین عارف فهمیده که مدعی مرتبه‌ی عالی‌هی از عرفان و سلوک میباشد .  
پس از این مینویسد عبارتی را که ما پیش از این ذیل احوال قاضی مغفیری نوشتیم  
که حسین (ع) بشمشیر جدش شهید شد از محیی الدین عربی نمیباشد بلکه از محیی الدین  
مغفیریست محیی الدین در باب سیصد و هیجدهم فتوحات مینویسد آنجا شاعری جز خدا  
نبود زیرا حضرت باری تعالی خطاب به پیغمبر اکرمش میفرماید لتحکم بین الناس بما اریک  
الله در میان مردم همانگونه حکومت کن خدایمتعال حقیقتش را بتو نمایانده در این آیه  
نفرموده بدانچه رای تو تقاضا میکند حکومت نما بلکه در پیش آمد عایشه و حفصه که رسول خدا  
سوگند یاد کرد تا حلال خدا را بر خود حرام فرماید خدایمتعال ویرامورد عتاب قرار داده  
و فرموده یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك تبتغی مرضات ازواجک ای پیغمبر چرا حلال  
خدا را بر خود حرام کرده بر تو لازم است موجبات رضامندی همسران خود را فراهم آوری  
از عتاب مزبور استفاده میشود رسول خدا (ص) موضوع مزبور را مطابق با خواست خود انجام  
داده و از جمله‌ی بما اراک الله فهمیده میشود حکمی است که خدا با او آموخته نه آنچه را  
برای خود فرا گرفته بنابراین هرگاه احکام بر پایه‌ی رای استوار میشد رای پیغمبر که معصوم  
است اولی به پذیرش بوده از رای خطاکاران زیرا خطای آنان فراوان تر از صواب آنهاست .



در باب دیگر مینویسد قول برای در دین خدا قابل توجه نیست مقصود از رأی اظهار نظریست که برخلاف کتابخدا و سنت و اجماع باشد و من بقیاس پابند نمیشم و حتی به یک جمله‌ای هم از امور قیاسی قائل نیستم و پیروی نمیکنم و اطمینان داریم خدايتمتع جز فرمان رسولش را بر ما واجب ننموده .

مؤلف رجال گوید از قبیل عبارات و عقائد مزبور در چندین موضع از آثارش متعرض شده از اشعار اوست .

رأیت و لائی آل طه وسیله  
علی رغم اهل البعد یورثنی القربا  
فما طلب المبعوث اجرا علی الهدی  
بتبلیغه الا الموده فی القربا

برخلاف دیگران علاقمندی به خاندان رسول اکرم را وسیله تقرب بخدا میدانم و اطمینان دارم رسولخدا در برابر هدایت مردم جز مودت خاندانش مزد دیگری از مردم نخواست .

محبی الدین در شب جمعه بیست و دوم ربیع الاول سال ۶۳۸ (خلج) رحلت کرد و در صالحیه دمشق مدفون شد مرقدش معروف و مزار عمومی است .

محبی الدین از عده‌ای از دانشمندان از جمله شیخ جمال الدین بن ابی البرکات و یونس بن یحیی بن عباس و عبدالوهاب بن علی بغدادی صوفی و حافظ ابوطاهر احمد بن محمد سلفی و فقیه ابو عبدالله محمد بن عبدالله حجری و ابوالولید احمد بن محمد بن عربی و ابو عبدالله محمد بن عیشون روایت میکرده .

محدث نامبرده و دیگران از باب سیصد و شصت و ششم فتوحات نقل کرده‌اند وی گفته است همانا خدايتمتع خلیفه‌ای دارد از خاندان رسولخدا (ص) و از فرزندان فاطمه (ع) که همانم با پیغمبر و جدش حسین بن علی است در میان رکن و مقام از مردم بیعت میگیرد در خوی شبیه به پیمبر است و در خلق جانشین آن سرور ، کوفیان از برکت وجود او نیکبخت شوند ، آنحضرت پنج سال یا هفت سال یا نه سال پس از ظهور زیست فرماید ، جزیره‌ها از میان بردارد و مردم منافق و کافر را با شمشیر از نیام کشیده خود بسوی خدا بخواند مذاهب مختلف را از روی زمین براندازد و جز دین خالص دین دیگری باقی نگذارد .

دشمنان آنحضرت مقلدان علماء اهل رأی و اجتهادند زیرا آنان می بینند آنجناب برخلاف پیشوایان آنها رأی میدهد در عین حال از ترس شمشیرش زیر بار او قرار میگیرند . عموم مسلمانان از ظهور او فرحناکند ، بیشتر پیروان او عارفان با حقیقت و صاحبان کشف و شهود و مردان الهی هستند که دعوت او را می پذیرند و از وی یاری میکنند و هرگاه

شمسیر تیز خون آشام در دست نداشت فقہاء صاحب رأی بقتل او فتوا میدادند الخ . سید جزائری پس از آنکہ مقالہی مزبور را از محیی الدین نقل کرده می نویسد اظہاریہ معظم لہ در خصوص ظہور امام عصر عج گفتاری ارزندہ و شکوفانست و بخوبی میتوان از عبارات مزبور بدرستی اعتقاد قلبی او راہ یافت و از طرف دیگر با مطالبی کہ گفته علماء اہل رأی و قیاس را مردود دانستہ و بوحنیفہ و امثال او را نادیدہ گرفتہ و آشکار است محیی الدین در اظہارات خود ہیچگونہ تعصبی نداشتہ و سخن بصدق و صواب گفتہ . مؤلف گوید از بیانات او بدست می آید وی علاوہ بر فضیلتی کہ داشتہ از صوفیہ با اخلاص و معتقد بمراسم شریعت بودہ .

مولا اسماعیل خواجوئی در یکی از تعلیقاتش می نویسد عبارات مزبور کہ دربارہی حضرت ولی عصر (ع) اظہار داشتہ مناقض با عبارتی است کہ از فتوحات او نقل کردہ اند وی میگوید از خدا درخواست نکردم کہ امام زمانم را بمن بشناساند و ہرگاہ چنین سئوالی میکردم بدون شبہہ امام زمان را بمن معرفی میکرد .

خواجوئی پس از این نوشتہ ببین چگونه خدایمتعال نامبردہ را خوار و بی مقدار کردہ و بخودش واگذار دہ کہ با وجود حدیث معروف من مات و لم یعرف امام زمانہ مات میتہ جاہلیہ کہ ہمہی علما آنرا نقل کردہ اند او خود را از معرفت ولی عصر مستغنی دانستہ و درخواست معرفت آنحضرت را از خدایمان ننمودہ .

باید گفت امثال این عبارات متناقضہ کہ بالصراحہ مخالف با فرمان شرع مقدس اسلام است براثر اختلال عقل بودہ کہ از وی ناشی شدہ زیرا بمناسبت گرسنگیہائی کہ بخود دادہ ہرچہ بر قلمش جاری می شدہ می نوشتہ و توجہی بہ نوشتہہای گذشتہ نمی نمودہ .

سید در کتاب شرح اسماء الحسنی مینویسد رأی ما اینست کہ زیان صوفیہا از دیگران نسبت بدین زیادتر است زیرا آنان سخنانی می گویند کہ مورد پذیرش عوام مردم قرار میگیرد و گذشتہ از این حاکمان زورگو مردم را بہ پذیرش سخنان آنان وادار می کنند و بہ طریقہی آنها میخوانند پس از آن مینویسد .

در روزگار ما صوفی صاحب ذکر و حلقہ در شیراز بود کہ می دیدم شبہای جمعہ در زیر قبہی حضرت احمد شاہچراغ (ع) مریدان خود را در حلقہی دگر در می آورد و خود در وسط می نشیند و ہرگاہ از مشایعت اموات بر میگشت میگفت از گشت مردگان باز گشتیم پس از چندی معلوم شد او تناسخی بودہ .

و باز افزودہ مشایخ آنان نماز نمیخوانند و عبادت نمی کنند و معتقدند نماز و سایر

عبادات و سائط میان بنده و پروردگار است و بین خدا و عارفان حجابی وجود ندارند و از این آیه استدلال می‌کنند که فرمود و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین تا آنجا به عبادت پروردگارت بپرداز که یقین برای تو حاصل شود و مشایخ صوفیه که به درجه‌ی یقین نائل آمده‌اند نیازی بوسائط اولیه‌ی یقین ندارند .

می‌گویم از این اظهاریه چنان استفاده میشود که آنان اکمل از انبیا و اولیائند و ممکن است چنین رویه‌ای را صوفیان از محیی‌الدین و ظواهر گفتار او فراگرفته باشند انتہی .  
و دلیل بر آنکه محیی‌الدین از صوفیان ناصاف است آنستکه نامبرده از هر دور و نزدیک و هر نو و کهن سخن نقل نموده و از اهل بیت عصمت و طهارت و خزائن علم و حکمت مطلبی نیاورده آری از مشایخ صوفیه از قبیل غزالی و شیخ محیی‌الدین عبدالقادر گیلانی و مجدالدین کلماتی بی‌حد متعرض شده و بهمین مناسبت یکی از مشایخ متاخر او را ممیت‌الدین نامیده (۱) و پدر ما او را ماحی‌الدین گفته است .

آری در میان اعلام شیعه عده‌ای همواره نامبردگان را بیک چشم می‌نگرند ، از قبیل ابن‌فهد حلی و شیخ‌بهائی و ملا محسن فیض و ملا محمد تقی مجلسی و قاضی نورالله شوشتری و بخصوص قاضی شوشتری که ویرا (برخی از حسده) شیعه‌تراش گفته‌اند در مجالس المؤمنین مینویسد اوحدالموحدین محیی‌الدین محمد بن علی عربی حاتمی اندلسی قدس سره‌العزیز از خاندان جود و فضل و از اعلامی است که از حسیض تعلقات و قیود به اوج اطلاق شهود نائل گردیده است .

انتساب خرّقی فقر او با یک واسطه بحضرت خضر می‌رسد و بطوریکه ملا قطب‌الدین انصاری مؤلف و منشی مکاتیب گفته خضر خلیفه‌ی امام بن امام زین‌العابدین (ع) بوده است .  
شیخ ابوالفتوح رازی ذیل آیه فانه‌ا محرمه علیهم اربعین سنه یتیهون فی الارض مینویسد خضر بیکی از افرادی که مورد عنایت قرار گرفته‌اند اظهار داشت من از جمله دوستان علی و موکلان به شیعه‌ی او هستم . (۲)

از یکی از فقراء سلسله‌ی سید محمد نوربخشی شنیده شد هر یک از مشایخ طریقت که

(۱) گوینده شیخ احمد احسائی است در شرح‌الزیاره .

(۲) اشاره به قصه‌ی کنیزک سیاه‌چهره‌ایست که در راه مکه بوده و از چشم نابینا بر اثر اینکه هفت شب متوسل بحضرت علی (ع) شده خدای متعال بتوسط خضر چشمهایش را بوی داده و خضر خود را بعبارتی که فوقا ذکر شد معرفی کرده .

ادعا کند بملاقات خضر رسیده یا خر قہی فقر خود را بدو منتهی بداند شیعه بوده و ملتزم به مبادی تشیع میباشد و خود محیی الدین در باب امامت به اعتقاد باطنی خویش تصریح کرده و عبارتی کہ در فتوحات آورده صریح در عقیدہ مندی او بہ امامت ائمہ اثنی عشر است و ثابت میکند حضرات معصومین صلوات اللہ علیہم اجمعین اوصیاء رسول خدا (ص) اند و در عنوان فص ہارونی از کتاب فصوص بحدیث منزلت اشارہ کردہ .

و در رسالہی عقیدہ اش اشارہ لطیفہای دارد و از آن بدست میآید باید بہ پیش آمدہای روز غدیر اعتراف کرد از جملہ معتقد بودن کہ رسول خدا (ص) علی (ع) را بجانشینی خود و امارت بر مؤمنان منتصب فرمودہ و مینویسد پس از حجہ الوداع رسول خدا در محل غدیر توقف کردہ و حاضران از پیروان خود را مورد خطاب قرار دادہ و آنان را متذکر ساختہ و از عذاب تخویف و تحذیر نمودہ و وعدہ بہشت دادہ و از شکنجہ خدا بیمناک ساختہ تا آنجا کہ فرمودہ آیا آنچنانکہ باید تبلیغ فرمان الہی را کردم؟ فرمود تصدیق کردہ آنگاہ آنہا را بشہادت بر ولایت علی (ع) دعوت نمودہ الخ .

و در باب سید و شصت و شش از فتوحات اوصاف امام زمان و علامات ظہور آنحضرت را بہمان اندازہ ایراد نمودہ کہ اعلام شیعه در آثار خود متعرض گردیدہ اند .  
و اظہار داشتہ آنجناب کہ ظاہر شود مذاہب مختلف را از روی زمین براندازد و شیعیان کوفہ در آنروزگار از ہمہ نیکبخت تر باشند .

پس از این مینویسد جناب غوث المتاخرین سید محمد شہید معروف بہ نوربخش کہ جامع علوم ظاہری و باطنی بودہ عقائد شیخ محترم شیخ محیی الدین را تصحیح کردہ و بر درستی آنہا صحہ گذاردہ .

در پایان مؤلف مجالس بہ تاویل کلمات محیی الدین در خصوص وحدت وجود و اینکه عبادت بتان عبادت خداست و اینکه رسولان خدا باید از شناخت خاتم اولیاء استفادہ کنند و کافران مخلد در آتش نمیباشند و امثال اینہا از عبارات دیگر پرداختہ .

مؤلف گوید ہرگاہ بامثال این عبارات لباس درستی پوشانید و بموقع دانست در روی زمین کافری باقی نمیماند و ہالکی وجود ندارد و نمیتوان صاحبان مسالک مختلف را مورد براءت و تنفر قرار داد با آنکہ هیچیک از پیروان ملتہای مختلف چنین موضوعی را تجویز نکرده تا چہ رسد بآنها کہ پیروان پیمبران و مسافران اسفار وصول برحمت حضرت منانند .

(۶۹) محمد بن ابراہیم نیشابوری ملقب بہ فریدالدین و معروف بہ شیخ عطار وی

یکی از مشایخ مولوی رومی است .

مؤلف مجالس المؤمنین درباره او میسراید :

همان خریطه کش داروی غنا عطار      که نظم اوست شفا بخش عاشقان حزین  
مقابل عدد سوره‌ی کلام ، نوشت      سفینهای عزیز و کتابهای گزین  
جنون ز جذبہ او دیده در سلوک خرد      خرد ز منطق او جسته در سخن تلقین  
و در شرح احوال او مینویسد عطار صاحب مرتبه‌ای عالی و عقیده‌ای از چشمه‌ای صافی  
داشت کلام او تازیانه‌ی سلوک و در آئین شریعت و طریقت یکتای عصر بود در آتش وجد  
میسوخت و در شوق لقاء شعله‌ور بود در دریا‌های معرفت و یقین مستغرق و از نهایت صدق و  
صفا برخوردار گردیده بود .

عطار اصلاً از مردم قریه کدکن از نواحی نیشابور بوده و خرقة‌ی فقر از دست سلطان  
مجدالدین بغدادی صوفی نامی پوشیده و در روزگار کودکی به صحبت قطب‌الدین حیدر  
موسوی تونی رسیده و کتاب حیدری نامه را با اسم او سروده .

عطار عمری طولانی یافت و صد و چهارده سال بعدد سوره‌های قرآن کریم عمر کرد .  
عطار در ماه شعبان سال ۵۱۳ هجری متولد شد مدت بیست و نه سال در نیشابور و  
هشتاد و پنج سال در شادیاخ زیست کرد و سال ۶۲۷ یا ۵۸۹ در قریه شادیاخ شهید شد و  
سه سال پس از قتل او قریه شادیاخ رو به ویرانی گذارد .  
مرقد عطار در نیشابور مزار معروفی است .

جامی در نفحات مینویسد آنگاه که شیخ عطار روزگار پیری را میگذرانید مولانا مولوی  
رومی مؤلف مثنوی بحضورش رسید عطار کتاب اسرارنامه را بوی اعطا کرد ، مولوی همواره  
کتاب مزبور را مورد توجه و مطالعه قرار میداد بلکه پس از آن کتاب مثنوی را به سبک و  
سیره‌ی آن کتاب سرود و از نور معرفت آن بهره‌ور بود چنانچه خود گوید :

گرد عطار گشت مولانا      شربت از دست شمس بودش نوش  
عطار گشته روح و سنائی دوچشم او      ما از پی سنائی و عطار آمدیم  
هفت شهر عشق را عطار گشت      ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

عطار آثار زیادی در توحید و توجه بمدء از خود بیادگار گذارده از قبیل منطق‌الطیر  
والهی‌نامه و مظهرالعجائب در این کتاب شیوه سنائی و سبک او را برگزیده .

عطار در مراتب اظهار ولایت گاهی بر اثر عشق باطنی بسرحد غلورسیده و از شیعیان  
خالص‌الولاست و هنگامی از شدت تقیه طوری انکار کرده که در ردیف سنیان خالی از همه  
گونه صفاست .

آری او از اینراه خواسته تا سازگاری بین این دو دسته ایجاد کرده باشد متاسفانه قلب ناپاکان باندازه‌ای زنگار گرفته و تاریک شده که لن یصلح العطار ما افسد الدهر .

در الهی نامه اشاره بمقام ولایت‌آب حضرت مولی علی (ع) گوید :

ز مشرق تا بمغرب گر امامست  
گرفته اینجهان وصف سنانش  
چه در سر عطا اخلاص او راست  
تا آنجا که گفته است :

چنان مطلق شد اندر فقر و فاقه  
اگر چه زر و سیم با حرمت آمد  
کجا گوساله هرگز رنجه گردد  
در کتاب مصیبت نامه گوید :

رونقی کان دین پیغمبر گرفت  
لا فتی الا علیش از مصطفی است  
و از اشعار اوست :

ای پسر تو بی نشانی از علی  
از دم عیسی کسی گر زنده خواست  
مصطفی گفتش توئی آدم بعلم  
همچو یحیی زهد و موسی بطش کیست  
پس محمد چون جمال دوست دید  
گفت با او سی هزار و شش هزار  
سی هزار اسرار گفتا این بگو  
بهمین ترتیب چهارده بیت سروده است :

در کتاب مختار نامه رباعیات او گرد آورده شده رباعی ذیل بوی منتسب است .  
صدری که بکل طارم معنی اورفت  
بودند دو کون سائلان در او  
در آخر کتاب کمال نامه اشعار زیر را در ستایش از رسول خدا (ص) سروده است :  
ای برخ ماه طلعت لو لاک  
سید انبیا پناه رسول

در صدف قلزم معنی او سفت  
او بود که از جمله سلونی او گفت  
وی بقدر سرو گلشن افلاک  
مقصد کن فکان امام سبل

نبی هاشمی رسولخداى  
حجت حق خلاصه‌ی کونین  
شمع بطحا چراغ بیت حرم  
نیر نیم روز و مشعل شام  
شه مکی شهنشاه مدنی  
جم گردون سریر و انجم جیش  
طیب طیبه خسرو یثرب  
راه پیمای الذی اسری  
مروه را زینت و صفا از تست  
تو کماندار قاب قوسینی  
رفتم از دست عذر من بپذیر  
در حریم شفاعتم بنشان  
کار خواجه چنین خراب مهل

مشهورترین منظومات او کتاب منطق الطیر است ، در آنجا گوید :

نیمه شب دیوانه‌ای خوش میگریست  
حقه‌ای سر بر نهاده ما در او  
چون اجل بردارد از این حقه سر  
وانکه او بی پر بود با صد بلا  
قطعه ذیل را در صفت دنیا و نکوهش از آن سروده :

مرغ دستانسرای هردو سرای  
رحمت خلق و هادی ثقلین  
صدر و بدر جهان جهان کرم  
علم افروز عصر و اختر بام  
خواجه شه نشان فقیر و غنی  
مشعل افروز دودمان قریش  
شمسه مشرق و مه مغرب  
مجلس آرای قصر ما اوحی  
رونق ملک اصطفای تست  
عرش را زیب و فرض را زینی  
سر بر آور ز خاک و دستم گیر  
واستین بر بضاعتم بفشان  
زورکش در میان آب مهل

گفت اینعالم بگویم من که چیست  
می‌پزیم از جهل و صد سودا در او  
بر پرد آنرا که باشد بال و پر  
در میان حقه ماند مبتلا  
کشف شد بر دلم مثالی چند  
دارم الحق ز تو سئوالی چند  
گفت خوابی است یا خیالی چند  
گفت درد سرو و بالی چند  
گفت در بند جمع مالی چند  
گفت غم خوردن و ملالی چند  
گفت زالی کشیده خالی چند  
هفته‌ای عیش و غصه سالی چند  
گفت چون یافت گوشمالی چند

با خرد دوش در سخن بودم  
گفتم ای مایه‌ی همه دانش  
چیست این زندگانی دنیا  
گفتمش چیست مال و ملک جهان  
گفتم اهل زمانه در چه رهند  
گفتم اینرا چه حالتیست بگو  
گفتم او را مثال دنیا چیست  
گفتمش چیست کدخدائی گفت  
گفتم این نفس رام کی گردد

فتنہ انگیز گفتمش چہ کسند  
گفتم اہل ستم چہ طائفہ اند  
گفتم آری سزای ایشان چیست  
گفتمش چیست گفتهی عطار  
گفت سرگشتگان زالی چند  
گفت گرگ و سگ و شغالی چند  
گفت در آخرت نکالی چند  
گفت پنداست و حسب حالی چند

ملا محمد تقی مجلسی در شرح فقیہ مینویسد سدی از حضرت ابو جعفر باقر علیہ السلام روایت کرده بندهای در ظرف چهل روز ایمان خود را کامل و خالص نمیسازد مگر اینکه خدا یمتعال وسیلہی پارسائی او را در دنیا فراهم میگرداند و دیدہی او را بدرد و درمان دنیا بینا میسازد و درخت حکمت را در دل او بارور میگرداند و زبان او را به گفتار حکمت آمیز گویا میفرماید سپس این آیه را تلاوت فرمود ان الذین اتخذوا العجل سینا لهم غضب من ربهم و ذلہ فی الحیوۃ الدنیا و کذلک نجزی المفترین همانا آنها کہ گوسالہ را خدای خود قرار دادند بشکنجہی پروردگارشان دچار خواهند شد و در دنیا بہ بیچارگی خواهند افتاد و ما ہم ہرگونہ افترا زنندہ را بہ پاداش ناراحت کنندہ گرفتار خواهیم ساخت پس از این مجلسی اظہار میدارد منظور از آیہ شریعہ آنستکہ کمالات مزبور جز برای مؤمنان از جہت دیگری پیدا نخواہد شد و مردم غیر شیعہ از کوششہای خود در ہر پایہ ایکہ باشد بہرہ ور نمیگردند برای آنکہ نامبردگان بہ پایمرد امام عادل و معصومی قدم در راہ مجاہدہ نگذارندہ اند و اطمینان داریم ہرکسی بہ ہر پایہ از حکمت و کمال رسیدہ بر اثر ہدایت ائمہ معصومین علیہم السلام بودہ و معرفت امام همان سری است کہ صوفیان مریدان خود را بہ آموزش آن خوانندہ و دہانشان را از فرادادن بنا اہلان دوختہ اند .

ہرکہ را اسرار حق آموختند      مہر کردند و دہانش دوختند

چنانکہ شیخ عطار در کتاب مظهر العجائب مینویسد در ہنگام خورد سالی ہمراہ پدرم خدمت شیخ نجم الدین کبری رسیدہ ، شیخ نخست اسامی ائمہ طاہرین را بمن تلقین نمود پس از آن دستور ذکر داد و گفت اسامی مبارکات ، تلقینی است کہ شیخ من از مشایخ خودش از امیرالمؤمنین علی (ع) و آنحضرت از رسول خدا و آنجناب از جبرئیل از خدا یمتعال تلقین شدند بنا براین سر عظیم الشان را جز برای مریدان آزمایش شدہ بہ دیگران تلقین مکن .

مؤلف گوید شرح حال شیخ نجم الدین را در اواسط بخش دوم در باب احامدہ ہمیں کتاب ایراد کردہ ایم .

(۷۰) ابوالحسن محمد بن عبداللہ بن محمد معروف بہ ابن الحاج نحوی تجیبی از



مردم قرطبه بوده .

ابن الحاج استاد استادان روزگار خود بشمار است و در فقه و نحو مقامی عالی دارد و مردی متفنن و متواضع بوده .

ابن الحاج از ابومحمد بن حوط الله و ابوالقاسم بن بقی و دیگران روایت میکرده . آثار او عبارتند از نزهت الالباب فی محاسن الاداب ، المقاصد الکافیه فی علم لسان العرب .

ابن الحاج آیتی در تواضع و فروتنی بود تا به آن حد بمجردیکه از قرائت فارغ میشد با سرعت از محل خود برمیخاست و کفشهای حاضران را که برای سماع قرائت آمده بودند جفت میکرد .

ابن الحاج سال ۵۷۲ هجری متولد شد و سنه ۶۴۱ ( احم ) وفات یافته و شصت و هفت سال عمر داشته .

ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن ابی الفضل مرسی ملقب به شرفالدین .

شرفالدین ادیبی زاهد و مفسری اصولی و نحوی بود .

فاضل سیوطی بنقل از یاقوت مینویسد شرفالدین یکی از ادیبان روزگار ما بوده و از جمله ادبانیست که فنون نحو و شعر را با مهارت هرچه تمامتر فرا گرفته و سهم بسزائی برده و از این راه ضرب المثل اعلام و شاهد تاریخی نحویهای صاحب مقام بوده .

شرفالدین مفصل زمحشری را مورد توجه و دقت قرار داده و چندین موضع آنرا مورد مؤاحده مقرر داشته و بطوریکه سیدهام در مختاد محل از کتاب مزبور مورد ایراد وی بوده و همه را با برهان و استدلال بموقع از بی برانداخته .

آثار او عبارتند از الصواب النحویه فی علم العربیه والاملاء علی المفصل و تفسیر القرآن در این تفسیر کوشیده تا ارتباطی در میان آیات بوجود آورد کتابی در اصول الفقه والدین کتابی در بدیع و بلاغت فاسی در تاریخ مکه مینویسد شرفالدین آثار بسیاری داشته از جمله تفسیر کبیر متجاوز از بیست جزء تفسیر اوسط ده جزء تفسیر صغیر سه جزء ، مختصر مسلم ، الکافی در نحو در نهایت خوبی است علاوه بر اینها تعلیقات دیگری بر فنون مختلفه دارد .

تا آنجا که گفته شرفالدین گفتگوهای عجیب و آثار بی سابقه و غریبی داشته و در سفر نامه خود از هر کجا که رفته و با اعلامی که مصاحبت نموده شرح داده .

حفاظ و اعیان قرن هفتم از وی معلومات حدیثی و ادبی را بسماع اسفاده نموده و

در ستایش از او مبالغہ کرده اند و آخرین کسیکه از او سماع از او استفاده کرده ایوب کحال و آخرین شخصی که از او اجازه داشته احمد بن علی جزریست .

قطب یونینی در ذیل المراه از او به عظمت یاد کرده است .

(۷۱) جلال الدین محمد مشهور به مولوی رومی صاحب کتاب مثنوی معروف در نزد

عالم و عامی امامی و غیر امامی .

مولوی دارای مرتبہ ای رفیع از عرفان و خود عارفی کامل بود در مناقب و فہم و جلالت و متانت و نطق و بیان و اندیشہ و طبع و کیاست و امثال اینہا از صفات دیگر بہ پایہ ایست کہ نیازی بہ توصیف و احتیاجی بہ تعریف ندارند و ہمہ او را بہ فضل و حکمت و علم و عمل می شناسند .

گویند مولوی از زادگاہش شہرستان بلخ بعزم زیارت بیت اللہ بیرون رفت در مراجعت

از مکہ مکرمہ گذارش بہ بلاد روم افتاد بجانب قصبہ قونیہ حرکت کرد و مابقی عمر را در آنجا بسر برد و بہمین جہت بہ مولوی رومی شہرت یافت .

گذارشات احوال او را در تواریخ و تراجم نگاشته اند و نیزہ دورسالہ در شرح حال او

تالیف شدہ یکی در بلخ و دیگری در روم .

در یکی از مدارک معتبر نوشتہ شدہ مولوی در روزگار سلطان محمد خوارزمشاہ از بزرگان

دانشمندان دیار بلخ بودہ و چہارصد تن شاگرد بدرس او حضور پیدا میکردند و از جملہ شاگردان او شیخ فخرالدین عراقی عارف معروف و مؤلف کتاب لمعات و امثال آنہاست (۱) .

گویند مولوی در روزگار صباوت با شیخ فریدالدین عطار ملاقات کرد و از جملہ محارم

اسرار او بود پس از او بملازمت حکیم سنائی کہ شرح حال ہر دو در این کتاب آمدہ رسید و نیز بہ مصاحبت شمس الدین تبریزی مفتخر بودہ (۲) .

بطوریکہ برخی از مطلعان اظہار داشتہ اند مولوی کتاب مثنوی را بہ اشارہ امیر حسام

(۱) شیخ فخرالدین از معاصرین مولانا است و شاگرد او نبودہ ممکن است شاگرد پدرش

بہاء الدین ولد باشد .

(۲) مولوی سال ۶۰۴ متولد شدہ و سنائی باختلاف بین سالہای ۵۴۵ یا ۵۵۵ یعنی

چہل و نہ یا ۵۹ سال پس از درگذشت سنائی بدنیا آمدہ بنابراین ادراک زمان او را ننمودہ تا بملازمتش پردازد آری مولوی علاقہ خاصی بسنائی داشت و او را چشم عرفان و سلوک

میدانست .

الدین چلیپی قونوی رومی به نظم آورده و مولوی در همان کتاب درباره‌ی او گفته:  
 گر بودی حلق محبوب و کثیف      و نبودی خلقها تنگ و ضعیف  
 در مدیحت داد معنی دادمی      غیر از این منطق دری بگشادمی  
 مدح تو حیف است با زندانیان      گویم اندر مجمع روحانیان  
 مولوی سال ۶۶۱ هجری در قصبه قونیه درگذشت و مرقدش در آنجا معروف و مزار  
 است (۱).

قاضی نورالله شهید در مجالسالموءء منین از وی کاملاً بزرگداشت نموده و او را از شیعیان خالص الولای آل محمد قرار داده و در تایید نظریه خود گفته نامبرده از نوادگان جلال‌الدین است که دولت علویه‌ی اسماعیلیه را تقویت میکرد (۲) و علاوه بر آن ابیات بسیاری در مثنوی و دیوان و سایر آثارش حقیقت تشیع او را ثابت میکند.  
 مؤلف گوید اظهارات مزبور اعم از شیعه‌گریست که وی در صدد اثبات آن بوده و ما بدان معتقدیم زیرا ما میگوئیم شیعه کسی است که بتواند با ولای علی و فرزندان او طوری رفتار کند که موجبات رهایی از شکنجه‌ی خدا را برای خود بوجود آورد و از اینراه به بهشت رود و از عطایای خداوند بهره‌ور گردد.

مؤلف مجالس گفته ملاسراج‌الدین رومی که از فقهاء معاصر مولانا بود با وی مخالفت میکرد و موجبات ناراحتی قلبی مولانا را بوجود می‌آورد هنگامی شنید مولانا اظهار داشته من در عقیده با همه هفتاد و سه فرقه اسلامی موافقم و هیچیک از آنها را خطاکار نمیدانم ملاسراج که همواره در صدد بدست آوردن نکته‌ی ضعیفی از مولانا بود از فرصت استفاده کرده یکی از فضلاء شاگردانش را فرستاد تا در حضور مردم از چنان نسبتی که بوی داده‌اند اقرار بگیرد سپس او را رسوا بسازد نامبرده هنگامیکه از مولانا پرسید آیا چنان حرفی زده‌اید و چنان نسبتی که بشما داده‌اند درست است مولانا خندید اظهار داشت من با آنچه که بدان ما موری نیز موافقم، آنمرد شرمنده شده پاسخی نداد و بازگشت.

در رساله‌ی اقبالیه مینویسد از علاءالدوله سمنانی پرسیدند درباره مولانا چه میگوئی

(۱) این سال را کسی برای رحلت مولوی یاد نکرده است، آری سال مزبور سال کشته شدن شمس تبریزیست و ۶۶۲ به نظم مجلد دوم مثنوی پرداخته.

(۲) مولوی از نوادگان جلال‌الدین اسماعیل نمیشد آری نوشته‌اند شمس‌الدین تبریزی از نوادگان جلال‌الدین حسن نو مسلمانست که داعی اسماعیلیها بوده و سال ۶۱۸ وفات یافته.

و چه عقیدہ‌ای داری؟ در پاسخ گفت مولوی جوان پسندیده‌ایست هرچند در کلمات او سخنی که مایه آرامش قلب و استقامت خاطر باشد ندیده‌ام .

سپس گفته از مولانا در شگفتم زیرا هرگاه از خادمش میپرسد در خانه‌ی ما ز خوردنی چیزی هست؟ وی که اظهار بی‌چیزی میکند، مولانا بی‌نهایت فرحناک می‌شود و می‌گوید سپاس خدا را که منزل ما را تا حدی همتای منزل اهل بیت علیهم‌السلام قرار داد. و اگر بگویند در منزل ما چیزی وجود دارد مولانا سخت ناراحت شده می‌گوید امروز از منزل ما بوی فرعون لعین به مشام میرسد .

از جمله مطالبی را که معمولاً مولانا در حضور مریدان و مسترشدان میگفت و میکوشید تا آنان بدان توجه داشته باشند این بود که با بیگانگان از فقر مصاحبت و مراوده ننمائید زیرا پیر ما شمس‌الدین تبریزی میگفت نشان مرید پسندیده و معتقد آنست که از مصاحبت بیگانه و غیرمناسب احتراز نماید زیرا هرگاه بیگانه در جرگه‌ی فقر حضور پیدا کند و یا با بیگانه‌ای مصاحبت نماید مانند منافقی باشد که در مسجد وارد می‌شود یا کودکی که به مکتبخانه درآید یا اسیری باشد که بزندان افتد .

و بالاخره حالات مختلف این هر سه دسته را از خود ابرار بدارد .

مؤلف مجالس مینویسد مولوی در هنگام غروب آفتاب بنجم جمادی‌الآخره سال ۶۷۲ هجری وفات یافته فلیتامل و لا یغفل .

بطوریکه پیش از این نوشتیم مؤلف مجالس برای اثبات تشیع مولوی اظهار داشته نظر باینکه نامبرده از نوادگان جلال‌الدین اسماعیلی است باید شیعه باشد بدیهی است این استدلال ناستوده‌تراست از استدلالی که دیگران برای اثبات تشیع ناسبرده به آثار شعری او می‌نمایند زیرا انتساب به اسماعیلیه زیان‌دارتر از انتساب به اهل سنت است برای اینکه اسماعیلیه در عین حالیکه خود را از دست‌جاب مختلف شیعه میدانند و منکر خلافت دیگرانند مردمی ملحد و زندق و بی‌بند و بار بوده و موحد و پیرو پیمبری نمیباشند .

اینان معتقدند اسماعیل زنده است و پس از رحلت حضرت صادق (ع) امام شیعیان است و عقاید مختلفی از خود ابراز میدارند برخی به امامت اسماعیل متوقفند و عده‌ای عقیده‌مند بر رجعت او میباشند و بعضی فرزندان او را به نص یکدیگر امام پس از او میدانند و به اعتبارات مختلفی نامیده میشوند بدین شرح :

باطنیه : عده‌ایکه ظواهر آیات قرآن را مرود توجه قرار نداده و به باطن آن متوجهند و از این آیه استفاده میکنند ضرب بینهم بسور له باب باطنه فیہ الرحمہ و ظاہره من قبلہ

العذاب در میان آنان باره‌ای بنیان شده و دری دارد که باطن آن رحمت است و ظاهر آن شکنجه و عذاب .

قرامطه: منسوبان به حمدان قرمطی است قرمط یکی از قریبهای واسط است و حمدان همان کسی است که مردم را بمرام خود دعوت میکرد .

حرمیه: همانهایی که محرمات خدا را مباح کرده و انجام میدادند .

سبعیه: میگویند آنانکه مردم را از آغاز تا انجام به آئین حق خوانده‌اند منحصراند

به هفت تن، آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، مهدی و در فاصله‌ی هر دوتن از نامبردگان هفت تن پیشوا بوده که شریعت او را بسرحد اتمام میرسانیده و در هر زمانی هفت از هادیان وجود دارند که مردم در کارهای خود از آنها پیروی می‌نمایند و به آنان ایمان دارند و آنها نیز به هدایت مردم می‌پردازند و هریک از آنها به اعتبار رتبه‌ای که حائز شده‌اند از درجه و منصبی برخوردارند .

بابکیه: پیروان بابک خرم‌دین است که در آذربایجان خروج کرد و آنها را بمناسبت اینکه در روزگار بابک، لباس قرمز رنگ میپوشیده محمره میگفتند و ادعای اصلی آنان در محور ابطال شرایع دور میزند .

یکی از فضلاء متبحر گفته دستهای از مجوسیان که بنام عبادیه خوانده میشده آنگاه که دین مقدس اسلام نیروگرفت تصمیم گرفتند دستورات اسلامی را بطوری تاویل کرده و تغییر صورت دهند که همراه با آئین خود بوده باشد و جهت تصمیم مزبور این بوده که بزرگان آنها در ضمن جلسهای که بریاست حمدان قرمط تشکیل دادند گفتند با قدرتی که امروز مسلمانان بدست آورده و بر کشورهای جهان مسلط گردیده‌اند ما نمیتوانیم با آنان بجنگیم لیکن میتوانیم تاویل و تغییری در احکام آنها بوجود آوریم و دستورات آنان را مطابق با رویه‌ی خود در میانشان رواج دهیم و مردم ضعیف و ناتوان مسلمان را به آئین خویش بخوانیم و اطمینان داریم چنین تصمیمی هرگاه عملی شود اختلاف کلمه در میان آنان بوجود آید و اتحاد و محبت از میان آنها برطرف گردد .

مطابق با تصمیمی که اتخاذ کرده بودند به تاویل احکام شرع پرداختند مثلا اظهار داشتند و ضو عبارت از دوستی امام است تیمم بمعنی پولی است که شخص نیازمند، در روزگار غیبت امام از کسیکه ماذون از طرف آنحضرت است میگیرد صلوه همان رسولی است که از طرف خدا با خلق او به گفتگو می‌پردازد چنانچه فرموده ان الصلوه تنهی عن الفحشاء والمنکر، احتلام عبارتست از گفتن اسرار به افرادی که شایسته‌ی استماع آنها نمیباشند

غسل تجدید عہد است زکوت آنستکہ با شناخت دین و دیانت باطن خود را پاکیزہ بسازد کعبہ پیغمبر است و باب علی است صفا پیغمبر است و مروہ علی است میقات و تلبیہ اجابت کسی است کہ او را دعوت کردہ اند طواف ہفتگانہ دوستی پیشوایان ہفتگانہ است بہشت آسایش بدن است از ہمہگونہ رنجہا جہنم ناراحتی بدنہاست براثر انجام تکالیف و امثال اینہا از مزخرفات و تاویلات پوشالی دیگر .

فاضل مزبور ذیل احوال محقق دوانی مینویسد وی روزہا بہ تدریس حدیث اشتغال می‌ورزید روزی بہ این حدیث رسید من مات و لم یعرف امام زمانہ از شاگردان پرسید منظور از امام زمان کیست؟ گفتند مراد سلطان وقت است، گفت ہرگاہ شناخت سلطان وقت بر ما لازم باشد باید معرفت شاہ اسماعیل سلطان رافضی را بر خود لازم بدانیم و بفرمان او عمل کنیم او میگوید از مذهب سنت دست برداریم و بہ آئین شیعہ بگرویم، سپس غضبناک شد و حیرت زدہ از مجلس درس بیرون رفت و سوگند یاد کرد دیگر بار بہ تدریس فن حدیث نپردازد و بہ آموزش حکمت و تدریس مطالب فلسفہ پرداخت و برویہ حکماء معتقد شد .

مؤلف گوید شعر زیر دلیل بر ضلالت مولوی است .

چونکہ بی‌رنگی اسیر رنگ شد      موسی با موسی در جنگ شد

بدیہی است بر ما لازم نیست ہمگی اشعار و آثار امثال مولوی را تاویل و معنی کنیم (۱) زیرا با توجیہ مزبور عذری برای دیگران باقی نخواہیم گذارد و ہرگاہ قرار شد ہمہ سخنان را تاویل و توجیہ نمائیم ہرج و مرجی در شریعت بوجود آوردہ و رویہ باطنیہ را کہ ہمہ چیز را تاویل میکنند برای خود پیش گرفته‌ایم و باید گفت زیان باطنیہا از حشویہا زیادتر است زیرا حشویہ ہموارہ ظواہر کتاب را حجت میدانند و بہ ادلہایکہ برخلاف ظواہر باشد اعتنائی نمیکنند در عین حال ہر دو دستہ از درجہی اعتبار ساقط و بہ دوزخ واصلند و اینان در بطلان عقیدہ ہمسنگ با یہود و نصاری‌اند در بارہی عیسی و ہمتای با نواصب و نصیریہاند در حق علی مرتضی (ع) آری حق آنستکہ انسان مسلمان در ہر ظرف و شرطی

(۱) مراد از بی‌رنگی وجود است کہ چون عارض بماهیت شد آثار وجودی او از نیک و بد ہویدا میگردد و جنگ وجدال موسی بن عمران با موسای سامری پیدا میشود چنانچہ فرمودہ قلنا اہبطوا بعضکم لبعض عدو، بنا بر این شعر مزبور چگونہ دلیل بر ضلالت مولویست و چہ حسادت است کہ گفتار بزرگی را مانند مولوی معنی نکنیم و سخنان حکیمانہ او را ہمسنگ با سخنان پوشالی دیگران بگیریم .

که هست از شیوه ائمه هدی تجاوز نکند زیرا با اطمینان خالص آنان راه مستقیم و در راه مستقیم اند اللهم اهدنا الی صراطک المستقیم .

مؤلف گوید از جمله شواهدی که حاکی از سلوک غیرمستقیم مولوی است وثابت میکند وی از فقه امامیه اطلاعی نداشته آنستکه نامبرده در روزگار قرمطیها قرار گرفته و همانوقت صوفیه از فرصت کمال استفاده را کرده اند و در قرن ششم و هفتم موقعی بوده که نامیان از متصوفه ظهور کرده اند و شیخ نجم الدین کبری و رضی الدین علی لالا عموزاده حکیم سنائی و خود حکیم و شیخ عطار و شمس تبریزی و محیی الدین عربی و شیخ سعد الدین حموی و شیخ عبدالقادر گیلانی و شیخ مقتول شهاب الدین سهروردی و مولوی و امثال اینها ستارگانی بوده اند که در آسمان قرن ششم و هفتم هجری می درخشیدند و در آنروزگار فقهاء شیعه اندک بوده اند تا بحدیکه ما نمیدانیم مجدد این دو قرن ویژه قرن هفتم کدامیک از فقهاء امامیه بوده است (۱) .

مؤلف عجائب البلدان در ذیل شهرستان بلخ مینویسد از اعیان منسوب بدین شهر مولانا جلال العارفین محمد بن محمد رومی است وی دانشمندی مجذوب و پارسائی از دنیا گذشته و سالک طریق عرفان بود .

در پیشگاه مولوی چهار دسته خنیاگر بودند آنگاه که آنان به طرح نغمات میپرداختند مولوی حالت سماع و وجد بخود گرفته و به انشاد اشعار میپرداخت و همانوقت چهار نفر موظف بودند که اشعار مولانا را همچنانکه میخواند بنگارند و یادداشت کنند .

گویند شیخ اهل طریقت مصلح الدین سعدی شیرازی در یکی از اوقات سیر آفاقی خود وارد در قونیه شد و در خانقاهی که تا محل خانقاه مولانا مسافتی فاصله بود منزل کرد روزی تصمیم گرفت تا غزلی بسبک غزلهای مولانا بسراید اینمصراع را گفت :

سرمست اگر درآئی عالم بهم برآید

سعدی با آنکه استادی در سرایندگی بود نتوانست مصراع دیگر آنرا به اتمام رساند طولی نکشید بخانقاه مولانا رهسپار شده هنگامی وارد خانقاه شد که مولانا در حال سماع بود بمجردیکه سعدی وارد گردید مولانا نخستین شعری که بزبان سماع گفت این بود :

سرمست اگر درآئی عالم بهم برآید  
خاک وجود ما را گرد عدم برآید

(۱) فقهاء حله با شخصیت ترین آنها محقق حلی و نیز خواجه نصیر الدین طوسی و هم علامه حلی و امثال ایشان از برجستگان شیعه وجود داشتند و قرن ششم و هفتم بوجودشان میآید .

و بدین ترتیب غزل را با تمام رسانید سعدی متوجه شده مولانا بر اثر غلبه‌ی حال به خاطرہی او واقف گردیده و بوی و باطن صافش اعتقاد کامل پیدا کرد .

محدث نیشابوری در رجال کبیرش مینویسد محمد بن محمد بن حسین معروف به ملا جلال الدین بلخی رومی محدثی عالم و عارف و صوفی مسلک بود از گفتار منظوم او بدست می‌آید جلال الدین امامی مذهب و اثنی عشری بوده لیکن بر اثر معاصرت او با دولت مخالف نمیتوانسته حقایق را آشکارا بیان کند و ما تحقیقات لازم را در خصوص مذهب او در کتاب میزان التمییز فی العلم العزیز ایراد کرده ایم ، و در اینجا بچند بیت از مثنوی او اکتفا میکنیم :

هرچه گویم عشق از آن برتر بود	عشق امیرالمؤمنین حیدر بود
تو بتاریکی علی را دیده‌ای	زانسبب گیری بر او بگزیده‌ای
راز بگشا ای علی مرتضی	ای پس از سوءالقضا حسن القضا
رومی نشد از سر علی کس آگاه	زیرا که نشد کس آگه از سر اله
یک ممکن و اینهمه صفات واجب	لا حول و لا قوه الا باللہ

مولوی آثار چندی دارد از جمله مثنوی اوست که شیخ بهائی در حق وی گفته مولوی

معنوی و میسراید :

من نمی‌گویم که آنعالیجناب	هست پیغمبر ولی دارد کتاب
مثنوی او چو قرآن مدل	هادی بعضی و بعضی را مضل
از اشعار او که حاکی از تشیع اوست :	
هرآنکس را که مهر اہلبیت است	ورا نور ولایت در جبین است
غلام حیدر است مولای رومی	همین است و همین است و همین است
وهم در دیوان اوست :	

آفتاب وجود اهل صفا	آن امام امم ولی خدا
آن امامی که قائم است الحق	زو زمین و زمان و ارض و سما
ذات او هست واجب العصمه	او منزہ ز کفر و شرک و ریا
عالم وحدتست مسکن او	او برون از صفات ما و شما
رہروان طالبند و او مطلوب	عارفان صامت و علی گویا
سر او دیده سید المرسل	در شب قدر و در مقام دنا
از علی می‌شنید نطق علی	بد علی جز علی نبود آنجا
ما همه ذرہایم و او خورشید	ما همه قطرہایم و او دریا



بی‌ولای علی بحق بخدا  
گر نهد بال و پر فرو ریزد  
مؤمنان جمله روبا و آرنند  
بندهی قنبرش بجان میباش  
شمس تبریز بنده از جان شد  
ننهد در بهشت آدم پا  
جبرئیل امین بحق خدا  
کو امامی است هادی و اولی  
تا برندت بجنه المـاوی  
جان فدا کرد نیز مولانا

مؤلف گوید با اطمینان خاطر باید گفت هیچیک از ابیات مزبوره دلیل بر تشیع او نمیباشد و بر فرضیکه آثار مزبور حاکی از تشیع او باشند نسبت آنها بوی ثابت نیست زیرا بنا باظهار برخی از محققان ابیات فوق از ملحقات کتاب اوست و در نسخه کهنی که در اختیار بوده نیامده و ممکن است سراینده‌ای با اشعار مزبور خطاب بوی گفته چرا با وجود چنان بزرگواری دیگران را بر وی برتری داده‌ای؟

گذشته از این از اشعار فوق نیز همین معنی بدست می‌آید که چرا باید علی (ع) را بافضل و شرفی که دارد بر دیگران برتری داد بدیهی است هیچیک از مخالفان به استثنای عده‌ای از کورباطنان موقعیت فضیلت و دانش علی (ع) را انکار ننموده‌اند و ابن‌ابی‌الحدید در آغاز شرح نهج‌البلاغه در ضمن کلام ظریفی به فضیلت علی (ع) اعتراف کرده و گوید الحمدلله الذی قدم المفضل علی الفاضل لمصلحه اقتضاها .

(۷۱) ابو‌عبدالله محمد بن عبدالله بن مالک طائی شافعی، جیانی اندلسی معروف به ابن مالک و سراینده الفیه در تدوین مقاصد نحویه و صرفیه .

ابن مالک سال ۶۰۱ هجری در شهر جیان از شهرهای اندلس که پیش از این مفصلادر باب احامده از آن بحث کردیم بدنیا آمده است .

شمی در حاشیه مغنی نوشته ابن مالک وارد دمشق شد و در آنجا به تدریس فنون عربی پرداخت سپس به حلب رفت آنجا نیز متصدی فنون عربی گردیده و ضمناً بفرارگرفتن فقه شافعی پرداخت .

ابن مالک مردی عابد و نیکورویه بود و گروهی از اعلام از جمله فاضل نووی از شاگردان او بوده .

حافظ سیوطی از تاریخ شام ذهبی نقل کرده ابن مالک سال ۶۰۰ یا ۶۰۱ هجری متولد شد در دمشق از محضر سخاوی و حسن بن صباح و گروهی دیگر استفاده کرد و فن عربیه را نیز از عده‌ای بهره‌ور شد و در حلب با ابن عمرو و دیگران مجالست نموده و همانجا منصب تدریس فنون عربیه را بعهده گرفت و همگی همت خود را برای فراگرفتن قواعد زبان عرب

مصروف داشت تا به آخرین پایه نائل گردیده و از معاصران خود پیش افتاده و از متقدمان نیز پیشی گرفت .

ابن مالک در همگی فنون معموله آن عصر استاد بود در قرائت و علل آن مهارت داشت در لغت به پایه‌ای بود که لغات غریب را زیاد بکار میبرد و از لغاتی که وحشی بود و کمتر مورد استعمال قرار میگرفت کاملا استحضار داشت در نحو و صرف دریای متلاطمی بود که کمتر اتفاق می افتاد آرامش پیدا کند در اشعاری که برای لغت و نحو شاهد می آورد باندازه محکم و بجا بود که اعلام وقت را حیرت زده میکرد از کجا آنها را بدست آورده و چگونه بجا و بموقع استشهاد میکند .

ابن مالک طبعی رسا داشت و اشعار را با کمال روانی و سادگی میگفته و از انواع شعر رجز ، طویل ، بسیط و امثال آنها با اطلاع بوده و به اوزان مختلف مضامین عالییه را برشته نظم میکشانیده .

درعین حالی که از فنون مختلفه عربی و ادبی بااطلاع بود مردی متدین و با ادب و راستگو بشمار میرفت و به انجام نوافل توجه خاصی داشت و آرامش را از دست نمیداد و مردی دلسوز و خردمند و دوستار دانش و دانش پژوهان بود .

ابن مالک در دمشق اقامت داشت و در آنجا به تصنیف می پرداخت و ضمنا در تربت عادلیه و جامع معمور تدریس میکرد و گروه بسیاری به درس او حضور پیدا می کردند و آثار مشهوری از او باقیمانده و فرزندش بدرالدین و شمس بن ابی الفتح بعلی و بدر بن جماعت و علاع بن عطار و دیگران از وی روایت کرده اند .

ابوحیان گفته در مقام جستجوی از مشایخ ابن مالک برآمده متاسفانه به استاد مشهوری که بتوان به آثار و آراء او اعتماد پیدا کرد دست نیافتم آری یکی از شاگردانش گفته ابن مالک اظهار میداشت در جیانه از ثابت بن حیان استفاده کرده و سیزده روز بدرس ابو علی شلوبین حاضر شده ام .

ابوحیان گفته بدیهی است ثابت بن حیان از پیشوایان نحو نبوده و او از ائمه قرائت است .

پس از این افزوده ابن مالک تاب مباحثه با اعلام وقت را نداشت و برای مناقشه آمادگی نشان نمیداد زیرا آنچه را آموخته مطابق با نظر خصوصی خودش بوده درعین حال ما از میوه های درختان سرسبزی که وی به دست خود کشته بی اندازه چیده و بهره ور شده ایم .  
انتهی .

سیوطی گوید از جمله مشایخ بنام و بزرگوار او شیخ موفق الدین یعیش بن علی بن یعیش معروف به ابن یعیش است .

ابن ایاز در اوائل شرح تعریف مینویسد فنون عربی را از ابن مالک فرا گرفته است . آثار ابن مالک که همگی جالب و در خور ستایشانند بسیارند و تاج الدین بن مکتوم در تذکره‌ی خود اظهار داشته برخی از فضلا آثار او را در ضمن ابیاتی ایراد کرده و از آنجا که چند اثر او را از قلم انداخته من آنها را به ضمیمه ابیات مزبور آورده‌ام :

سحائب غفران تغادیه هطلا  
و بین اقوال النحاه و فصلا  
خلاصه علم النحو و الصرف مکملا  
لعمری بالعلمین فیها تسهلا  
یضم اصول النحو لا غیر مجملا  
افابه ما کان لولاه معملا  
فزاد علیها فی البحوث و عللا  
معانیه حتی عدت ربه انجلا  
لکان کبحر ماج عذبا و سلسلا  
فسهل منها کل و عرو ذللا  
مربعه المصراع غراء تجتلا  
و ضمنها الممدود ایضا فکملا  
بیان معانیها بها متکفلا  
صحیح البخاری الامام و سهلا  
و عند النبی المصطفی متوسلا  
جزیت و لیالم یزل متفضلا  
و اتبعها اخری بوزنین اصلا  
علی الذهن معنا صافا صبح مجتلا  
و ما لیس مهموزا بشرح لهاتلا  
رفیع علی المنظوم یدعی الموصلا  
امام غدا فی کل فضل مفضلا  
اتی مجملا فیه و بین مشکلا

سقی الله رب العرش قبر ابن مالک  
فقد ضم شمل النحو من بعدشته  
بالفیه تسمی الخلاصه قد حوت  
و کافیه مشروحه اصبحت تفی  
و مختصر سماه عمدہ لافظ  
و بین معناه بشرح منقح  
و آخر سماه باکمال عمدہ  
و صنف للا کمال شرحا مبینا  
و لا سیما التسهیل لوتتم شرحه  
و نظم فی الافعال ایضا قصیده  
و ارجوزه تحوی المثلث بیننا  
و صنف فی المقصور ایضا قصیده  
و اتبعها شرحا لها متضمنا  
و اعرب توضیحا احادیث ضمنت  
و یکفیه ذابین الخلائق رفعه  
فیارب عناجازه الان خیر ما  
و فی الضاد والظاء قد اتی بقصیده  
و بین فی شرحیهما کل ما غدا  
و نظم اخری فی الذی یهمزونه  
و جاء بنظم للمفصل بارع  
و عرف بالتعریف فی الصرف انه  
و فی شرح ذا التعریف فصل کما

و صنف فیما جا با فعل مع فعل  
و الف فی الابدال مختصر اله  
و نظم فی علم القرائات موجزا  
و ارجوزه فی الطاء والصاد قدحوی  
و آخر لم ادر اسمہ غیر انه  
فجملتها عشرون تتلو ثمانیا

کتابا لطیفا للمهم محصلا  
دعاه الوفاق فاق تصنیف من خلا  
قصیدا یسمى المالکی مبجلا  
بهالهما معنی لطیفا و حصلا  
علی نحو نظم الحوز منظمه انجلا  
فدونکها نسخا و حفظا تنبلا

خدايتمتعال قبر پسر مالک را از ابرهای رحمت خود سیراب فرماید ابن مالک قواعد نحوی را که پراکنده شده بود جمع آوری کرد و اقوال نحویها را تشریح و توضیح نمود و الفیهای که بنام خلاصه موسوم است تالیف کرد و خلاصه‌ای از علم نحو و صرف را بصورت کامل در آن ایراد نمود و کافیه را شرح کرده و راه ساده‌ای برای وصول به علم صرف و نحو را در آن بمانشان داد و مختصر دیگری بنام عمده تالیف کرد و اصول نحو را در آن توضیح داد و سپس برای حل مشکلات و کشف مهملات آن بشرح آن اقدام کرد و مختصر دیگری بنام اکمال تالیف کرد و بحوث و علی بدان افزود و اکمال را نیز شرح کرد و معانی پوشیده‌ی در آنرا تشریح نمود و ویژه کتاب شرح تسهیل او هرگاه باتمام رسیده بود دریای مواجی بود از آب شیرین و گوارای آن همگی تشنگان سیراب میشدند در افعال قصیده‌ای سروده و سختیها و دشواریهای آنرا آسان ساخته و ارجوزه‌ای چهارمصراعی در خصوص مثلث الکلام سروده در مقصور و ممدود قصیده‌ای گفته و مطالب مربوط بدانها را تکمیل نموده و نیز شرحی بمنظور آنها در دست تالیف قرار داده و اعراب احادیث صحیح بخاری را توضیح و تشریح نموده و همین اثر برای اهمیت و موقعیت او در پیش پیغمبر اکرم و مردم کافی است پروردگارا او را از ماجزای خیر کرم کن آنچنان جزائی که به بهترین دوستان خود عنایت میکنی درضاد و ظاء قصیده‌ای گفته و قصیده‌ی دیگری در این خصوص بوزن دیگر گفته و تالیفی در شرح آنها بوجود آورده و نظمی درباره مهموز و غیرمهموز و شرحی درباره‌ی آن نوشته و مفصل را به نظم آورده آنچه که بر اصلش برتری پیدا کرده و کتابی در تصریف که خود پیشوای بنام در این رشته بوده بنام تعریف نوشته و شرحی برای آن تالیف کرده و مجملات آنرا مفصلا بیان نموده و برای افعال فعل کتاب جالبی تالیف کرده و در ابدال نیز مختصری نوشته که بر آثار دیگران که در این باره نوشته‌اند برتری یافته و در فنون قرائت نیز قصیده‌ی موجزی بنام قصیده مالکیه بنگارش آورده و ارجوزه در صاد و طاء (هر دو بی نقطه) سروده و معانی لطیفی در آن بکار برده و ارجوزه دیگری که در حال حاضر از نام آن بی اطلاعم سروده و به

سبک نظم الحور بنظم درآورده کلیه آثار او بیست و هشت اثراند که شایسته است از آنها نسخه برداری کرد و محفوظ داشت و مورد استفاده قرار داد .

سیوطی گوید علاوه بر آثار مزبور کتاب دیگری بنام نظم الفوائد سروده و ضوابط و فوائدی در آن ایراد کرده و منظومه‌های برویه‌های مختلف سروده و در یکی از مجموعه‌های وقفی کتابخانه محمود فتواهائی از او در علم عربیت دیده که یکی از طلبه‌ها آنها را جمع آوری نموده و من آنها را در تذکره سپس در طبقات کبری ذیل شرح حال ابن مالک متعرض شده‌ام و مجموعه دیگری بنام الفوائد دارد که کتاب تسهیل را در آن تلخیص نموده و شیخ ما قاضی القضاة عبدالقادر بن ابی القاسم مالکی در آغاز شرح تسهیل خودش بنام آن اشاره کرده و گوید الف و لام در تسهیل الفوائد (یعنی تلخیص تسهیل) برای عهد است و اشاره به الفوائد اوست .

و نیز از آثار ابن مالک شرح جزولیه و شرح خلاصه و سبک المنظوم و فک المختوم و المقدمه الاسدیه است این کتاب را بنام فرزندش تقی الدین اسد تالیف کرده و کتاب تسهیل را تا باب مصادر فعل ثلاثی شرح کرده و بطوریکه صلاح صفدی اظهار داشته مابقی آنرا فرزندش بدرالدین تکمیل نموده .

گویند ابن مالک در عادلیه امام جماعت بود و قاضی القضاة ابن خلکان کمال احترام را از او می نمود و تا در خانه اش با او همراهی مینمود (۱) .

ابن مالک در فنون مربوط بحدیث و اطلاعات این بخش بی نظیر بوده و در مواقعی که باید برای قواعد عربی استشهاد آورد نخست از قرآن استفاده میکرد و هرگاه شاهدی از قرآن بدست نمی آورد به احادیث میپرداخت و هرگاه شاهدی در احادیث موجود نبود به نقل اشعار عرب اکتفا می نمود .

ابن مالک به عبادت توجه کاملی داشت و به نوافل علاقه بسیاری نشان میداد و مردی دوست داشتنی و خردمند بود و در دو موضوع از سایر مغربیها امتیاز پیدا میکرد یکی اینکه انسان بخشنده‌ای بود و دیگر آنکه در فروع به آئین شافعی رفتار میکرد .

شیخ رکن الدین بن قوبع گفته ابن مالک حرمتی برای نحو باقی نگذارد .

ابن مالک سال ۶۷۲ وفات یافت و شرف الدین حسنی در سوک او گفته است :

(۱) ابن خلکان که معاصر و ارادتمند به ابن مالک بوده نظر باینکه تصمیم داشته در کتابش افرادی را بیاورد که در آن هنگام در گذشته اند از وی و سایر معاصرانش نام نبرده است .

یا شتات الاسماء والافعال  
و انحراف الحروف من بعد ضبط  
بعد موت ابن مالک المفضال  
منہ فی الانفصال والاتصال  
ای وای کہ پس از مرگ ابن مالک صاحب فضیلت اسماء و افعال پراکنده شدند و حروف  
با ضبطی کہ پیدا کرده بود منحرف و از ہم جدا گردیدند تا بہ آخر ہفدہ بیت کہ ہر یک  
با براعت استہلال قواعد نحو سرودہ شدہ .

ابن مالک قصیدہ لامیہای سرودہ و در آن بوجہ قرائتی کلمات اشارہ کردہ و گوید :

تثلیث با اصبع مع شکل همزته	بغیر قید مع الاصبوع قد نقلنا
واعظ انملہ ہا نال الاصبوع الا	المد فالمد للبا وحدها بذلا
ارز ارز صح مع ارز	والرز والرنز قل ما شئت لا عدلا
لن بتثلیث دال لن لن لن	ولد ولد لد لن اولیت فعلا
فا ف ثلث و نون ان اردت واف	افی و رفعا و نصبا انه قبلا
حیہل حیہل احفظ ثم حیہلا	او نون او حیہل قل ثم حی علا
ہیا و ہیک ہیا ہیک ہیت و ہیہ	ت کلہا اسم لامر یقتضی عجلا
ایہات بالہمز او بالہا و آخرہ	ثلث و ایہات والتنوین ما حظلا
ایہان ایہاک ایہا قط و قط	و قط مع قط و قتا ماضیا شمالا
ہا ہاء جرد ہما او او لینہما	کاف الخطاب علی الاحوال مشتملا
او مالذی الکاف نول ہمزہا کھا	ء ہاوء ما ہاوء م ہاون فامثلا
واحکم بفعلیہ لہا و ہاء وصلہم	بما حف وناد آمرا و صلا
و رب رب رب رب رب رب مع	تخفیف الاربع تقلیل بہا حصلا
ہمزایم و ایمن فافتح و اکسر اوام قل	او قلم او من بالتثلیث قد شکلا
و ایمن اختم بہ واللہ کلا اصف	الیہ فی قسم تبلغ بہ الاملا

باء اصبع بسہ حرکت فتحہ و کسرہ و ضمہ میتوان خواند و ہمزه نیز در حرکت با باء  
مشارکت میکند بنا براین کلمہ اصبع را نہ جور میتوان خواند یعنی ہمزه مفتوح با سہ حرکت  
باء ہمزه مضموم با سہ حرکت باء ہمزه مکسور با سہ حرکت باء و اصبوع ہم ضمیمہ شود دہ  
لغت خواهد شد بہمین طریق حرکت ہمزه انملہ با میم آن را باید تلفظ کرد .

لن بضم و فتح و کسر دال میتوان تلفظ کرد فاء اف بفتح و ضم و کسر و با تنوین  
میتوان خواند ہیا و کلمات بعد از آن اسم فعل امراند کہ مقتضی تعجیل میباشند ایہات و  
ہیہات با تثلیث آخر و ایہات با تنوین خواندہ میشود ہاک یا ہائک با کاف یا مجرد از

کاف گفته میشود و با اتصال بکاف همزه‌ی آنرا مانند هاء هاء م بکار میبرند و اسم فعل امر است رب را با الفاظ دیگرش میتوان با تخفیف و تشدید خواند همزه ایم و ایمن بفتح و کسر میخوانند و یا یاء را از ایم حفظ میکنند و میگویند ام بفتح میم و همزه و یا میگویند م بضم میم و حذف همزه و یا همزه و یا را از ایمن حذف میکنند و میگویند من من من بتثلیث میم و نون و ایمن برای قسم است .

مؤلف گوید مطالب دیگر را ذیل احوال فرزندش خواهیم گفت .

(۷۲) بدرالدین محمد بن محمد بن مالک جیانی شافعی ملقب و معروف به ابن الناظم

و فرزند جمال‌الدین بن مالک مذکور در فوقست .

حافظ سیوطی در طبقات النحاة پس از بزرگداشت از او از صفی نقل کرده نامبرده پیشوائی هوشمند بود و خاطری نقاد و ذهنی وقاد داشت و در نحو و معانی و بیان و بدیع و عروض و منطق استادی ماهر و در فقه و اصول نیز دانشمندی بنام بود .

ابن ناظم مراتب ادب را از پدرش استفاده کرد و بر اثر اختلافی که میان او و پدرش بوجود آمد به بعلبک رفت و در آنجا ساکن شد و بدرس عده‌ای از جمله بدرالدین بن زید حاضر میشد و آنگاه که پدرش درگذشت بدمشق دعوت شد و وظیفه‌ی پدرش بعهدی او بر قرار گردید و به تدریس و تصیف پرداخت .

ابن ناظم برخلاف پدرش که مردی متدین و با وقار بود علاقمندی زیادی به بازی و مزاح داشت و با افراد ناشایستی که با موقعیت او سازگار نبود معاشرت میکرد .

ابن ناظم از فنون نحو و معانی و بیان و عروض و بدیع که اصول سرایندگی بر آنها استوارند مهارت کامل داشت و متأسفانه از عهده‌ی یک بیت شعر هم بر نمی‌آمد و برخلاف پدرش که آنهمه آثار نظمی داشت زبان سرایندگی کاملاً کوتاه بود .

آثار او شرح العیبه پدرش شرح کافیه پدرش شرح لامیه پدرش و تکمله شرح تسهیل که ناتمام مانده بوده و کتاب مصباح در اختصار مفتاح در فن معانی .

مؤلف گوید مختصر مزبور را محمد بن یعقوب بن الیاس دمشقی معروف به ابن نحویه

مؤلف شرح العیبه ابن معط و امثال آن شرح کرده است .

از آثار ابن ناظم روض‌الاذهان در معانی و شرح‌الملحه (۱) و شرح حاجبیه و مقدمه

(۱) کشف‌الظنون نوشته ملحه منظومه‌ایست در نحو تالیف ابو محمد قاسم حریری متوفی

۵۱۶ هجری که بنام ملحه‌الاعراب شهرت داشته و عده‌ای از جمله بدرالدین بن مالک آنرا شرح کرده .

در عروض و مقدمه‌های در منطق و امثال اینها .

ابن ناظم در روز یکشنبه هشتم محرم سال ۶۸۶ به بیماری قولنج درگذشت و مرگ او موجب اندوه مردم شام شد .

مؤلف گوید مناسب است ذیل این ترجمه به اسامی شارحان کتاب الفیه ابن مالک اشاره نمائیم و بدین ترتیب خاطر مطالعه کنندگان را برای مطلب تازه‌ای آماده بسازیم زیرا ما در این کتاب معمولاً بین اشباه و نظائر گرد می‌آوریم و در واقع راه مطالعه‌ی بیشتری برای خوانندگان نشان می‌دهیم .

از جمله شارحان الفیه حافظ سیوطی است که شرح حال او را در باب عین نوشته و شرح الفیه‌ی او همه جا را بخود متوجه کرد .

دیگری خالد بن عبدالله ازهریست که طبل ترکیب خالد گوش طالبان نحو را بصدا درآورده .

دیگری عبدالله بن عبدالرحمن بن عقیل قرشی عقیلی معروف به ابن عقیل است .

دیگری محمد بن احمد بن علی بن جابر نحوی اندلسی معروف به ابن جابر اعمی .

چهارمی عبدالعزیز بن زید بن جمعه موصلی نحوی شارح انموزج و امثال آن .

پنجمی زین‌الدین عمر بن مظفر معری حلبی مشهور بابن وردی .

دیگری محمد بن عبدالرحمن زمردی معروف به ابن صانع حنفی نحوی .

هفتمین محمد بن ابی‌الفتح حنبلی بعلی که از شاگردان ابن مالک بوده و جرجانیه و

امثال آنرا شرح کرده .

هشتمی شمس‌الدین محمد بن سلیمان حکری مصری مؤلف شرح‌حاوی و امثال آنست .

نهمی قاضی جمال‌الدین یوسف بن حسن حموی ملقب بابن خطیب منصوریه و مؤلف

شرح فرائض‌المنهاج و شرح مختصر امام و امثال اینهاست .

مؤلف گوید از ادبای شیعه کسانی که بشرح کتاب الفیه پرداخته باشند منحصراندبه :

ملا عبدالله بن شاه منصور قزوینی .

مؤلف امل مینویسد ملا عبدالله اصلاً از مردم قزوین بوده و در طوس میزیسته و فقیه‌ی

محدث و از معاصرانست و علاوه بر شرح مزبور رساله‌ای بنام غدیریه در اثبات ولایت علی

(ع) تالیف کرده .

مؤلف بقرار قبلی ذیل ترجمه ابن ناظم به اسامی زیر اشاره میکند .

ابوبکر بن یعقوب بن سالم نحوی شاغوری ملقب به شهاب‌الدین .



سیوطی از صلاح‌الدین نقل میکند شاغوری از شاگردان ابن‌مالک بود و از فنون عربیت کاملاً با اطلاع بود و می‌پنداشت پس از درگذشت وی جانشین او خواهد بود متأسفانه پس از آنکه وظیفه تدریس بعهدہی ابن‌ناظم درآمد و پیش از این اشاره شد وی ناراحت‌گردید و شرح تسهیل ابن‌مالک که همگی آن در نسخه منحصر و در اختیار او بود با خود به یمن برد و دانشمندان شام را از بهره‌بری از آن بی‌نصیب ساخت .

ابن‌حجر گفته شاغوری در همه علوم معموله استاد بود و روزی سی درس در علوم مختلفه تدریس میکرد و آثار مفیدی از خود باقی گذارده .

شاغوری بسختی روزگار میگذرانید و مردی با اخلاق و جوانمرد و متواضع بود و در مناصب مقاماتی که دیگران داشتند موجبات مزاحمت آنانرا فراهم نمی‌آورد یکی از بازرگانان آن‌عصر مبلغ هزار درهم پول باو داد و شاغوری همراه او به یمن رفت و در آنجا مورد توجه سلطان یمن قرار گرفت و یمنیها از وجود او بهره‌ور گردیده و مقدمش را گرامی داشتند و به دین ترتیب ثروت هنگفتی بدست آورد و در روزگار پیری سال ۷۰۳ هجری در یمن وفات یافت .

ابوالرجاء سلامت بن سلیمان رافقی نحوی .

ابن‌مکتوم گفته ابوالرجاء از بزرگترین شاگردان ابن‌مالک است و مردی شایسته و پاکدل بوده و رویه استادش ابن‌مالک را انتخاب کرده و از کسیکه باوی بمجادله میپرداخته اظهار ناراحتی نمیکرده و ابن‌مالک او را بسیار می‌ستوده و بفضل و دانش معرفی میکرده .

ابوالرجاء در سن هشتاد سالگی سنه ۶۸۰ در مصر وفات یافت .

علاء‌الدین طبرس جندی نحوی .

سیوطی از صلاح‌الدین صفدی نقل کرده وی کتاب منظومه‌ای بنام طرفهء تالیف کرده و در این کتاب الفیه و حاجبیه را به ضمیمه‌ی یکدیگر گردآورده مسائلی بر آنها افزوده و ابیات آن نهمصد بیت است و خود او بشرح آن پرداخته .

(۷۳) ابوعبدالله محمد بن قاضی القضاة شمس‌الدین احمد بن خلیل بن سعادت

خویی شافعی معروف به ابن‌خویی و ملقب به شهاب‌الدین .

سیوطی در طبقات‌النحاه مینویسد ابن‌خویی سال ۶۲۶ هجری در دمشق متولد شده

و در خوردسالی به تحصیل علم پرداخته و در اندک وقتی در فقه و نحو و تفسیر و کلام و اصول و معانی و بیان و فرائض و حساب و خلاف و هندسه مهارت یافته .

ابن‌خویی فنون معمول را از سخاوی و گروه دیگر استفاده کرده و عده‌ای از اعلام

اصفہان و بغداد و مصر و شام با و اجازہ دادہ اند ستر اشعری ، معجم و مزنی را اربعین را از او استفادہ کردہ اند و گروہی از جملہ ابن زملکانی از شاگردان او بودہ اند .

زملکانی گفتہ ہرگاہ خدا یمتعال مقدر نفرمودہ بود کہ ابن خویی بدمشق بیاید فاضلی از شہر ما برنخاستہ بود .

ابن خویی کتاب بزرگی مشتمل بر بیست نوع از فنون معمولہ تالیف کردہ و نیز بشرح اصول ابن معط در نحو و نظم الفصیح ثعلب و کفایہ المتحفظ ( ۱ ) و علوم ابن صلاح و توضیح ابن مالک و شرح پانزدہ حدیث از اوائل ملخص قابسی اقدام نمودہ است و نیز مطلب الاسنی فی امامہ الاعمی از آثار اوست .

ابن خویی نخست داوری قدس را بعہدہ داشت سپس بہ قضاوت محلہ و بہنساء و پس از آن بداوری حلب سپس بار دیگر بقضاوت محلہ پرداخت و اخیراً قاضی القضااتی دیار مصر بعہدہی او برقرار شد سپس بداوری شام پرداخت و باین سمت باقی بود تا در روز پنجشنبہ بیست و پنجم رمضان سال ۶۹۳ ہجری درگذشت .

ابن خویی اشعار پسندیدہای میسرودہ انتہی .

ابو عبداللہ محمد بن احمد بن علی بن جابر اندلسی ہواری مالکی معروف بہ ابن جابر اندلسی .

ابن جابر از علماء مالکی مذهب است الفیہ ابن معطرا در سہ مجلد بزرگ تالیف کردہ و الفیہ ابن مالک را شرح نمودہ و مخصوصاً بہ اعراب ابیات آن توجہ ویژہ داشتہ و کتاب مدح النبی و نظم الکفایہ و نظم الفصیح از آثار اوست .

ابن جابر از شاگردان ابو حیان آتی الذکر بودہ و در دروس او باتفاق احمد بن یوسف رعینی نحوی شرکت می کردہ و ایندو شاگرد در درس ابو حیان بہ اعمی و بصیر شہرت داشتند .

ابن جابر سال ۷۸۰ ہجری درگذشت .

ابو عبداللہ محمد بن داود صنهاجی معروف بہ ابن اجروم ( ۲ ) .

ابن اجروم مقدمہای در عوامل عربیہ در نحو سرودہ و بنام مقدمہی ابن اجروم معروف است و عدہای از متاخران آنرا شرح کردہ اند .

( ۱ ) این کتاب در لغت و از آثار ابن خویی است کہ جمعی بہ نظم آن اقدام کردہ اند .

( ۲ ) شرح حالش در بخش دوم از مجلد دوم این ترجمہ یادآوری شدہ .

ابوعبدالله محمد بن جعفر مزنی بلبانی از قاریها و نحویها بوده ، کتاب فصیح را به نظم آورده و کتابی در وبا و امثال آن دارد .

(۷۴) محمد بن محمد بن علی کاشغری از نحات و لغویها و صوفیه عهد خود بوده . سیوطی مینویسد جندی در تاریخ یمن آورده کاشغری در نحو و لغت و تفسیر و وعظ ماهر بوده و از صوفیه آن عصر بشمار است و چهارده سال در مکه مکرمه زیست داشته و مجمع الغرائب و مختصر اسدالغابه از آثار اوست .

کاشغری آنگاه که وارد یمن شد بمذهب حنفی بود طولی نکشید بمذهب شافعی گرائید و اظهار داشت در خواب دیدم قیامت برپا شده و مردم وارد بهشت میشوند من به اتفاق عده ای بجانب بهشت روان شده در آنحال شخصی بازوی مرا گرفت و گفت شافعیها پیش از حنفیها باید وارد بهشت شوند پس از آنکه بیدار شده تصمیم گرفتم تا به مذهب شافعی بگروم و زودتر از حنفیها به بهشت بروم . کاشغری سال ۷۰۵ هجری درگذشت .

ابوعبدالله محمد بن محمد بن ابی علی ملقب بجمال الدین حلبی . از نحات عصر خود بوده و مفصل زمخشری را شرح کرده و آثار دیگر نیز دارد . بطوریکه از تاریخ ذهبی نقل شده جمال الدین سال ۶۴۹ هجری وفات یافته . شمس الدین محمد بن محمد بن علی بن عبدالرزاق غماری مصری وی از نحات مالکی مذهب و سال ۸۰۲ وفات یافت .

در فضیلت غماری همین بس یکی از بزرگان گفته در آغاز ماه هشتم هجری پنج تن از دانشمندان در پنج گونه علم سرآمد دانشمندان آن قرن بودند بلقینی در فقه عراقی در حدیث غماری در نحو فیروزآبادی مؤلف فاموس در لغت ، متاسفانه در حال حاضر از پنجمین آنها اطلاعی ندارم .

(۷۵) جمال الدین محمد بن مکرم بن علی انصاری افریقائی مصری مؤلف کتاب لسان العرب کتاب بزرگی است که در فن لغت تالیف شده این کتاب حاصل و جامع لغات تهذیب و محکم و صحاح و حواشی صحاح و جمهره و نهاییه است .

مؤلف مزبور سال ۶۰۳ متولد شده و از شاگردان ابن المقیر و امثال او بوده و مردی جامع و معمر و محدث بود .

جمال الدین معمولاً توجه خاصی به اختصار کتب مفصله داشت چنانچه آغانی و عقد الفرید و ذخیره و مفردات ابن بیطار را مختصر کرد و گویند مختصرات او پانصد مجلد بود . جمال الدین تمام عمرش را در خدمت دیوان انشاء بسر برد .

جمال‌الدین در نحو و لغت و تاریخ و کتابت مهارت داشت تاریخ دمشق را آنچنان مختصر کرد که بصورت یک‌چهارم از اصل کتاب درآمد .

جمال‌الدین شیعه بود و دم از رفض مخالفان نمیزد و در شعبان سال ۷۱۱ هجری در گذشت از اشعار اوست :

بالله ان جزت بوادی الاراک      و قبلت عیدانه الخضر فاک

ابعث الی عبدک من بعضها      فاننی واللہ مالی سواک

بخدا سوگند هرگاه گذارت به بیابانهای اراک افتاد و دهان ترا چوبهای سبز آن بوسیدند و دندانت را مسواک کردی برخی از آنها را برای زرخردت بفرست و اطمینان داشته باش بخدا سوگند جز تو دلباخته‌ی دیگری ندارم .

(۷۶) جلال‌الدین محمد بن عبدالرحمن بن عمرو قزوینی مشهور به خطیب دمشقی . خطیب ، مفتاح‌العلوم سکاکی را تلخیص کرده و تلخیص‌المفتاح مزبور همان کتابی است که علامه‌ی تفتازانی دو شرح مطول و مختصر خود را که در علم معانی بیانست در شرح آن تالیف نموده .

فاضل شمنی در حاشیه مغنی ذیل قول ابن هشام که نوشته مؤلف ایضاح‌البیان در اینخصوص از وی پیروی کرده مینویسد .

مؤلف ایضاح‌البیان قاضی‌القضات جلال‌الدین محمد بن عبدالرحمن قزوینی مؤلف تلخیص‌المفتاح است .

مؤلف مزبور باتفاق برادرش قاضی‌القضات امام‌الدین از قزوین وارد دمشق شد و به جای برادرش بمنصب قضاوت نشست سپس کرسی خطابه دمشق را بعهده گرفت و چندی در آنجا زیست داشت طولی نکشید داوری مصر در اختیار او درآمد پس از چندی معزول شده بقضاوت شام که قبلاً در دستش بود عودت یافت و سال ۷۳۹ در دمشق وفات یافت .

امام‌الدین مزبور را مؤلف حبیب‌السیر چنین می‌ستاید العالم الفاضل امام‌الدین رافعی از دانشمندان روزگار الظاهر بالله خلیفه عباسی است .

آثاری دارد از جمله محرراتدوین و دو شرح کبیر و صغیر بروجیزغزالی و امثال اینها . رافعی باهمه‌ی علوم و کمالاتی که داشت در سراینده‌ی نیز ماهر بود رباعی ذیل از جمله آثار اوست :

در جامه صوف بسته ز نار چه سود      در صومعه رفته دل ببازار چه سود

ز آزار کسان راحت خود می‌طلبی      یک راحت و صد هزار آزار چه سود

رافعی سال ۶۲۳ در قزوین درگذشت .

فاضل شمنی گوید دمشق بکسر دال و فتح ویا کسرمیم همان شهرشام است که سرزمینی بزرگ و پایتخت کشور شامات است و محل مزبور راجلق و جیرون و عذراء نیز میگفته‌اند . بگری گفته بنیانگذار نخستین آن نمود بن کنعان بوده و آنرا دماشاق نامیده و بعدها بدمشق شهرت یافته .

و بعضی گویند آنجا را جیرون بن سعد بن عاد ساخته و به جیرون نامیده شده . و هم گویند جیرون و یزید دو برادر بودند و باب یزید و باب جیرون بنام آنهاست . و گویند دمشق غلام حضرت ابراهیم (ع) آنرا بنا کرده و بنام او خوانده شده . غلام مزبور از سرزمین حبشه و از غلامان نمود بود آنگاه که حضرت ابراهیم از آتش سلامت بیرون آمد نمود غلام مزبور را به آنحضرت بخشید .

و امثال روایات مزبور که در خصوص تسمیه و بانی نخستین آن گفته‌اند . مؤلف گوید آنگاه که باید سرهای شهداء کربلا وارد دمشق شود یزید در منظرگاه بلندی ایستاده بود بمجردیکه چشمش بسرهای بریده و برافراشته‌ی بر روی نیزه‌ها افتاد از خوشحالی زیاد اشعار زیر را که ضمنا نامی هم از جیرون یکی از نامهای دمشق برده بود سرود :

لما بدت تلک الروس و اشرق  
صاح الغراب فقلت صح ام لاتصح  
تلک الشموس علی ربی جیرون  
انی قضیت من النبی دیونی  
آنگاه که سرهای بریده بچشم آمد و خورشیدهای درخشان نیزه‌ها در و بام جیرون را  
منور ساخت کلاغ بصدا در آمد گفتم آواز توشوم باشد یا نباشد من وامهای خود را از پیغمبر  
گرفتم .

مؤلف تلخیص‌الاثار مینویسد شهر دمشق از شهرهای شامست و آنجا را بهشت روی زمین میگویند زیرا از همه‌گونه سرسبزی برخوردار گردیده عمارت‌های عالی در آن بنا شده و سرزمینش در نهایت وسعت و آب و درختش فراوان و میوه‌هایش زیاد است . ابوبکر خوارزمی گفته بهشتهای دنیا در چهار محل است غوطه دمشق و صغد سمرقند و شعب بوان و ابله بصره و غوطه از همه بهتر است از عمارت‌های شگفت‌آور دمشق ، مسجد جامع آنست .

مسجد مزبور را ولید بن عبدالملک بنیان کرد و مخارج ساختمان آن مالیات هفت ساله کشور بوده که تهیه شده و از آنجا که بی نهایت زیبا ساخته شده اگر کسی صدسال عمر کند و هر

روز مسجد مزبور را ببیند باز روز دیگر اثر تازہای دیدہ کہ روز قبل مسأهده بنمودہ گویند  
مخارج سبزی خوردن سازندگان مسجد علاوه بر مخارج دیگرشان شصت ہزار دینار زر بودہ .  
در یکفرسخی آن کوه ربوہ واقع شدہ و ممکن است کوه مزبور همان کوه باشد کہ در  
قرآن فرمودہ الی ربوہ ذات قرار و معین .

مؤلف مزبور در ذیل خطہ شام مینویسد طول آن از فرات تا عریش و عرض آن از  
الطی تا بحرالروم است و سرزمین پاکیزہایست کہ خدایمتعال برکات خود را در آن نازل  
فرمودہ و آنجا را جایگاہ انبیا و محل نزول و حی مقرر ساختہ است .

(۷۷) شمسالدین محمد بن احمد بن عبدالہادی مقدسی حنبلی .

سیوطی بنقل از ابن حجر مینویسد وی یکی از ہوشمندان دانشمندان بودہ .

شمسالدین در ماہ رجب سال ۷۰۵ ہجری متولد شدہ در حدیث و اصول و عربیت و

امثال آنها مہارت داشتہ .

از صفدی نقل شدہ شمسالدین نشان کاملی از دانش بودہ ہرگاہ ملاقات از دست  
میداد از فرصت استفادہ کردہ از مسائل ادبی و عربی از وی می پرسیدم پاسخ مرا مانند  
سیلی کہ از کوه سرازیر میشد میداد (۱) .

مزنی گفتہ اتفاق نیفتاد او را ببینم مگر اینکہ از معلومات او استفادہ میکردم .

شمسالدین در صدریہ و غیاثیہ تدریس میکرد .

آثار او عبارتند از شرح تسہیل در دو مجلد ، مناقشات با ابوحنیان در خصوص  
اعتراضاتی کہ برابن مالک داشت ، الاحکام در فقہ الرد علی السبکی ، الکلام علی احادیث  
مختصر ابن الحاجب ، تراجم الحفاظ و امثال اینہا .

شمسالدین در سال ۷۴۴ ہجری درگذشت و مردم از مرگ او سخت متأسف بودہ و در

تشییع جنازہی او گروہ بسیاری شرکت کردند .

(۷۸) اشیرالدین محمد بن یوسف جیاسی اندلسی نغری معروف بہ ابوحنیان نحوی .

ابوحنیان از قطبہای سلسلہی علم و ادب و اعیان دانشمندان بصیر بہ دقایق لغت

عرب بود .

(۱) صفدی دروافی بالوفیات نوشتہ دیدارش مکرر در مکرر دست دادہ و ہر وقت از مطالب

ادبی و نحوی از او سئوالی میکردم گویا همانمطلب را دیشب مطالعہ کردہ و بالاخرہ مردی

حاصرالدهن و خوش ذوق بود .

ابوحیان در فنون ادبی بر همه‌ی پیشوایان ادب مقدم بود و در کتابهای نحو و صرف از او بسیار نقل شده و آثار او پیوسته در محافل ادبی تکرار میشده ویژه سیوطی در آثار مطول و مختصرش از او بسیار روایت میکند و به تحقیقات او توجه خاصی دارد. سیوطی در طبقات ذیل ترجمه مفصل او مینویسد ابوحیان منسوب است به نفره که قبیله‌ای از بربر بوده نامبرده نحوی عصر و لغوی و مفسر زمان و محدث و مقری و مورخ و ادیب دوران است.

سال ۶۵۴ هجری متولد شده فنون قرائت را از ابوجعفر بن طباع و عربی را از ابوالحسن ابدی و ابوجعفر بن زبیرو ابن ابی الاحوص و ابن صانع و ابوجعفر لبلی و در مصر از بهاء بن نحاس و گروه دیگر استفاده کرده.

مؤلف گوید ابن نحاس همان محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابی نصر بصری است که پیش از این ذیل احوال احمد بن محمد بن اسماعیل معروف به نحاس بشرح حال او پرداختیم. ابوحیان در روزگار مشایخش در مغرب زمین بتدریس قرائت میپرداخت و فن حدیث را در شهرهای اندلس و افریقا و اسکندریه و مصر و حجاز از چهارصد و پنجاه شیخ و محدث بهره‌مند شد.

تا آنجا که گفته اکابر آن عصر از قبیل تقی‌الدین سبکی و فرزندان او و جمال اسنوی و ابن مکتوم و دیگران از او استفاده میکردند و او را براساتید دیگر برتری میدادند و خود در حیات وی مقدم بر دیگران بودند.

صدی گوید هرگاه بملاقات او می‌رفتم یا بسمع قرائت و حدیث می‌پرداخت یا به تدریس اشتغال میورزید و یا بکتابت میپرداخت و یا بمطالعه مشغول بود.

ابوحیان دانشمندی مورد اطمینان و علوم معموله بیایداری او برقرار بوده و در فن لغت کمال معرفت را داشت و در نحو و صرف پیشوای منحصر بفرد آنها بشمار میرفت و حد اکثر عمر خود را در آموختن این علوم مصروف نمود تا بجائی رسید که در اقطار جهان کسی در نحو و صرف بیایه‌ی او نمیرسید.

ابوحیان ملتزم بود بشاگردان خود جز کتاب سیبویه یا تسهیل یا آثارش خودش کتاب دیگری را مبنای تدریس قرار ندهد.

صدی گفته ابوحیان فنون قرائت را از علم عراقی فرا گرفته و به مجلس اصفهانی حضور پیدا کرده و مذهب شافعی را اختیار نموده ابوالبقا میگفت او ظاهری بود و از عالمی تقلید و پیروی نمیکرد.

ابن حجر گفته ابوحنیفہ اظهار میداشت محالست آدمی گردن بند ظاہری به گردش افتاده دست از آن بردارد و او همواره به بخل مباحات میکرد چنانچه دیگران به کرم افتخار می نمایند .

ابوحنیفہ عالمی مورد اطمینان و راستگو بود و بهیچوجه به عقائد فلاسفہ و ارباب اعتزال و تجسم توجہی نداشت و مرام ظاہریہا را پسندیده بود و علاقہای بدوستی حضرت علی بن ابیطالب علیہما السلام نشان میداد و انسانی در کمال افتادگی بود و در موقع قرائت قرآن میگریست .

صدی نوشته ابوحنیفہ به طلبہهای ہوشمند عنایت مخصوصی داشت و از آنان کمال بزرگداشت را می نمود .

ابوحنیفہ مردم را به فراگرفتن آثار ابن مالک تشویق میکرد و مشکلات آثار او را شرح می نمود و در دریای بیکران آثار او غوطہور می گردید و می گفت مقدمہی ابن حاجب نحو فقہاست یعنی قابل توجہ نمیباشد .

آثار او البحر المحیط فی التفسیر اتحاف الادیب بمافی القرآن من الغریب التذیل والتکمیل در شرح تسہیل مطول الارتشاف مختصر شرح مزبور در دو مجلد .

باید گفت از این دو کتاب در فن عربیت کتاب دیگری بہتر و شایستہ تر نوشته نشده الملخص من شرح التسہیل در این کتاب تلخیصی از مطالب ابن مالک و فرزندش بدرالدین آورده الاسفار الملخص من شرح سیبویہ للصفار التجرید لاحکام سیبویہ التذکرہ در عربیہ در چہار مجلد بزرگ این مجلدات بمطالعہی من رسید و از آنها بہرہوری بسیاری یافتم ، التقریب مختصر المغرب التدریب در شرح آن المبدع در تصریف غایہ الاحسان در نحو الارتضاء در صاد و ظاء عقد اللئالی در قرائت بر وزن و قافیہ شاطبیہ الحلل الحالیہ در اسانید قرائت عالیہ نحوہای اندلس الابیات الوافیہ در علم قافیہ منطق الخرس فی لسان الفرس الادراک للسان الاتراک زہوالملک در نحو ، الترتک الوہاج در اختصار منہاج نوی و امثال اینها .

آثار ناتمام او عبارتند از شرح الفیہ ، نہایہ الاغراب در تصریف و اعراب ارجوزہ خلاصہ التبیان در معانی و بیان ، ارجوزہ نور الغبش ، تواریخ اہل العصر .  
از اشعار اوست :

عدای لہم فضل علی و منہ  
ہم بحثوا عن زلتی فاحتنبتہا  
فلا اذہب الرحمن عنی الاعادی  
و ہم نافسونی فالتبت المعالی



دشمنان من بر من فضیلت و منت دارند و آرزومندم خدای بخشنده آنها را از من زوال نیاورد زیرا در صدد بدست آوردن لغزشهای من برمیآیند و بر من برتری میجویند در نتیجه از لغزشهای خود باخبر شده و بمراتب عالیہ میرسم .

ابوحیان در بیست و هشتم صفر سال ۷۴۵ هجری درگذشت .

صلاح صفدی قصیده‌ی سی و شش‌بیتی در سوک او گفت از آنجمله :

مات اثیرالدین شیخ السوری فاستعبر البارق و استعترا

اثیرالدین پیشوای مردمان درگذشت برق بر او گریست و ابراز مرگ او بشدت ناراحت

شد .

از حکایات لطیفی که برخی از علماء از مؤلف التبیان نقل کرده‌اند آنستکه یکی از ملوک در راه با ابوحیان مصاحبت میکرد از وی پرسید حیان منصرف است یا غیر منصرف؟ گفت اگر زنده بدارد او را ملک منصرف است و اگر هلاک سازد غیر منصرف است .

یعنی حیان از حیات است بمعنی زندگی و از حین بفتح حاء است بمعنی هلاک است و انصراف و عدم انصراف آنها از ناحیه‌ی معنی لغوی پاسخ داد .

مؤلف التبیان اظهار داشته متاسفانه بوحیان پاسخ بعکس داده زیرا اگر حیان از حیات باشد الف و نونش زادتان و غیر منصرف است و اگر از حین بفتح حاء باشد الف و نونش اصلی و منصرف است .

مؤلف گوید از ایراد مؤلف التبیان در شگفتم زیرا ممکن است غرض بوحیان تنها به ماخذ اشتقاق بوده و انصراف و عدم انصراف آن پس از توجه بماخذ اشتقاقست .

ابوحیان علی بن محمد بن عباس معروف به ابوحیان توحیدی توحیدی منسوب به توحید است که نوعی از خرما باشد و یا منسوب به توحید است که عبارت از یکی از اصول اسلامی است .

ابن حجر بموضوع فوق اشاره کرده و گفته ارباب اعتزال خود را اهل عدل و توحید میدانند . درباره‌ی زادگاه و همچنین عقیده و مرام او اختلاف کرده‌اند برخی او را از مردم شیراز و عده‌ای از اهل نیشابور و جمعی از افراد واسط و برخی او را بغدادی نوشته ، عده‌ای از او ستایش و جمعی از او نکوهش کرده‌اند .

از تاریخ محب‌الدین بن نجار و دیگران نقل شده وی انسانی صحیح‌العقیده بود لیکن متاخران او را زندیقی بشمار آورده‌اند .

ابن خلکان نوشته ابوحیان انسان بداعتقادی بود و وزیر مهلبی او را تبعید کرد .

شاگردان مجد تونسی و ابن ابی الفتح بعلی و ابن تیمیہ و صفی ہندی ہونے و فنون عربیہ و فقہ و فرائض و اصول و کلام را از آنها استفادہ کردہ و در تفسیر و حدیث و فروع و کلام و اصول و عربیت استاد بنام ہونے است .

آثار او عبارتند از زاد المعاد و مفتاح دارالسعادہ و تہذیب سنن ابی داؤد و منظومہ ابن یانی در کتاب خریدہ و فریدہ گفتہ ابوحنیان مردی بسیار دروغگو و بی دین و بی بند و بار ہونے .

صاحب بن عباد بہ برخی از امور مخفیانہی او اطلاع پیدا کرد و تصمیم گرفت او را دستگیر کردہ بکشد ابوحنیان متوجہ شدہ فرار کرد و بدشمنان صاحب پناہندہ شدہ و مطالب پنهانی خود را با اطلاع آنان رسانید چندی در پناہ آنان بسر برد طولی نکشید وزیر مہلبی از پناہگاہ او اطلاع یافتہ ابوحنیان فہمیدہ فرار کرد و بالاخرہ همچنانکہ در استتار و پنهانی بسر میبرد درگذشت .

ابن جوزی در تاریخ خود مینویسد زندیقان اسلام کہ با افکار خود در انحراف مسلمانان میکوشیدند منحصر بسہ نفر ہونے : ابن راوندی و ابوحنیان توحیدی و ابوعلیٰ معری مناسفانہ ابوحنیان از ہمہی آنها بدتر ہونے زیرا آنان عقاید باطنی خود را ابراز می داشتند و او در پنهانی دست بانحراف میزد .

ابوحنیان شاگرد ہم مسلکش زمانی و جاحظی مرام ہونے .

از یاقوت حموی نقل شدہ ابوحنیان در ہمگی علوم نحو و لغت و شعر و ادب و فقہ و کلام و عرفان مہارت داشت و در روزگار خود شیخ صوفیہا و فیلسوف ادیبان و ادیب فلاسفہ و امام بلیغان و بدزبان و کینہ دل و دیر آشنا ہونے و اگر از کسی احساس بدی میکرد بزودی از وی چشم پوشی نمیکرد و در عصر خود بی نظیر ہونے .

ابوحنیان از روزگارش شکوہ میکرد و در آثارش اظهار دلتنگی نمودہ ، ابوحنیان مدتی در بغداد زیست کرد سپس بہ ری رفتہ و با ابوالفضل بن عمید و صاحب بن عباد تماس گرفت و از آنجا کہ نامبردگان با وی ہمراہی نکردہ و از وی بزرگداشت ننمودند کتابی در نکوہش از آنان تالیف کرد و از آثار او ردی است برابن جنی کہ وی در خصوص شعر متنبی تالیف نمودہ ، المحاضرات والمناظرات الامتاع والموائست در دو مجلد الحنین الی الاوطان تقریظ الجاحظ البصائر والذخائر در دہ مجلد کتاب الصدیق والصداقہ در یک مجلد المقامات در یک مجلد .

کتابی کہ در مثالب وزیر ابن العمید و صاحب نوشتہ کہ فوقا ذکر شد کتابی است کہ

بوحنیفہ در آن علیہ آنان بہ تعصبات ناروا پرداختہ و میتوان گفت کتاب شومی است کہ ہرکس آنرا دارا باشد ناراحتیہائی در زندگی او بوجود میآید .  
بوحنیفہ در حدود ۳۸۰ ہجری درگذشت .

مؤلف گوید از آثار دیگر او الاشارات الالہیہ و ریاض العارفین و رسالہای در اخبار صوفیہ کہ قشیری رسالہی خود را بسبک آن نوشتہ و کتاب حج عقلی برای آنہنگام کہ حاجی از حج شرعی ممنوع شود و ممکن است اینکتاب بسبک کتاب حج فقراء حسین بن منصور حلاج تہیہ شدہ باشد و بطوریکہ پیش از این گفتیم ہمین کتاب سبب عمدہ برای قتل حلاج بودہ .

از برخی از معجمہا بدست میآید بوحنیفہ حدود ۳۸۰ یا پس از ۳۸۰ درگذشتہ لیکن من خودم در یکی از تاریخہای معتبر شیراز دیدم بوحنیفہ اصلاً از مردم بغداد است لیکن سال ۳۶۰ ہجری در شیراز وفات یافتہ و در درب خفیف در برابر مزار شیخ کبیر دفن شدہ و بر لوح قبرش نوشتہ بود ہذا قبر ابی حنیفہ التوحیدی .

گویند شیخ الشیوخ ابوالحسین بن سالبہ وی را در خواب دیدہ پرسید خدا با تو چہ کرد ؟ در پاسخ گفت بکوری چشم تو و بمنظور اینکہ دماغ نخوت ترا ب خاک بمالد مرا بخشید .  
بوحنیفہ در توحید زبان و عقیدہ ویژہای داشت (۱) .

از برخی علما نقل شدہ وزن مرکبی کہ بوحنیفہ برای نوشتن آثار خود بکار بردہ نزدیک بچهارصد رطل بودہ .

(۷۹) شمس الدین محمد بن ابی بکر بن ایوب زرعی خلیلی ملقب بہ علاء و مؤلف قواعد علائی .

علاء استاد کامل و مورد اطمینان و معاصر با شہید اول بودہ و می توان گفت چندی شہید با وی معاشرت داشتہ و آثار او را مورد مطالعہ قرار دادہ و وجہ مشابہتی از نظر نظم و سبک در میان آثارشان باقی است بعضی معتقداند حداکثر مطالب قواعد شہید از قواعد نامبردہ استفادہ شدہ .

سیوطی در بغیہ مینویسد شمس الدین در ہفتم صفر سال ۶۹۱ ہجری متولد شدہ و از

(۱) اینجملہ اشارہ بہ آنستکہ وی در توحید استاد بودہ و بدان لقب شہرت یافتہ نہ آنکہ پدرش خرماہی توحیدی می فروختہ و بدین نام موسوم گردیدہ و ممکن است مراد از تاریخ شیراز شیراز نامہی ابوالعباس احمد زرکوب شیرازی باشد .

الکامیه الشافیه والرساله الحلبیه فی الطریقه المحمدیه و تفسیر الفاتحه و تفسیر اسماء القرآن والروح و بیان الاستدلال علی بطلان محلل السباق والنضال و جلاء الافهام فی حکمه الصلوه والسلام علی خیر الانام و معانی الادوات والحروف و بدایع الفوائد در دو مجلد که مشتمل بر فوائد بسیار است و اکثر آن مسائل نحویه است .

علائی سال ۷۵۱ هجری وفات یافت .

مؤلف گوید در ضمن احوال محمد بن عبدالله صرخدی نحوی نوشتیم از آثار او مختصر قواعد علائی و مختصر اعراب سفاقی است .

(۸۰) شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن بن علی بن ابی‌الحسن زمردی معروف به

ابن صایغ (باصاد و غین) نحوی .

ابن صایغ الفیه و قصیده‌ی برده را شرح کرده و علاوه بر اینها آثار دیگری نیز دارد .

جلال‌الدین سیوطی در طبقات النحاة از ابن حجر مکی نقل کرده ابن صایغ پیش از

۷۱۰ هجری متولد شده و بتحصیل علم پرداخته و در لغت و نحو و فقه سرآمد علماء عصر

خویش گردیده و از شاگردان شهاب بن‌المرحل و ابوحیان و قونوی بوده .

تا آنجا که گوید ابن صایغ علاقه بسیاری بفنون شعری داشت و همواره با رؤء سا

معشرت می نمود و استحضاری قوی داشت و در نظم و نثر استادی ماهر و مردم خوش اخلاقی

بود و قاضی عسکری و امور فتوائی دارالعدل و تدریس جامع طولونی و مناصب دیگر را بعهده

داشت .

آثار او شرح مشارق در حدیث شرح الفیه ابن مالک که در نهایت خوبی بوده و همه

قواعد نحورا در عین اختصار در برداشته الغمز علی الكنز التذکره در نحو و در چندین مجلد

المبانی در معانی الثمر الجنی فی الادب السنی المنهج القویم فی القرآن العظیم نتایج الافکار

الرقم علی البرده الوضع الباهر فی رفع افعال الظاهر اختراع الفهوم لاجتماع العلوم روض

الافهام فی اقسام الاستفهام و امثال اینها و حاشیه‌ای بر معنی ابن هشام تا بآء موحد

نوشته و در آغاز حاشیه مزبور نوشته الحمد لله الذی لامعنی سواه .

عزالدین محمد بن ابی بکر بن جماعت از شاگردان او بوده و جمال بن ظهیره و عبدالله

بن عمر بن عبدالعزیز بن جماعت از او روایت کرده‌اند .

ابن صایغ در یازدهم شعبان سال ۷۷۶ وفات یافت و ثروت هنگفتی از خود بجا

گذارد .

شیخ علاء‌الدین مقریزی گفته پس از مرگ ابن صایغ وی را بخواب دیده پرسیدم خدا

با توجه کرد؟ در پاسخ این شعر را سرود:

اللّٰه یعفّو عن المسیء اذا  
 مات علی توبه و یرحمه  
 خدایم تعال از فرد گناهکاری که با توبه بمیرد در میگذرد و او را مشمول رحمت خود  
 قرار میدهد.

از اشعار اوست:

لا تفخرن بما اوتیت من نعم  
 علی سواک ، و خف من مکر جبار  
 فانت فی الاصل بالفخار مشته  
 ما اسرع الکسر فی الدنیا لفخار  
 از نعمتهائیکه خدایم تعال بتو ارزانی فرموده بردیگران مبال و از مکر خدای جبار  
 بترس زیرا اصل تو از گل بوجود آمده و از اینجهت شباهت بسوفار ساز و کوزهگر داری و  
 چه بسیار اتفاق افتاده کوزهگرسوفارها را شکسته است.

سیوطی در جای دیگر از طبقات نوشته ابن صایغ با صاد بی نقطه و غین نقطه دار لقب  
 معروفی چند تن از بزرگانست مشهورترین آنها شمسالدین فوق الذکر است .  
 مؤلف گوید از جمله نامبردگان تقی الدین محمد بن احمد بن صایغ سابق الذکر است  
 که شیخ شهید بواسطه عدهای شاطبیه را از او روایت کرده است .

از آنجمله شیخ غرسالدین خلیل ناقوسی است که از قاریها بوده و در بیت المقدس  
 کرسی قرائت را در اختیار داشته و از شیخ کمال الدین عباسی و دیگران روایت میکرده .  
 ابوبکر محمد بن باجه تجیبی اندلسی سرقسطی ملقب بابن صایغ از لغویها و حکماء  
 عصر خود بوده .

ابن خلکان می نویسد ابن صایغ سرایندهای مشهور بوده مؤلف قلائد العیان از وی  
 نامبرده و نوشته ابن صایغ قائل به تعطیل بود و میگفت خدا از آفرینش دست برداشته و  
 دستها روی هم گذارده و در اینخصوص با گروهی از حکما و فلاسفه هم سلیقه بوده و بالاخره  
 عقیده و مرام صحیحی نداشته .

و در کتاب مطمح الانفس مینویسد وی تعلیماتی از کتابهای فلاسفه آموخته و فراگرفته و  
 در اجرام فلکها و حدود اقلیمها همواره در اندیشه بوده و کتاب خدا را ترک گفته و پشت سر  
 انداخته و خواسته بدین وسیله حقایق کتاب الهی را که بهیچگونه خلل پذیر نبوده باطل و  
 بیهوده جلوه دهد و بهمین مناسبت به فن هیئت تنها اکتفا کرده و دست خدا را از  
 آفریدگانش کوتاه جلوه داده و ستارگان را مدبر عالم دانسته و معتقد است بازگشت ما بخدا  
 نمیشد و خدا را مجرم قلمداد کرده و از مناهی خدا روگردان نبوده و در هنگام مرگ و

مصیبت افراد آئیہ ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد را بزبان استہزاء تلاوت نموده اوزمان را بیش از دوری نمیداند و آدمیان را مانند گیاه و شکوفہ تصور میکند و برچیدن عالم وجود را ہمتای چیدن گیاه و شکوفہ می انگارد ، نور ایمان از دلش بیرون رفته و اثری از آن در دلش وجود ندارد از خدای رحمان فراموش کردہ و نامی ہم از او بزبان نمیآورد . ابن خاقان مؤلف کتاب مزبور تا توانستہ در نکوہش او مبالغہ کردہ و عقاید سخیفی را باو نسبت دادہ و ہرچہ بر قلمش آمدہ بر صفحہ کاغذ نوشتہ پس از آن مقاطعی از اشعار او را نقل کردہ از آنجملہ :

اسکان نعمان الاراک تیقنوا  
و دوموا علی حفظ الوداد فطالما  
سلوا اللیل عنی اذتئات دیارکم  
بانکم فی ربع قلبی ساکن  
بلینا باقوام اذا استحفظوا خانوا  
هل اکتحلت فیہ بالنوم اجفان  
ای ساکنان نعمان الاراک اطمینان داشتہ باشید شما در منزلگاہ دل من جای گرفتہاید بنابراین در نگہداشت دوستی من بکوشید زیرا چندی است با مردمی سروکار پیدا کردہ ام کہ در دوستی با من راہ خیانت می سپرند علاقہ مرا نسبت بخودتان از تاریکی شب بپرسید زیرا از آنشب کہ در دیار شما وارد شدم آنی دیدگان من بخواب نرفتند .

ابن خلکان نوشتہ آنگاہ کہ وفات ابن صائغ فرا رسید دو شعر زیر را انشاء کرد ( ۱ ) :  
اقول لنفسی حین قابلہا الردی  
قفی تحملی بعض الذی تکرہینہ  
فرغت فرارا منہ یسری الی یمنی  
فقد طال ما اعتدت الفرار الی الہنی  
آنگاہ کہ مرگ من فرا رسید بخود گفتم اینک آنہنگام رسیدہ است کہ از فرار کردن بہ راست و چپ آسودہ گردیدہای بنابراین آرام باش و برخی از ناروائیہا را تحمل کن زیرا از دیرباز در انتظار مکان آسودہ و راحتی بودہای .

ابن صائغ بر اثر بادنجان مسموم شد و سال ۵۱۲ ہجری درگذشت . سرقسطہ بر وزن قلنسوہ شہریست در اندلس و گروہی از دانشمندان از آن سرزمین بر خاستہاند و همانسال کہ ابن صائغ درگذشت شہر مزبور در تسلط فرنگیہا درآمد . مؤلف گوید در باب عین بشر حال علی بن محمد بن علی معروف بہ صایع باضاد نقطہ دار و عین بی نقطہ اشارہ کردیم .

( ۱ ) نامہ دانشوران می نویسد دو شعر مزبور را ہنگامی سرودہ کہ اطلاع پیدا کرد عماد الدولہ بن زہو تصمیم قتل او را دارد .

و نیز در شرح حال عمر بن یعیش سوسی بشرح حال یعیش بن علی بن یعیش حلبی نحوی ملقب به موفق الدین بن صانع با صاد و نون پرداختیم .

البته القاب مزبور با ضبطهای ذکر شده باید در نظر گرفته شوند .

(۸۱) شمسالدین محمد بن بهاءالدین یوسف بن علی بن سعید کرمانی بغدادی

مؤلف شرح صحیح بخاری .

سیوطی مینویسد کرمانی پیشوائی بسیار دانا بود و در فقه و حدیث و تفسیر و اصول

و کلام و معانی و عربیت مهارت داشت و از شاگردان عضدی و امثال او بود .

آثار او شرح صحیح بخاری ، شرح مواقف شرح مختصر ابن حاجب بنام سبعة سیاره شرح

فوائد غیاثیه در معانی بیان شرح جواهر انموزج الکشاف حاشیه تفسیر بیضاوی تا سوره

یوسف رساله در مسئله الکحل .

کرمانی در راه مکه درگذشت و جنازه او را به بغداد آوردند و در مقبره‌ایکه خود نزدیک به

قبر شیخ ابواسحق شیرازی تهیه دیده بود دفن شد و مرگ او در روز پنجشنبه شانزدهم محرم

سال ۶۸۷ هجری اتفاق افتاد .

مؤلف گوید کرمانی لقب معروفی عده‌ای از فضلاست از جمله شمسالدین مزبور و

فرزندش مؤلف ذیل المسالك و محمود بن حمزه بن نصر کرمانی نحوی .

سیوطی مینویسد نامبرده از قاریها و فضلا و مؤلفان بوده و در دقت و فهم و استنباط

بجا بی نظیر بوده .

کرمانی از موطن خود بجائی مسافرت ننموده و حدود ۵۰۰ هجری میزیسته و پس از

آن درگذشته است .

آثار او عبارتند از لباب التفسیر ، الایجاز در نحو که مختصر ایضاح ابو علی فارسی

است النظامی در نحو مختصری از اللمع است الافاده در نحو ، العنوان و امثال اینها .

دو شعر ذیل در اسباب منع صرف از اوست .

و نون قبلها الف و جمع فمعرفه و تانیث و نعت

و وزن الفعل فالاسباب تسع و عجمه ثم ترکیب و عدل

ابوعبدالله محمد بن یوسف بن عمر بن علی کفر طائی نحوی ، نامبرده در شیراز ساکن

بود و از پیشینیان اصحاب عربیت است کتاب بحرالنحو از آثار اوست در این کتاب بسیاری

از اصول نحوی را مورد اعتراض قرار داده و دیگر نقد الشعر و غریب القرآنست کفر طائی در

رمضان سال ۱۵۳ هجری وفات یافته .

(۸۲) اکمل‌الدین محمد بن محمود بن بابر بن حنفی نحوی .

سیوطی مینویسد بابر بنی سال ۷۱۰ واندی متولد شده و از شاگردان ابوحیان و اصفهانی بوده و سماع حدیث از دلاصی و ابن عبدالهادی نموده و استادش او را از شیوخ مدرسه‌ی خود معرفی کرده و در بزرگداشت او کوشیده و پس از او دیگر از اساتید احترامات او را رعایت می‌نمودند و الظاهر برقوقی هر روز سواره در منزل او می‌آمده و منتظر بوده تا وی از خانه بیرون آمده همراه او حرکت نماید .

بابر بنی فاضلی بسیار دانا و ذوفنون و خردمند و قویدل و باهیبیت بود مکرر در مکرر وی را به داوری انتخاب کرده نپذیرفت از آثار اوست تفسیر، شرح مشارق، شرح مختصر حاجبیه شرح تجرید خواجه نصیرطوسی قده، شرح هدایه فقه، شرح الفیه ابن‌معط، شرح المنار، شرح بزدوری، شرح تلخیص‌المفتاح .

ابن حجر گفته از مسموعات او چیزی باطلاع ما نرسیده و در شب جمعه نوزدهم رمضان سال ۷۸۶ وفات یافت و الظاهر باعده‌ای از دانشمندان و درباریان به جنازه‌ی او حضور یافت و در شیخونیه دفن شد .

(۸۳) ابو‌عبدالله محمد بن موسی بن محمد دوالی صریفی .

سیوطی از تاریخ‌الیمین خزر جی نقل کرده صریفی فقیهی پیشوا و عالمی کامل بوده در فقه و نحو و لغت و حدیث و تفسیر و معانی بیان و منطق استاد بوده فقه و حدیث را از پدرش موسی و فن لغت را از احمد بصیبص فرا گرفته .

صریفی نخست حنفی مذهب بوده سپس بمرام شافعی گروید و بهر دو مذهب فتوا میداد .

صریفی دانشمندی با فراست و بیداردل و زبان‌آور و سراینده و بخشنده و موجه و خردمند بود .

آثار او عبارتند از رد بر نحویها، البدیع‌الاسمی در ماهیت خمرالسر الملحوظ در حقیقت لوح محفوظ، ارجوزه منطق، العروض. صریفی شب جمعه هلال ماه شوال سال ۷۹۰ هجری در زبید وفات یافت از اشعار اوست :

و قائله اراک بغیر مال و انت مهذب علم امام

فقلت لان لاما عکس مال و ما دخلت علی الاعلام لام

کسی گفت با آنکه مرد پاکدامن و پیشوای بنامی هستی چرا تهیدستی؟ در پاسخ گفتم

برای اینکه لام عکس مال است و لام هم بر سر اسماء علی در نمی‌آید .



محمد بن موسی قرطبی معروف به افشین .

از ادبا و محدثان بود مسافرتی بمشرق کرد و در مصر با ابوجعفر دینوری ملاقات نمود و کتاب سیبویه را بروایتی که داشت از او استفاده کرد .

آثار وی عبارتند از: طبقات الکتاب، شواهد الحکم .

افشین در ماه رجب سال ۳۵۹ در قیساریه درگذشت (۱) .

(۸۴) ابوطاهر محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم شیرازی .

فیروزآبادی ملقب به مجدالدین و مؤلف کتاب قاموس .

سیوطی از ابن حجر نقل کرده فیروزی آبادی نسب خود را به شیخ ابواسحاق شیرازی

میرساند متأسفانه مردم باخبر و دانشمندان نسب شناس انتساب مزبور را بنا بر دیده نپذیرفته

و میگویند شیخ بلا عقب درگذشت و آنگاه که بدآوری یمن رسید ادعا کرد که از بازماندگان بوبکر است .

ابن حجر گفته ممکن است وی از بازماندگان او باشد در عین حال قرائن حاکی از عدم

صحت آنست .

فیروزآبادی سال ۷۲۹ هجری در کازرون فارس متولد شده .

خود او در قاموس مینویسد کار زین از شهرهای فارس است و محمد بن حسین قاری

حرم از آنجاست و محدثان و علماء زیاد از آنجا برخاسته اند و من خود در آنجا متولد

شده ام (۲) .

فیروزآبادی در محل خود بفرارگرفتن علم فقه پرداخت و در آنجا سماع حدیث از محمد

(۱) افشین لغت پارسی است و نام سرداریست ایرانی که نزد معتصم عباسی تقرب

یافته و بسرداری لشکر منصوب و بجنگ بابک خرم دین رفته و او را شکست داده و بالاخره

بسعایت تازیان مورد بی مهری خلیفه قرار گرفته و بجرم اینکه سربطغیان برآورده کشته شده

آری قدردانی خلیفه عباسی بیش از این نبوده خلیفه ای که با خاندان عصمت آنگونه معامله

کند با سردار ایرانی که اصولا تازی با پارسی بالطبع سازگار نبوده چه خواهد کرد .

(۲) در کتاب مولد فیروزآبادی باشتباه کازرون نوشته شده و حال آنکه چنانچه

از قاموس در ماده کرز بدست می آید و مؤلف هم متعرض شده مولدش کارزین

است که از قرای فارس است نه کازرون که از شهرهای سمت غربی

شیراز است .

بن یوسف زرنندی مدنی نمود و بفن لغت اشتغال ورز و ہمگی ہمت خود را مصروف تحصیل علم نمود تا در علوم معمولہ مہارت پیدا کرد و بر معاصران خود برتری یافت از آنجا بشام حرکت نموده بدرس ابن خباز و ابن قیم و تقی سبکی و فرضی و ابن نباتہ و شیخ خلیل مالکی و دیگران حاضر میشد و فضائل و مراتب علمی او محافل مختلف را بہ خود جلب کرد و شاگردان بسیاری بدرس او حضور می یافتند .

فیروزآبادی پس از این بقاہرہ رفت و ضمناً بمسافرت شہرہای دور دست اقبال نمود و در ضمن سفرہای خود بروم وارد شد .

پادشاہ روم ملقب بہ یلدرم بایزید خان عثمانی مقدم او را گرامی داشت و وسائل راحتی و آسودگی او را از ہر جہت فراہم ساخت و همچنین از طرف تیمور لنگ بہ صلوات و جائزہہای بسیار نائل گردید سپس بہ ہند و از آنجا بہ زبید عزیمت کرد و مورد الطاف اشرف اسماعیل امیر زبید واقع شد و بہ داوری زبید نامزد شد و از ہر جہت مورد بزرگداشت امیر بود و دخترش را کہ جمال دلفریبی داشت بہ ازدواج امیر اسماعیل درآورد و موقعیت ویژه ای پیدا کرد و کتابی بنام امیر نامبردہ تالیف کرد و طبقہای پر از نقرہ از طرف وی جائزہ گرفت .

فیروزآبادی بہر شہریکہ وارد میشد مورد اکرام و توجہات خاصہ امیر آنجا قرار میگرفت .

از کتاب الشقایق النعمانیہ فی علماء الدولت العثمانیہ نقل شدہ فیروزآبادی مکرر بہ خدمت سلطان بایزید عثمانی می رسید و از طرف او بمراتب عالیہ نائل میشد و صلوات گرانمایہای دریافت میکرد و همچنین امیر تیمور گورگان پنجہزار دینار بوی جائزہ داد تا آنجا کہ نوشتہ فیروزآبادی آنگاہ کہ داوری زبید را بعہدہ داشت و در آنجا کہ از شہرہای یمن است در شب بیستم شوال سال ۹۲۷ ہجری (۱) در حالیکہ حواس خود را از دست ندادہ بود درگذشت و در تربت شیخ اسماعیل جبروتی دفن شد .

فیروزآبادی آخرین دانشمند نیست از بزرگان قرن ہشتم کہ ہریک در فن ویژه ای مہارت داشتہ اند .

(۱) کتاب مزبور تالیف عصام الدین احمد طاشکبری زادہ است این کتاب بہ ضمیمہ ابن خلکان بطبع رسیدہ و این جانب نیز باستنساخ آن موفق شدہ در نسخہ مطبوع مینویسد مؤلف قاموس سال ۷۲۹ متولد شدہ و در ۸۱۷ درگذشتہ بنا بر این نسخہ فوق کہ مؤلف یاد کردہ بل این نسخہ منقول است

نامبردگان عبارتند از شیخ سراج‌الدین بلقینی در فقه شافعی و شیخ زین‌الدین عراقی در حدیث و شیخ سراج‌الدین ملقن در تالیف آثار متعدد در فقه و حدیث و شیخ شمس‌الدین فناری در اطلاع از همگی علوم عقلیه و نقلیه و عربیه و شیخ ابو‌عبدالله بن عرفه در فقه مالکی و سایر علوم مغرب‌زمین و شیخ مجدالدین فیروزآبادی در لغت .

سیوطی مینویسد فیروزآبادی میگفته شبها بخواب نمیرفتم مگر اینکه قبلا دوست سطر را حفظ میکردم و هرگاه بسفر میرفت با خود چندین بار شتر کتاب حمل میکرد و در هر منزلی عده‌ای از آنها را مطالعه می‌نمود و چون عازم منزل دیگر میشد آنها را بمحل خود باز میگردانید و چون تهیدست میشد آنها را میفروخت .

آثار او القاموس المحيط در لغت المعجب العجاب الجامع بین المحکم والعباب باتمام نرسیده منح‌الباری بالسیح الفسیح جاری فی شرح صحیح البخاری ، تسهیل الوصول الی الاحادیث الزائده علی جامع الاصول الاسعاد بالاصعاد الی درجه الاجتهاد ، لطائف الکتاب العزیز تحبیر الموشین فیما یقال بالسنین والشین .

مؤلف گوید برخی اظهار داشته‌اند در هزار محل از این کتاب مؤلف قاموس پیروی از کتاب او هام‌المجمل ابن فارس نموده .

دیگر از آثار فیروزآبادی الروض‌المسلوف فیما له اسمان الی الوف در قاموس مینویسد سیف که بنام شمشیر است اسامی مختلفی آن نزدیک به هزار اسم بوده و ما اسامی آنرا در کتاب الروض‌المسلوف متذکر شده‌ایم .

شرح الفاتحه المتفق وضا المختلف صقعا ، طبقات الخفیه البلغه فی تاریخ ائمة اللغه ، من یسمی باسمعیل نام این کتاب تحفه القماعیل فیمن یسمی من الملائکه والناس باسمعیل است اسماء اللیث اسماء الخندریس اسماء الفاده مقصود ذوی الالباب فی علم الاعراب شرح خطبه الکشاف شرح عمده الاحکام و امثال اینها .

عده‌ای روایت کرده‌اند هنگامی در روم از وی پرسیدند معنی جملات زیر که علی (ع) فرموده چیست؟ آنحضرت بکاتبش فرموده الصق روانفک بالجبوب و خذرا المزبر بشناترک و اجعل جندوریتک الی قیهلی حتی لا نفی نغیه‌الا اودعتها حماطه جلجلانک .

فیروزآبادی با این عبارات جملات مزبور را معنی کرد و گفت الزاق عسرطک بالصله و خذالمسطر بابا خسک واجعل حجتیک الی تعبانی حتی لا انیس نبسه‌الا وعیتها فی لمظه ریاطک .

علی (ع) خطاب بکاتب خود فرمود برابر من بنشین و قلم را بدست بگیر و دیدگانت

را بصورت من متوجه بدار و بکوش تاهر سخنی که میگویم از خاطر نبری و بنگاری .  
حاضران از حاضر جوابی او که پاسخ را تازه تر و بیسابقه تر از جواب ایراد نموده به شگفت  
آمدند .

مؤلف گوید متاسفانه هیچگونه تازگی در پاسخ فیروزآبادی نبوده جز اینکه الفاظی  
متنافر و ثقیل و گوشخراش و مخالف با قانون فصاحت و بلاغت را ایراد کرده چنانچه نظیر  
همین الفاظ را در خطبه‌ی قاموش متعرض شده و موجبات بیمهری ادبا را از آوردن چنان  
الفاظی ایجاد نموده .

اشعار ذیل از برخی مواضع معتبره بانتساب با آورده میشود .

اخلانا الا ماجد ان رحلنا و لم ترعوالنا جهدا و الا

نودعکم و نودعکم قلوبا لعل الله یجمعنا و الا

ای دوستان بزرگوار هنگام رحیل از شما خدا حافظی میکنیم و دلها مان را در پیش

شما گرو میگذاریم و آرزو مندیم خدایمتعال بزودی دیدار شما را بما روزی فرماید .

از ضوء اللامع حافظ سخاوی سابق الذکر نقل شده فیروزآبادی علاوه بر کتابهای فوق

الذکر آثار دیگری بدین اسامی دارد تنویر المقیاس در تفسیر ابن عباس در چهار مجلد ،

الدرالنظیم المرشد الی مقاصد القرآن العظیم ، کوره الخلاص فی فضائل سوره الاخلاص

امتضاض السهاد فی افتراض الجهاد ، مولد النبی (ص) فضل الصلوه علیه و رسائل بسیاری

در فضائل مکه مکرمه و بسیاری از مقامات ارزنده‌ی آن ، زندگی شیخ عبدالقاهر ، الفضل

الوفی فی العدل الاشرقی ، نزهه الالذهان در تاریخ اصفهان ، منیه السئول فی دعوات الرسل

اللامع المعلم در صد مجلد بوده که هر جلد آن باندازه‌ی صحاح جوهریست پنج مجلد آن

تالیف شده المثلث الکبیر در پنج مجلد اسماء الشراح فی اسماء النکاح ، زاد المعاد فی وزن

بانت سعاد و همین کتاب را در ضمن یک مجلد شرح کرده ، النخب الطرائف فی النکت

الشرائف و امثال اینها از آثار مطول و مختصر دیگر تقی الدین کرمانی گفته فیروزی آبادی

در روزگار خود در نظم و نثر تازی و پارسی نظیر نداشت مسافرتها کرده و با بسیاری از مشایخ

ملاقات نموده چندی را در دهلک بسر برده و مورد احترام پادشاه آنجا بوده و مدت ده

سال در مکه مکرمه مجاورت اختیار کرده و قاموس را در چندین مجلد تالیف نموده و بنابه

پیشنهاد پدر من مجلدات مزبور را در ضمن مجلد بزرگی منتخب نموده و فوائد

مهمی در آن ایراد کرده و ضمنا اعتراضاتی بجوهری نموده فیروزآبادی بهند و روم مسافرت

کرده و مورد توجه راجه هند و خوانندگان روم بوده و بملاقات امیر تیمور گورکان رسیده و

مورد احترام امیر مزبور واقع شده و از طرف او صد هزار درهم جازه گرفته .  
تا آنجا که گفته فاسی اظهار داشته (۱) فیروزآبادی شعر بسیار گفته لیکن نثر او عالیتر از شعر اوست و در مکه مکرمه بر فراز کوه صفاخانه‌ای برای خود بنیان نموده بود که اشرف امیر یمن آنرا بصورت مدرسه‌ای درآورد و مدرسان و طلبه‌هایی از طرف او در آنجا به تحصیل و تدریس اشتغال داشتند و در مدینه و منی خانه‌ها و در طائف باغها داشت و کتابهای او ببار شتران حمل میشد و بخصوص کتاب قاموس مقبولیت ویژه‌ای پیدا کرده بود .  
هنگامیکه نورالدین علی بن محمد علیق مکی شافعی سراینده خوش ذوق کتاب قاموس را نزد وی خواند در مدح آن گفت (۲) :

مذمذ مجدالدین فی ایامه  
ذهبت صحاح الجوهری کانهما  
من فیض ابحر علمه القاموسا  
سحر المدائن حین القی موسی

آنگاه که مجدالدین که روزگارش دراز باد از دریا‌های دانش خود کتاب قاموس را به وجود آورد صحاح جوهری از میان رفت و گویا مانند عصای موسی همی قدرتها را در مساحره‌ی خود درآورده .

فیروزآبادی آرزومند بود مرگ او در مکه مکرمه اتفاق افتد متاسفانه بدین آرزو نرسید و در سن نود سالگی در حالیکه هیچیک از قوا و حواسش را از دست نداده بود در شب بیستم شوال سال ۸۱۷ در زبید وفات یافت .

صلاح صفدی و جمال اسنوی و ابن هشام و سایر از بزرگان علم و ادب از شاگردان او بوده‌اند .

صلاح‌الدین صفدی مؤلف بمناسبت اینکه نامبرده از شاگردان فیروزآبادی است باجمالی از شرح حال او اشاره کرده و مینویسد .

صفدی از بزرگان دانشمندان شافعی مذهب و ادباء نامی ایندسته از اهل سنت است و ما مکرر در این کتاب از او و اثر معروفش الوافی بالوفیات نام برده‌ایم .

صفدی اثر مزبور را بمنظور ذیل تاریخ معروف ابن خلکان تالیف کرده و از آثار معروف او شرح لامیه العجم و امثال آنهاست (۳) .

(۱) محمد بن شهاب‌الدین احمد مالکی فاسی (بدون را) متوفی ۸۳۲ هجری .

(۲) ابن نابلسی در رد و شعر مزبور و اهمیت صحاح جوهری گفت من قال قد بطلت صحاح الجوهری لما اتی القاموس فهو المنقري، قلت اسمها القاموس و هو البحران، الفخر فمعظم فخره بالجوهر .

(۳) لامیه مزبور قصیده معروفی است از ابواسماعیل حسین معروف به طغرائی که شرح حالش در حرف حاء مذکور شده .

نامش خلیل و نام پدرش ایبک و از مردم صفد بر وزن صمد که از شهرهای شام است میباشد .

شعرهایی درکمال خوبی و خوشمضمونی میسروده و از همه ی سراینندگان عصرش در تشخیص و امتیاز اشعار برتری داشته .

آری شیخ شهابالدین ابوالعباس احمد بن یحیی بن ابی بکر تلمسانی معروف به ابن ابی حجله و مؤلف دیوان الصبابة ویرا مورد بی مهری قرار داده و به اشعار او بنظر سرقت شعری مینگریسته در دیوان مزبور در باب رسل و رسائل می نویسد قاضی محیی الدین بن عبدالظاهر فریفته جوان خنیاگری بنام نسیم بود و قطعه های چندی در خصوص علاقمندی باو سروده از جمله :

انکانت العشاق من اشواقهم      جعلوا النسیم الی الحبیب رسولا  
فانا الذی اتلو علیهم لیتنی      کنت اتخذت مع الرسول سبیلا

هرگاه عاشقان بر اثر علاقه ای که به معشوقان خود دارند نسیم صبا را رسول خود قرار میدهند من آنکسی هستم که بر آنها این آیه را تلاوت میکنم ایکاش من همراه رسول بودم . تا آنجا که ابن ابی حجله نوشته قاضی محیی الدین باز در مقام شکرگذاری از رسالت نسیم صبا سروده :

شکرا لنسمه ارضکم      کم بلغت عنی تحیه  
کم قدا طالت بل اطاب      ت فی رسائله الزکیه  
لاغروان حفظت احا      دیت الهوی فهی الزکیه

از نسیمهای سرزمینهای شما سپاسگزارم زیرا همواره درود مرا به معشوقم میرسانند و نامه های خوشبوی خود را به آنان ایصال میدارند و خبرهای عاشقانه مرا از دست بیگانگان حفظ میکنند .

ابن ابی حجله گفته صفدی که از معاصرانست مضمون فوق را از قاضی گرفته و گوید :

یا طیب نشر هبت لی من ارضکم      فاثار لی من لوعتی و تهتکی  
اهدی تحیتکم و اهدی لطفکم      و روا احادیث لها نشرذکی

ای دوستان از سرزمین شما بوی خوشی بمشام میرسد که دل مرا شعله ور و دردناک میسازد درود خودم را بحضور شما تقدیم میدارم و از محبت شما سپاسگزارم و معتقدم نسیمها حدیثهایی را نشر میدهند که بوی خوش آنها قرار را از دل ما میرباید .

ابن ابی حجله گفته آنگاه که فهمیدم صفدی مضمون مزبور را از قاضی بسرقت برده

گفتم :

ان ابن ایبک لم تزل سرقاته

نسب المعانی فی النسیم لنفسه

تاتی بکل قبیحه و فبیح

جهلا فراح کلامه فی الریح

پسر ایبک همواره مضامین عالیه را بصورت‌های ناپسندی از سراینندگان بسرقت می‌رباید چنانچه معانی لطیفی از نسیم در اشعار خود بکار برده و حال آنکه از حقیقت معانی مزبور

کاملاً بی‌اطلاعت و گفتارش را بجای آنکه با نسیم همراه بسازد باریح توامان نموده .  
ابن ابی حجله گوید ابیات نمکینی در خصوص نسیم در کتاب سلوک السنن متعرض شده و در اینجا باندازه‌ایکه موضوع از حد معمول بیرون نرود اکتفا نمودیم انتهی .

فیروزآبادی در قاموس که خود شناور این دریای لغت است گوید زبید بفتح زاء و کسر باء و دال مهمله شهرکی است در دیار یمن و از آنجا گروهی از محدثان برخاسته‌اند .

مؤلف تلخیص‌الاثار ذیل فیروزآباد زادگاه فیروزآبادی می‌نویسد فیروزآباد یکی از قرای شیراز است و آنجا را فیروز شهریار ایران بنیان کرده و شیخ ابواسحق جد مؤلف قاموس که شرح حال او را پیش از این مفصلاً نقل کردیم از آنجا است .

مؤلف تاریخ شیراز نامه مینویسد فیروزآباد را در روزگاران پیشین جور می‌نامیدند و در دولت پادشاهان کیان از شهرهای بزرگ فارس بوده گویند اسکندر با آنهمه نیرو و شوکتی که داشت نتوانست بدانجا دست پیدا کند در نزدیکی آن دره‌ی بزرگی مملو از آب بود که از قله‌ی برخی از کوههای اطراف که مشرف بشهر فیروزآباد بوده مشروب می‌شد اسکندر تصمیم گرفت تا آب را از آنمحل بطرف شهر روانه سازد و برای اینکار مبالغ هنگفتی صرف کرد و بالاخره بمقصد خود رسید و از آنجا که شهر فیروزآباد در گودی واقع شده بود و اطراف آنرا کوههای سربفلک کشیده احاطه کرده بودند آب محلی برای بیرون رفتن خود نیافت و مردم شهر هم با نهایت جدیتی که بکار بردند نتوانستند از سیل بنیان‌کن جلو گیری نمایند طولی نکشید بنیانها خراب و مردم آنسرزمین همگی غرق در آب شدند و محل مزبور را دریای عظیمی تشکیل داد و بدینحال تا روزگار اردشیر بابکان برقرار بود اردشیر با مصارف زیادی که توانست یکی از کوهها را بشکافد آب را از محل فیروزآباد بیرون برد و شهری دائره‌وار در آنمحل بنیان نمود و در وسط آن ستون مستطیل شکلی ساخت و بر فراز آن کاخ رفیعی بنیان کرد و آب از سه میلی آنجا را مشروب می‌نمود (۱) .

(۱) در باره‌ی فیروزآباد و بانی نخستین و سایر خصوصیات آن از خرابی و سیل به آثار عجم مرآة جعه‌شود

(۸۵) کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی دمیری مصری شافعی مؤلف حیات الحیوان .  
گویند دمیری در حدود ۷۵۰ ہجری متولد شدہ در آغاز بدوزندگی اشتغال داشت  
سپس بخدمت شیخ شہاب الدین سبکی پرداخت و مراتب علمی را از او و شیخ جمال الدین  
اسنوی فرا گرفت و در فنون علمیه مہارت پیدا کرد و بنظم اشعار مشغول شد و در قبہی  
رکنیہ نزدیک باب النصر بہ تدریس حدیث می پرداخت .  
دمیری از عبادت ملک منان و تلاوت قرآن حظ کاملی یافتہ بود و منہاج نووی را در  
چہار مجلد شرح کردہ و فوائد بسیاری بدان افزودہ .  
میگویم از آثار او کتاب الجوہر الفرید فی علم التوحید است کہ در حیات الحیوان  
برخی از مطالب را بدانجا نسبت دادہ .

و نیز حیات الحیوان را در دو مجلد مجزا مختصر نمودہ و یکی از دیگری مبسوط تر  
انتخاب شدہ است و در این دو انتخاب برخی از موضوعاتی وجود دارد کہ در مجلد اصل  
یافت نمیشود در عین حال فوائد مجلد اصلی کہ طولانی تر از دو مجلد مختصر آنست قابل  
مقایسہ با منتخبات آن نبودہ و بلکہ از ہمہ تالیفاتی کہ در اینخصوص بوجود بہتر و ارزندہ  
است و بزودی بیاری خدا ذیل احوال فاضل دامامینی شارح مغنی خواهیم نوشت کہ او نیز  
حیات الحیوان را بنام عین الحیات مختصر کردہ است .  
و بطوریکہ از برخی از مواضع معتبرہ بدست میآید دمیری در ماہ جمادی الاخر سال  
۸۰۸ وفات یافت .

دمیری بفتح دال منسوب بہ دمیرہ بر وزن سفینہ است .

فیروز آبادی گفتہ دمیرہ نام دو قریہ است در سمنودیہ و از یکی از آندو عبدالوہاب  
بن خلف و عبدالباقی بن حسن کہ از محدثانند ظہور کردہ اند .

سبک دمیری در کتاب حیات الحیوان آنستکہ نامبردہ عنوان ہر بخشی را کہ بترتیب  
حروف الفبا مقرر داشتہ بنام یکی از حیوانات دریائی یا صحرائی گشودہ سپس در واژہی  
لفظ مزبور بحث کردہ پس از آن بہ صفت و خواص و احادیث و حکایات مناسبہ با آنحیوان  
و احکام شرعیہای کہ دربارہی آن رسیدہ پرداختہ و ضمناً بہ تعبیرات مجربہ در صورتیکہ  
خود آنحیوان یا برخی از اعضا و جوارحش در روایا دیدہ شود اشارہ کردہ و بالاخرہ ہمگی  
مطالب مربوط بہ آنحیوان را تا حدیکہ در قدرت اطلاعاتش بودہ متعرض شدہ (۱) .

(۱) ریحانہ دوم مینویسد دمیری اثر مزبور را از پانصد و شصت کتاب و صد و نود و نہ

دیوان استفادہ کردہ و ضمناً بہ احوال عدہای از شعراء و ادبا و فلاسفہ و علما و خلفا



(۸۶) عزالدین محمد بن سید شرفالدین ابی بکر بن قاضی عزالدین ابو عمرو عبدالعزیز بن قاضی بدرالدین محمد بن برهانالدین ابراهیم بن سعدالله بن جماعه حموی شافعی معروف به ابن جماعه

سیوطی از ابن حجر نقل کرده پایه علمی ابن جماعه بحدی بود که در هر علمی به مقتضای قواعد آن علم اظهار معلومات میکرد و رساله‌ای بنام ضوء الشمس در احوال نفس نوشته و در آنجا بمناسبتی از احوال خود شرح داده و مینویسد سال ۷۵۹ در ینبوع متولد شده و هر روز دو جزء از قرآن کریم را حفظ میکرده و در بزرگی بفرگرفتن علوم پرداخته و از سراج هندی و ضیاء قرمی و گروهی دیگر از جمله علاء سیرافی و جارالله و تاجالدین سبکی و سراج بلقینی و دیگران بهره برده و علوم و فنون معموله را بسرحد اتقان و اکمال رسانیده و در دیار مصر در فنون معقول و منقول مشار بالبنان و انگشت شمار پیرو جوان بود و همهی دانشمندان از عرب و عجم از وی مستفید میشدند و در تقریر اعجوبه زمان و در ردیف مهرهی دوران بود.

ابن جماعت از هر علمی که استفاده کرده برابر آن یک تالیف یا دو تالیف یا سه تالیف و بیشتر نوشته و هر کتابی را که مورد قرائت قرار داده شرحی مختصر یا مطول و یا متوسط بر آن نوشته و نیز حواشی بر آنها نگاشته است و بالاخره متجاوز از هزار اثر تالیف کرده متاسفانه بهره‌ای از آثارش نبرده و شهرت نیافته‌اند.

ابن جماعه فنون حدیث را از جدش عزالدین عبدالعزیز و بیانی و قلانسی استفاده کرده و محدثان مصر و شام بوی اجازه داده‌اند.

ابن جماعه اشعار عجیبی میگفته و حداکثر آنها خالی از هرگونه وزن عروضی بوده. ابن جماعه از دنیا و دنیا داران اعراض میکرد و گرد مناصب و مقامات دنیوی نمیگردید و نسبت به اصحاب خود کمال محبت و مهربانی را داشت و معمولاً در تفریحگاهها پیدا میشد و از میان عوام مردم سر برمیآورد و در معرکه شمشیربازان و معرکه‌های دیگر می ایستاد و سر گرم بازیهای آنها میشد.

ابن جماعه به حج خانه خدا نرفت و همسری برای خود انتخاب نکرد و همواره با وضو بنقل احادیث می پرداخت و با اینکه آدمی خوشمزه و شیرین بیان بود و علاقه به تفریح و

---

پرداخته و مکرر بطبع رسیده و ترجمه قسمت عمده‌ای از آن به زبان انگلیسی در لندن و بمبئی بطبع رسیده و از آثار اوست الدیباچه فی شرح سنن ابن ماحه.

فکاهیات داشت بکسی اجازه نمیداد در حضور او از دیگری غیبت نماید .

ابن جماعت از علوم عدیده از جمله فقه و تفسیر و حدیث و عربیت و فنون حکمیه و رمل و کیمیا و امثال اینها اطلاع داشته و میگفته از سی گونه علوم با اطلاع که معاصرانم نامهای آنها را نشنیده اند .

آثار وی عبارتند از شرح جمع الجوامع در اصول و ثلث نکت علی مختصر ابن الحاجب حاشیه شرح اسنوی بر منهاج بیضاوی حاشیه شرح اسنوی بر عبری حاشیه شرح اسنوی بر جار بردی حاشیه متن منهاج ، مختصر منهاج حاشیه بر عضدی در علم نحو حاشیه بر شرح الفیه ابن ناظم حاشیه بر توضیح ابن هشام حاشیه بر مغنی ابن هشام سه شرح بر قواعد صفرای ابن هشام سه نکت علی القواعد ، اعانه الانسان علی احکام الاسنان حاشیه بر الفیه حاشیه بر شرح شافیه جار بردی و مختصر التسهیل در معانی بیان مختصر التلخیص حاشیه بر شرح تلخیص سبکی سه حاشیه بر مطول حاشیه بر مختصر در فقه نکت علی المهمات نکت علی الروضه شرح التبریزی در حدیث شرح علوم الحدیث ابن صلاح تخریج احادیث رافعی سه شرح بر منظومه ابن فرج در حدیث شرح المنهل الروی در حدیث تالیف جد پدریش قاضی بدرالدین محمد قصد التمام در احکام حمام ، مثلث در لغت ، مختصر الروض الانف والانوار در طب و دو شرح بر آن نکت بر اصول بقراط الجامع در طب فلق الصبح در احکام رمع اوثق الاسباب در تیراندازی ، الامنیه در اسب دوانی الاسوس فی صناعه الدبوس (گرز و عمود سازی) عدهای از دانشمندان از شاگردان ابن جماعت بوده اند از آن جمله شیخ رکن الدین عمر بن مزید و کمال بن همام و ابن حجر و علم الدین بلقینی و گروه بسیاری دیگر و ما به توسط عدهی بسیاری از او روایت میکنیم .

ابن جماعت در آن هنگام که بیماری طاعون مردم را تهدید و قتل عام می کرد اعازنا الله و جمیع الناس به اصحاب خود دستور داد از رفتن بحمام ممانعت میکرد و بمجردیکه طاعون برطرف شد خود بحمام رفت و اصحاب را دستور داد بحمام بروند .

ابن جماعت به برخی از عملیاتی که دیگران را از انجام آنها ممانعت میکرد دست برد و همان عمل ایجاب کرد تا ویرا در جمادی الاخره سال ۸۱۹ بضر بکارد یا نیزه از پای در آوردند ، و مردم از مرگ او بی نهایت اندوهناک شده و پس از او مانندش نیامد .

مؤلف گوید ابن جماعت فوق الذکر غیر از عباد بن جماعت شافعی است که شهادت شهید اول قده را امضا کرد و مابیش از این بعمل ناشایست آن نابکار اشاره کردیم و نیز نام عدهای از حمویها را در ضمن بابهای خود متعرض شده و مقصود از حموی را ذیل شرح

احوال ابراهیم بن سعدالدین محمد بن مؤید حموی مؤلف فرائدالسمطین نوشته بدانجا مراجعه کنید .

(۸۷) بدرالدین محمد بن ابی بکر بن عمر بن ابی بکر مخزومی اسکندری مصری مالکی معروف به ابن دمامینی و مؤلف حاشیه مشهور بر مغنی .  
سیوطی مینویسد نامبرده سال ۷۶۴ در اسکندریه متولد شده و به فقه و فنون ادب پرداخته تا در علم نحو و فنون نظم و نثر و خط و شناخت شروط از معاصرانش جلو افتاده و در فقه و علوم معموله دیگر با اساتیدش برابری میکرده و نیابت حکومت شرعی را بعهدہ گرفته و در چند مدرسه تدریس میکرده و براقران خود تقدم داشته و مهارت و شهرت اوزبان زد عوام و خواص بوده .

دمامینی در جامع ازهر کرسی تدریس نحو را بعهدہ داشته سپس به اسکندریه رفته و آنجا بفن قرائت و حکومت شرعی اشتغال داشته و ضمنا به بازرگانی هم میپرداخته سپس به قاهره بازگشته و بقضاوت نامزد شده لیکن توفیق قضاوت شامل حال او نشده سال ۸۰۰ هشتصد هجری بدمشق رفته و از آنجا به حج بیتالله مشرف شده و در بازگشت به وطن اصلی خود وارد شده و به سخن سرائی جامع آنجا منصوب و ضمنا از نیابت حکم استعفا کرده و بتدریس اشتغال ورزیده طولی نکشید علاقمند به امور دنیوی شده و به بافندگی پرداخته و کارخانه معظمی تشکیل داد و پس از چندی کارگاه او آتش گرفت و سرمایہی بسیاری از او و دیگران طعمه حریق واقع شد دمامینی برای نجات از طلبکاران به سعید مصر فرار کرد طلبکاران از وی دنبال کرده و با افتضاح هرچه تمامتر او را بقاهره بردند شیخ تقی الدین بن حجت با وی همراهی کرد و نامه‌ای در پنهانی به ناصرالدین بارزی نوشت و از وی کمک خواست و بدینوسیله سرانجام او رو به بهبودی گذارد و از دست طلبکاران رهایی پیدا کرد .

دمامینی سال ۸۱۹ به عزم بیتالله حرکت کرد و سال ۸۲۰ در مراجعه از مکه وارد یمن شد و مدت یکسال در جامع زبید به تدریس پرداخت متاسفانه کاری از پیش نبرد و از راه دریا به هندوستان رفت مردم هندوستان مقدمش را گرامی داشتند و در بزرگداشت او از هیچگونه احترامی فروگذاری ننمودند و بالاخره دنیا باوی روی آورد و در ماه شعبان سال ۸۲۸ در شهر گلبرگه هند وفات یافت و بعضی گویند او را مسموم کردند .

آثار او تحفه الغریب در حاشیه مغنی اللیب ، شرح بخاری ، شرح تسهیل ، شرح خزرجه جواهرالبحور در فن عروض ، الفواکه البدریه که آثار نظمی اوست ، مقاطع الشرب ، نزول

الغیث حاشیہ ایست برالغیث الذی انسجم در شرح لامیہ العجم صفدی ، عین الحیات مختصر  
حیات الحیوان دمیری و امثال اینہا .

از اشعار اوست :

رمانی زمانی بما سائی  
و اصبحت بین الوری بالمشیب  
فجائت نحوس وغابت سعود  
علیلا فلیت الشباب یعود  
روزگار مرا هدف تیر ناراحتیہای خود قرار داد و سعادت را مبدل بہ نحوست ساخت  
و مرا در ہنگام پیری و فرتوتی رنجور گردانید پس ای کاش جوانی بازگردد .

و از لغزهای اوست

و ما شیء لہ نشر ذکی  
تروح لہ علی رجلیک تمشی  
لعاطرہ الی الطیب انتساب  
و تقلیہ یداک فما الجواب؟  
آن چیست کہ بوی خوش دارد و صاحبش را خوشبو میکند بہ پای خود بہ جانب آن  
می خرامی بادست خود آنرا خشک میکنی؟  
سیوطی گوید در مسافرتی کہ بہ ثغر اسکندریہ نمودم و لغز مزبور را استماع کردم  
بالبداهہ در پاسخ گفتم .

و مذ سمعت بہذا اللغزاذنی  
فذا طیب اذا صحفت منہ  
اتحانی من تفضله الجواب  
اخیریہ لہ فی الخبث باب  
ہنگامیکہ لغز مزبور را شنیدم در پاسخ گفتم آن طیب است و ہرگاہ دو حرف آخرین  
آنرا تصحیف کنی دری از خباثت گشودہ میشود .

مؤلف گوید بدیہی است نمیتوان حاشیہ دامینی را ہمسنک با حاشیہ شمنی قرار  
داد و درعین حالیکہ ہر دو مانند دو اسب سابقہ در اسبدوانی و چون دو کودکی ہستند  
کہ از یک پستان شیر خوردہ اند باز ہم قابل مقایسہ نمیباشند زیرا حاشیہ دامینی از ہر  
گونہ تصرفات و تحقیقات و حل مشکلات برخوردار است و نہایت دقت در آن بکار رفتہ  
لیکن تعلیقات شمنی کہ بنام المنصف من الکلام علی مغنی ابن ہشام خواندہ شدہ از ہمگی  
تحقیقات مزبور بی نصیب بودہ و ہمتای با کتابہائی است کہ بنقل تنہا اکتفا کردہ و بہ  
بخشی از تواریخ و ترجمہ نحات پرداختہ .

(۸۸) شمس الدین محمد بن حمزہ بن محمد بن محمد فناری منسوب بہ صنعت فنار

(مشعل سازی) .

سیوطی در طبقات النحات مینویسد ابن حجر مکی صاحب تقریت اظہر داشتہ فناری

در فن عربیت و معانی و قرائات ماهر بود و در فنون دیگر نیز پابپای اعلام دیگر حرکت مینمود در ماه صفر سال ۷۵۱ متولد شد و بدرس علاءالدین اسود شارح مغنی و جمال محمد بن محمد آقسرائی حضور می یافت و همواره ملازم درس آنها بود و بفرارگرفتن فنون معموله میپرداخت سپس بمصر مهاجرت کرد و از شیخ اکمل الدین و دیگران بهره ور میشد سپس به روم بازگشت و کرسی داوری آنجا را بعهدہ گرفت .

فناری در پیشگاه سلاطین عثمانی اهمیت ویژه ای داشت و رویه پسندیده ای بکار میبرد و فضیلت و ارجمندی او بی نهایت بود تنها ایرادی که باو می گرفتند همین بود که در رشته ی سلوک و عرفان از محیی الدین عربی پیروی میکرد و فصوص الحکم او را تدریس مینمود فناری کتابی در اصول تالیف کرد و مدت سی سال برای تالیف آن سرگرم بود (۱) و شرح عضدی را باندازه ی بیست دوره تدریس کرد و در ماه رجب سال ۸۳۴ هجری وفات یافت .

سیوطی گوید استاد ما علامه محیی الدین کافجی آتی الذکر از او بی نهایت توصیف و تعریف می نمود .

(۸۹) ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان طائی بساطی مالکی ملقب به شمس الدین سیوطی مینویسد بساطی در ماه جمادی الاولی سال ۷۶۰ هجری متولد شد و سال ۷۷۸ بمصر رفت و در آنجا با جدیت هرچه تمامتر به تحصیل فنون زیادی اشتغال ورزید و در معقول و عربی و معانی بیان و اصول الدین و اصول الفقه مهارت بدست آورد و در رشته های مزبور و فقه آثاری بوجود آورد .

بساطی سالیان درازی با کمال عسرت و بیچارگی بسر میبرد و باندازه های نادار و ناتوان بود که بیشتر اوقات بروی حصیر می خوابید و خط بوریها بر بدن او ظاهر میشد طولی نکشید اقبالش سر از خواب برداشته تدریس فقه مالکی را در مدرسه ی جمال الدین استادار بعهدہ گرفت سپس ریاست شیوخ تربت ملک ناصر را در اختیار در آورد بعد از آن بتدریس برقوقیه و شیخونیه پرداخت و بنیابت از پسر عمویش به داوری مشغول شد سپس سال ۸۷۳ بدآوری

(۱) کتاب مزبور بنام فصول البدایع فی اصول الشرایع موسوم و مشتمل بر مهماتی است که در کتابهای اصولی اهل سنت آمده مؤلف شقایق نعمانیه مینویسد خطیب زاده رومی به سلطان محمد خان عثمانی گفت کتاب مزبور از مهمترین آثار فناری است و من با اندک مطالعه ی تار و پود آنرا از ریشه برمیکم و منهدم میسازم .

دیار مصر موظف گردید و بیست سال متولی بدون عزل بدآوری مصر منصوب شد و پنج تن از بزرگان شافعی بنامهای جلال بلقینی و ولی بن عراقی و علم الدین وابن حجر هروی در امور داوری از وی پیروی کردند .

آثار او عبارتند از المغنی در فقه ، شفاء الغلیل در شرح مختصر شیخ خلیل ، شرح فرعی ابن حاجب ، حاشیه مطول ، حاشیه شرح مطالع قطب ، حاشیه مواقف عضدی ، نکتہائی بر طوابع بیضاوی مقدمہای در اصول الدین .

عدہای از پیشوایان عصر از جمله شمنی و قاضی القضاة محیی الدین مالکی قاضی مکہ و امثال ایشان از شاگردان او بوده اند .

بساطی روز پنجشنبه دوازدهم ماه مبارک رمضان سال ۸۴۲ هجری به بیماری قولنج درگذشت و پس از آنکہ دفن شد باران بسیاری بارید .

(۹۰) ابو عبد اللہ محمد بن سلیمان بن سعد بن مسعود کافجی رومی برغمی ملقب به محیی الدین از علماء حنفی مذهب و از اساتید جلال الدین سیوطی است (۱) .

سیوطی در کتاب بغیہ مینویسد کافجی سال ۷۸۸ هجری متولد شد در آغازیکہ بحد بلوغ رسید بفرارگرفتن دانش پرداخت سپس بہ ایران و توران مسافرت کرد و بملاقات اجلاء دانشمندان نائل گردید و از شاگردان شمس الدین فناری سابق الذکر و شیخ ماجد (واجد) و ابن فرشته مؤلف مجمع و دیگران بود .

کافجی در روزگار اشرف برسبای بقاھرہ رفت و فضائل او در پیشگاہ اشرف و دیگران هویدا گردید و ریاست مشایخ را در تربت اشرف مزبور بعہدہ گرفت و فضلا و اعیان بہ بہرہبری از او اقدام کردند و آنگاہ کہ ابن الہام از ریاست شیخونہ استعفا کرد وی تولیت آنجا را در اختیار درآورد .

کافجی در ہمگی علوم معقول ید طولی داشت و در فقه و تفسیر و اظہار نظر در علوم حدیث ماهر بود و در اینرشتہا آثاری بوجود آورده و تالیفہای او در علوم عقلی بیرون از شمار است .

ہنگامی از وی درخواست کردم تا نامہای کتبش را متذکر شدہ در ترجمہ او بنویسم اظہار داشت در حال حاضر از نامبرداری آنها متعذرم .

(۱) شقایق نعمانیہ مینویسد از آنجا کہ علاقہی ویژه ای بہ کتاب کافیہ داشت و ہموارہ

سرگرم بدان بود بلقب کافجی شہرت یافت .

سیوطی گوید ارزنده‌ترین اثر او شرح قواعد اعراب و شرح دو کلمه‌ی شهادت و مختصری در علوم حدیث و مختصری در علوم تفسیر است .

تفسیر مزبور بنام التیسیر موسوم است و نزدیک به سه کراسه آن با تمام رسیده . کافیجی اظهار میداشت این طرز تفسیر ساخته ذهن من است و از اختراعات من بشمار می‌آید و کسی بدین سبک و اسلوب بر من پیشی نگرفته .

آری کافیجی ادعای بجا میکرد زیرا از وجود برهان زرکشی و مواقع العلوم جلال بلقینی که هر دو بسبک وی کتاب خود را تالیف کرده بودند اطلاع نداشت .

سیوطی گوید مدت چهارده سال ملازم درس و بحث او بودم و هرگاه بمحضرش وارد میشدم مطالب تحقیقی بی سابقه‌ای از او استماع میکردم که دفعات پیشین نشنیده بودم . روزی از من پرسید اعراب زید قائم چگونه است؟ گفتم پس از چندی ملازمات موقعیتم بجائی رسیده که سؤال کودکان را از من می‌نمائید؟ در پاسخ گفتم اشتباه نکن جمله مزبور مشتمل بر یکصد و سیزده بحث است از استماع این بیان بشگفت آمده گفتم از مجلس بیرون نخواهم رفت مگر اینکه همگی وجوه مزبور را استفاده کنم و بنویسم ، کافیجی یادداشتی که در اینخصوص داشت حاضر کرده همگی آنها را استنساخ کردم .

کافیجی پس از پدرم یگانه کسی بود که حق بسیاری بگردن من داشت و از همه‌گونه محبت‌های او بهره‌ور بودم .

کافیجی اظهار میداشت با پدرم دوستی و صداقت بتامی داشت و پدرم برخلاف سایر از مصریها کمال انصاف را درباره‌ی او رعایت میکرد .

کافیجی شب جمعه چهارم جمادی‌الاولی سال ۸۷۹ هجری به بیماری اسهال در گذشت .

(۹۱) شمس‌الدین محمد بن محمد جزری شافعی .

جزری از متاخران محدثان اهل سنت بوده و در آثار متاخران شیعه بنام او اشاره شده و در برخی از مواضع او را بنام مؤلف اربعین معرفی کرده‌اند .

از علامه مجلسی قده نقل شده معظم له در مجلد آخر بحار آنجا که به ضبط اساتید اخبار پرداخته مینویسد محمد جزری در اربعینش اظهار داشته تجوید قرائت قرآن کریم را از عده‌ای از مشایخ استفاده کرده‌ام از جمله شیخ امام علامه شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمن بن علی حنفی است اینمرد از اسناد عالی برخوردار بود و من سال ۹۶۹ بمنظور بهره‌وری از او بدیار مصر عزیمت کردم و دوبار از آغاز تا انجام قرآن را بر او قرائت

کردم یکبار مطابق با قرائت قراء سبعة و یکبار موافق با قرائت قراء عشر و او بطور جمع و فرد قرآن کریم را از شیخ امام سندالقرء تقی الدین محمد بن احمد بن عبدالخالق مصری استفاده نموده و او همه قرآن را بطریق جمع و فرد از شیخ امام کمال الدین بن ابراهیم بن اسماعیل بن فارس تمیمی بهره‌ور شده و او همه قرآن را بطریق جمع و فرد از شیخ امام علامه تاج الدین ابوالیمن زید بن حسن کندی استفاده کرده و او همه قرآن را از شیخ امام شیخ القراء ابومحمد عبدالله بن علی بن احمد بغدادی و او همه قرآن را از شیخ امام عز الشرف ابوالفضل عبدالقاهر بن عبدالسلام بن علی عباسی استفاده کرده و او همه قرآن را از شیخ امام ابوعبدالله محمد بن حسین بن محمد کارزینی بهره‌برده (۱) و او همه قرآن را از ابوالعباس سهل بن فیروزان اسنانی استفاده نموده و او تمامی قرآن را نزد ابو محمد عبید بن صباح نهشلی خوانده و او همگی قرآن را از ابوعمر و حفص بن سلیمان کوفی استفاده و او کلیه قرآن را از امام ابوبکر عاصم بن ابی‌البحود کوفی پیشوای کوفیها و قاریان شان استفاده نموده و او همه قرآن را از ابوعبدالرحمن عبدالله بن حبیب سلمی استفاده کرده و او همه قرآن را از محضر منور حضرت امیرالمؤمنین ابوالحسن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بهره‌ور شده و آنحضرت همگی قرآن را از ذات اقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم استفاده فرموده و آنوجود مبارک قرآن کریم را بطوریکه نازل شده از امین وحی الهی جبرئیل امین (ع) استفاده فرموده‌اند.

مؤلف گوید در یکی از مجموعه‌های معتبر آمده از نسخه‌ایکه تصنیف شیخ علامه استاد مفسران و سند محدثان و اسوه قاریان و اهل تجوید شیخ شمس الدین محمد بن محمد جزری شافعی که یکی از اجله اهل سنت است با حذف اسناد چنین آمده در رحبه از علی (ع) شنیدم خطاب بمردم میفرمود چه کسی حدیث من کنت مولاة فعلی مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه را شنیده است؟ در آنحال دوازده تن از حاضران که جنگ بدر را ادراک کرده از جا برخاسته گواهی دادند که ما حدیث مزبور را از رسول خدا (ص) شنیدیم.

جزری پس از نقل مزبور مینویسد حدیث مذکور از نظر سند روایت حسن و از جهاتی دیگر صحیح است و به تواتر از علی و رسول خدا روایت شده و گروه بسیاری آنرا نقل کرده‌اند بنابراین باظهار نظر آدمی که اصولاً از آئین حدیث بی‌خبر است و حدیث مزبور را تضعیف

(۱) فیروزآبادی ذیل ماده کرز بمناسبت کارزین که زادگاهش بوده مینویسد محمد

بن حسین قاری حرم از آنجاست.



کرده و تواتر آنرا قبول ننموده توجه و اعتنائی نخواهد شد .

در حاشیه مرقوم داشته منظور از نامبرده بی اطلاع ، سید شریف جرجانی است که در شرح مواقف تواتر حدیث مزبور را نپذیرفته .

از بیان فوق عمری بودن علوی و علوی بودن عمری بدست میآید .

(۹۲) محمود بن ابی بکر ارموی آذربایجانی مؤلف کتاب مطالع در علم منطق،

ملقب بسراج‌الدین .

مؤلف تلخیص‌الاثار ذیل ارومیه می‌نویسد ارومیه از شهرهای آذربایجانست ، از

آنجاست (۱) .

شیخ عارف زاهد حسین بن علی متوفی ۳۳۳ و گوینده امسیت کردیا و اصبت عربیا

شبانگ نادانان و بامداد دانا بودم . (۲)

و شیخ ابواحمد ملقب به تاج‌الدین ارموی متوفی ۶۳۴ که در روزگارش در اصول و فقه

و حکمت بی نظیر بوده از آنجاست و نیز قاضی سراج‌الدین محمود بن ابی بکر مؤلف کتاب

المطالع در منطق از آنسرزمین است و از فضلاء روزگار خود بوده .

(۹۳) ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد بن احمد ملقب بجارالله زمخشری .

و علت شهرتش جارالله بدانجهت بوده که در اواخر عمر مجاور بیت‌الله حرام

بوده .

فاضل شمنی در حاشیه مغنی مینویسد زمخشری از مردم خوارزم و معتزلی مرام بوده

روزگاری در مجاورت بیت‌الله بسر برد و در یکی از سفرها یکی از دو پایش را از شدت برف

و سرما از دست داد و بوسیله‌ی چوب راه میرفت .

زمخشری سال ۴۶۷ متولد شد و سال ۵۳۸ در جرجانیه خوارزم درگذشت .

زمخشر دهکده‌ی بزرگی بود از دیهات خوارزم و جرجانیه همان قصبه‌ی خوارزم است

انتهی .

سیوطی در بغیة‌الوعاء که مکرر از آن در این کتاب نقل شده مینویسد زمخشری دانشی

فراوان و فضلی بی‌نهایت داشت و در کمال هوشمندی بود و از قریحهای پسندیده بهره‌ور

گردیده و در همه علوم معموله استاد و ذوفنون بود .

(۱) در این روزگار ارومیه بنام رضائیه شهرت یافته . (۲) جمله مزبور را نیز به بابا طاهر

عریان نسبت داده‌اند و ممکن است از هر دو عارف بظهور رسیده باشد .

زمخشری از مرام معتزلی کاملاً پشتیبانی میکرد و حنفی مذهب بود، زمخشری در ماه رجب سال ۴۹۷ هجری متولد شد و چند مرتبه به بغداد رفت و علوم ادب و حدیث را از ابوالحسن علی بن مظفر نیشابوری و ابومضر اصفهانی و ابوسعید شافعی و ابومنصور حارثی و گروهی دیگر فرا گرفت.

زمخشری مدتی در مکه مکرمه مجاور بود و بلقب جارالله و فخر خوارزم موسوم شد. حافظ سلفی در ضمن نامه‌ای از وی استجازه کرد.

زمخشری بر اثر دمل و غده‌ایکه در پایش افتاد یک پای خود را از دست داد و بجای آن پائی از چوب گذارد و هرگاه حرکت میکرد بر اثر جامه‌ی بلند و درازی که می پوشید روی آنرا می پوشانید مردم گمان میکردند پای او لنگ است.

آثار او کشاف در تفسیر، الفائق در غریب الحدیث، المفصل در نحو، المقامات، المستقصی در امثال، ربیع الابرار اطواق الذهب، سمیم العربیه، شرح ابیات الکتاب، انموزج در نحو، الرائض در فرایض، شرح برخی از مشکلات المفصل، الکلم النوابع، القسطاس در عروض، الاحاجی النحویه و امثال اینها.

زمخشری در روز عرفة سال ۵۳۸ هجری وفات یافت.

از آثار نظمی اوست که درباره‌ی تفسیر کشافش گفته:

ان التفاسیر فی الدنیا بلا عدد      و لیس فیها لعمری مثل کشافی

ان کنت تبغی الهدی فالزم قرائته      فالجهل کالداء و الکشاف کالشافی

همانا کتابهای تفسیر در روزگار بیشمار است و در دنیا تفسیری مانند تفسیر کشاف من وجود ندارد و هرگاه بخواهی از هدایت برخوردار گردی باید بخواندن آن بپردازی و درد نادانیت را بوسیله‌ی آن بهبودی بدهی زیرا نادانی در درد است و کشاف داروی شفا دهنده.

مؤلف تلخیص الآثار نوشته زمخشری یکی از قریه‌های خوارزمست و از آنجاست امام

عالم ابوالقاسم محمود جارالله زمخشری.

زمخشری در عربیت و علم فن به آخرین مرحله نائل آمده بود آثار ارزنده‌ای دارد و هیچیک از نویسندگان در فصاحت الفاظ و بلاغت معانی و الفاظ موجزه در تالیفات خود به پایهی او نرسیده‌اند.

کتاب کشاف را در مکه مکرمه و در حرم شریف تالیف کرد و تاویل را بسرحد تنزیل

رسانید انتهی.

در مجموعه‌ی مینویسد آنگاه که زمخشری به مکه مکرمه مشرف شد و تصمیم گرفت مجاور بیت‌الله‌الحرام شود مصادف با روزگار حکومت و امارت شریف مکه ابوالحسن علی بن عیسی بن حمزه بود شریف مکه بمجردیکه از ورود وی اطلاع پیدا کرد قصیده‌ای در ستایش وی سرود از جمله :

جميع قری الدنيا سوی التربه التي      تبوئتها دار فداء زمخشرا  
و حسبك ان تزهی زمخشر بامرء      اذا عدمن اسدالشرا زمخ الشرا  
همه قریهای دنیا بغیر از مکه مکرمه که افتخار مجاورت آنجا را دارم فدای سرزمین  
زمخشر باد و در مباحات زمخشر همین بس که بمردی می‌بالد که اگر او را شیر بیشه‌ی مردی  
بنامیم ازهر بیشه‌ای برتر و بالاتر است .

میرمحمد حسین حسینی دخترزاده علامه مجلسی قده درضمن یکی از فوائد متفرقه‌اش آنجا که بشرح احوال برخی از علما که در ظاهر از علماء اهل سنت بوده و در باطن از علماء شیعه بشمار آمده‌اند مینویسد از بزرگان دانشمندان اهل سنت که می‌پندارم در آخر عمر مستبصر شده باشد علامه زمخشری است .

بدیهی است زمخشری در آغاز کار از علماء عامه بود و تسنن او از کتاب کشف به خوبی آشکار است زیرا در مسئله امامت راه ناهموار را پیموده و متعلقات امامت را آنچنان ایراد کرده که علماء امامیه متعفا او را از علماء اهل سنت دانسته و تشیع او را امضاء نکرده و اظهار داشته‌اند وی با قرائنی که از کتاف او استفاده میشود مستبصر نشده و رجوع به حق ننموده در عین حال آنگاه که بمطالعه‌ی ربیع‌الابرار وی دست یافتم به نکته‌ی برخوردار نمودم که دلیل بر تشیع او بوده و بهیچوجه صلاحیت برای تاویل نداشت سپس برای اینکه نظریه خود را تقویت کرده باشم در صدد تفحص و جستجوی دلائل دیگری برآمدم و خوشبختانه در همان کتاب بمطالعه‌ی رسیدم که اصولا با قواعد و تاویلات عامه سازگار نبوده‌اند از جمله از فضائل سید حمیری و اشعار آبداری که در فضائل اهل بیت علیهم‌السلام سروده سخن بمیان آورده .

و در باب تادیب و تعلیم و امثال آنها که باب سیزدهم کتاب مزبور را تشکیل میدهد مینویسد حمزه علوی را بمناسبت سرقتی که مرتکب شده بودند نزد معاویه آوردند وی دستور داد دست او را جدا کنند حمزه اشعار مزبور را در پوزش از عمل خود سرود .

یدی یا امیرالموءنن اعیذها      بعفوک من عار علیها یشینها  
فلو قداتی الاخبار قومی تقلصت      الیک المطایا و هی خوض عیونها

و لا خیر فی الدنیا و لافی نعیمہا اذا ما شمالی فارقتہا یمینہا  
ای امیرالمؤمنین از خبری کہ مردم بتو دادہ اند و ننگی را کہ باید دست من متحمل  
شود آرزو مندم در پناہ عفو تو قرار بگیرد زیرا ہرگاہ دست راست من جدا شد دست چپ  
از خیر دنیا بہرہ ور نخواہد شد .

معاویہ او را از حد شرعی معاف داشت و عمل معاویہ و عفو نابجای او نخستین ابطال  
حدی بود کہ در اسلام اتفاق افتاد .

مؤلف مزبور گوید ابطال حد از جملہ مطاعن معاویہ است کہ اصحاب ما معترض  
نگردیدہ اند و باید گفت ابطال حد مزبور نخستین ابطال حد نبودہ بلکہ فاروق قوم نیز  
حد خالد را از بین برد و ذوالنورین نیز ہمگی حدود و احکام را نادیدہ گرفت و در کتابہای  
مفصلی کہ بمنظور امامت نگاشته شدہ بمطالب مزبور اشارہ کردہ اند .

و در باب ہیجدهم در باب خیر و صلاح می نویسد رسول خدا فرمود روز قیامت از بطنان  
عرش ندائی میرسد ای محمد خوب پدری بود پدرت ابراہیم و خوب برادری بود برادرت  
علی بن ابیطالب علیہما السلام .

و نقل کردہ رسول خدا (ص) خطاب بعلی (ع) فرمود روز قیامت من دست بدامن خدا  
میشوم و تو دامن مرا میگیری و فرزندان دامن ترا میگیرند و شیعیان دامن فرزندان تو را  
میگیرند .

این حدیث حاکی از تشیع او بودہ و معلوم است شیعه همان عدہای ہستند کہ روز  
قیامت نجات پیدا کردہ و دیگران ہالکند .

و در ہمین باب ذیل گفتاری مینویسد جمیع بن عمیر گفتہ بملاقات عایشہ رفتہ پرسیدم  
چہ کسی محبوبترین افراد نزد رسول خدا (ص) بود؟ در پاسخ گفت فاطمہ علیہا السلام  
گفتم منظورم مردانند گفت شوہرش بخدا سوگند از دیگران محبوبتر بود چنانچہ در ہمہ  
حال او را بحضور می پذیرفت .

پرسیدم پس چہ شد کہ با او چنان کردی؟ در اینحال مقنعہ را بر صورتش استوارتر کرد  
و گریست و گفت قضائی بود کہ باید جاری شود در پایان همان باب مینویسد ابو ثابت غلام  
علی (ع) از ام سلمہ اجازہ گرفته تا با وی ملاقات کند ام سلمہ خوش آمد کردہ پرسید آن  
ہنگام کہ دلہا چون بازان بطرف طعمہ ناحق در پرواز بودند دل تو بکدام طرف متوجہ شد  
در پاسخ گفت در آنموقع دلم بجانب علی (ع) در پرواز بود، ام سلمہ گفت آری توفیق  
ہمراہ تو بودہ و افزود سوگند بخدائی کہ جانم در دست توانای اوست از رسول خدا (ص)

شنیدم میفرمود علی مع الحق والحق مع علی ولن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض علی باحق است و حق با علی است و هیچگاه از یکدیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بملاقات من نائل گردند .

ایراد این حدیث نیز دلیل بر تشیع اوست .

و در اواسط باب بیست و نهم که بمنظور ذکر خدا و دعا تنظیم نموده مینویسد از کسی پرسیدند درباره‌ی معویه چه میگوئی؟ درپاسخ گفت می‌گویم رحمه‌الله و رضی‌عنه، کسی پرسید درباره‌ی یزید چه میگوئی؟ گفت میگویم لعنه‌الله و لعن ابویه انتهی .  
لطف این پاسخ قابل توجه است .

در باب پنجاه و دوم از این کتاب مینویسد آنگاه که علی (ع) بخلافت رسیده بود عبدالله بن زمه که از شیعیانش بود بحضور مبارکش شرفیاب شد و از آنحضرت طلب پول کرد ، فرمود پول بیت‌المال متعلق بمن و تو نمیشد بلکه خاصی مسلمانانست و برای رزم آزمائی آنان مقرر گردیده و هرگاه تو در جهاد با آنان شرکت کردی مانند آنها از آنمال بهره خواهی داشت والا سهمی از آن نخواهی برد و بکارگذارش که مامور اخذ زکوات و صدقات بود دستور داد آنگاه که بماموریت میپردازی خدای بی‌انبار را درنظر بگیر و مردم را به اکراه و اجبار وادار مکن و بیشتر از حقی که خدا تعیین کرده از آنان درخواست منما و هنگامیکه وارد قبیله‌ای شدی در کنار گذرگاه آبشان منزل کن و بخانه‌های آنان وارد شو سپس با کمال آرامش بجانب مردم قبیله حرکت کرده و چون بملاقات آنها رسیدی بر آنان سلام کن و کاملا رعایت احترام بنما سپس خطاب به آنان بگوای بندگان مرا امیرالمؤمنین ولی‌الله و خلیفه او بسوی شما فرستاده الح .

زمخشری پس از آنکه سفارشات لازم و طولانی آنحضرت را متعرض شده اظهار میدارد بدین سفارش با کمال دقت و اندیشه توجه کن ببین این بزرگوار که امیر مؤمنان و سید مسلمانان و وصی رسول رب‌العالمین است برای اخذ صدقه چگونه دستور میدهد و پرداخت آنرا بعهدده‌ی صاحب‌مال موکول میدارد و از اکراه و اجبار نهی میکند لیکن ابوبکر مانع صدقات را میکشد و زنان و فرزندان او را به اسیری میگیرد و مانع زکوت را مرتد می‌داند بنابراین پیروی از امیرالمؤمنین و سید مسلمین و پسرعم رسولخدا که عصمتش ثابت و اطاعتش بر امت واجب گردیده و رسولخدا به امامت او تصریح کرده لازم است یا کسی که خود را خطاکار میداند و از خلافتی که بعهدده گرفته استقاله می‌نماید و فتوا برای خود میدهد و مردم را به اجتهاد خود می‌خواند و خویشان را با آنکه خطاکار است مصیب

میشمارد و درختلی کہ مرتکب میشود کسی باوی مخالفت نمی نماید؟ و بالاخرہ تفاوت فیما بین اثبات میکند یکی از دو مجتہد گناہکارند انتہی .

مؤلف مزبور پس از شرح برخی از الفاظ مینویسد ہرگاہ مطالبی را کہ زمخشری در ذیل توصیہ مزبور ایراد کردہ از خود او بودہ و دیگران در آن تصرف ننمودہ باشند دلیل بر عاقبت بخیری و استبصار اوست و شایستہ است با عبارات مرقوم بنفع او با مخالفان بہ احتجاج پردازیم و ثابت کنیم نامبردہ در باطن از شیعیان خالص الولاست . انتہی .

مؤلف گوید از دانشمندان شیعہ کہ متعرض احوال او شدہ اند محدث نیشابوری است وی در رجال کبیرش مینویسد جاراللہ در اصول معتزلی مذهب و در فروع حنفی مرام بود و از مشہورترین دانشمندان تفسیر و ادب بشمار است .

آثار او عبارتند از کشاف و اساس اللغہ و ربیع الابرار و امثال اینہا .

زمخشری از عدہ ای روایت میکرد و گروہی از جملہ ابن شہر آشوب و ابوالبرکات و ابوالمؤید محمد بن احمد خطیب خوارزمی مکی از وی روایت کردہ اند .

زمخشری سال ۶۴ (۱) متولد شدہ و در جرجانیہ خوارزم شب عرفہ سنہ ۵۳۸ وفات یافتہ و حدیثش شایان اعتبار است .

مؤلف گوید در باب احامدہ چگونگی رفتار ابوالفضل میدانی مؤلف السامی فی الاسامی را با زمخشری و همچنین عکس العمل وی را با ابوالفضل شرح دادہ و بہ طوریکہ میدانیم ہر دو تن از پیشوایان عربیت و لغت بودہ اند .

شاگردان زمخشری گروہی از اعظام فضلا بودہ اند کہ ذیلا بنام و نشان برخی از آنہا اشارہ میشود .

علی بن محمد خوارزمی سابق الذکر ملقب بہ حجة الافاضل و فخر المشایخ .

شیخ محمد بن ابی القاسم بن یاججوک بقالی خوارزمی آدمی از لغویہا و نحوئیہای عصر خود بودہ و بہ زین المشایخ معروف است .

سیوطی مینویسد ابوالفضل زین المشایخ پیشوای ادب و حجت زبان عرب بودہ لغت و ادب را از زمخشری استفادہ کرد و پس از وی جانشین او گردید و نیز فن حدیث را از او و دیگران بہرہ برد دانشمندی پرهیزکار و نیکو اعتقاد بودہ و در ترسل و نقد الشعر مہارت داشتہ است .

(۱) مؤلف پیش از این سال تولد او را ۴۶۷ مرقوم داشتہ و عدد فوق می نماید ۴۶۴ باشد .

آثار او مفتاح التنزیل و تقویم اللسان در نحو و اعجاب در اعراب و هدایه در معانی و بیان و شرح اسماء الحسنی و امثال اینها زین المشایخ در سلخ جمادی الاخره سال ۵۶۲ در سن هفتاد و اند سالگی در بلخ درگذشت .

ابوالفتح ناصر بن عبدالسید بن مطرز .

وی نهایت خصوصیت و بستگی را با زمخشری داشت و بهمین مناسبت به خلیفه زمخشری شهرت یافته بود و ما شرح حال او را ذیل ابوعمر و زاهد ملقب به مطرزی ایراد کردیم .

مؤلف گوید محدث نیشابوری ذیل روات زمخشری نام ابوالموءید خطیب خوارزمی را محمد نوشته و حال آنکه نام او موفق بن احمد و ملقب به اخطب خوارزم است . بطوریکه مؤلف بغیه مینویسد اخطب مردی فقیه و ادیب و محدث و خطیب و سراینده بود و کتابی در مناقب اهل بیت علیهم السلام تالیف کرده و سال ۵۶۸ وفات یافته . ابوالفتح ناصر فوق الذکر از شاگردان اوست .

مؤلف گوید در ذیل احوال ابن حاجب نوشتیم وی شرح نافع بر مفصل زمخشری نوشته .

و از جمله شروح مفصل که تفصیل تمام را بضمیمه فروع اقسام کلمه و کلام در آن بکار برده شرح .

ابوالفضائل عبدالعزیز بن ابی الغنائم بن احمد کاشی قمصری است . وی معاصر و معاشر با ملا عبدالرزاق حکیم کشفی مؤلف تاویلات است . ابونصر فتح بن موسی بن حماد اموی جزیری قصری شافعی ملقب به شیخ نجم الدین . نامبرده از شاگردان جزولی است مفصل زمخشری و سیره ابن هشام و اشارات ابن سینا را بنظم آورده و کتابی در عروض و امثال اینها نوشته .

ابوالحجاج یوسف بن مغرور قیسی .

استادی ادیب و نحوی است و از مردم جزیره خضراء بشمار میآید . ابوالحجاج مدتی را در شهر خود بفرآگرفتن علوم پرداخت و بمرسیه رفت و آنجا به تدریس پرداخت و در فنون ادب صاحب نظر بود و عدهای از شاگردان او بوده اند . آثار او شرح ایضاح فارسی رد مفصل زمخشری و امثال اینها از تالیفات مفید دیگر . ابوالحجاج در حدود ۶۲۵ هجری در مرسیه درگذشت .

یوسف بن یبقی تجیبی معروف به شنشی از ادبا و لغویها و فقها و فضلا و خطاطان و

وراقان و مدرسان علوم ادب بود در مریه تدریس میکرد و بدآوری میپرداخته .  
 از آثار او المصباح در شرح شواهد ایضاحست و در حدود ۵۴۰ وفات یافته .  
 زمخشری در آغاز خطبه مفصل مینویسد الله احمد علی ان جعلنی من علماء العربیه  
 و جبلنی علی الغضب للعرب والعصبیه .  
 خدائی را می ستایم که مرا از دانشمندان علوم عربیت قرار داد و سرشت مرا بر  
 خصمانگی بر عرب و نابودی تعصب نابجای آنان مقرر داشت و از ایراد خطبه‌ی مزبور در  
 آغاز کتاب مفصل کمال فضیلت و نبالت او هویدا میگردد .  
 انموزج اثر مشهور اوست که همواره مورد توجه محصلان و مدرسان فنون عربیت بوده  
 این کتاب بتوسط .

شیخ جمال الدین محمد بن عبدالغنی اردبیلی ملک القضاة بنام علاء الدین احمد بن  
 عماد الدین مفضل کاشی شرح شده و از سالهای متمادی تا بحال در اختیار محصلان عربیت  
 قرار گرفته (۱) .

مؤلف گوید ذیل ترجمه سعدالدین تفتازانی نوشتیم نامبرده حاشیه‌ای بر کشف  
 نوشته .

و نیز ذیل احوال حسن طیبی نوشتیم نامبرده شرحی در چهارمجلد برکشف نوشته  
 است .

یوسف بن حسن بن محمود سرابی تبریزی .

از مؤلف تهذیب نقل شده نامبرده از افاضل شاگردان عضدی و امثال او بوده شرحی  
 بر کشف و منهاج بیضاوی و اسماء الحسنی و امثال آنها نوشته است (۲) .

سید جزائری قده در انوار نعمانیه از موثقان اخبار نقل کرده آنگاه که زمخشری کتاب  
 کشف را تالیف کرد کتاب مزبور را بحضور حجت الاسلام غزالی برده تا مورد توجه و تقریظ  
 قرار دهد پس از آنکه زمخشری علت حضور خود را باطلاع وی رسانید .

غزالی پرسید آیه ایاک نستعین را چگونه تفسیر کرده‌ای؟ در پاسخ گفت نوشته‌ام  
 تقدیم مفعول ، مفید حصر است ، غزالی گفت از این تفسیر معلوم میشود عالم قشری بیش

(۱) کشف‌الظنون نوشته اردبیلی سال ۶۴۷ هجری وفات یافته .

(۲) کشف‌الظنون سال وفات او را ۸۰۴ هجری نوشته .



نیستی زمخشری ناراحت شده از حضور بمجلس غزالی پشیمان گردید .  
 عبدالله بن طلحه بن محمد یابری از اساتید زمخشریست .  
 سیوطی مینویسد یابری از نحویهها و اصولیهها و فقها بوده و از ابو ولید باجی روایت  
 میکرده زمخشری در مکه مکرمهالکتاب سیبویه را نزد او خوانده است .  
 یابری رساله‌ی ابن ابی‌زید را شرح کرده و برابن حزم ردی نوشته و سال ۵۱۸ وفات  
 یافته است .

ابومضر محمود بن جریر ضبی اصفهانی از نحّات و از جمله اساتید زمخشری بوده و به  
 فریدالعصر مشهور و ملقب است .

سیوطی مینویسد فرید یکتای روزگار خود بوده و در فن لغت و نحو و طب و فضائل  
 دیگر انگشت شمار است .

فرید چندی را در خوارزم بسر برده و مردم از اطلاعات و مکارم اخلاقش بهره‌ور  
 بوده و از فنون معموله که وی در اختیار داشته استفاده‌های شایانی کرده و گروهی از جمله  
 زمخشری از مراتب لغت و نحو او بهره‌مند گردیده‌اند .

فرید نخستین دانشمند است که مرام اعتزال را در خوارزم شهرت داد و از آنجا که  
 دانشمند جلیل‌القدر و عالی‌منزلی بود گروه بسیاری از جمله زمخشری بمذهب او گرویدند .  
 یاقوت گفته با آنموقعیت و مقام علمی که داشت اثری از خود باقی نگذارد و کتاب  
 منحصرش موسوم بزادالراکب است که مشتمل بر پاره‌ای از اشعار و حکایات و اخبار سراینندگان  
 و دانشمندان است ، فرید سال ۵۰۷ هجری در مرو درگذشت و زمخشری در سوک او گفت :

و قاتله ما هذه الدرر التي      تساقطها عيناك سمطين سمطين

فقلت هو الدر الذي قد حشي به      ابو مضره بينا تساقط من عيني

گوینده‌ای پرسید این گوهرها که از دیدگان تو مانند دو رشته مروارید میریزند از چه  
 گونه گوهرها و برای چیست ؟ در پاسخ گفتم ابومضر که گوهر گرانبھائی بود چون در خاک  
 پنهان شد این گوهرهای اشک در فراق او جاری گردید .

از اشعار زمخشری :

العلم للرحمن جل جلاله      و سواه فی جهلاته يتغمغم

ما للتراب و للعلوم و انما      یسعی لیعلم انه لا یعلم

دانش حقیقی منحصر بخدای بخشنده است و دیگران در دریای نادانی خود غوطه‌ورند  
 موجود خاکی را با دانش چه سروکاریست آری او برای فراگرفتن دانش میکوشد تا ثابت کند

از حقیقت علم بی بهره است . از اوست :

لا تلمنی اذا وقیت الا واقی  
 ما از تهیه کیسه‌های پرپول سرزنش مکن که آنها را برای نگهداشت آبرویم فراهم کرده‌ام ، از اوست : در نکوهش از زنان .

اعص النساء فتلك الطاعة الحسنه  
 و لن یسودالفتی اعطىالنسارسنه  
 تعوقه عن کمال فی فضائله  
 و لو سعى طالبا للعلم الف سنه  
 از زنان پیروی مکن زیرا معصیت از آنان اطاعت ارزنده‌ایست و جوانی که بنداختیار خود را بدست زنان بدهد هیچگاه از کار خود بهره‌ور نخواهد شد برای اینکه نامبرده او را از وصول بمقاصد خود باز میدارند و طالب علم اگر هزار سال به تحصیل علم اشتغال پیدا کند بازهم بجائی نخواهد رسید . (از اوست .)

كثر الشك والخلاف فكـ  
 فاعتصامی بلا اله سواه  
 ل یدعی الفوز بالصراط السوی  
 ثم حبی لاحمد و علی  
 کیف اشقی بحب آل نبی  
 مخالفت و شک و تردید مردم از حد گذشته و هرکسی ادعا میکند به راه راست نائل گردیده من نخست بخدای یکتا اعتراف میکنم و پس از او به محمد و علی اظهارعلاقمندی می‌نمایم و میگویم سگ اصحاب کهف بر اثر علاقمندی بآنها برستگاری رسید چگونه ممکن است من بمناسبت محبت خاندان پیغمبر (ص) بدبخت گردم .

مؤلف گوید این اشعار را اگرچه در آخر عمر هم گفته باشد باز حاکی از تشیع اوست از اوست :

تزوجت لم اعلم و اخطات لم اصب  
 فوالله ما ابکی علی ساکنی الثری  
 فیالیتنی قدمت قبل التزوج  
 ولکننی ابکی علی المتزوج  
 از راه نادانی همسر اختیار کردم و بخطا اقدام برخلاف نمودم و ایکاش پیش از ازدواج مرده بودم بر مردگان گورستان نمی‌گریم بلکه بر کسی می‌گریم که به بند ازدواج گرفتار شده .

(۹۴) ابوالثناء محمود بن ابوالقاسم عبدالرحمن بن احمد بن محمد بن ابی بکر بن علی اصفهانی مؤلف مختصرالاصول و شرح تجرید و منهاج بیضاوی و طوابع و امثال اینها . سیوطی مینویسد اصفهانی در ماه شعبان سال ۶۹۴ هجری متولد شده در اصفهان به تحصیل علم پرداخت و در فنون معموله مهارت پیدا کرد سپس وارد دمشق شده و فضائل

او بزرگان را مبهوت کرد و مراتب فضل او بگوش ابن تیمیہ رسید و در بزرگداشت او مبالغہ فراوان نمود و شب و روز در جامع اموی معتکف شدہ بہ تلاوت قرآن میپرداخت و بہ تربیت طلاب ہمت میگماشت و پس از ابن زملکانی تدریس رواجیہ را بعہدہ گرفت بعد از آن بقاہرہ رفت و قوصون در قرافہ خانقاہی برای او بنیان کرد و مقام شیخوخت بخا را در دست او قرار داد .

اسنوی گفتہ اصفہانی در معقولات استاد بود و اعتقادی درست داشت و بہ نیکوکاران احترام میگذازد و اصولاً از خود بستگی احتراز میکرد و بکم خوری خوی گرفتہ بود تا از این راہ بہ آشامیدن نیازمند نشود و مدتی از وقت خود را بہ گذرانیدن در مستراح مصروف ندارد .

آثار او تفسیر کبیر ، شرح کافیہ ابن حاجب ، شرح مختصرالاصول ابن حاجب ، شرح منہاج بیضاوی ، شرح طوابع ( ۱ ) شرح بدایع ابن ساعاتی ، شرح ساویہ در عروض و امثال اینہا .

اصفہانی در ماہ ذیقعدہ سال ۷۴۹ بہ طاعون عمومی اعاذنا اللہ و جمیع الناس در گذشت .

مؤلف گوید در کلمات حکما و متاخران عنوان اصفہانی مطلق منحصر و مربوط بہ مترجم است ، وگروہی دیگر کہ نام و نشانہا را در باب ہمزہ یاد کردہ ایم بدین عنوان شہرت یافتہاند .

( ۹۵ ) شمسالدین محمد بن محمود بن محمد بن عبدالکافی اصفہانی شارح محصل فخرالدین رازی .

نامبرده نیز از اعلامی است کہ بلقب اصفہانی شہرت دارد .

از تاریخ شام ذہبی نقل شدہ نامبرده سال ۶۱۶ ہجری در اصفہان متولد شد و پس از پنجاہ سالگی بشام رفت و با فضلاء آنسرزمین بگفتگو پرداخت و فضائل او ہمہجا را بہ خود متوجہ نمود .

اصفہانی در حلب از طرمل محسنی و دیگران استفادہ کرد و ریاست اصول فقہ منحصر

( ۱ ) طوابع الانوار در علم کلام تالیف بیضاوی است کشف الظنون مینویسد اصفہانی آنرا بہ نام مطالع الانظار برای ملک ناصر محمد بن قلاوون تالیف کردہ و از شروح معروف و متداول است .

و منتهی بدو بود و علاوه بر آن از نحو و ادب و شعر با خبر بود در عین حال از فنون فقه و سنت و آثار بهره‌ی کاملی نداشت .

اصفهانی در منبج به تصنیف و قضاوت میپرداخت سپس بمصر مسافرت کرد و گروه بسیاری از طالبان علوم اطراف او اجتماع نمودند بر زالی و دیگران از او روایت میکنند . آثار او شرح محصول و شرح قواعد در اصول الدین و اصول الفقه و خلاف و منطق و امثال اینها .

اصفهانی در بیستم رجب سال ۶۷۸ در قاهره درگذشت .

(۹۶) محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی شافعی ملقب به علامه و قطب الدین

شیرازی .

در کتابهای معانی و بیان و اصول الفقه مکرر از او یاد شده قطب الدین در همگی علوم معموله مهارت داشت و محقق متکلم بود شرح احوال او و قطب الدین رازی که در لقب و منصب با وی شریک بوده در باب قاف بمناسبت قطب الدین که لقب مشهوری آنهاست ذکر شده و مطالبی که مربوط باختلاف در نام ایشان بوده مفصلاً یادآوری شده و در اینجا به مطالبی دیگر بمنظور یادآوری اشاره می شود از جمله اشعار زیر را به قطب الدین نسبت داده اند :

و تنهی عبادک ان یعشقوا  
و قلت اعبد و اربکم و اتقوا  
فقل للملاح بنا یرفقوا

ایا رب تخلق ما تخلق  
خلقت الملاح لنا فتنه  
اذا كنت انت خلقت الملاح

ای آفریدگاری که هر موجود را بخواهی می آفرینی و مردم را از دلبندی به دیگران بازمیداری زیباچهرگان نمکین را برای آزمایش ما آفریدی و گفتی به بندگی پروردگارتان پردازید و از یاد غیر او بپرهیزید اینک که زیباچهرگان را بدینمنظور آفریده‌ای به آنها بگو تا با ما مراقت و همراهی کنند .

از اشعار پارسی اوست :

یک چند پی زمرد سوده شدیم  
شستیم به آب توبه و آسوده شدیم

یک چند بیاقوت تر آلوده شدیم  
آلودگی بود ولیکن تن را  
یاقوت تر شراب وزمرد سوده بنگ است .

گویند قطب الدین از علماء روزگار اتابک اعظم سعدبن زنگی دلاور معروف است که

شیخ مصلح الدین شیرازی بمناسبت او تخلص خود را سعدی قرار داده .

گویند سعدی خواهرزاده قطب‌الدین شیرازی است و فیما بین سراینده و عارف نامی و قطب‌الدین مطایبات و شوخیهای زیادی اتفاق افتاده است .  
از جمله یکی از اتابکان که جوان تازه‌سالی بود و هنوز رخسارش را موی نپوشانیده بود به بنیان مسجدی اقدام کرد و خود مباشر کارهای مسجد بود هنگامی گروهی از دانشمندان شیراز از جمله سعدی و قطب‌الدین را برای توجه به کارهای ساختمانی مسجد دعوت کرد در آنحال که عمله و بناکار مسجد اشتغال داشتند ریزه‌گلی به رخسار اتابک نشست قطب‌الدین بالبداهه گفت یا لیتنی کنت ترا با اتابک شنید و سخنی نگفت از سعدی پرسید دایمیت چه گفت؟ سعدی بالبداهه پاسخ داد يقول الکافر یا لیتنی کنت ترا با .  
از اشعاریکه بوی نسبت داده‌اند قطعه زیر است :

يقولون کافات‌الشتاء کثیره و ما هو الا واحد غیر مفتري

اذا صح کاف الکیس فالکل حاضر لدیک و کل الصید یوجد فی الفرا

میگویند کاخهای زمستانی فراوانست و حال آنکه افترائی بیش نیست بلکه کافات شتا منحصر بیک کاف است و آنهم کاف کیسه است که هرگاه آن درست بود همه چیز حاصل است زیرا گفته‌اند همگی شکار در پوست فرا است .

(۹۷) بدرالدین محمود بن احمد بن موسی بن احمد بن حسین بن یوسف بن محمود

عینتابی حنفی معروف به عینی .

عینی در ماه مبارک رمضان سال ۷۶۲ در عین تاب متولد شد و همانجا به تحصیل پرداخت و در فقه مهارت پیدا کرد و فنون نحو و اصول‌الفقه و معانی و امثال آنها را از علامه جبرئیل بن صالح بغدادی و جمال یوسف ملطی و علاء سیرافی استفاده کرد و همراه سیرافی بقاهره رفت و در آنجا مسند ابوحنیفه را از شرف ابن کویک بهره‌ور شد و چندین مرتبه به امور حسبه قاهره موظف و نیز امور احباس و قضاوت حنفیها را بعهده گرفت و در مؤیدیه به تدریس حدیث پرداخت و در پیشگاه ملک اشرف برسبای موقعیت ویژه‌ای بدست آورد .

عینی در عین حال که پیشوائی عالم و با اطلاع از مراتب فنون عربیت و تصریف و امثال اینها بود و در واژه‌شناسی مهارت داشت لغت‌های وحشی و قلیل‌الاستعمال را بسیار بکار میبرد و در کتابت قلمی سریع داشت و مدرسه‌ای نزدیک جامع ازهر احداث نمود و کتابهای خود را وقف آنجا کرد .

عینی مانند بسیاری از ادبا شعر می‌گفت متاسفانه اشعارش در نهایت انحطاط و بی

اعتباری بود و گاهی اشعاری خالی از اوزان عروضی میسرود .

آثار او عبارتند از شرح بخاری ، شرح شواهد کبیر و صغیر ، شرح معانی الآثار ، شرح الکنز ، شرح المجمع ، شرح عروض الساری ، طبقات الحنفیه ، طبقات الشعراء ، مختصر تاریخ ابن عساکر ، شرح هدایه فقه ، شرح دررالبحار ، منظومه سیره الملک الموءید .  
سیوطی گوید عینی اشعار رکیک و بی ارزشی در این منظومه سروده ابن حجر چهارصد بیت از اشعار بی وزن او را در کتابی بنام قذی العین من نظم غراب البین آورده است .  
ابن حجر با وی معارضات و گفتگوهای داشت آنگاه که مناره جامع موءیدیه که عینی شیخ الحدیث آنجا بود ویران شد ابن حجر بر اثر اختلاف پیشین که با وی داشت به کنایه گفت :

بجامع مولانا الموءید رونق      منارته بالحسن تزهو و بالزین  
تقول و قد مالت علیهم تمهلوا      فلیس علی هد می اضر من العین  
جامع موءید رونق خاصی دارد ویژه مناره اش بهمه گونه زیبائی آراسته و مباحی است  
آنگاه که خراب شد گفت هیچ اثر نکبت زائی باندازه چشم زخم مرا از پا نینداخت .  
عینی در ذیحجه سال ۸۵۵ هجری درگذشت .

موءلف گوید اینک که اشاره ای باستعمالات الفاظ وحشی شد که وی در آثار خود ایراد کرده مناسب است برخی از الفاظ غریبه او را که در خطبه شرح شواهد صغیره موسوم بفرائد القلائد فی مختصر شرح الفوائد آورده محض نمونه ایراد کنیم .

حمدا ناصعا ضافیا شرحا شفلعا و شکرا هامیا سامیا مکمیا شندعا لمن اطمی رباع  
المجیزین رفعه و ترفعا بکل کایع لیس ضعاعا و لافعفا ربهج ندیهم لسریهم ذی معمع لا  
وعوا و لاضوکعا و صلوه علی من علی براقارخافا و آب حائر افنعا و علی اله و صحبه الذین  
تلوه و لا اتلوه فظیعا و لا قذعا و اقتدوا بهداه و هدیه مراغمین عکنکعا کعنکعا ماقاط سلعا  
سعشان المعمان اشهروا جمعا .

موءلف گوید عبارات مزبور شباهت بسیاری بگفتار دیوانگان و سفیهان و یاده گویان دارد و اصولا عبارات لغویها و بلغا نمی ماند گذشته از این عبارت فیروز آبادی که پیش از این نقل کردیم اضطراب و بی بندوباری عبارات او را ندارد .

شیخ محمود بن امین الدین شبستری تبریزی معروف به شیخ محمود شبستری عارف و حکیم ربانی است و گلشن راز که مشتمل بر مراتب حکمت و اندرز بوده و با الفاظ و مضامین شیدائی بلباس نظم آراسته شده از آثار ارزنده ای اوست و گروهی از عارفان نیکوکاران بشرح

آن پرداخته‌اند .

آثار او علاوه بر گلشن راز کتابهای دیگریست بنام مرادالمحققین ، سعادت نامه ، حق الیقین و امثال اینها که بقرینه همه آنها بزبان پارسی تالیف شده .

(۹۸) ابوالمحاسن مسعود بن علی بن احمد بن عباس صوانی بیهقی مشهور به فخر

الزمان .

سیوطی از یاقوت نقل کرده فخرالزمان یکتای دوران بود و کسی است که باطن ادب را با چشم تیزبین خود می‌نگریسته و حقیقت شعر را با دو گوش شنوای خود می‌شنیده .

آثار او عبارتند از تفسیر کبیر ، شرح حماسه ، صیقل الالباب در علم اصول ، التوابع واللوامع در اصول ، التذکره در چهار مجلد و اعلاق الملوین و اخلاق الاخوان در دو مجلد التلخیص در اصول الفقه و بغیه المصادر و دیوان اشعار در یک مجلد .

فخرالزمان سال ۵۴۴ هجری وفات یافته .

سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله ملقب به سعدالدین تفتازانی پیش از این به اعتبار لقبش سعدالدین که بدان اشتها دارد مطالبی را متعرض شدیم و در اینجا بمناسبت اسمش مسعود به برخی از مطالب دیگر که سیوطی در بغیه الوعات ایراد کرده می‌پردازیم تا مطالعه کنندگان بهتر بحال وی آشنائی پیدا کنند .

مینویسد سعدالدین پیشوائی بسیار دانا بود و در نحو و صرف و معانی بیان و اصول الدین و اصول الفقه و منطق و امثال اینها مهارت داشت و از شافعی مذهب بود .

تفتازانی سال ۷۱۲ متولد شد و از شاگردان قطب الدین رازی و قاضی عضد و امثال اینها بود .

تفتازانی در همه فنون معموله بر دیگران برتری جست و آوازه اش همه جا را فرا گرفت و مردم از آثارش بهره‌ور گردیدند .

آثار او عبارتند از شرح عضد شرح تلخیص بنام مطول و شرح دیگری بنام مختصر شرح بخش سوم مفتاح العلوم ، التلویح علی التنقیح در اصول الفقه شرح عقاید المقاصد در کلام شرح شرح شمسیه در منطق شرح تصریف عزیزی ، الارشاد در نحو حاشیه ناتمامی بر کشف و امثال اینها .

تفتازانی لکنئی در زبان داشت و ریاست علوم در خاورزمین منحصر باو بود و سال ۷۹۱ در سمرقند وفات یافت .

شرف الدین مسعود بن عمر بن محمود بن انمار انطاکی از نحویهای نزیل دمشق بوده .

سیوطی گفته ابن انمار وارد حلب شد و بخش مهمی از فنون عربیت را فرا گرفت و وارد دمشق شد و بدرس عنابی و صلاح صفدی و ابن کثیر حضور می یافت و در عربیت و حسن خط بر معاصران خود برتری پیدا کرده بود .

ابن انمار در تعلیم دانشجویان ید طولائی داشت تا بحدیکه در مدت معینی از جهت تعلیم دانشجویان مبلغ معلومی شهریه میگرفت .

ابن انمار شعر خوب میگفت و در نزد قاضی بشهادت نامزد میشد ابن انمار مردی مزاح و شیرین بیان بود و بامور تصوف کمتر توجه میکرد و در نهم شعبان سال ۸۱۵ در سن هشتاد سالگی درگذشت .

( ۹۹ ) ابوالفرج معافا بن یحیی بن زکریا نهروانی جریری معروف به اطراره .

مؤلف بغیه گفته ابوالفرج در نحو و لغت استاد بود و در فنون فقه برویه محمد بن جریر رفتار میکرد و تابع مرام او بود و در اخبار و اشعار نیز مهارت داشت و مردی موثق و مورد اطمینان بود در باب الطاق داوری میکرد والجلیس والانیس و تفسیر بزرگی از آثار اوست .

ابوالفرج در مذهب جریر پافشاری میکرد و همواره به احیاء مرام و عقائدی که او داشت میکوشید .

( ۱۰۰ ) ابومحفوظ معروف بن علی کرخی بغدادی معروف به معروف کرخی .

پدرش مرد نصرانی و ترسا بود و بنام فیروز یا فیروزان شهرت داشت و خود او را از دربانان حضرت رضا (ع) معرفی کرده اند .

قشیری در رساله‌ی معروفش مینویسد معروف بن فیروز کرخی از مشایخ بزرگوار و مستجاب الدعوه بود از قبر او استشفای میخواستند و بغدادیها مزار او را تریاق مجرب میدانند و او از موالیان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بوده و سال ۲۰۰ و بقولی ۲۰۱ هجری درگذشته . معروف استاد سری سقطی بود روزی به وی گفت هرگاه حاجتی داشتی خدا را به حق من سوگند ده .

از استاد ابوعلی دقاق شنیدم میگفت پدر و مادر معروف ، از ترسایان بودند معروف را که کودکی بود بمکتب خانه ترسایان فرستادند ، معلم باو گفت بگو خدا سومی سومهاست معروف گفت نه چنین است بلکه او خدای یکتاست .

روزی معلم که از معروف ناراحت شده بود او را بسختی تنبیه کرد معروف از مکتب خانه گریزان شد ، پدر و مادر معروف اطلاع یافته دانستند بچه علت از مکتب گریخته است گفتند



ایکاش بمنزل بیاید و بهر دینی که میخواهد بسر برد .

معروف در نتیجه فرار از مکتبخانه بحضور مبارک حضرت رضا (ع) شرفیاب شد و بدست آنجناب ایمان آورد و بخانه‌ی خود بازگردید کوبه در را بصدا آوردند پرسیدند کیست؟ گفت معروف ، گفتند با چه دینی بازگشته‌ای پاسخ داد با دین حنیف اسلام پرسید : پدر و مادرش بدین اسلام درآمدند .

قشیری پس از پاره‌ای از آثار و کلمات عرفان شعار او گفته .

در مرض مرگ از وی درخواست کردند تا وصیت کند ، گفت هرگاه خرقه تهی کردم جامه‌ی مرا صدقه دهید زیرا میخواهم همچنانکه برهنه بدنیا آمدم برهنه از دنیا بروم .  
شیخ فریدالدین عطار در تذکره‌الاولیا مینویسد معروف در سن هفت سالگی بدست حضرت رضا (ع) اسلام اختیار کرد .

شیخ ابواسماعیل انصاری هروی در کتاب منازل السائرین به اسناد خود از جنید از سری از معروف از حضرت صادق علیه‌السلام روایتی نقل کرده است :

مؤلف گوید شیخ بهائی در اربعین نقل کرده معروف کرخی از حضرت جعفر بن محمد صادق (ع) درخواست کرد تا موعظه و اندرزی باو بدهد فرمود اقلل معارفک و سائل آشنائی خود را کم کن عرض کرد بیش از این بفرمائید فرمود از آنهایی که با تو آشنایند قطع علاقه بنما .

و نیز سید عبدالله نواده سید جزائری در شرح نخبه فیض حدیث مفصلی متضمن اسرار حج بتوسط معروف از حضرت صادق (ع) روایت کرده لیکن روایت مزبور با هفت سالگی او که بدست حضرت رضا (ع) ایمان آورده و شیخ عطار و قشیری متعرض شده‌اند منافات خواهد داشت مگر آنکه سقطی در روایت رخ داده یا آنکه مراد از معروف دیگری باشد .

سیدحیدر آملی مؤلف جامع‌الاسرار که از علماء ابرار ماست بنا بنقل برخی از او نوشته مراتب سلوک از حضرت علی بن موسی‌الرضا (ع) بمعروف و از او بسری سقطی و از او به جنید بغدادی و از او بشبلی همچنین تا بروزگار ما رسیده است .

و نیز محمد بن ابی‌جمهور احسائی سابق‌الذکر در کتاب مجلی ذیل نام جنید مینویسد وی خرقه فقر را از دست دائیش سری و او از معروف کرخی و او از دست مبارک امام ما حضرت علی بن موسی‌الرضا (ع) پوشیده .

و در جای دیگر نوشته معروف کرخی لباس فقر را از داود طائی و او از حبیب اعجمی

و او از حسن بصری و او از امیرالمؤمنین علی (ع) از نفحات جامی نقلشده معروف صاحب داود طائی بود و دربانی درگاه حضرت رضا (ع) را داشت و هنگامیکه بوظیفہی دربانی خود اشتغال داشت سال ۲۰۲ برابر از دحام جمعیت در درگاه ہمایون آنجناب جان تسلیم کرد، درپایان متعرض شدہ معروف از طبقہ نخستین عارفانست .

مؤلف گوید ہرگاہ مصاحبت معروف با داود طائی درست باشد دور نیست بشرف ملاقات حضرت صادق (ع) نائل شدہ باشد زیرا داود بنقل صحیح سال ۱۶۵ وفات یافتہ . ناگفتہ نماند کتابہای رجال کہ بمنظور نامبرداری از رجال اصحاب صادق وائمه پس از آنحضرت وائمه پیش از آنحضرت تدوین شدہ نامی از وی نبردهاند و سخنی از ستایش و نکوہش او اظہار نداشتہاند ویژه عیون اخبارالرضا کہ ویژه احوال آنحضرت تدوین شدہ نامی از وی بمیان نیاوردہ .

آری بعضی از معاصران اظہار داشتہ ممکن است وی از دربانان علیالہادی باشد کہ آنحضرت بہ ابنالرضا شہرت داشتہ .

بنابراین ابنالرضا بہ رضا و جعفرثانی بہ جعفر صادق (ع) تصحیف شدہ باشد . علامہ مجلسی در کتاب عینالاحیاء با شدت ہرچہ تمامتر دربانی او را برای حضرت رضا (ع) انکار کردہ و اظہار داشتہ ہرگاہ معروف دربان آنحضرت بود باید اصحاب رجال شیعه نام او را در ردیف دربانان و غلامان آنحضرت یاد نہ کنند با آنکہ مؤلفان رجال شیعه کہ ہمہی جزئیات زندگی آنحضرت و اصحاب خاص و غلامان ممدوح و مذموم آنجناب را یاد کردہاند از وی نامی نبردهاند سپس بہ شش دلیل دیگر کہ ہریک از آنها مبطل دربانی معروف باشد متعرض شدہ و افزودہ دربانی معروف برای حضرت رضا (ع) از قبیل اساطیر و افسانہہای بی اساس است .

بنابراین حکایاتی کہ حاکی از ارتباط و نزدیکی وی بحضرت رضا (ع) باشد اصولاً قابل توجہ نبودہ و از درجہی اعتبار ساقط است از قبیل اینکہ در بعضی از مواضع معتبرہ آمدہ معروف کرخی اظہار داشتہ خدا را بسرمن سوگند دہید و حاجت خود را از او بخواہید برخی از خودخواہی او بشگفت آمدہ وی گفت جای ہیچگونہ شگفتی نیست زیرا مدتی سرم را بر درگاہ حضرت رضا (ع) سودہام .

مردی حضور حضرت رضا (ع) شرفیاب شد تا دعائی بگیرد کہ چون سفر دریا کند و کشتی بطوفان دچار شود بر اثر آن دعا از ناراحتی دریا و احتمال غرق شدن درامان باشد متاسفانہ دسترسی بآنحضرت پیدا نکرد ، معروف کلماتی برای او نگاشت و گفت ہرگاہ دریا

متلاطم شد اینکلمات را تذکره کن دریا آرامش پیدا خواهد کرد ، آنمرد نوشته را گرفت در یکی از سفرها بطوفان دریا مبتلا شد نوشته را از بغل بیرون آورده و گمان کرد کلمات مرقوم در آن دعائی است که معروف از حضرت رضا (ع) تعلیم گرفته برخلاف انتظار دید در آن نوشته "ایها البحر اسکن بحق المعروف صاحب الرضا (ع) " ای دریا بحق معروف غلام حضرت رضا (ع) آرام باش .

آنمرد ناراحت شده نوشته را با کمال خشمگینی در میان دریا افکند بخواست خدا دریا آرامش پیدا کرد دانستند آرامش دریا از برکت آن نوشته بود از آنروز معمول شد مسافران دریا هرگاه به تهدید دریا و تلاطم آن گرفتار میشدند همان جمله را میخواندند و دریا آرامش پیدا میکرد .

از حکایات معروف او دمیری مؤلف حیات الحیوان نقل کرده معروف قدس سره البهی گفته اطلاع یافته ایم هنگامی ذوالنون مصری کنار رود نیل آمده تا جامه هایش را بشوید چشمش به عقربی افتاد در کمال بزرگی و وحشتناکی بطرف رود در حرکت است ذوالنون بی نهایت بوحشت افتاده از شر آن حیوان بخدا پناهنده شد عقب نزدیک رود آمد در آنحال سنگ پستی کنار رود آمده آن حیوان را بر پشت خود سوار کرد و بطرف دیگر رود روان شد ذوالنون یقین کرد سری در اینکار می باشد لباسهای خود را بیرون آورده بسرعت از آندو حیوان تعقیب کرد سنگ پشت نزدیک کنار رود دیگر رسیده عقب از پشت آن بالا رفته بطرف درختی که شاخه های زیادی از آن آویخته بود و سایه فراوانی داشت روان شد ذوالنون دید در زیر آن درخت جوانی که هنوز چهره اش را موی فرا نگرفته خوابیده و مست و مدهوش افتاده ذوالنون تعجب کرد لابد این حیوان مامور است اینجوان بینوا را به زهر کشندهی خود از پای در آورد در اینحال توجه کرد ماز بزرگی بطرف آنجوان روان شد عقب بوی در آویخت و آنمار را بزهر خود نابود کرد سپس بجانب رود نیل حرکت کرد و بر پشت همان سنگ پشت سوار شد و رفت .

ذوالنون که از لطف خدا ایمتعال در شگفت بود گفت :

یارا قدا والخلیل یحفظه      من کل سوء یكون فی الظلم

کیف تنام العیون عن ملک      یوءتیک من فوائد النعم

ای خوابیده ای که خدای مهربان ترا نگهداری می کند و از هرگونه پیش آمد ناراحت کننده ای امان میدهد چگونه چشمها در خواب اند و از فوائد خدای بخشنده بی خبر اند .

از اشعار ارزنده ای اوست :

ابکی الی الغرب انکانت منازلکم  
 من جانب الشرق خوف القیل والقال  
 اقول بالخد خال حین اذکره  
 خوف الرقیب و ما بالخدمن خال  
 هرگاه منزلهای شما در جانب شرق باشد من برای ترس از قیل و قال تا بجانب مغرب  
 میگیرم و میگویم در رخسار او خالی است و چون از رقیب بیمناکم از خال او سخنی بزبان  
 نمیآورم .

(۱۰۱) ابو عبیده معمر بن مثنی بصری قرشی تمیمی معروف به ابو عبیده لغوی .  
 از متبحران ثقات و متمهرانی است که اقوال او در بسیاری از آثار مورد توجه اکابر  
 واقع شده .

سیوطی مینویسد ابو عبیده از شاگردان یونس و ابو عمر بوده و او نخستین کسی است  
 که به تصنیف غریب الحدیث پرداخته و ابو عبید (بدون هاء) و ابوحاتم و مازنی و اثرم و  
 عمر بن شبه از شاگردان او بوده اند .

ابو عبیده در علم انساب و ایام عرب دانشمندتر از اصمعی و ابوزید بوده و ابوفراس  
 که از شاگردان ابو عبیده بوده او را ستایش میکرده و به نکوهش از اصمعی میپرداخته .  
 از ابونواس پرسیدند اصمعی چگونه عالمی است؟ پاسخ داد مانند بلبل است که در  
 قفس بوده باشد، پرسیدند ابو عبیده چگونه ادیبی است؟ پاسخ داد مانند سفره ایست که  
 برای خوراک علم و دانش گسترده باشند .

دیگری گفته هرگاه شاگردان به مجلس اصمعی وارد میشدند مانند آن بود که از بازار  
 جواهر فروشان خر مهره بخرند و هرگاه بمجلس ابو عبیده حضور می یافتند مانند آن بود که  
 از کوی خر مهره فروشان گوهر بخرند .

زیرا اصمعی در انشاء کلمات مزخرف و حکایات و اشعار ید طولی داشت و بهره ی  
 مجلسش اندک بود بخلاف ابو عبیده که مجلسش حاوی همه گونه فوائد علمی و ادبی بوده .  
 یزید بن مره گفته هرگاه ابو عبیده در صدد تحقیق علمی از علوم برمیآمد کاملاً مطالب  
 و موضوعات آنرا موشکافی میکرد و کسیکه همان علم را از وی بازخواست می نمود آنچنان  
 محققانه پاسخ میداد که گویا جز از آن از مراتب علمی دیگر اطلاعی ندارد .

هرون الرشید او را از بصره به بغداد طلبید تا مراتب ادب را از او فرا بگیرد .  
 ابو عبیده شعوبی مرام و بنقلی خارجی مسلک و از خوارج اباضیه بود .  
 جاحظ درباره ی او گفته خارجی مذهبی در فنون معموله بدانشمندی ابو عبیده در روی  
 زمین وجود ندارد .

ابن قتیبه گفته حداکثر اطلاعات او در خصوص غریب الحدیث و مطالب مربوط به ایام عرب و اخبار آنها بوده .

هنگامی مردی باو گفت ای ابو عبیده از حکایات مردم و انساب آنان کمال اطلاع را داری سوگند بخدا امیدوارم پدرت را بمن بشناسانی و بگوئی ریشه‌ی او از کدام تیره مردم است .

بو عبیده گفت از پدرم شنیدم میگفت جد من از یهودیان باجروان بود .

ابوحاتم گفته بو عبیده با اطلاعات فنی و ادبی که داشت در عین حال هرگاه شعری میخواند رعایت قانون ادب و عروض را نمی نمود .

آثار اوالمجاز در غریب القرآن ، الامثال در غریب الحدیث ، المثالب ، ایام العرب ، معانی القرآن ، طبقات الفرسان ، نقائص جریر و فرزدق ، الخیل ، الابل ، السیف ، اللغات المصادر ، خلق الانسان ، فعل و افعال ، ما تلحن فیہ العامه و امثال اینها از آثار دیگر بو عبیده اشعاری متوسط میسروده از اوست .

یکلمنی و یخلج حاجبیه

و ما یدری قبیلا من دبیر

لا حسب عنده علما دفینا

اذ اقسام الذی یدری الظنونا

با من سخن میگوید و با ابروان خود اشاره میکند تا از دانش نهاده‌ی او بهره‌ور گردم  
نمیداند که دبیر با گمانی که در دل دارد بدان پی میبرد .  
بو عبیده سال ۱۱۲ متولد شد و به اختلاف در سالهای ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ در گذشت .

ابوعمر و صالح بن اسحق بصری بغدادی ملقب به جرمی بفتح جیم و سکون راء یکی از شاگردان اخفش و یونس و بو عبیده است .

در نحو و صرف استاد بوده و آثاری از قبیل التنبیه ، السیر ، الابنیه ، العروض و امثال اینها دارد و سال ۲۲۵ هجری وفات یافته است .

مؤلف گوید شهید ثانی قده در شرح درایه بمناسبت غریب الحدیث مینویسد عده‌ای از دانشمندان در غریب الحدیث آثاری بوجود آورده‌اند و گویند نخستین کسیکه در این رشته تالیف کرد نضر بن شمیل و یا ابو عبیده معمر بن مثنی است و پس از آنها ابو عبید قاسم بن سلام و ابن قتیبه و خطائی بوده و پس از ایشان ابن اثیر در نهاییه و زمخشری در فائق و هروی در غریب القرآن و الحدیث بفوائد مهمتر دیگری در آثار خود اشاره کردند .

از غریب اللغه بو عبیده نقل شده بضم میان انگشت کوچک و انگشت پس از آن ، عتب

بدو فتحه مابین انگشت بنصر و انگشت وسطی، رتب با دو فتحه میان انگشت وسطی و شهادت، فتر میانه انگشت شهادت و شصت، شبر فاصله میان شصت و انگشت کوچک، قوت مابین درازی هردو انگشت.

ابن خلکان نوشته هنگامی من و ابو عبیده وارد مسجد شدیم برفراز ستونی که ابو عبیده در کنار آن تدریس میکرد بفاصله هفت ذراع این دو شعر نگاشته شده بود.

صلی الاله علی لوط و شیعتہ  
فانت عندی بلاشک نقیبهم  
ابا عبیده قل بالله آمینا  
منذ احتملت و قد جاورت سبعینا

درود خدا بر لوط و پیروان او ای ابو عبیده آمین بگو زیرا از روزیکه بحد بلوغ رسیده تا به هفتاد سالگی قدم گذارده ای سمت نقابت آنها را بعهددهی خود گرفته ای و باقیمانده آنها را ابو عبیده از دیدن این شعر ناراحت شده به اصمعی گفت بر پشت من برآی و آنها را از ستون پاک کن، اصمعی گوید وی خم کرد و بر پشت او بالا رفتم و به محو اشعار پرداختم ابو عبیده از سنگینی من برنج افتاده گفت فرود آی که پشت مرا شکستی گفتم هنوز طاء لوط مانده است گفت آری این حرف از همه حروف اشعار بدتر است و همه گویند هنگامیکه ابو عبیده ناراحت شد و از سنگینی اصمعی به ستوه آمد گفت سرعت کن و فرود آی، گفت هنوز کلمه لوط پاک نشده، ابو عبیده گفت آری این همان کلمه ایست که باید از آن فرار کرد. گویند دو شعر مزبور را ابونواس بر ستون نوشته بود.

مؤلف گوید در تفسیر آیه ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض آورده شده مراد از فساد آنها که در زمین ایجاد کرده بودند عمل لواط بود که از آنها سرمیزد.

(۱۰۲) سید حکیم مؤمن بن امیر محمد زمان حسینی دیلمی از مردم تنکابن مازندران بوده و مؤلف کتاب معروف تحفة المؤمنین است که به تحفه حکیم مؤمن اشتهار دارد. این کتاب را نامبرده بنام شاه سلیمان صفوی تالیف کرده و خود از طبیبان ماهر آن روزگار بوده و از طبایع اغذیه و ادویه و گیاه شناسی اطلاع کامل داشته.

مؤمن در این کتاب خلاصه ای از مجربات اطباء پیشین را گرد آورده و در عین حالیکه از اختیارات بدیعی مستفید شده و از سبک آن پیروی نموده اشتباهات آنرا متعرض شده و بدان اکتفا ننموده بلکه به کتابهای دیگر از قبیل جامع بغدادی و جامع انطاکی و آثار ابن تلمید و محمد زکریای رازی و ابوعلی سینا و منقولات حنین و امثال آنها پرداخته و بالاخره کتابی تالیف کرده که همواره مورد توجه اطباء روزگار بوده.

حکیم مؤمن کتاب خود را بر پنج تشخیص و سه دستور مرتب ساخته اول در بیان

اختلاف طبیبان در ماهیات ادویه و قوت آنها و مقدار استفاده از آنها .  
دوم در افعال ادویه و نام و نشان آنها . سوم در ماهیت و خاصیت ادویه مرکبه و مفرده و مصلح هریک از آنها و بدل هریک از ادویه و مقدار شرب آنها . چهارم در معالجات سموم حیوانیه و امثال آنها . پنجم در اوزان و متعلقات ادویه .  
دستورات سه گانه آن بشرح زیر است :

یک ، کارهای مربوط به ادویه مفرده از شستن و سوختن و بریان کردن و امثال آنها از طرز استعمال ادویه مزبوره . و کارهای مربوط به ادویه مرکبه از معجون و حبوبات و امثال اینها . سه در بیان معالجه امراض بطور اختصار .  
کتاب مزبور مشتمل بر سی هزار بیت بوده .

پدر و اجداد و بسیاری از قبیلہی او از اطباء روزگار خود بوده اند

(۱۰۳) میمون بن بخت واسطی از معاصران ابوعلی سینا بوده ، شهرزوری در تاریخ الحکماء مینویسد وی طبیبی فاضل و حکیم بود و منطق و طبیعیات و الهیات شفا را از حفظ داشت و کمتر با ثروتمندان ارتباط پیدا میکرد .

ظہیرالملک بیہقی همواره اشتیاق ملاقات او را داشت و از آنجا کہ وی همواره از ثروتمندان گریزان بود وی بملاقات او نائل نمیشد و گاهی کہ فرزندانش بیمار میشد ظہیر الملک برای دسترسی بوی عدهای از ترکها را دستور می داد تا در منزل او رفته ایجاد مزاحمت نمایند و بالاخره او را بدادگاه ببرند آنگاه ظہیرالملک از فرصت استفاده میکردہ و او را بمعالجہی فرزندان خود موظف میداشته و مدتی با او بگفتگو میپرداختہ .  
گویند میمون اصلاً از مردم واسط بوده و در خوز متولد شدہ اخیراً تا روزگاریکہ ازدنیا رفته در ہرات مقیم بوده .

### "باب ۳"

دراین باب بشرح احوال عدهای از رجال شیعه کہ نامشان با حرف نون شروع شدہ میپردازیم .

(۱۰۴) سیدابو ابراہیم ناصر بن رضا بن محمد بن عبداللہ علوی حسینی .

امل الامل بنقل از منتجب الدین مینویسد ابو ابراہیم فقیہی موثق و شایستہ ومحدث و از شاگردان شیخ طوسی است .

آثار او کتابی است در مناقب آل رسول و کتاب ادعیہ حضرت زین العابدین علی بن الحسین (ع) و مکاتبات و مطایباتی کہ با یکی از فضلائی معاصرش داشتہ .

مؤلف فہرس گوید ما آثار او را بتوسط ادیب صالح ابوالحسن بن سعدویہ قمی ازوی روایت میکنیم .

مؤلف گوید کتاب ادعیہ مذکور ممکن است ادعیہای باشد کہ پیش از آنکہ صحیفہ سجادیہ بصورت فعلی تدوین شدہ باشد وی جمع آوری کردہ و یا صحیفہ مزبور را با ادعیہای کہ خود بدست آوردہ تکمیل نمودہ و نظیر صحیفہ ثانیہای بودہ کہ مؤلف امل بتالیف آن دست یافتہ .

( ۱۰۵ ) شیخ ناصر بن ابراہیم بویہی عاملی عینائی ( ۱ ) .

مؤلف امل در بخش اول کہ بمنظور شرح احوال دانشمندان جبل عامل تالیف کردہ مینویسد شیخ ناصر مردی فاضل و محقق و ادیبی سراینندہ و فقیہ بود . رسالہ مهمی در فن حساب و حاشیہای بر قواعد علامہ بخط او دیدہ و علاوہ بر آنہا حاشیہای بسیاری بر کتابہای فقہ و اصول و امثال اینہا داشتہ است . از آثار نظمی اوست :

اذا رمقت عیناک ما قد کتبتہ      و قد غیبتنی عند ذاک المقابر

فخذ عظہ مما رایت فانہ      الی منزل صرنا بہ انت صائر

آنگاہ کہ بدنم در قبر پوشیدہ شود و آثار من بمطالعہی تو برسد پند گیر و بدان بہ منزلی رہسپار شدم کہ تو ہم بدانجا رہسپار خواهی شد .

و از خط شہید ثانی بنقل برخی از علما نقل کردہ شیخ ناصر بویہی اصلاً از مردم احسا بودہ و سرانجامش در جبل عامل سپری شدہ و او از اجلاء علماء محقق بودہ از محل خود بہ بلاد شام آمدہ و همانجا بتحصیل علوم پرداختہ تا سال ۸۵۳ بطاعون عمومی اعاذنا اللہ و جمیع الناس در همانجا درگذشت .

بویہی از بازماندگان آل بویہ شہریاران ایرانند و صاحب بن عباد از وزیران آنہا بودہ و آل بویہ قبہ علیہ علویہ را بنیان کردند .

( ۱۰۶ ) شیخ نصر اللہ بن ہبۃ اللہ بن نصر زنجانی .

مؤلف امل بنقل از فہرست می نویسد زنجانی فاضلی متبحر بود آثار او المقامات الطیبہ ، المقامات الحکمیہ ، الرسالہ السعدیہ ، الجواهر در نحو .

مؤلف گوید زنجانی فوق غیر از عزالدین زنجانی صرفی است زیرا نام او عبدالوہاب

( ۱ ) بویہی از خاندان آل بویہ است و بہمان جہت بویہی خوانندہ شدہ .



بن ابراهیم است و ما نام او را در باب عین ذیل عبادله مذکور داشته و بمناسبت مطالبی مربوط به شهر زنجان را نگارش داده‌ایم .

(۱۰۷) سید نصرالله بن سید حسین حسینی موسوی حائری مدرس روضه مبارکه حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام .

بطوریکه برخی از بزرگان اظهار داشته‌اند نامبرده در فهم و هوشمندی و حسن تقریر و فصاحت بی‌نظیر بوده و در همگی این خصال آیت بزرگی بشمار می‌آمده و علاوه بر صفات مزبور سراینده‌ای توانا و ادیبی دانا بوده و دیوان ارزنده‌ای از لئالی طبع خود ترتیب داده و در تاریخ گوئی و ایراد مقطعات ادبی و اندرز ید طولی داشته و مخالف و مؤالف او را بعظمت می‌ستائیده و اکابر و اصغر و بزرگان و کوچکان با چشم ادب و احترام به او می‌نگریستند .

حائری چندین بار بایران مسافرت کرده و در هر بار از همه‌گونه مزایا برخوردار گردیده و حرص عجیبی بجمع‌آوری کتابها داشته و بخت بلندی برای تحصیل آنها دارا گردیده . سید عبدالله شوشتری گفته (۱) در روزگار سلطنت نادرشاه افشار که به اصفهان آمده بود دریک معامله متجاوز از هزار مجلد کتاب به بهائی ارزان خریداری نمود و من خود در کتابخانه‌ی وی کتابهای مهمی دیدم که در کتابخانه‌های دیگران موجود نبود .

نادرشاه که برای دومین بار به مشهد مشرفه عراق تشریف حاصل کرد سید بزرگوار به حضور او معرفی شد نادرشاه از آنجناب کمال بزرگداشت را نموده و او را همراه با هدایا و تحفه‌های ارزنده‌ای به مکه فرستاد .

سید به بصره رفته و از راه نجد عازم مکه مکرمه شد و هدایای نادر را به شریف مکه تقدیم داشت پس از آن مامور شد بمنظور سفارت و تنظیم مصالحی که مربوط به ملک و ملت بوده بجانب روم عزیمت نماید سید بمجردیکه وارد قسطنطنیه شد در نزد سلطان روم از او سعایت کرده و او را فاسدالعقیده معرفی نمودند سید بحضور سلطان احضار شده و بالاخره سال ۱۱۵۰ یا ۱۱۶۰ هجری در سن متجاوز از پنجاه سالگی بدست دشمنان شهید شد و نام عظیمی در ردیف شهداء از خود باقی گذارد .

آثار او الروضات الزاهرات فی المعجزات بعد الوفاة ، سلاسل الذهب ، رساله‌ای در تحریم توتون و امثال اینها .

(۱) ممکن است موضوع فوق را در اجازه معروفش نوشته باشد و شرح حال او در باب عین ذکر شده .

حائری بخوابہای درست و روہیای صادقہ توجہ خاصی داشت و ہموارہ برای آنها تائیدہا و ترجیحات مناسبی ایراد میکرد .

حائری بتوسط شیخ محمد باقر مکی از سید علیخان روایت میکرده .

(۱۰۸) ابوحنیفہ نعمان بن ابی عبداللہ محمد بن منصور بن احمد بن حیون یکی از پیشوایان دانشمند و انگشت شمار است .

مؤلف امل بنقل از ابن خلکان می نویسد امیرمختار مسبحی نوشته بوحنیفہ فقیہی متدین و بی نہایت باشخصیت بود و آثار چندی تالیف کردہ از جملہ کتابہائی کہ در اصول مذهب نوشته .

بوحنیفہ در آغاز مالکی مذهب بود سپس بمذهب امامیہ گرائید و کتابہای چندی پس از پذیرش مرام شیعہ تالیف نمود از جملہ ابتداء الدعویہ للعبدیین ، الاختبار در فقہ ، الاقتصار در فقہ .

ابن زولاق در کتاب اخبار مصر ذیل ترجمہ فرزندش علی بن نعمان مینویسد پدرش بوحنیفہ از قضات بنام بود و از علوم قرآن و فقہ و اختلاف فقہاء و لغت و شعرو تذکرہ احوال دستجات مختلف مردم کمال اطلاع را داشت و دانشمندی خردمند و با انصاف بود و ہزاران ورق از آثار اہل بیت (ع) را بہ بہترین تالیف و شیرین ترین سجع تالیف کردہ و نیز کتابی در مناقب اہل بیت و مثالب منافقان بطرز زیبائی تالیف نمودہ و ردودی بر مخالفان خود از قبیل بوحنیفہ و مالک و شافعی نوشته و کتابی در اختلاف فقہاء تالیف نمودہ و در این کتاب از اہل بیت عصمت انتصار نمودہ و درستی رویہ صاحبان وحی علیہم السلام را اثبات کردہ و قصیدہ فقہیہای بنام منتخبہ سرودہ .

بوحنیفہ از ملازمان تمیم بن منصور ملقب بہ المعز بود آنگاہ کہ نامبردہ از افریقا بہ مصر آمد بوحنیفہ ہمراہ او بمصر رفت و همانجا سال ۳۶۳ در مصر درگذشت انتہی (۱) .

مؤلف گوید علامہ مجلسی در مقدمات بحار ذیل معرفی از کتاب دعائم الاسلام مینویسد حداکثر معاصران ما می پندارند کتاب مزبور از آثار شیخ صدوق است و ما بر اثر تحقیقات بدین نتیجہ رسیدہ ایم کتاب مزبور از تالیفات ابوحنیفہ نعمان بن محمد بن منصور قاضی مصر است کہ در روزگار دولت اسماعیلیہ میزیستہ و در آغاز مالکی مذهب بودہ سپس مستبصر شدہ و بمذهب حق امامی گرائیدہ و حداکثر اخبار کتاب مزبور موافق با

(۱) ابن خلکان نام المعز را معد و کنیہی او را ابو تمیم نام میبرد .

خبرہائی است کہ در کتابہای مشہور ما موجود میباشد لیکن در کتاب مزبور از ائمہ پس از حضرت صادق (ع) حدیثی نقل نکرده و در اینخصوص از علماء اسماعیلی خائف بوده و بہ ہمین مناسبت حقایق اہل بیت را در زیر پردہی تقیہ آشکارا ساختہ و کسیکہ با دقت کامل کتاب مزبور را مورد مطالعہ قرار دہد بدینحقیقت پی خواہد برد و اخبار کتاب نامبردہ شایستہ برای تایید و تاکید است انتہی .

مؤلف پس از این اظہار میدارد با آنکہ اعلام ما ہمگی او را شیعہ امامی نام بردہ اند باز ما او را شیعہ دوازده امامی نمیدانیم زیرا مصلحت وقت و تقرب بہ پادشاہان اسماعیلی ایجاب کردہ تا وی بہ طریقہ امامیہ تمایل پیدا کردہ و احادیث آنان را روایت نماید . و ما مکرر در مکرر در ذیل ترجمہ عدہ از علمائیکہ بعنوان تشیع شہرت پیدا کردہ اند نوشتہ ایم دانشمندان ما بر اثر حسن ظنی کہ داشتہ بمجردیکہ میدیدند فلان نویسنده یا محدثی بذکر مناقب اہل بیت یا مطالب اعدا میپرداختہ او را شیعہ معرفی میکردہ بی خبر از آنکہ او شیعہ نبودہ بلکہ حقایقی بزبان او ناخودآگاہ جاری میشدہ و خداوند متعال از این راہ بہ مستضعفین کمک فرمودہ است و حال آنکہ ہرگاہ تشیع بوحنیفہ مترجم فعلی ما و امثال او مستند صحیحی میداشت پیشینیان شایستہ و مطلع ما در کتابہای خود متعرض میشدند و بر آنہا پوشیدہ نمی ماند آری مؤلف امل بر اثر صداقت زیادی کہ داشتہ بوالفرج اصفہانی اموی و امثال او را کہ مرد متعصبی بودہ شیعہ معرفی کردہ .

با آنکہ مجلسی پس از معرفی از قاضی بوحنیفہ مینویسد ابن شہر آشوب ما ز ندرانی در معالم العلماء اظہار داشتہ قاضی از پیشوایان امامیہ نبودہ و کتابہای پسندیدہ ای از اوباقی است .

علامہ بحر العلوم کہ از مفاخر شیعہ است نامبردہ را از امامیہ دانستہ و کتاب دعائم را از آثار او نام میبرد و در فوائد رجالیہ مینویسد کتاب دعائم از کتابہای خوب و پسندیدہ بودہ و شایستہ است تمجیدہائی کہ از آن شدہ بپذیریم آری نامبردہ در اینکتاب از ائمہ پس از حضرت صادق (ع) روایت نکرده باید اطمینان داشت عدم روایت او از آن نظر است کہ از طرف خلفاء اسماعیلی قضاوت داشتہ و می ترسیدہ ہرگاہ بہ روایات ائمہ دیگر بپردازد مورد ناراحتی و بی مہری آنہا قرار بگیرد در عین حال از پس پردہ تقیہ حقایق مذہب شیعہ را آشکارا میساختہ .

مؤلف گوید از مطالب فوق استفادہ میشود علامہ بحر العلوم بر اثر حسن ظنی کہ بہ دائیش علامہ مجلسی داشتہ اظہارات او را ایراد کردہ و پذیرفتہ است .

مؤلف در پایان این ترجمه مینویسد قاضی مزبور غیر از محمد بن محمد بن اشعث کوفی است که در مصر ساکن بوده و مؤلف صادقاتی است که متضمن هزار حدیث فقهی از آثار شیعه است که آنها را از حضرت صادق (ع) روایت کرده بنام اشعثیات وما پیش از این مفصلاً شرح حال مؤلفش را نقل کرده‌ایم .

(۱۰۹) سید نعمت‌الله بن سید عبدالله حسینی موسوی جزائری مشهور به شوشتری (۱) . سید از بزرگان دانشمندان متاخر و فضلاء متبحر است در فنون ادب و فقه و حدیث یکتای عصر خود بوده و با جدیت فراوانی به فرا گرفتن معارف ربانی پرداخته و در میان علماء کمتر کسی از نظر استادی به پایهی او میرسیده زیرا در هر فنی که دارا بوده از اساتید متعددی بهره‌ور گردیده و در عین حال که از مشرب اخباری برخوردار بوده با مجتهدان رفت و آمد داشته و با مخالفان آنان بمدافعه برمیخاسته قلبی سلیم و چهره‌ای زیبا و وسیم و طبعی راست و مستقیم داشته آثاری نمیکین و مستطرفاتی مملو از نصایح و اندرزهای ثمین از وی برقرار مانده مهمترین اثر او شرح بزرگی است در دوازده مجلد بر تهذیب شیخ طوسی نوشته و با فائده‌ترین اثر او انوار نعمانیه است که نتیجه تحقیقات و مطالعات سالیان عمر خود را در آن متعرض شده و در پایان آن بتفصیل احوال خود پرداخته که ما در این کتاب نیازی به تطویل آنچه را در پایان کتاب آورده نداریم .

از کسانی که متعرض احوال سید شده نواده فاضل او سید عبدالله بن سید نورالدین است وی در اجازه مبسوط و مطولش مینویسد سید در حدود ۱۱۵۰ هجری در دهکده صباغیه الجزائر متولد شد مقدمات علوم معموله را در الجزائر واقع در اطراف شط العرب از درس شیخ محمد بن سلیمان جزائری فقیه نحوی فرا گرفته و در شیراز بدرس شاه ابوالولی حکیم الهی و سید هاشم احسائی که از او در آثار خود تعبیر به شیخنا الثقه نموده و شیخ جعفر بحرانی که او را شیخنا الحویزی معرفی نموده و شیخ یوسف بن محمد بناء و شیخ فرجالله سلمان و میرزا ابراهیم فرزند صدر المتالهین و شیخ صالح بن عبدالکریم حضور یافته .

پس از آن به اصفهان رفته و فنون ارزنده علوم را از اساتید فن از قبیل ملا محمد باقر محقق سبزواری و میرزا رفیع‌الدین نائینی و آقا حسین خوانساری استفاده کرده و اخیراً بخدمت علامه ملا محمد باقر مجلسی قده رسیده و از همه‌گونه شفقت‌های پدران او بهره‌مند گردیده و به سال سیانه‌روز حاضر خدمت او بوده و از جمله دانشمندان است که علامه

(۱) در این روزگار به سید جزائری مشهور است .

مجلسی در تالیف بحارالانوار از وی کمک میگرفته و همانجا به شرح کافی پرداخته . پس از رحلت علامه مجلسی قده در حالیکه از هر دریائی گذشته و از هر رودی آبها آشامیده و ظاهر و باطن فنون معموله را بدست آورده به الجزائر بازگشته .

سید نعمت اللہ از مجلسی تعبیر به شیخنا المعاصر و از فیض بشیخنا الکاشی و از محقق خوانساری تعبیر به استادنا المحقق نموده گروه بسیاری از محضر او استفاده کرده اند از جمله حاج محمود میمندی که از مشایخ ملا ابوالحسن عاملی است دیگری شیخ علی بن حسین بن محیی الدین بن عبداللطیف بن شیخ نورالدین بن شیخ شهاب الدین احمد بن ابی جامع حارثی همدانی عاملی است که برادر شیخ محیی الدین بن شیخ حسین است که به ترتیب از چهار تن پدران خود روایت کرده و دیگری شیخ محمد بن یوسف بن علی بن کنبار است که شیخ عبدالله بن حاج صالح سابق الذکر از وی روایت کرده و از کسانی که متعرض شرح احوال او شده اند مؤلف امل است با آنکه وی در طبقه شاگردان و طلاب او بوده در عین حال از وی در کتاب خود چنین یاد کرده سید نعمت اللہ بن عبدالله حسینی جزائری فاضلی عالم و محقق علامه و جلیل القدر و مدرس و از معاصرانست .

آثار او: شرح تہذیب ، حواشی استبصار ، حواشی جامی ، شرح صحیفہ ، شرح تہذیب النحو ، منتهی المطلب در نحو ، فوائد نعمانیہ منسوب بنام خودش ، غرائب الاخبار و نوادر الآثار ، انوار نعمانیہ در معرفت نشأ انسانیه ، ہدایۃ المؤمنین در فقہ ، حواشی مغنی اللیب و امثال اینها .

مؤلف گوید از آثار اوست شرح توحید صدوق ، شرح عبون الاخبار ، قاطع اللجاج در شرح احتجاج ، شرح کافیہ ابن حاجب ، قصص الانبیاء ، ریاض الابرار فی مناقب ائمة الاطہار ، زہر الربیع در ظرائف و گفتار نمکین ، مقامات النجاة در شرح اسماء الحسنی این کتاب را به ترتیب حروف تہجی تدوین کرده و اسماء اللہ را تا حرف ضاد نقطہ دار با تمام رسانیده و از آنجا کہ اشعار عرفانی و مقامات وجدانی فراوانی در آن ایراد کرده علامہ مجلسی قده نامبرده را از انجام آن بازداشته در عین حال مطالب طریفہ و فوائد ارزنده بسیاری در آن ایراد کرده کہ در کتابهای ہم سنگ آن کمتر بچشم میخورد و ما در این کتاب ذیل ترجمہهای سابقین از آن بسیار نقل کرده ایم .

دیگری سه مجلد حواشی در شرح کلمات شریفہ قرآن دیگری شرح روضہ کافی و شرح غوالی محمد بن ابی جمہور احسائی و رسالہای در فقہ الصلوٰۃ و دیگری در جواز تقلید اموات بنام منبع الحیات و دیگری در حکم فرار از طاعون بنام مسکن الشجون رسالہای در فروق اللغہ

در این کتاب فرقہای معنوی لغات را متعرض شده از قبیل فرق بین جلوس و قعود و فرق واجب و فرض و فرق خیل و جنون و امثال آنها و نیز شرح دیگری بر تہذیب شیخ نوشته و این شرح مختصری از شرح کبیر اوست . و شرح مدونی بر استبصار در سه مجلد بزرگ به نام کشف الاسرار و امثال اینها از آثار خورد و کلان دیگر از متفرقات کشکولی و اشعار سرایندگان . از کسانی کہ متعرض شرح حال او شده اند محدث نیشابوری است وی در منیۃ المرقاد فی نفاة الاجتہاد مینویسد از آنها کہ منکر اجتہاد بوده اند سید سند علامہ محدث فہامہ نعمت اللہ بن عبداللہ بن محمد موسوی جزائری است .

نامبرده اصلاً از مردم الجزائر بوده و در شوشتر میزیستہ و شاگرد علامہ مجلسی و عارف محدث کاشانی است .

استاد استاد ما شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤء مینویسد سید نعمت اللہ فاضلی محقق و محدث بوده و از مذهب امامیہ و تتبع آثار معصومین کمال اطلاع را داشته . آثار او شرح کبیری بر تہذیب کہ بحثهای دامنه داری در آن متعرض شده ، انوار نعمانیہ مشتمل بر علوم و تحقیقات فراوان شرح بزرگی بر صحیفہ سجادیہ و نیز شرح مختصر دیگری بر صحیفہ شرح غوالی اللئالی ابن ابی جمہور احسائی ، رسالہی تحفہ در صلوت ، شرح عیون اخبار الرضا (ع) و امثال آنها .

تا آنجا کہ گفته سید ، تحقیقات مبسوطی در مذهب اخباریہا و مجتہدان در آغاز شرح تہذیب و انوار نعمانیہ نموده .

گویند هنگامیکہ شرح تہذیب را بہ مطالعہ مجلسی قده رسانید مجلسی گفت ہذہ بضاعتنا ردت الینا پس از این بذکر برخی از تحقیقات وی اشارہ کردہ است .

مؤلف گوید نوادر اخبار و طرائف آثار سید بی نہایت است و شایستہ ترین وارزندہ ترین وقایع خود را در انوار نعمانیہ ایراد کردہ کہ ذیلاً بہ پارہای از آنها اشارہ میشود .

سید بمناسبت اینکہ گفتار ستارہ شناسان ہر گاہ مستند بمعصوم (ع) نبودہ باشد بی اساس است اظہار میدارد .

معمول یکی از مشایخ ما این بود ہر گاہ خادمش جامہ نوینی برای او می آورد میگفت این جامہ را در ساعتی بیاور کہ ستارہ شناسان آنرا نحس پنداشتہ اند خادم ، جامہ مزبور را در ساعت نحس بحضور وی می آورد و او می پوشید جامہ مزبور تا هنگامیکہ پارہ و کهنہ میشد مورد استفادہ او بود و اثر نکبت باری نداشت و عمرش دو چندان عمر ستارہ شناسان بود . در همان کتاب بمناسبت حقیقت جن مینویسد شیخ ثقہ ما سید ہاشم احسائی نقل

کرده ملاحظیل قزوینی بوجود جن معتقد نبود و میگفت رسولخدا همه آنها را نفرین کرد و مردند و سلطان‌العلماء نیز چنان عقیده‌ای داشت و فرزندش میگفته پدرم شبها در محال وحشتناک و تاریک میرفت بامید آنکه یکی از آنها را مشاهده نماید متاسفانه چنان پیش آمدی برای او اتفاق نیفتاد

من گفتم آری جنیان بچشم مردم قوی‌قلب و پردل نمی‌آیند و همواره بدیده مردم ترسو ظاهر میشوند

در ذیل مسئله حرکت و سکون زمین مینویسد آنچه از شریعت مطهره رسیده آنست که کوهها موجب سکون و آرامش زمین گردیده‌اند چنانچه خدا فرمود والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم کوههای گرانباری در روی زمین ایجاد کرد تا بشما آرامش دهند و فرموده والجبال اوتادا کوهها مانند میخهای زمین‌اند .

از ابن عباس روایت شده زمین بر روی آب پهن شد و اهلش را مانند کشتی که بر فراز آب باشد بحرکت می‌آورد خدایمتعال بوسیله‌ی کوههای گرانبار از حرکت زمین جلوگیری نموده و برای اثبات این موضوع ادله‌ای اقامت شده از جمله فخرالدین رازی در تفسیر مینویسد هرگاه کشتی در روی آب قرار بگیرد به اضطراب در می‌آید همچنین که زمین بر فراز آب قرار گرفت بحرکت در آمد خدایمتعال کوهها را بمنزله میخ و لنگر این کشتی مقرر داشت تا بر اثر گرانباری آنها از حرکت باز بماند .

پس از این بنقل ایرادی بدینشرح پرداخته که زمین قابل مقایسه با کشتی نیست برای اینکه حرکات اجسام طبیعی است و بدون شک زمین سنگین‌تر از آب است و در آب فرو میرود .

بنابراین مناسب نیست در روی آب قرار بگیرد و کوهها مانع از حرکت آن بوده باشند لیکن کشتی چنان نیست زیرا کشتی از چوب ساخته شده و در درون چوب سوراخهای خالی است که چون در روی آب قرار بگیرد بحرکت در می‌آید و هرگاه اجسام سنگینی در میان آن گذاردند آرامش پیدا میکند با بیان مزبور تفاوت زمین و کشتی بخوبی هویدا شد .

استاد محقق ما آقا حسین خوانساری از ایراد مزبور چنین پاسخ داده زمین اگرچه ثقیل و بالطبیعه متمایل بمرکز است درعین حال امواج دریا آنرا بوسیله‌ی حرکت قسری مضطرب می‌سازد و به آسانی از مکان طبیعیش بیرون میبرد و موجبات اضطراب اهل‌زمین را فراهم می‌سازد و قطعه‌ای از آن در آب و قطعه‌ی دیگرش بیرون از آب می‌ماند آنگاه که خدا کوههای گرانبار را بر روی آن آفرید در برابر مقاومت امواج آب ایستادگی کرد

و کوهها مانند میخهایی برای آن بودند .

و بمناسبت عمرهای انبیا و اوصیا مینویسد دانیال و عزیز به اسارت بخت نصر گرفتار

شدند خداوند آنها را نجات داد و دانیال در شوش رحلت کرد و همانجا دفن شد .

شوش شهر بزرگی بوده که در ناحیہی شوشتر واقع گردیده و هم‌اکنون از توابع حویزه

بشمار است و براثر ویرانهای بسیار بصورت تل خاکی درآمدہ و ماکرر بدانجا رفته و آثار

غریبی در آنجا مشاهده کرده‌ایم .

و مرقد دانیال نزدیک بدان سرزمین است و مردم بدان مرقد محترم پناهنده میشوند

و کرامات بسیاری مشاهده میکنند .

در بعضی از روایات آمده مردم شوش در ضمن نامهای بعضی از معصومین رسانیده

ما از زیادی باران ناراحتیم ؟ در پاسخ مرقوم فرمود استخوانهای حضرت دانیال در زیر

آسمانست و آسمان بر آنها میگرید آنها را در زیر خاک پنهان کنید تا آسمان از ریزش باران

خود بکاهد .

تا آنجا که نوشته شوش در زبان پارسی بمعنی خوبست و پس از آنکه محل شوشتر را

بنا کردند بدین نام خواندند یعنی خوبتر

در شوش سنگی است که اگر انسانی بر روی آن بایستد و آنرا بحرکت درآورد بحرکت

استداره‌ای درآید چنانچه انسانی که در روی آن ایستاده از آن فرود آید .

مؤلف گوید بطوریکه اظهار داشته‌اند بنیانگذار شوشتر ، هوشنگ بوده و کتل هوشنگ

واقع در میان شیراز و کازرون بنام اوست .

و در ذیل وفیات ائمه طاهرین (ع) و موالید و عدد اولاد ایشان مینویسد پدرم سید

عبدالله است و نسب من بدینگونه است نعمت‌الله بن سید عبدالله بن سید محمد بن سید

حسین بن سید احمد بن سید محمود بن سید غیاث‌الدین بن سید مجدالدین بن سید نور

الدین بن سید سعیدالدین بن سید عیسی بن سید موسی بن سید عبدالله بن امام همام موسی

الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم

افضل الصلوة والسلام .

اولئک آبائی فجئنی بمثلهم اذا جمعنا یا جریر المجمع

و ابونواس سراینده نامی در مدح حضرت رضا (ع) نیکو سروده است : (۱)

(۱) اشعار مزبور در مجلد سوم این ترجمہ ذیل احوال ابونواس یاد شده و درپاورقی



مطهرون نقیات ثیابهم من لم یکن علویا حین تنسبه فانتم الملاء الاعلی و عندکم حضرت رضا (ع) فرمودند اشعاری بعرض ما رسانیدی که تا بحال کسی در سرودن چنین اشعاری بر تو پیشی نگرفته بود .

پس از این نوشته جد مرحوم ما در الجزائر متولد شد و همانجا ماندگار شد و نوادگان و فرزندان بسیاری از او بوجود آمد .

و در ذیل طرائف معمر مغربی مینویسد سیدهاشم احسائی که اوثق مشایخ بود در مدرسه امیر محمد در شیراز از استادش شیخ محمد حرفوشی روایت کرده هنگامی وارد یکی از مساجد کهن سال شام شده مرد خوش سیما و با هیبتی را مشاهده کردم شیخ به مطالعه حدیث پرداخت آنمرد پیش آمده احوال شیخ را پرسید و سؤال کرد از چه محدثی روایت میکنی؟ حرفوشی خود و مشایخش را نام برد و از وی پرسید شما کیستید و از چه محدثی روایت می کنید؟ در پاسخ گفت من معمر بن ابی الدنیا هستم مراتب اصیل علمی را از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و ائمه طاهرین علیهم السلام فرا گرفته ام و فنون علم را از ارباب علم آموختم و کتابهای مصنفان را از حضور آنها بهره برده ام .

شیخ حرفوشی از وی استجازه کرد تا کتابهای اصول الدین و عربی و اصول فقه و حدیث را با و اجازه دهد معمر طبق درخواست حرفوشی بوی اجازه داد حرفوشی برای استحکام اجازه مزبور در همان مسجد پاره ای از احادیث را بحضور او قرائت کرد .

سید گوید بهمین مناسبت شیخ ثقیی ما خطاب بمن میگفت فرزندم سند من به آثار محمدین ثلثه و سایر از اعلام شیعه اندکست باین توضیح روایت میکنم از فاضل حرفوشی از معمر بن ابی الدنیا از امام علی بن ابیطالب و بتوهم اجازه میدهم تا بهمین اجازه حدیث را روایت نمائی ، بنا براین ماهم طبق اجازه مزبور کتب اربعه را از مؤلفینشان بسند مزبور روایت میکنیم .

و در ذیل ترجمه حدیث زیر که ثقة الاسلام کلینی قده بسند خود از حضرت صادق (ع) روایت کرده همانا خدا یمتعال برای حکومت هر حاکمی مدتی از شبانه روز و سال و ماه

نوشته ایم اشعار مزبور از بونواس نبوده زیرا تاریخ درگذشت بونواس با تاریخ ولایتعهدی حضرت رضا (ع) تطبیق نمیکند مگر اینکه اشعار مزبور را در غیر موقع ولایتعهدی سروده باشد و حال آنکه مؤلف آنرا در موقع ولایتعهدی یاد کرده .

مقرر داشته اینک اگر نامبردگان بدادگری رفتار کردند خدايتمتع بمامور فلک دستور میدهد تا فلک را بکندی بحرکت آورد و روزان و شبان و سال و ماهش طولانی شود و اگر به ستمگری پرداختند به مامور فلک امر میکند تا بسرعت فلک بیفزاید و شب و روز و سال و ماه او بزودی سپری شود و خدا بعدد شبها و ماهها به تعهدی که فرموده وفا خواهد کرد .

چنین مینویسد شیخ معاصر ما علامه مجلسی ادام الله ایامه فرموده ممکن است منظور از کندی و تندی حرکت فلک آن باشد که خدايتمتع در صورتیکه حاکم دادگری نماید وسائل ابقاء او را بر سریر حکومت آماده تر سازد و اگر ستمگری نماید موجبات برکناری و بیچارگی او را بزودی فراهم نماید و دور نیست اینگونه افراد که عنوان سرپرستی مردم را دارند فلکی غیر از افلاک معموله داشته باشند و حرکت سریع و بطیئی آن مؤثر در این افلاک باشد .

سید پس از این خود در توجیه حدیث مزبور اظهاراتی که بحقیقت نزدیکتر است ایراد نموده .

و در ذیل آداب تحصیل می نویسد رفتار من با استادم مؤلف بحار الانوار چنین بود آنگاه که در اصفهان از حضور او بهره ور بودم مرا از میان شاگردان خود با آنکه متجاوز از هزار تن بودند برگزیده و معاشر شبانه روزی خود مقرر داشت و در هنگام تالیف بحار برای اینکه به برخی از مطالب نیازی پیدا شود در منزل او بیتوته میکردم و جنابش برای رفع ملالت و ناراحتی من سخنان شیرین و خنده آور میفرمود و در عین حال و با چنین خصوصیتی که با وی داشتم هرگاه میخواستم بحضور او برسم مدت یکساعت دم در می ایستادم تا اجازه ورود مرحمت فرماید و دلم آرام شود زیرا علاوه بر رعایت مقام استادی او هیبت خاصی از او در دلم احساس میشد .

مؤلف گوید نوادر حکایات و آثار او در کتاب انوار نعمانیه و زهرالربیع که هم سبک با آن کتاب است و همچنین در کتاب مقامات و سایر از مجموعه ها و مقالاتی که تالیف کرده فراوان است و ما پیش از این ذیل احوال علامه مجلسی در مجلد اول بیاره ای از مطالب مربوط بسید اشاره نمودیم .

حفیدش سید عبدالله مینویسد سید شب جمعه بیست و هشتم شوال سال ۱۱۱۲ دو سال پس از وفات استادش علامه مجلسی در قریه جایدرد درگذشت (۱) .

(۱) در صورتیکه وفات مجلسی را سال ۱۱۱۰ بدانیم و هرگاه وفات او را سال ۱۱۱۱ بقول بعضی چهار الف بدانیم یکسال پس از مجلسی درگذشته است

(۱۱۰) قاضی نورالله بن سید شریف‌الدین حسینی مرعشی شوشتری از آثار او کتاب عشره کامله است بطوریکه از یکی از مواضع معتبره بدست می‌آید این کتاب مشتمل برده باب از ابواب مسائل مشکله است باین شرح .

باب اول در تفسیر آیه الخیط الابيض والخیط الاسود باب دوم در حدیث ستفرقاتی و منظور از فرقه ناجیه باب سوم در بیان اینکه کلم بکسر لام جنس است نه جمع باب چهارم در اینکه الف و لام در الحمد لله برای جنس است نه برای استغراق باب پنجم در معنی اصول الفقه بطریق اضافه و علمیت باب ششم در تحریم نماز جمعه در عصر غیبت ، باب هفتم در منطق ، باب هشتم در الهی ، باب نهم در طبیعی ، باب دهم در ریاضی این باب را به سبک تحریر اقلیدس تدوین نموده .

و از آثار اوست کتاب عقائد الامامیه و تعلیقاتی بر تفسیر بیضاوی و رساله‌ای در تحقیق آیه غار که سال هزار هجری بتالیف آن پرداخته و رساله‌ای در تحریم نماز جمعه . مؤلف گوید بطوریکه میدانیم قاضی قده آثار بسیاری دارد و منظور نامبرده که به کتابهای فوق در اثر خود اشاره کرده آثار نامشهور قاضی بوده و گرنه علتی در کار نبوده مجالس المؤمنین را که پایه‌ی اساسی آثار قاضی بوده متعرض نشود زیرا قاضی در این اثر معروفش به شرح حال گروهی از علما و حکما و ادبا و عرفا و مردان پیشین و راویان افاضل اسلامی پرداخته و نامبردگان را از مفاخر شیعه قلمداد نموده و بنقل حکایاتی نمکین و قصه‌ها و افسانه‌های رنگین آنان متوجه گردیده و ضمنا از شهرهای آنان که از آنجا بوده و یا در آنجا میزیسته‌اند اشاره کرده است .

و از آثار معروف و ارزنده‌ی او کتاب احقاق الحق است این کتاب را در نقض ابطال الباطل قاضی روزبهان اصفهانی که در رد نهج الحق امام علامه حلی قده نوشته تالیف نموده و نیز از آثار بنام او صوارم مهرقه است که در رد صواعق محرقة ابن حجر هیثمی تالیف نموده (۱) . و امثال اینها از آثار دیگر که در مواضع دیگر آمده .

مؤلف امل مینویسد قاضی نورالله شوشتری فاضلی عالم و علامه‌ای محدث بود آثاری

(۱) این هردو کتاب اخیرا بطبع رسیده براولی مقدمه معصلی در شرح حال قاضی بنام اللثالی المنتظمه تالیف علامه سید شهاب‌الدین مرعشی و بر دومی مقدمه در شرح حال وی بنام فیض‌الاله تالیف علامه سید حلال‌الدین محدث ارموی تالیف شده .

دارد از جمله کتاب بزرگی بنام احقاق الحق در پاسخ از یاوه‌سرائیهای قاضی روزبهان که در رد نهج الحق علامه حلی قده تالیف کرده دیگر صوارم مهرقه در پاسخ از صواعق محرقه و مصائب النواصب رساله‌ای در نجاست آب قلیل بر اثر ملاقات با نجس حاشیه شرح مختصر عضدی، حاشیه تفسیر بیضاوی مجموعه‌ای مانند کشکول و امثال اینها.

قاضی نورالله معاصر با شیخ بهائی قده بوده و بسبب تالیف احقاق الحق در هند شهید شد.

مؤلف صحیفه‌الصفاء مینویسد قاضی نورالله حسینی مرعشی در لاهور هند قضاوت میکرد و مردی محدث و متکلم و محقق فاضل و با شخصیت بود، آثاری در یاری مذهب شیعه و رد مخالفان نگاشته است.

پس از نامبرداری از کتابهایش مینویسد در روزگار پادشاهی سلطان جهانگیر بن جلال‌الدین محمد اکبر تیموری در اکبرآباد هند به جرم شیعه‌گری شهید شد و مرقدش همانجاست و ما بزیارت مرقد او رفته‌ایم.

و هم‌گویند ناصبها در راه بوی درآویختند او را برهنه کرده و با چوب خاردار آنقدر براندام مبارکش زدند تا اعضاء او از یکدیگر جدا گردید و شهید شد و بهمین مناسبت او را شهید ثالث گفته‌اند.

و ماهم در ذیل احوال ملا عبدالله شوشتری بدین واقعه اشاره کردیم.  
مؤلف گوید در یکی از کتابهای اجازات صورت اجازه‌ای مشتمل بر مسائل بسیاری از فن درایه مطالعه شد این اجازه را شیخ ابراهیم قطیفی فقیه سابق الذکر باین نام و نشان نوشته السید شریف بن الفاضل العالم کامل السید جمال‌الدین نورالله بن‌التقی و سید شریف را بعلم و عمل و علوهمت و جامعیت در معقول و منقول و اوصاف دیگر ستوده است (۱).

از قرائن ظاهره استفاده میشود سید شریف پدر قاضی نورالله است زیرا نام و نشان و نسب و نسبت و طبقه و امثال اینها احتمال مزبور را تایید میکند هرچند تا به حال به عالمی دسترسی پیدا نکرده که سلسله‌ی سند او منتهی به یکی از دو نفر پدر و پسر بوده باشد.

(۱) تاریخ اجازه مزبور ۱۱ حمادی‌الاولی سال ۹۴۴ هجری بوده و صورت آن در اجازات بحار درج شده است.

## ( باب ۴ )

در این باب بشرح احوال سایر از دستجاب اسلامی که آغاز نامشان با حرف نون شروع شده میپردازیم .

(۱۱۱) ناصر خسرو حکیم عارف معروف به ناصر خسرو علوی مؤلف مقامع الفضل از ریاضالشعراء نقل کرده خواجه ناصر خسرو از همگی علوم ظاهری و باطنی برخوردار بود و دست توانائی در فقه و حدیث و مراتب حکمت و عرفان داشت و از علوم غریبه بهره‌ی کاملی برده و تصرفات عجیبی از خود بظهور میرسانید و ریاضات دشواری کشیده و مشقتهای زیادی متحمل شده .

گویند در آغاز کار از باریافتگان شیخ ابوالحسن خرقانی بود و طریقه ابونصر فارابی را انکار میکرد و با رویه ابوعلی سینا توافق داشت (۱) .

مردم روزگارش که جز از ظاهر چاشنی دیگری در باطن نداشتند مناهج عرفانی او را انکار میکردند و در همه‌ی فنون بچشم بدبینی و کینه‌توزی بوی می‌نگریستند .

و باید اطمینان داشت مردم کوتاه‌فکر در هر زمان نسبت به بزرگان چنین نظر نا مطلوب را داشته و ناصر خسرو عارف و اصلی بوده که به استوارترین استوانه‌های سلوک دسته یافته و از محکمترین اساسهای عرفان بهره‌ور گردیده .

ناصر خسرو پایه ریاضت را تا آنجا رسانید که در هر ماه یکبار از خوراک معمولی استفاده میکرد .

ناصر خسرو در تسخیر جن و علوم طلسمات مهارت کامل داشت و سال ۴۳۱ هجری وفات یافت .

مؤلف مزبور پس از این قطعه‌ای از او نقل کرده که دلیل بر تشیع و حسن عقیده اوست ، سپس قطعه زیر را که نیز حاکی از سلامت عقیده او بوده بوی نسبت داده :

گویند که پیغمبر ما رفت ز دنیا	میراث خلافت بفلان و بفلان داد
هرگز ملکی ملک به بیگانه نداده است	در دفترشاهان جهان نیک تو برخوان
با دختری داماد و پسر عم نبی هم	میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان

مشهور نویسندگان اشعار مزبور را از سروده‌های حکیم سنائی میدانند (۲) .  
از اشعار اوست :

(۱) ناصر خسرو بدیدار شیخ ابوالحسن خرقانی موفق نشده

(۲) اشعار از خود ناصر خسرو است و در ذیل قصیده‌ای آورده شده .

ناصر خسرو بجائی میگذشت  
دید قبرستان و مبرز روبرو  
نعمت دنیا و نعمتخوارہ بین  
مست و لایعقل نہ چون میخوارگان  
بانگ برزد گفت کای نظارگان  
اینش نعمت اینش نعمتخوارگان

ابوالحسن خرقانی مؤلف گوید نامش علی بن جعفر بوده در کثرت مجاہدات  
و ریاضات از ہمہی شیوخ طریقت برتر بوده و سال ۴۲۸ وفات یافتہ .

(۱۱۲) ابوالفتح ناصر بن ابوالمکارم عبدالسید بن علی بن مطرز لغوی نحوی  
خوارزمی حنفی معتزلی مشہور بہ مطرزی از شاگردان بنام زمخشری بودہ و براثر توجہ خاصی  
کہ زمخشری بوی داشتہ و ابوالفتح ہم از رویہ او پیروی می کردہ او را خلیفہ زمخشری  
میخواندند و مطرزی منسوب بجدش مطرز است بروزن محدث و مدرس مانند مسیح کہ منسوب  
بدان مسیحی بودہ و پیش از این ذکر شد .

مطرزی مؤلف کتاب مغرب ، در فن لغت است کہ از کتابہای مشہور این فن می باشد و  
خود آنرا بنام المعرب شرح کردہ و نیز مقدمہای در نحو بنام المطرزیہ دارد و امثال اینہا .  
مؤلف بغیہ مینویسد مطرزی از اعیان دانشمندان بود و از مذہب اربعہ با اطلاع و از  
شاگردان زمخشری و اخطب خوارزم بشمار است .

در نحو و لغت استاد بود و در فقہ مذہب حنفی را برگزیدہ و موقعیت او در میان  
حنفی مذہبان برابر با زہری در میان شافعی مذہبان بود و او را خلیفہ زمخشری میگفتند و  
در اصول دین از معتزلیان پیروی میکرد .

آثار او شرح مقامات ، المغرب در لغت ، المغرب در شرح معرب الاقناع در لغت المصباح  
در نحو مقدمہ مطرزیہ در نحو مختصر الاصلاح ابن سکیت .

مطرزی در ماہ رجب سال ۵۳۸ مولد شد و در روز سہ شنبہ بیست و یکم جمادی الاولی  
سال ۶۱۰ (یح) در خوارزم وفات یافت .

از اشعار اوست :

و زندندی فواضلہ وری  
و در خلالہ ابدان ثمین  
و رند ربی خواضلہ نضیر  
و در نوالہ ابدان غزیر

مؤلف گوید شرح حال ابو عمر زاہد محمد بن عبدالواحد لغوی نحوی ملقب بہ مطرز  
و غلام ثعلب مفصلاً بیان شدہ .

ابو عبداللہ محمد بن علی بن محمد بن صالح بن عبداللہ سلمی دمشقی معروف بہ  
مطرز و مؤلف مقدمہ مطرزیہ در نحو .

منذری در تاریخ مصر نوشته نامبرده از نحویها و قاریها و ادبا بوده و از دانشمندان مصر باخذ فنون معموله پرداخته و ابوبکر بن خطیب از وی روایت میکرده و سال ۴۵۶ (تون) در دمشق وفات یافت .

(۱۱۳) ابوالفضل نصر بن مزاحم منقری تمیمی کوفی ملقب به عطار و مؤلف کتاب

صفین .

در بحارالانوار از آن کتاب نقل کرده و کتاب مزبور که مشتمل بر یکمجلد میباشد و شرح غزوات حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) است و در این روزگار کتاب فوق در اختیار ما میباشد و نزدیک به هیجده هزار بیت دارد .

از فهرست شیخ طوسی نقل شده نصر بن مزاحم آثار چندی دارد از قبیل: جمل ، صفین ، مقتلالحسین ، عینالورده ، اخبار مختار بن ابی عبیده ثقفی ، مناقب و امثال اینها و ما کتابهای او را بتوسط ابن ابی جید از ابن ولید از احمد بن ابی عبدالله برتی از پدرش از محمد بن علی صیرفی از نصر بن مزاحم از لوط بن یحیی و دیگری روایت کرده اید .

مؤلف گوید مقصود از لوط بن یحیی که از مشایخ نصر بن مزاحم بشمار آمده و در بسیاری از احوال و مراتب شریک و سهیم او بوده .

ابومخنف از دی غامدی کوفی است .

بومخنف آثار چندی از خود باقی گذارده از جمله المغازی ومقتل حضرت سیدالشهداء که تا این روزگار در میان شیعه مشهور است و اخبار مختار و اخذالثار و امثال اینها از کتابهای خورد و کلان که حداکثر آنها در تواریخ و آثار بوده و علماء اخیر ما آثار او را در کتابهای رجال خود نامبرده اند .

نجاشی علاوه بر کتابهای مزبور آثار زیر را از تالیفات نصر بن مزاحم نامبرده: النهروان ، الغارات ، اخبار محمد بن ابراهیم و ابوالسرایا وسند خود را چنین اظهار داشته خبر داد ما را احمد بن محمد از احمد بن محمد بن سعید از جعفر بن محمد بن سعیداحمسی از نصر بن مزاحم و بهمین طریق کتاب صفین و سایر از کتابهایش را روایت کرده و به طریق دیگر کتابهای او را از طریق قمیها روایت نموده و او را مستقیم الطریقه و نیکوکار ستوده و افزوده تنها نابسامانی او اینست که از ضعف روایت میکرده و کتابهایش مورد پسند است . علامه نیز در خلاصه ویرا بدان صفات مزبور ستوده و معرفی کرده .

شهید ثانی در حاشیه خلاصه مینویسد ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ذیل گفتگو از کارزار صفین اظهار داشته ما مطالب مربوط به صفین را از کتاب صفین نصر بن

مزاحم نقلکرده ایم و او خود مردی ثبت و صحیح‌النقل بوده و اصولاً اهل هوا و هوس و ادعای نابجا نبوده و از رجال حدیث است .

شہید پس از نقل عبارت مزبور اظہار داشته از تعریف ابن ابی‌الحدید استفادہ میشود نصر بن مزاحم امامی مذهب نباشد و گفتار خود را با جملہ فیہ نظر پایان دادہ .

مؤلف گوید مقصود از جملہ مزبور آنستکہ وی امامی مذهب است و معجزات و حالات خصوصی کہ از حضرت امیرالمؤمنین (ع) در کتابہای خود نقل نمودہ دلیل بر تشیع اوست زیرا سنیہا حاضر نبودہ تا این اندازہ از علی و مقامات علویہ او ترویج نمایند و آثار آنحضرت را در کتابہای خود اشاعہ دهند علاوہ براین بزرگان از رجالیہا او را تزکیہ و تمذیح نمودہ و نام او در کتابہای رجال مشہور است .

مؤلف گوید علت اینکه از میان رجال متقدم بشرح حال نصر بن مزاحم و استادش ابو مخنف اشارہ کردہ آن بودہ کہ ما تصمیم گرفتہ ایم در اینکتاب بشرح حال بزرگان بی‌پروا کہ سالکان ما بہ ترجمہی تفصیلی آنها نپرداختہ باشند و یا اثر او تا این زمان برقرارماندہ باشد مانند این دو شیخ بزرگوار .

(۱۱۴) ابوحنیفہ نعمان بن ثابت بن ذوطی یا مرزبان یا طاوس بن هرمز ملک بن شیبان مولی تمیم بن ثعلبہ بن عکایہ .

شیخ طوسی قدہ او را در شمارش رجال حضرت صادق (ع) نامبردہ و بدین جملہ اکتفا کردہ ابوحنیفہ نعمان بن ثابت تیملی کوفی انتہی .

آری باتفاق ہمہ دانشمندان از شیعیہ و سنی نامبردہ از شاگردان آنحضرت بودہ و همانمقدار معلومات را کہ داشتہ از برکات مجلس حضرت صادق (ع) بہرہ‌ور گردیدہ متاسفانہ حقوق امامت و سیادت و استادی آنحضرت را رعایت نکردہ و بجای ہمہگونہ احترامات فائقہ در صدد حسادت و کینہ‌توزی برآمده .

عمر بن حماد بن ابی‌حنیفہ گفتہ جدم زوطی از مردم کابل طخارستان بودہ و فرزندش ثابت بفطرہ اسلامی بوجود آمدہ .

اسماعیل بن حماد گفتہ جدم ابوحنیفہ نعمان بن ثابت بن مرزبان ایرانی زادہ بودہ و هیچیک از نیاکان من زرخرد نبودند .

حمداللہ مستوفی در تاریخ گزیدہ ذیل شرح حال ابوحنیفہ مینویسد ابوحنیفہ نعمان بن ثابت بن طاوس بن هرمز ملک بنی شیبان در عہد منصور و بقولی در زندان او در ماہ رجب سال ۱۵۱ ہجری درگذشت و در خیزرانہ کہ مقبرہ خیزران معروف است دفن شد و



مزار او را شرفالملك ابوسعید مستوفی در روزگار ملكشاه سلجوقی آبادان ساخت .  
بوحنیفه هفت تن از صحابه را ادراك نموده عبدالله بن اوفی و جابر بن عبدالله  
انصاری و انس بن مالك الخ .

صحیفه الصفا مینویسد بوحنیفه عبدالله بن اوفی را ادراك نموده و از عكرمه و نافع و  
عطا حدیث شنیده و فقه را از حماد بن ابی سلیمان فرا گرفته .

از آمدی مشهور نقل شده وی در كتاب ابكار الافكار بمناسبت مرجئه مینویسد اصحاب  
المقالات بوحنیفه و یاران او را از مرجئه اهل سنت میدانند و مرجئه آنها هستند که تاخیر  
عمل را پس از قصد و نیت تجویز میکنند و معتقداند با داشتن ایمان زیانی از ناحیه معصیت  
بوجود نمیآید همچنانکه با وجود کفر اطاعت اثری ندارد و بهمین مناسبت نامبردگان را  
مرجئه گفتهاند زیرا ارجاء در لغت بمعنی تاخیر هم آمده میگویم در قرآن کریم آمده و  
آخرون مرجون لامرالله اما یعذبهم او یتوب علیهم دیگران بتاخیر افکنده شدهاند تا در  
انتظار فرمان خدا باشند که آنها را عذاب کند یا ببخشد .

زمخشری در ذیل آیه شریفه لاینال عهدی الظالمین می نویسد ابوحنیفه در پنهانی  
فتوا داد تا مسلمانان از زید بن علی بن الحسین (ع) یاری کنند و خود بوی کمک میکرد و  
پول برای او میفرستاد .

موقعی زنی نزد او آمد گفت بفرزندم ابراهیم دستور دادی در ركاب زید همراهی کند  
اینك كشته شده بوحنیفه گفت ای كاش من بجای فرزند تو كشته شده بودم .

مؤلف گوید از اظهار نظر مزبور بدست میآید وی در اصول زیدی مذهب بوده و میتوان  
گفت از همین جازیدیه در مسائل فرعی بجز از پاره از مسائل با حنفیها همراهند و شریف  
جرجانی در شرح مواقف می نویسد و حداکثر زیدیهها مقلدان بطوریکه در اصول به آئین  
اعتزال رفتار میکنند و در فروع از بوحنیفه تبعیت می نمایند و تنها در پاره ای از مسائل با  
آنها اختلاف دارند .

صاحب صحیفه الصفا گفته بوحنیفه چندین بار بحضور مبارک حضرت صادق (ع)  
شرفیاب شد و هر بار حضرت او را از قیاس نهی کرد و با وی محاجه نمود و او را منکوب  
ساخت و احتجاج آنحضرت در كتاب احتجاج و علل الشرایع آورده شده .

بوحنیفه در ضمن مفاخرات خود میگفت علی چنین گفت و من چنین میگویم و میگفت  
جعفر بن محمد اطلاعی ندارد و من از او دانانترم زیرا با رجال علم و حدیث ملاقات کرده  
و حقایق علمی را از افواه رجال فرا گرفته ام و جعفر بن محمد صحفی است یعنی اطلاعاتش

محصّر به صفحات کتابست و از صحیفه‌ها استفاده نموده .

هنگامیکه اظهارات نابجا و خنده‌آور بوحنیفه بعرض مبارک رسید حضرت صادق (ع) خندید و فرمود خدا لعنت کند او را آری راست گفت من صحفی هستم لیکن اطلاعاتم از صحیفه‌های نیاکانم ابراهیم و موسی است .

بوحنیفه با حضرت موسی بن جعفر (ع) که بظاهر خوردسال بود ملاقات کرد پرسشهایی نمود و پاسخهای دندان شکنی شنید که منکوب شد .

فاضل میبیدی در شرح دیوان ، اشعار زیر را بوی نسبت داده :

و ولانهم لبنی اخیه بادی	حب الیهود لال موسی ظاهرا
بهم اقتدوا و لکل قوم هاد	و امامهم من نسل هرون الاولی
لمسیحهم بخرامن الاعواد	و کذا النصراری یکرمون محبه
قتلوه او شتموه بالاحاد	و متی توالی ال احمد مسلم
ضلت حلوم حواضر و بوادی	هذا هوالداء العضال لمثله
فی آله والله بالمرصاد	لم یحفظوا حق النبی محمد

یهودیهها ظاهرا اظهار محبت به خاندان موسی نمودند و در باطن برادرزادگان او را دوست داشتند پیشوای ایشان از نسل هرون بود و باو پیوستند و برای هر دسته‌ای هادی معین است نصرانیها بمناسبت اظهار محبت به پیمبرشان چوب‌دار او را می‌ستایند متاسفانه هرگاه مسلمانی اظهار دوستی بخاندان پیمبر اسلام بنماید او را می‌کشند یا به بی‌دینی نسبت میدهند این درد بی‌درمانی است که حاضر و غائب و دوست و دشمن را بیچاره کرده آری مخالفان رسول خدا حق پیغمبر اکرم را در خاندانش رعایت نکردند و خدا در انتظار مخالفان است .

زمخشری در ربیع‌الابرار نقل کرده اسماعیل بن حماد بن ابی‌حنیفه در حضور مامون عباسی شنید یحیی بن اکثم از جدش بوحنیفه نکوهش میکند ، اسماعیل گفت آری این نکوهش تو پاداشی است که بوی میدهی ، گفت مگر چگونه بوده ؟ گفت از آن موقع که باده‌گساری را تجویز کرد و حد لواط را از لوطی برداشت و در باب علم ربیع‌الابرار نقل کرده یوسف بن اسباط گفته بوحنیفه چهارصد حدیث یا بیشتر از احادیث رسول خدا را مردود و غیرقابل توجه قرار داد ، پرسیدند مانند کدام حدیث ؟ گفت رسول خدا در مقام اسب‌دوانی فرموده اسب دوسهم میبرد و اسب سوار یک سهم ، بوحنیفه گفت من سهم چهارپا را بیشتر از سهم

موء من قرار نمیدهم .

رسولخدا در هنگام حج اشعار نمود و به اصحاب فرمود قربانی نمایند . بوحنیفه گفت در آنجا باید اشعار نمود :

رسولخدا فرمود البیعان بالخیار ما لم یفترقوا و فروشنده تا از محل معامله بیرون نرفته اند حق خیار دارند .

بوحنیفه گفت هرگاه بیع ، مستقر گردید محلی برای خیار باقی نمی ماند .

رسولخدا در مسافرتها که میخواست زنان را همراه خود ببرد در میان آنها قرعه میزد و اصحاب او نیز قرعه میزدند .

بوحنیفه از قرعه زدن خودداری میکرد و میگفت قمار است .

سیدمرتضی در فصول الملتقاة من العیون و المحاسن از شیخ مفید نقل کرده معظم له در حضور گروهی از بزرگان عباسیها و شیخ حنفیها اظهار می داشت ابوحنیفه میگوید هرگاه مردی کنیزی را که میداند مادرش میباشد بعقد خود درآورد حدی ندارد و فرزندش ملحق به اوست و همچنین با خواهر و دخترش اگر کنیز باشند همخوابی نماید زنا نکرده و فرزند ملحق بمرد است که برادر و پدر است .

و اگر مردی زن غساله و امثال آنها اجیر کند و با او وطی نماید حدی ندارد و اگر براحلیل خود پارچه نازکی ببندد و بازنی زنا کند زناکار نمی باشد و حدی ندارد لیکن باید چنین آدمی را سرزنش کرد .

و میگوید اگر مردی با پسری لواط کند حدی ندارد و باید سرزنش شود و میگفت آشامیدن نبیذ حلالست و تحریم آن بدعتست .

یوسف بن اسباط گفته بوحنیفه اظهار میداشته هرگاه رسولخدا روزگار مرا دریافته بود حداکثر فتواها و گفتار مرا مورد عمل قرار میداد .

ابن مهدی در مجالس خود نوشته بوحنیفه همراه با مساور به باده گساری می پرداخت و ضمنا از کارهای او عیبجوئی میکرد پس از آن مساور اشعار زیر را سروده برای او فرستاد :

تم بغیر شتمی و انتقاصی

ت من الاوانی والاقاصی

و انا المقیم علی المعاصی

می فی اباریق الرصاص

ان کان فقهک لاتـ

فاقعد و قم بی حیث شئ

فلطال ما زکیتنی

ایام تعطینی مـدا

ہرگاہ مسائل فقہی تو بدون نکوہش و عیبجوئی از من بانجام نمیرسد برخیز و بنشین و ہرچہ میخواہی از افسانہا و گذارشات من از دور و نزدیک بازگو کن زیرا بسیار اتفاق افتادہ مرا درحالیکہ مرتکب گناہان میشدہام سرزنش میکردهای ویژه آنگاہ کہ از جامہای شراب مرا سرگرم میداشتی .

بوحنیفہ برای جلوگیری از رسوائی مبلغی برای او فرستاد و او را از انتشار دادن اشعار مزبور و امثال آن بازداشت .

ابن خلکان در وفیات الاعیان می نویسد امام الحرمین در کتاب مغیث الخلق نوشتہ سلطان محمود غزنوی حنفی بود و علاقہ زیادی بہ احادیث داشت برخلاف انتظار ہمہ احادیثی کہ در اختیار او درمیآمد موافق با مذهب شافعی بود از این نقطہ نظر متفکر بود تا موقعی فقہاء ہر دو مذهب را بحضور طلبیدہ دستور داد ترجیح یکی از دو مذهب را بر دیگری اثبات کنید .

قفال مروزی نمازی موافق با مرام بوحنیفہ بشرح زیر بجای آورد نخست پوست سگ دباغی شدہ را براندام خود افکند سپس سرخود را بنجاست آلودہ کرد و با شراب خرما یعنی نبید وضو گرفت و آنہنگام کہ مصادف با تابستان بود پشہ و مگس بسیاری بر سر و صورتش نشستند سپس بہ پارسی احرام نماز بستہ و گفت دو برگ سبز کہ ترجمہ مدهامتانست و بلافاصلہ و بدون رکوع و تشهد مانند کلاغ دوبار سر بزمین گذارد و آخر بار شرطہای زدہ از نماز فارغ شد و گفت اینست نماز بوحنیفہ سلطان محمود بشگفت آمدہ گفت این عملی است کہ ہیچ دینداری تجویز نمیکنند و ہرگاہ نماز مزبور عملی نباشد کہ بوحنیفہ تجویز کردہ ترا خواہم کشت ، آنگاہ دستور داد یکی از حاضران کہ از آثار بوحنیفہ اطلاع داشت کتابہای ویرا مورد مطالعہ قرار دہد نامبردہ در نتیجہ مطالعہ بنماز مزبور برخوردہ و آنرا بہ اطلاع سلطان رسانید سلطان از آئین حنفی دست برداشتہ و بطریقہی شافعی گرائید .

ابن خلکان نوشتہ عبداللہ بن مبارک و وکیع بن جراح و سابق بن عبداللہ و ابویوسف و ابونعیم مقری و محمد بن حسن شیبانی از او روایت کردہ اند و کتابہای چندی از جملہ مسند از آثار اوست انتہی .

مؤلف ذیل نامبردگان بشرح حال دو نفر از آنها بشرح زیر پرداختہ .

ابویوسف یعقوب بن ابراہیم بن حبیب معروف بہ قاضی ابویوسف از فقہاء مشہور

اہل سنت است و در طرف شرقی صحن مطہر حضرت موسی بن جعفر (ع) بخاک رفتہ .

ابویوسف از علماء روزگار ہرون الرشید است و در مجلس خلیفہ با حضرت موسی بن

جعفر گفتگوها کرده .

مؤلف مستطرف گوید هنگامی هرون با ام جعفر درباره پالوده و لودینه که کدام بهترند گفتگو میکردند در اینموقع بویوسف وارد شد رشید شرح مباحثه را با اطلاع اورسانیده و از وی داوری خواست؟ بویوسف گفت داوری دربارهی غائب درست نیست؟ هرون دستور داد تا آنها را بحضور آورند قاضی تا جائیکه میتواند از هر دو بخورد پس از آنکه تم کاسهها را لیسید هرون گفت اینک در بهتری آنها داوری کن قاضی گفت امیر بسلامت باشد هر دو دشمن با یکدیگر آشتی کردند .

هرون خندید و هزار دینار باو جایزه داد و زبیده مادر محمد امین که از پیش آمد اطلاع پیدا کرد دستور داد نهصد و نود و نه دینار باو جایزه دادند (۱) .

بویوسف سال ۱۸۲ هجری در سن ۸۵ سالگی مرد .

محمد بن حسن شیبانی از علماء بنام آنروزگار است .

پدرش از مردم دمشق بوده بعراق آمده و در واسط ساکن گردیده و فرزندش در آنجا متولد شده پس از آن بکوفه رفته و تا آخر کار همانجا بوده و بمقام قاضی القضاة نائل گردیده .

شیبانی خالهزاده فراء نحوی سابق الذکر بوده .

سال ۱۸۹ هجری که هرون الرشید به ری رفته کسائی و شیبانی در رکاب او حضور داشتند تصادفا هر دو در یکروز درگذشتند و کنارهم در دهکده زنبوریه از دیهات ری دفن شدند هرون در بازگشت به بغداد اظهار داشت نحو و فقه در زنبوریه بخاک سپرده شدند .

مؤلف گوید مولانا علامه اعلی اللہ مقامه در کتاب نهج الحق و کشف الصدق مینویسد امامیه معتقداند خروج از نماز منحصر بدو چیز است صلوات بر پیغمبر اکرم یا تسلیم لیکن بوحنیفه میگوید خروج از نماز یا بتسلیم است یا بسخن گفتن یا بخروج باد از ماتحت علامه فرموده تفویر مرا میکه خروج از صلواتش بوسیله باد ماتحت باشد آری جای هیچگونه شگفتی نیست زیرا نمازیرا که او قرار داده و برای پیروانش تجویز نموده باید با بادی هم شکسته شود .

سپس نماز مزبور را بدین شرح مینویسد بوحنیفه گفته میتواند انسانی در خانه غصبی

(۱) اینگونه جایزه های هنگفت برای آن بوده تا امثال قاضی ابویوسفها را تشویق

کرده و در خانه آل محمد را ببندند و مانند موسی بن جعفر ولی حق را زندانی کنند و یادگارهای پیغمبر اکرم (ص) را از پای درآورند .

بر روی پوست سگ بایستد و پوست سگی را بپوشد و پارہای گوشت سگ در دست داشته باشد زیرا ابوحنیفہ سگ را قابل تذکیہ میدانند سپس با شراب خرما وضو بگیرد نخست پاهای خود را بشوید بعد از آن صورت و دستها را وضو دهد البتہ برخلاف دستور قرآنست کہ نخست رو باید شسته شود آنگاہ برای نماز آمادہ شدہ بر فراز پوست سگ ایستادہ بہ پارسی تکبیر بگوید سپس ترجمہ مدهامتان را کہ دو برگ سبزا است بزبان آورده سپس اندکی سر را بہ حرکت آورده و بدون طمانینہ و بی آنکہ برکوع رود سجدہ کند و قبلا محل سجدہ خود را گودالی درست کردہ کہ پیشانی یا دماغ در آن فرورود البتہ در سجود ذکر و طمانینہ لازم نیست و بہ یک سجدہ ہم اکتفا نماید سپس برای رکعت دوم از جا برخاستہ و مانند رکعت اول عملیات مزبور را یکی بعد از دیگری بجای آورده سر از سجدہ بردارد و باندازہ تشہد بدون گفتن تشہدی بنشیند سپس با اخراج ریحی از نماز بیرون رود .

علامہ در پایان اظہار داشتہ آیا هیچ مسلمانی کہ بخدا و روز قیامت معتقد است چنین نمازی را می پذیرد و میگوید این همان نمازیست کہ شارع اسلام تشریح نمودہ .  
از کتاب الزام النواصب نقل شدہ مؤلف کتاب مزبور آنجا کہ دربارہی مذاہب اہل سنت بحث کردہ و افزودہ چہار مذهب سنیہا در روزگار منصور احداث شد و آنان بہ رای و قیاس و استحسان و اجتہاد عمل می نمایند در خصوص ایجاد مذاہب چہارگانہ چنین نوشتہ در محضر مبارک حضرت صادق (ع) چہار ہزار نفر راوی اجتماع میکردند و مراتب علمی را از وجود مبارکش بہرہ ور میشدند منصور از تمایل مردم بہ آنحضرت و بہ احتمال اینکہ مبادا خلافت از دستش خارج شود بہ ابوحنیفہ و مالک کہ از حاشیہ نشینان مکتب حضرت صادق (ع) بودند دستور داد از محضر آنحضرت اعتزال نمایند و خود مذهب تازہای اختراع کنند و در آئین خود ساختہ از رای و استحسان و قیاس و اجتہاد کمک بگیرند پس از آندو شافعی و احمد جنبل بہ پیروی از ابوحنیفہ و مالک بہ اختراع مذهب پنجم آلودند و بدین ترتیب مذاہب فرعی اہل سنت براین چہار مذهب بنیان شد و شیعہ بہمان مرامی پایدار ماند کہ پیمبران و صحابہ و تابعان بر آن مستقر بودند انتہی .

غزالی گفتہ ابوحنیفہ اجازہ دادہ تا موافق مذهب او حدیث جعل کنند در تاریخ بغداد از گفتہ شعبہ نقل شدہ کفی از خاک بہتر از ابوحنیفہ است .

شافعی گفتہ صدوسی ورقہ از آثار پیروان ابوحنیفہ بہ مطالعہی من رسید کہ ہمگی آنها برخلاف کتاب و سنت بودند .

سفیان و مالک و حماد و اوزاعی و شافعی اظہار داشتند در خانوادہہای اسلامی شومتر

و بدبخت تر از بوحنیفه بدنیا نیامده مالک گفته آشوبگری بوحنیفه زیان آورتر بر امت اسلامی است از آشوبگری شیطان .

ابن مهدی گفته فتنه‌ای پس از دجال زیان آورتر بر ملت اسلامی از رای بوحنیفه نمیباشد .

سید جزائری در مقامات خود آنگاه که بشرح منکرات اهل سنت و جماعت پرداخته و مطالبی بیرون از قاعده از منابع خود آنها آن اندازه نقل کرده که برآستی موجبات شرم و حیا را برای خواننده بوجود میآورد بشرح کرامات آنها پرداخته . از جمله می نویسد حاکم بغداد علماء و عباد بغداد را بحضور طلبید و گفت چگونه است هرگاه نابینائی در حرم موسی بن جعفر (ع) بیتوته کند نابینائی او مبدل به بینائی شود و ما از بوحنیفه با آنکه امام اعظم است چنین کرامتی استماع نکرده ایم؟ علما گفتند چنان نیست که از وی چنان کرامتی بظهور نیاید حاکم گفت آرزومندم چنان کرامتی از وی مشاهده کنم تا به بینائی من افزوده شود .

نامبردگان با مرد فقیری ملاقات کرده و باو گفتند چنین و چنان مبلغ پول به تو میدهیم خود را کور معرفی کن و دو سه روزی را بعنوان کوری و با عصا حرکت کن سپس شب جمعه در مقبره‌ی بوحنیفه بیتوته نما بامداد از میان مقبره بیرون آمده بگو شکر خدا را که از برکات صاحب این قبر بینائی من بمن بازگردید .

آن بینوا بطمع زر و زیور چند گاهی را بکوری گذرانید و شب جمعه وارد مقبره‌ی بوحنیفه شد بامداد که خواست از مقبره بیرون آید توجه کرد برآستی کور شده و جائی را نمی بیند فریاد زد ای مردم حکایت من چنین است که بینا بودم و بطمع و قرارداد این عالمان دنیا دار بینائی خود را از دست دادم و زن و بچه‌ام را به بلای ناداری بیشتری گرفتار کردم خبر بحاکم رسید بینوای تازه کور را بحضور طلبید جریان را از وی پرسید وی قضیه را بطوریکه اتفاق افتاده بود بعرض حاکم رسانید حاکم دستور داد تا آن بینوا زنده است مخارجش از طرف علمای حیلہ‌گر اداره شود .

و در باب حسن توریه از مقامات مینویسد یکی از دوستان ما بتوسط حسن توریه توانست از چنگال برخی از اشرار مخالفان رهائی پیدا کند هنگامی وی وضو میگرفت پس از آنکه پایش را مسح کرد دید یکی از طاغیان برفراز او ایستاده بلافاصله به شستن پاهای خود پرداخت آنمرد گفت چگونه در آغاز مسح کردی و سپس پایت را شستی؟ وی پاسخ داد برای آنکه این مسئله از مسائل خلافی بین خدا و مولانا بوحنیفه است خدا در قرآن فرموده و

امسحوا بروء سکم وارجلکم الی الکعبین بوحنیفه گفته در هنگام وضو شستن دو پالازم است من نخست از خوف خدا پایم را مسح کردم و در ثانی از ترس سلطان پایم شستم، آنمرد خندید و از آزار او دست برداشت و بمناسبت نوشته روزی از من پرسیدند مذهب شیطان چیست و با آنکه اعلم از ائمه جمهور است چرا مذهبی برای خود اختیار ننموده؟ گفتم آنچه از تفسیر قرآن بدست میآید آنستکه شیطان اشعری الاصول و حنفی الفروع است اشعری بودن او از این راه است که گفته فيما اغویتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم وی غوایت و بدبختی خود را بخدا نسبت داده چنانچه اشاعره اعمال نیک و بد را بخدا منتسب میدانند و حنفی بودن او از آنجاست که در موقع خودداری از سجده بر آدم اظهار داشت خلقتنی من نار و خلقته من طین و بالاخره بین دو عنصر آتش و خاک مقایسه کرد و پنداشت عنصر خودش که از آتش است برتر است بنا براین چگونه عنصر برتر از عنصر پست تر تبعیت نماید و در برابر آن سجده کند بهمین مناسبت امام (ع) فرمود قیاس نکنید زیرا نخستین کسی که قیاس کرد شیطان بود در عین حال شیطان از نامبردگان برتر است برای آنکه او به قیاس اولیت استدلال نموده و آنها بقیاس مساوات عمل میکنند.

و بمناسبت موضوعات مربوط به ولادت در انوار نعمانیه مینویسد مخالفان مامعتقدند مدت حمل ممکن است تا چهار سال یا پنجسال بوده باشد گویند پدر شافعی مدت پنجسال از زنش جدائی کرد و بمسافرت رفت در مراجعت دید فرزندی در دامن زنش شیر می خورد آنگاه که شافعی بزرگ شد و از حقیقت کار خبردار گردید برای رفع تهمت معتقد شد که ممکن است اکثر مدت حمل پنجسال باشد.

بدیهی است این مدت برای آدمی برخلاف قانونست نامبردگان برای رفع اتهام و خلاف قانون حمل اظهار داشته اند آری علت اینکه این مدت شافعی در رحم مادر مانده برای آن بوده که بوحنیفه حیات داشته و مردم از انوار قیاسات او برخوردار میشده و امام شافعی خجالت میکشیده با وجود امام اعظم بدنیا بیاید و آنگاه که بوحنیفه مرده و خدابه شافعی اطلاع داد از شکم مادر بیرون آمد.

مؤلف منتهی المقال ذیل عبارت شیخ طوسی که پیش از این نقل کردیم مینویسد بوحنیفه یکی از پیشوایان اهل سنت بلکه امام اعظم و شیخ اقدم آنهاست.

ابوحامد غزالی شافعی در کتاب متحول در علم اصول می نویسد ابوحنیفه شریعت اسلام را زیر و رو کرد و مسلک دینی را تغییر داد و نظام آنرا بهم زد و قواعد شرعی را بر پایه های بنیان کرد که براستی اساس شرع محمد مصطفی را منهدم ساخت بدیهی است



کسیکه نسبت به قواعد دینی چنین بی‌نظمی و بی‌اعتباری را انجام بدهد و حلال بداند کافر است و اگر کسی انجام دهد و حلال نداند فاسق است پس از این گفتاری طولانی در باره‌ی طعن و تفسیق او ایراد نموده .

ابن جوزی حنبلی در تاریخ منتظم بالاتر و رسواتر از آن سخن گفته و افزوده همگی ائمه مذهب ویرا مورد طعن قرار داده‌اند و مردم درباره‌ی او به سه دسته تقسیم شده‌اند . عده‌ای او را در خصوص عقائد و اصول مورد طعن قرار داده‌اند دیگران در روایت و کمی حفظ و ضبط او ویرا طعن زده و ملامت کرده‌اند دسته‌ی سوم بمناسبت اینکه قائل براء‌ی شده و با احادیث صحیح مخالفت نموده او را مورد طعن قرار داده‌اند .

پس از گفتاری دراز از ابواسحق فزاری نقل کرده از ابوحنیفه مسئله‌ای پرسیدم وی پاسخی داد گفتم حدیث رسول خدا برخلاف پاسخ تو است . گفت آنرا بگناه خوک پاک کن ، یعنی بدان اعتنا مکن .

از ابوبکر بن اسود نقل کرده به ابوحنیفه گفتم نافع از ابن عمر از پیغمبر اکرم (ص) نقل کرده البیعان بالخیار مالم یفترقا پاسخ داد این حدیث از قبیل رجز خوانی است حدیث دیگری برای او روایت کردم گفت این حدیث به هذیان و یاوه‌سرائی شباهت دارد .

از عبدالصمد از پدرش نقل کرده به ابوحنیفه گفتم رسول خدا فرموده : افطر الحاجم والمحجوم حجامت کننده و حجامت شده گفت این حدیث به سخن سجع با فان شباهت دارد .

و نظیر احادیث مزبور و پاسخهای وی را باندازه یک کراسه ایراد کرده اشعار ذیل را به بوحنیفه نسبت داده‌اند :

اخرب دینی کل یوم و ارتجی      عمارة دنیای و دنیای اخرب

فها انا دابین الحمارین راجل      فلا الدین معمور ولا العیش طیب

هر روز دیوار دینم را منهدم می‌سازم و آرزومندم سقف دنیای خودم را آباد گردانم و حال آنکه دنیایم از دینم خراب‌تر است بنابراین درمیان دو الاغ قرار گرفته و پیاده مانده‌ام نه دین معموری دارم و نه زندگی خوب و پسندیده و مشکور .

(باب ۵)

در این باب بشرح احوال فقهاء شیعه که اسامیشان با حرف واو و هاء شروع شده می‌پردازیم .

(۱۱۵) ابوالحسین ورام بن ابی فراس امیر زاهد حلی .

امل الامل نوشته منتجب الدین اظہار داشته ورام از فرزندان مالک اشتر نخعی سپہسالار حضرت امیرالمؤمنین (ع) بوده و مرد فقیہ و شایستہای می باشد او را در حلہ مشاہدہ کردہ و آنچه را از دیگران دربارہی او شنیدہ بودم مطابق با واقع بود ورام در حلہ از شیخ امام سدیدالدین محمود حمصی استفادہ کردہ و مورد احترام او بودہ انتہی .  
مؤلف امل اظہار داشته شیخ فاضل جلیل القدر جد مادری سید بن طاوس بودہ .  
از آثار او تنبیہ الخواطر و نزہت النواظر است متاسفانہ زہمہگونہ آثار درست و نادرست برخوردار است .

شہید اول بتوسط محمد بن جعفر مشہدی از وی روایت کردہ (۱) .

در صحیفہ الصفا مینویسد ابوالحسین ورام بن ابی فراس عیسی بن ابی النجم نخعی اشتری حلی مردی فاضل و جلیل القدر بود ، آثار چندی دارد از جملہ مجموعہی او کہ معروفست بہ تنبیہ الخاطر و نزہة الناظر .

ورام از شیخ محمود حمصی روایت میکرده و منتجب الدین و محمد بن جعفر مشہدی از وی روایت می نمایند .

مؤلف مینویسد ابوالنجم مذکور فرزند حمدان فرزند خولان فرزند ابراهیم فرزند مالک اشتر است .

و ابوفراس بر وزن کتاب بطوریکہ مؤلف قاموس و دیگران گفتہ اند کنیہی فرزدق سراینده نامی و نیز کنیہی شیراست و عیسی بن ابی النجم پدر ورام این کنیہ را برای خود اختیار کرد .

ورام صیغہ مبالغہ از ورم است کہ بمعنی باد کردن یا تکبر ورزیدن باشد .  
و کتاب مجموعہ اش کتاب لطیفی است کہ در گوشہ گیری از دنیا و اندرز تالیف شدہ و مشتمل بر احادیث فراوانی است کہ در مراتب موعظہ و حکمت از خاندان عصمت و طہارت رسیدہ آری اغلب آنها از احادیث مرفوعہ و مرسلہ بودہ و ضمناً بگفتار عدہای بہ بیانشان توجہی نیست اشارہ نمودہ .

مجلسی در مقدمہی بحار می نویسد تنبیہ الخاطر و مؤلف آن در اجازات نامبرده

(۱) بعضی گفتہ اند چگونه ممکن است شہید کہ سال ۷۸۶ وفات یافته با یک واسطہ از ورام کہ سال ۶۰۵ درگذشتہ روایت کردہ باشد مگر ابن مشہدی از معمرین باشد .

شده اند آری از آنجا که اثر مزبور بمنظور مواعظ و امثال و پند و حکمت تالیف شده غث و ثمین رنگین و ننگین از یکدیگر امتیاز پیدا نکرده اند و اخبار امامیه با دیگران مخلوط شده و بهمین مناسبت همه ی اخبار مزبور در آنرا در کتاب بحار نیاورده بلکه به اوثق آنها اکتفا کرده ایم زیرا با داشتن اخبار اهل بیت نیازی به آثار دیگران نداریم انتهی (۱) .

محمد بن جعفر مشهدی معروف به محمد بن مشهدی مؤلف کتاب الزیارات کبیراست که در بحار و کتابهای دیگر از آن نقل شده و در بحار کتاب مزبور را بنام مزار کبیر معرفی کرده و مینویسد از آثار سید بن طاوس بدست میآید مزار مزبور از تالیفات مشهوریست و خود سید بی اندازه بدان توجه داشته و از آن ستایش میکرده . (۲)

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال ابن ادریس و ابن طاوس و دیگران چگونگی انتساب آنانرا با ورام شرح دادیم و افزودیم چگونه سید بن طاوس از او و شیخ طوسی تعبیر به جد نموده و نیز ذیل احوال سید بن طاوس نوشتیم نامبرده بی نهایت بجد امجدش ورام اعتماد داشته و وصیت او را که پیرو عمل جدش بوده نسبت بخودش و خاندانش بیان نمودیم .

(۱۱۶) سید ولی الله بن نعمت الله حسینی رضوی حائری مؤلف امل مینویسد حائری عالمی فاضل و صالحی محدث بود .

آثار او مجمع البحرین فی فضائل السبطين و کنزالمطالب فی فضائل علی بن ابیطالب و منهج الحق والیقین فی فضائل علی امیرالمؤمنین و امثال اینها .

از قرائن پیدا است نامبرده از جمله معاصران اخباری مشرب مؤلف امل است .  
مؤلف گوید پیش از این در باب ابراهیم شرح حال مؤلف فرائدالسمطین فی فضائل المرتضی والرسول والسبطين و همچنین در باب فاء بترجمه مؤلف مجمع البحرین اشاره کردیم .

سید ابوالولی بن سید محقق شاه محمود انجوی حسینی شیرازی از فقهاء با سند و صدور با سعادت بوده .

سید حسین کرکی و سید نعمت الله جزائری و شیخ ابراهیم حرفوشی از وی روایت میکرده و او از عده ای از جمله خواجه جمال الدین بن محمود شیرازی راوی از جلال الدین

(۱) وفات ورام را سال ۶۰۵ در دوم محرم الحرام نوشته اند .

(۲) فوائد الرضویه دوم مینویسد ابو عبدالله محمد بن جعفر مشهدی از اجلاء متبحر بوده و از ابن بطریق و ابن زهره و شاذان قمی و ابن نما و ورام روایت میکرده آثار دیگر او بغیة المطالب ، ایضاح المناسک و مصباح بوده است ره .

دوانی و دیگری سید صفی الدین محمد بن سید جمال الدین استرآبادی شارح تهذیب الاصول و راوی از شیخ علی بن عبدالعالی کرکی روایت میکرده .

(۱۱۷) سیف الدین و هودان بن دشمن نان بن مردافکن دیلمی .

مؤلف امل از منتجب الدین نقل کرده دیلمی صالحی فاضل بود کتابی در تاریخ و کتابی در ستاره شناسی و کتابی در شناخت جهات (جهت یابی) از آثار اوست .

در بعضی از نسخه نام و نسب او چنین آمده وهب بن دشمن زیاد بن مردافکن و در بعضی از نسخه ها بجای کتاب نجوم (ستاره شناسی) کتاب نحو نوشته است .

(۱۱۸) شیخ هاشم بن محمد .

مؤلف امل نوشته نامبرده فاضلی محدث و کثیرالروایات بود کتاب مصباح الانوار و امثال آن از آثار اوست .

مؤلف صحیفه الصفا مینویسد هاشم بن احمد از مشایخ اجازات بوده و کتاب مصباح الانوار فی مناقب امام الابرار از آثار اوست و از شاذان بن جبرئیل قمی روایت میکرده انتهی .

مؤلف گوید پیش از این نوشتیم برخی برخلاف انتظار کتاب مصباح مزبور را از آثار شیخ طوسی نام برده و حال آنکه از شیخ طوسی نبوده و در مقدمات بحار آمده کتاب مصباح مشتمل بر اخبار ارزنده ایست و از سبک کتاب و مطالب آن بدست میآید مؤلفش از افاضل بزرگان بوده و از اصول معتبره خاصه و عامه روایت میکرده .

(۱۱۹) سید هاشم بن سلیمان بن اسماعیل حسینی بحرانی توبلی مؤلف امل

مینویسد بحرانی فاضلی عالم و ماهری مدقق و فقیهی مشهور بوده از تفسیر و عربیت و رجال کمال اطلاع را داشته کتاب بزرگی در تفسیر از آثار او دیده ام و از او روایت میکنم .

مؤلف لؤلؤه ذیل مشایخ شیخ سلیمان بحرانی مؤلف بلغه که شیخ خودش هم بوده مینویسد از شیخ سلیمان از سید اجل سید هاشم معروف بعلامه ابن مرحوم سید سلیمان بن سید اسماعیل بن سید عبدالجواد کتکانی منسوب به کتکان است بفتح کاف و سکون تاء یکی از قریه های توبلی است که از اعمال بحرین بشمار میآید .

سید هاشم ، محدثی فاضل جامع و منتبع بود مهارتی در اخبار داشت که جز علامه مجلسی دیگران بیای او نمیرسیدند .

سید کتابهای زیادی تالیف کرده که همگی آنها شاهد تتبع و اطلاع او میباشند و من

در میان آثار او بکتاب فتاوی احکام شرعی کلی یا جزئی که مطابق با فتوای او باشد دست نیافتم و کتابهایی که تالیف کرده منحصر بجمع و تالیف است و تا آنجا که من اطلاع دارم در ذیل هیچیک از مطالب اظهار نظری از خود نکرده و قول بخصوصی اختیار ننموده و نمیدانم بمرتبه‌ای نرسیده بوده که بتواند در ذیل اقوال اظهار کند یا بدان پایه نائل شده لیکن ورع و پرهیزکاری او را از اینگونه اظهار نظرها باز داشته چنانچه همین معنی را در باره سید بن طاوس احساس میکنیم (۱) .

پس از رحلت شیخ محمد بن ماجد ریاست بحرین بعهدہی او واگذار گردید سید کاملاً با امور حسبه و کارهای شرعی بلاد بحرین پرداخت و دست ظالمان و حاکمان راجدا ساخت و امر بمعروف و نهی از منکر را همه جا اشاعه داد و در اینخصوص آنی آرام نگرفت و در راه دین حق و نشر حقایق اهل بیت از کسی نهرا سید و بسرزنش کسی توجه ننمود .

سید مردی پرهیزکار و نسبت به ملوک و شاهان زمان سخت گیر بود سید سال ۱۱۰۷ هجری در دهکده نعیم در خانه شیخ عبدالله بن شیخ حسین بن علی بن کفار درگذشت و جنازه‌ی او را بدهکده‌ی توبلی حمل کرده و در مقبره ماثی کنار یکی از مساجد دهکده دفن شد و مرقدش مزار معروفی است .

و ریاست بحرین پس از او بعهدہ شاگردش شیخ عبدالله نامبرده درآمد .

آثار او کتاب البرهان در تفسیر قرآن در شش مجلد در این تفسیر اخباریکه در ذیل آیات شریفه در کتابهای قدیم و جدید آورده شده ایراد کرده کتاب الهادی و ضیاء النادی در تفسیر قرآن در دو مجلد کتاب معالم الزلفی در نشاءه آخری در یک مجلد بزرگ کتاب مدینه المعجزات فی النص علی الائمة الهدیة در چند مجلد کتاب الدر المنضید در فضائل حضرت سید الشهداء کتاب تفضیل الائمة علی الانبیاء کتاب وفاة الی کتاب وفاة الزهراء کتاب سلاسل الحدید منتخب من کتاب شرح بهج البلاغه لابن ابی الحدید در فضائل امیرالمومنین و ائمه طاهرین کتاب الاحتجاج کتاب نهایه الامال فیما یتم به الاعمال کتاب ترتیب التهذیب در چند مجلد در این کتاب اخبار را در بابهای مناسب فرار داده (۲) .

(۱) «وائد الرضویه مینویسد صاحب حواهر قدہ دلیل اینکه عدالت ملکه است نه حسن ظاهرا اظهار داشته نمیتوان بعدالت شخصی حکم کرد مگر شخصی مانند مقدس اردبیلی و سید هاشم بحرانی بوده باشد . (۲) مؤلف لؤلؤءه نوشته برخی از معاصران سید بر اثر حسادتی که معمول میلن متعاصرانست آنرا تخریب التهذیب نامیده و از کتابهای سید تنبیها ت الادیب فی رحال التهذیب است .

تا آنجا کہ نوشته سید در این کتاب بہ غلطہای بی شماری کہ برای شیخ در اسانید اخبار تہذیب اتفاق افتادہ اشارہ نمود و مانیز در کتاب حدائق ناضرہ بہ برخی از اشتباہاتی کہ در متون اخبار تہذیب اتفاق افتادہ اشارہ نمودہ ایم و باید گفت کم اتفاق افتادہ خبری از اخبار تہذیب بیرون از سہو و تحریف سندی یا متنی باشد .

از آثار دیگر او کتاب الرجال والعلماء الذین رجعوا الی الحق کتاب حلیہ الابرار کتاب حلیہ النظر فی فضل الائمہ الاثنی عشر کتاب البہجہ المرضیہ در اثبات خلافت و وصیت کتاب مناقب الشیعہ کتاب نسب عمر کتاب تعریف رجال من لایحضرہ الفقیہ کتاب مولد القائم کتاب نزہت الابرار و منار الافکار فی خلق الجنہ والنار کتاب المحجہ فیما نزل فی الحج کتاب تبصرہ الولی فیمن رای المہدی کتاب عمدہ النظر فی الائمہ الاثنی عشر کتاب معجزات النبی کتاب مزبور بنام مصابیح الانوار فی معجزات النبی المختار موسوم است سیدہاشم از عدہ از مشایخ روایت میکرده از جملہ سید عبدالعظیم بن سید عباس استرآبادی است (۱) .

این سید از علماء اخباری مشرب بودہ و رسالہای در وجوب عینی نماز جمعہ تالیف کردہ .

دیگری شیخ فخرالدین طریحی مؤلف مجمع البحرین سابق الذکر است و در ذیل مشایخ شیخ عبداللہ بن علی بحرانی مؤلف رسالہهای مختلفہ در مسائل متفرقہ از وی نامبرده و مینویسد شیخ عبداللہ از عدہای از مشایخ روایت کردہ از جملہ :

شیخ محمود بن عبدالسلام معنی بفتح میم و سکون عین و کسر نون منسوب بہ دہکدہ آل معن یکی از دیہات اوال بحرین و این دانشمند پیری شایستہ بود و نزدیک بہ صدسال عمر کرد و در قریہ خود پیشوای مورد احترام اہالی آنجا بودہ و گروہی از مشایخ از وی استجازہ کردہ اند از جملہ شیخ عبداللہ مذکور و پدرم و شیخ عبداللہ بن صالح و دیگران و خود شیخ محمود از سیدہاشم علامہ توبلی روایت نمودہ .

مؤلف گوید از جملہ آثار سید بحرانی کتاب غایہ المرام فی فضائل امیرالمؤمنین والائمہ علیہم السلام است این کتاب بی نہایت بزرگ و ارزندہ است و نزدیک بہ ہیجده ہزار بیت تخمینی است در این کتاب اخبار شیعہ و سنی را کہ دربارہ فضیلت اہل بیت رسیدہ

(۱) بطوریکہ از ریاض نقل شدہ سید عبدالعظیم از احلاء شاگردان شیخ بہائی بودہ و در مشہد

میزیستہ و سیدہاشم در سفریکہ بمشہد رفتہ آنجا از وی بہ اخذ اجازہ نائل گردیدہ .

مفصلاً نقل کرده است .

ناصرالدینشاہ پادشاہ روزگار ما بیکی از فضلاء دولت خود دستور داد تا کتاب مزبور را بپارسی برگرداند و پس از ترجمہ بطبع رسید و از برکات انفاس مؤلفش خواص و عوام از آن بهره‌ور گردیدند قدس اللہ روحہ الزکیہ (۱) .

(۱۲۰) سید ہبہ اللہ بن ابی محمد حسن موسوی .

امل الامل مینویسد سید ہبہ اللہ عالمی صالح و عابدی پرهیزکار بود کتاب المجموع الرائق من ازہار الحدائق .

مؤلف گوید کتاب مزبور کہ اسم با مسمی و لفظ با معنی است جامع عناوین مہمہ دینی بودہ و از احادیث ارزندہ برخوردار گردیدہ و نزدیک بہ شانزدہ ہزار بیت میباشد . بطوریکہ میدانیم برخی از بی اطلاعان کتاب مزبور را از آثار شیخ صدوق معرفی کردہ اند و ما ذیل احوال شیخ بہ اشتباہ آنان اشارہ کردیم ، آری تا بحال در هیچیک از کتابہای اجازات بسند اجازہ او دست پیدا نکرده و میدانیم در کدامیک از طبقات رجال شیعاست و ممکن است سید معظم از علماء متاخر از شیخ طوسی باشد و همان دانشمند است کہ منتجب الدین بشرح زیر از وی نام میبرد .

ابوالسعادات سید ہبہ اللہ بن علی بن محمد بن حمزہ علوی فاضلی صالح بود و کتابی بنام امالی از آثار او نامبرده و عدہ را در محضر او مشاہدہ کردہ کہ بہ فرا گرفتن احادیث امالی مزبور از وی بهره‌ور بودند .

و نیز در ذیل عنوان دیگری مینویسد سید عمیدالروء ساء ہبہ اللہ بن حامد بن ایوب آثار چندی داشته و سید فخار از او روایت میکرده .

ہمچنین شش تن دیگر را بنام ہبہ اللہ معرفی کردہ و کتابی از آنها یاد نکرده است . مؤلف گوید در اوائل باب محمدین شیعه نوشتیم محقق ثانی شیخ علی کرکی کتاب وسیلہ را کہ در فقہ بودہ بشخصی بنام ہبہ اللہ بن حمزہ حلبی نسبت دادہ و پنداشتن نامبرده همان ابن حمزہ مشہور است لیکن ما در ذیل بیان مزبور با توضیح کاملی بطلان پندار مزبور را اثبات کردیم و افزودیم نام و نسب ابن حمزہ بدین شرح است ابو جعفر محمد بن علی بن محمد مشہدی طوسی عمادالدین فقیہ است و در این ذیل اظہار میداریم در ہمگی از رجال و فہرستہای شیعه شخصی بنام ہبہ اللہ بغیر از ہشت تن فوق و ہبہ اللہ بن نماحلی وجود

(۱) ترجمہ غایۃ المرام بنام کفایۃ الخصام است و مترجم شیخ محمد تقی شوشتریست .

ندارد و میدانیم ہبہ اللہ بن نما از الیاس بن ہشام حائری روایت میکند و او پدر شیخ نجم الدین بن نما سابق الذکر است کہ در باب جیم بنام او اشارہ شدہ بنا براین چگونہ ممکن است کتاب وسیلہ را بشخص موهومی کہ اعلام شیعہ او را بہ رسمیت نشناختہ و در کتابہای تراجم و اجازات از او نام و نشانی نبودہ نسبت داد .

(۱۲۱) شیخ ہشام بن الیاس حائری .

امل الامل مینویسد حائری دانشمندی فاضل و شایستہ بودہ مسائل حائریہ از آثار اوست و از شیخ ابوعلی فرزند شیخ طوسی قدہ روایت می کردہ و پیش از این دانشمندی را بنام الیاس بن ہشام حائری نام بردہ و نوشتیم در اجازات بنام و نشان او اشارہ شدہ ممکن است نام بردہ فرزند مترجم فعلی ما باشد .

مؤلف گوید در کتابہای اجازات راوی حائری نامی کہ از شیخ ابوعلی فرزند شیخ قدہ روایت کردہ باشد بغیر از عنوان الیاس بن ہشام حائری بعنوان دیگری معرفی شدہ و الیاس شیخ ثقہ و فقیہی است و سند فاضل فقیہ عربی بن مسافر عبادی کہ نیز بواسطہ شیخ جمال الدین ابو عبد اللہ حسین بن ہبہ اللہ بن رطبہ سوراوی از فرزند شیخ قدہ روایت می کردہ بوی منتهی میشود و همچنین سند روایتی ابن ادیس صاحب سرائر کہ او نیز بہ وسیلہ ابن رطبہ از فرزند شیخ روایت می کردہ بوی منتهی میشود .

مؤلف گوید الیاس بن ہشام گاہی بتوسط سید موفق ابوطالب حسن بن مہدی سلیقی علوی از شیخ طوسی قدہ روایت میکند و گاہی بوسیلہ سید عماد الدین ابوالصمصام ذوالفقار بن محمد بن معبد حسنی مروزی کہ سید فضل اللہ راوندی و قطب راوندی و دیگران از وی روایت کردہ اند روایت مینماید .

ابوالصمصام سید عماد الدین ذوالفقار مروزی سید بزرگوار فوق الذکر .

منتجب الدین در فہرست مینویسد معظم لہ عالمی متدین بود از سید مرتضی و شیخ طوسی روایت می کردہ او را در سن صد و پانزدہ سالگی ملاقات کردم .

مؤلف گوید سید ذوالفقار بعینہ همان دانشمندیست کہ او را مؤلف امل پس از سید مورد ترجمہ ما مرقوم داشتہ و مینویسد نام بردہ عالمی فاضل و از مشایخ ابن شہر آشوب است و کتاب رجال نجاشی را از خود او روایت میکند .

مؤلف گوید شایستہ است بنام عدہ دیگر از علماء اماجد خودمان کہ بوسیلہ اجازہ و قرائت از ابوعلی ابن الشیخ قدہ روایت کردہ اند اشارہ کنیم و ضمنا بعد تلامذہ این فقیہ و ابن فقیہ توجہ داشتہ باشیم مشہورترین آنان خواہرزادہ اش فاضل نحیر محمد بن ادیس



حلی مؤلف سرائر است و دیگران بشرح اسامی ذیل اند .  
فقیه امین عمادالدین محمد بن ابی القاسم طبری .

محمد بن علی فتال نیشابوری و سید ابوالفضل داعی بن علی سروی حسینی و شیخ ابوطالب حمزه بن محمد بن احمد بن شهریار خزینه دار مشهد مقدس علوی و حسین بن احمد بن طحال مقدادی حائری و امام موفق الدین حسین بن فتح واعظ بکرآبادی که استاد فقه شیخ محمود حمصی بوده و سید ابوالرضا راوندی و شیخ ابوالفتوح احمد بن علی رازی و شیخ امام ابو عبدالله محمد بن علی بن احمد نیشابوری و برادرش ابوالحسن علی بن علی نیشابوری و ابوعلی محمد بن فضل طبرسی این عده از سید فضل الله راوندی به بعد از مشایخ ابن شهر آشوب بوده اند و با همین سند از شیخ طوسی روایت کرده اند و گاهی هم به وسیله شیخ ابوالوفاء عبدالجبار بن عبدالله بن علی مقری رازی از شیخ طوسی روایت کرده اند .

شیخ منتجب الدین در فهرست می نویسد شیخ ابوالوفاء عبدالجبار رازی از فقهاء اصحاب ما بود و در شهرری بر مسند قرائت مستقر گردید و قاطبهی متعلمان از سادات و علماء از وی مستفید میشدند و او همگی کتابهای شیخ طوسی را نزد وی خوانده و نیز بدرس شیخ سلار و ابن براج حاضر گردیده و آثاری بتازی و پارسی از خود باقی گذارده و ما بتوسط شیخ امام جمال الدین ابوالفتوح خزاعی آثارش را از وی روایت میکنیم .

### (باب ۶)

در این باب بشرح احوال سایر از دستجات شیعه و سنی که نامشان با حرف واو و هاء آغاز شده می پردازیم .

(۱۲۲) ابو حذیفه واصل بن عطاء مدنی معتزلی ملقب به غزال بر وزن بقال (۱) .  
شهرستانی در ملل و نحل مینویسد واصل شاگرد حسن بصری بود علوم و اخبار را نزد او فرا میگرفت و هر دو در روزگار عبدالملک و هشام بن عبدالملک میزیستند و هم اکنون در مغرب زمین عده ای از واصلیها موجود اند و در سرزمین ادریس بن عبدالله حسنی که در روزگار ابوجعفر منصور دوانیقی خروج کرده میزیند و بنام واصلیه شهرت دارند .

و اعتزال نامبردگان از پیروان حسن بصری بر چهار پایه ی اساسی و چهارگون قاعده

(۱) گویند نظر به اینکه بیشتر اوقاتش را در بازار غزالان (دوک گران) بسر میبرد به لقب غزال یا غزالی شهرت یافت .

استوار است .

قاعده اول : صفات باریتعالی را از قبیل علم و قدرت و اراده و حیات صفات ذاتی میدانند و این قاعده در آغاز روشن نبوده واصل در تشریح و توضیح آن کوشش فراوان کرد و وجود دو خدا را که هر دو قدیم و ازلی باشند از این راه اثبات نمود و اظهار داشت کسی که صفت قدیمی که عین ذات نباشد برای خدا اثبات کند قائل بدو خدا بوده .

قاعده دوم : معتقد به قدر است و در اینخصوص از مرام معبد جهنی و غیلان دمشقی پیروی کرده و در پایداری این قاعده بیشتر از قاعده نفی صفات پافشاری نموده و گفته است باریتعالی حکیم عادلست و شایسته نیست شرارت و ستمکاری را بوی نسبت داد و ممکن نیست خلاف آنچه به بندگان خود امر میکند از آنها بخواهد و آنگاه آنان را مجازات نماید بنابراین خود بنده فاعل خیر و شر و ایمان و کفر و طاعت و معصیت بود و او خود پاداش دهنده ی فعل خود است و باریتعالی او را برانجام اعمال مزبور قدرت و توانائی داده تا آنجا که گوید :

در رساله ای که بحسن بصری انتساب داده شده در ذیل سئوالی که عبدالملک بن مروان در خصوص قدر و جبر از او نموده وی موافق با مرام قدریها پاسخ داده و با آیاتی از کتاب خدا استدلال کرده و نیز برای اثبات آنها از ادله ی عقلیه نیز کمک گرفته .  
لیکن باید گفت رساله ی مزبور اثر واصل بن عطاست زیرا حسن در مسئله قدر مخالف با پیشینیان نبوده و خیر و شر را بقدرت خدا میدانسته زیرا کلمه قدر بهمان معنی که حسن معتقد بوده اجماعی آنهاست .

و شگفت اینجاست که وی لفظ قدر را که در خبر آمده بمعنی بلا و عافیت و شدت و راحت و صحت و مرض و مرگ و حیات و امثال اینها از افعال خدا آورده و بمعنی خیر و شر و حسن و قبح که مربوط به افعال بندگان باشد نگرفته بهمین مناسبت معتزلیها رساله ی مزبور را جزو آثار خود دانسته اند .

قاعده سوم : عقیده ی بمنزلت بین المنزلتین است و سبب این عقیده این بود روزی شخصی با حسن بصری ملاقات کرده گفت در روزگار ما مردمی بظهور رسیده اند که مرتکبان گناهان کبیره را تکفیر میکنند و معتقداند گناه کبیره بمنزله ی کفر است که انسان مسلمان هر گاه مرتکب آن شود از دین اسلام بیرون می رود و این عده را وعیدیه خوارج می نامند و عده ی دیگر معتقدند گناهان کبیره زیانی بایمان وارد نمی آورد بلکه عمل را رکن ایمان میدانند و میگویند همچنانکه اطاعت حق در صورت کفر نافع بحال کافر نمیباشد گناه هم

تحصیل آن عاجزند و یکی باطلی است که تحصیل آن بحال دانشمند فائده‌ای ندارد .  
( باب ۷ )

در این باب بشرح احوال دانشمندان برگزیده شیعه که آغاز نامشان با حرف یاء دو نقطه شروع شده میپردازیم .

( ۱۲۸ ) ابومحمد یحیی بن حسین علوی نیشابوری .

بطوریکه از معالم ابن شهر آشوب نقل شده ابومحمد از مردم بنی‌زیاده و از زهاد و متکلمان روزگار خود بوده از آثار او المسح علی‌الرجلین است که کتابی بزرگ و ارزنده میباشد و دیگر ابطال‌القیاس و کتاب توحید و سایر ابواب اصول و کتابهای چندی در امامت که از آنها نام نبرده است .

سید ابوالحسین یحیی بن حسین بن اسماعیل نسابه از حفاظ و ثقات روزگار خود بوده .

منتجب‌الدین و ابن شهر آشوب از وی نام برده‌اند و کتاب انساب آل ابیطالب را از آثار او نوشته‌اند .

شیخ طوسی در رجال خود نیز اثر مزبور را بوی نسبت داده و اظهار داشته ابن اخی طاهر از وی روایت کرده .

( ۱۲۹ ) ابوالحسین یحیی بن حسن بن حسین بن علی بن محمد بن بطریق حلی معروف به ابن بطریق .

امل‌الامل مینویسد ابن بطریق عالمی فاضل و محدثی فقیه و ثقه‌ای صدوق بوده .  
آثاری داشته از جمله : العمده ، المناقب ، اتفاق صحاح‌الاثار فی امامه‌الائم‌الاثنی عشر ، الرد علی اهل‌نظر فی تصفح ادله‌القضاء والقدر ، نهج‌العلوم الی نفی‌المعدوم که معروف به سؤال حلبیهاست ، تصفح‌الصحیحین فی تحنیل‌المتعتین ، خصائص و امثال اینها از آثار دیگر .

سب‌دفخار بن معد از وی روایت میکند و شهید اول بتوسط محمد بن جعفر مشهدی سابق‌الذکر از وی روایت مینماید و مینویسد مشهدی نامبرده همه‌ی کتابهای ابن بطریق را نزد وی خوانده .

مؤلف گوید یکی از فضلاء سادات در حاشیه‌ایکه بر امل نوشته اظهار داشته نام کتاب خصائص ، خصائص‌الوحي‌المبین فی مناقب امیرالمؤمنین است در این کتاب آیاتی که به اعتراف مخالفان در شان امیرالمؤمنین نازل شده‌اند و صحاح اهل سنت درستی ورود آنها

و هم گویند طریقه مذکور را از حسن بن ابی الحسن بصری آموخته و باده قاعده از اصحاب وی اعتزال جسته .

(۱۲۳) ابوالسعادات سید هبه‌الله بن علی بن محمد بن علی بن عبدالله بن حمزه بن محمد بن عبدالله بن ابی الحسن بن عبدالله امین بن عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام معروف به ابن شجری .  
از یاقوت نقل شده ابن شجری فاضلی کامل و ادیبی لغوی و نحوی متبحر بود نظریه اینکه از طرف مادر به بیت الشجری انتساب یافت بدان لقب معروف شد .  
مؤلف بغیه گفته ابن شجری در علم عربیت و شناخت لغت و اطلاع از اشعار و ایام و احوال عرب یکتای زمان و فرید دوران و در فضل و ادب و کمال بی نظیر بود  
ابن شجری در فنون ادبیه از شاگردان ابن فضال و خطیب تبریزی و سعید بن علی سلماسی و ابومعمر بن طباطبای علوی بوده و فن حدیث را از ابوالحسن صیرفی استفاده کرده .  
ابن شجری مدت هفتاد سال بر مسند تدریس برقرار بود و تاج‌الدین کندی و گروه بسیاری از محضر او بهره‌ور گردیده‌اند و در ضمن تدریس امور نقابت طالبیها را به عهده داشت .

آثار او الامالی ، الانتصار در این کتاب در مقام مبارزه با ابن خشاب برآمده و از خود مدافعه نموده الحماسه در برابر حماسه ابوتمام طائی تالیف کرده و کتاب نمکین و ارزنده‌ای است و مطالب بی سابقه و نیکوئی در آن ایراد نموده .  
ابن شجری در علم نحو آثاری از خود بیادگار گذارده از قبیل ما اتفق لفظه و اختلف معناه ، شرح لمع ابن جنی ، شرح تصریف ملوکی و امثال اینها .

ابن شجری در ماه رمضان سال ۴۵۰ (تن) متولد شده و در ششم رمضان سال ۵۴۲ (ثب) در بغداد درگذشت یکی از شعراء عصر خطاب بوی گفته: (۱)

یا سیدی انفی اعیذک من      بظم قریض تصدی به الفکر  
مالک من جدک النبی سوی      انک لا ینبغی لک الشعر

ای آقای من ترا از سرودن شعر پناه میدهم و آرزومندم اندیشه خود را در میدان شعر بجولان نیاوری زیرا به یقین میدانم از جد بزرگوارت تنها ارثی که برده آنست که

(۱) دو شعر فوق از ابومحمد حسن بغدادی مریمی است که از شعراء آن عصر

بوده و با ابن شجری اختلاف داشته .

سرایندگی شایسته تو نمیباشد فاضل شمنی در حاشیه مغنی می‌نویسد شریف ابوالسعادات هبه‌الله بن علی حسنی بغدادی معروف به ابن شجری پیشوائی در نحو و ادب بوده و همه فضائل و کمالات را دارا گردیده در رمضان سال ۴۵۰ متولد شده و در رمضان سال ۵۴۲ در گذشته و در کرخ بغداد مدفون گردیده .

آنگاه که زمخشری بعزم بیت‌الله وارد بغداد گردیده به دیدار وی نائل آمده و با او در مسائل ادبی بگفتگو پرداخته .

(۱۲۴) ابوالقاسم بهاء‌الدین هبه‌الله بن عبدالله بن سیدالکل قفطی شافعی (۱) . سیوطی مینویسد قفطی سال ۵۹۹ هجری و یا ۶۰۰ و یا ۶۰۱ متولد شد و در قوس، فنون فقه را از شیخ مجدالدین قشیری فرا گرفته و اصول را از قاضی شمس‌الدین اصفهانی آموخته و در فقه و اصول و نحو و فرائض و جبر و مقابله استاد بوده و سماع حدیث و امور مربوط بدان را از ابوالحسن علی بن هبه‌الله بن سلامه و دیگران نموده و به نشر احادیث پرداخته و ریاست محدثان و امور مذهبی در عهده او بوده و مسند داوری اسنا را در اختیار داشته و از قدرت خود کمال استفاده را کرده و بنشر رویه اهل سنت پرداخته و از اینراه با مردم آنجا که شیعه بوده‌اند بسرخستی ادامه داده و کتاب النصایح المفترضه فی فضایح الرفضه را تالیف کرده و شیعیان آنسرزمین چندین بار بنابودی او کمر همت بستند متأسفانه بر اثر عدم اتحادیکه همواره بین شیعیان وجود داشته کاری از پیش نبرده بلکه عده‌ای هم بدست او توبه کرده به آئین سنت گرویدند شاگردان او بسیار بوده‌اند از جمله شیخ تقی‌الدین بن دقیق‌العید و ضیاء بن عبدالرحیم را نام برده‌اند .

آثار او تفسیر قرآن تا سوره مریم ، شرح‌الهدای در فقه در پنج مجلد شرح عمده طبری شرح مختصر ابوشجاع ، شرح مقدمه مطرزی در نحو ، الانباء المستطابه فی فضل الصحابه و القرابه ، کتابی در ثناء قرابه بر صحابه و ثناء صحابه بر قرابه ، تالیفی در فرائض و جبر و مقابله و امثال اینها .

تقی بن دقیق‌العید او را بزرگوار میدانست و سال ۶۹۰ هجری از موطن خود بدیدار وی شتافت .

قفطی اظهار میداشت از بیست علم کمال اطلاع را داشتم که متأسفانه بر اثر عدم

(۱) قفط قاموس می‌نویسد بکسر قاف نام شهریست در صعید مصر و از موقوفات علویهاست که از روزگار امیرالمؤمنین علی (ع) برای سادات و علویها وقف شده .

باطلاع رسانید ہمگی عالم و فاضلند ہرگاہ یکی از حاضران در فنی استاد باشد دیگری در فن دیگر استاد است خواجہ پرسید کدام یک از حاضران در اصول الدین و اصول الفقہ اعلم از دیگرانست؟ محقق بجانب پدر من سدیدالدین یوسف بن مطہر آتی الذکر و فقیہ مفیدالدین محمد بن جہیم اشارہ کرد و افزود اینان در این دو رشتہ اعلم از حاضرانند شیخ یحیی کہ در ردیف حاضران بود از طرز رفتار و معرفی محقق کہ پسر عمویش بود ناراحت شدہ نامہی عتاب آمیزی بوی نوشتہ و در ضمن آن باشعار و مطالب عتاب خیز کہ ما در شرح حال محقق حلی بنقل از اجازہی شیخ حسن بدانہا اشارہ نمودیم .

مؤلف گوید از آثار ابن سعید کتاب ارزندہ ایست در فقہ کہ ہم اکنون در اختیار فقہاء ما می باشد و بنام نزهة الناظر فی الجمع بین الاشباہ والنظائر معروفست و کتاب مزبور نزدیک بہ سہ ہزار بیت بودہ است .

مؤلف لؤلؤہ مینویسد از مشایخ علامہی حلی قدہ نجیب الدین یحیی بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید ہذلی است کہ پسر عموی محقق نجم الدین حلی سابق الذکر می باشد یحیی بنام جدش سعید معروف شدہ و در عبارات اصحاب از او بہ یحیی بن سعید نام میبرند و نام و لقبش از نام و لقب جدش یحیی اکبر اقتباس شدہ .

علامہ در اجازہی بنی زہرہ مینویسد ابن سعید زاہدی پرهیزکار بودہ پس از این بنقل عبارات ابن داود کہ پیش از این ترجمہ شد پرداختہ و مینویسد ابن سعید در ثلث اول شب عرفہ سال ۶۸۹ ہجری بدرود حیات گفت .

(۱۳۱) جمال الدین یوسف بن حاتم شامی عاملی .

امل الامل مینویسد نامبردہ فاضلی فقیہ و پارسا بود آثاری از او بیادگار است از جملہ الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین (ع) نسخہای از آن کتاب نزد ما موجود است (۱) . جمال الدین از جعفر بن حسن بن سعید معروف بہ محقق حلی و از ابن طاوس روایت میکند .

در رجال محدث نیشابوری نوشتہ جمال الدین فقیہی محدث بود و کتابی بنام الدر النظیم فی مناقب الائمة اللہامیم تالیف کردہ در این کتاب از مدینة العلم صدوق و امثال آن از کتابہای معتبرہ نقل کردہ و نیز کتاب الاربعین من الاربعین از آثار اوست . جمال الدین یوسف بن حماد .

(۱) فوائد الرضویہ مینویسد ہبہ اللہ مولوی ہمہی اربعین را در مجموع الرائق ایراد کردہ .

در حالیکه عاصی مؤء من باشد مضر بایمان او نخواهد بود و اینان را مرجئه میخوانند .  
اینک عقیده تو دربارهی ایندو طائفه چیست و ما با آنها چگونه رفتار کنیم؟ حسن  
در اندیشه فرو شد و پیش از آنکه پاسخی بدهد واصل بن عطا که حضور داشت اظهار داشت  
عقیدهی من آنستکه مرتکب گناه بزرگ نه مؤء من مطلق است و نه کافر مطلق بلکه در منزلهای  
بین المنزلتین قرار گرفته که نه مؤء من است و نه کافر .

سپس بکنار یکی از استوانههای مسجد قرار گرفته و پاسخ خود را برای پیروان حسن  
شرح میداد ، حسن گفت اعتزال عنا واصل ، واصل از ما دور شد از آنروز واصل و پیروانش  
را معتزلی نامیدند .

قاعده چهارم : عقیده وی دربارهی اصحاب جمل و صفین آن بود که در هر دودسته  
یکی از آنها لاعلی التعیین خطاکارند یعنی یا علی خطاکار است یا طلحه و زبیر در اصحاب  
جمل یا علی خطاکار است یا معویه در اصحاب صفین و همچنین دربارهی عثمان و قاتلان او  
میگفت یکی از آنها لاعلی التعیین فاسقاند .

چنانچه یکی از دو لعنت کننده لاعلی التعیین فاسقاند و تنها کاری که با چنین  
مردمی میتوان کرد آنستکه شهادت آنان پذیرفته نیست بهمین مناسبت شهادت علی و  
طلحه را درباره پر سبزی هم قبول نداشت و علی و عثمان را خطاکار میدانست .

باری واصل رئیس معتزلیها بود و عمرو بن عبید از وی پیروی میکرد و تفسیق اصحاب  
جمل را تا آنجا ثابت میدانست که اگر علی یا یکی از لشکریانش و همچنین طلحه شهادت  
دهند شهادتشان پذیرفته نبوده و هر دو جهنمی اند .

عمرو بن عبید از روایت حدیث و معروف به زهد بود و واصل مرد فاضل و ادیبی  
بود (۱) .

سپس گفته هذیلیها پیروان ابوالهزیل حمدان علاف شیخ معتزله و مقدم بر دیگران  
است و او طریقهی معتزله را برای خواهندگانش تقریر میکرد و با مخالفان این طریقه بمبارزه  
میپرداخت .

ابوالهزیل طریقه اعتزال را از عثمان بن خالد طویل و او از واصل بن عطا بدست  
آورد و گویند خود واصل طریقه مزبور را از ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه فرا گرفته

(۱) از آثار واصل الخطیب در توحید و طبقات اهل العلم والجهل والمنزلة بین

المنزلتین را نام برده اند و سال وفاتش را ۱۳۱ در سن ۵۱ سالگی نوشته اند .

را در شان آنحضرت تایید کرده اند ایراد نموده .

در یکی از کتابهای اجازات کنیہی او را ابوزکریا و انتسابش را اسدی حلی و در دیگری لقبش را شمسالدین و شرفالاسلام نوشته .

و در یکی از مواضع کتاب عمدہی او را بدین نام معرفی کرده العمده فی عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار و در آغاز آن ذیل فصول کتاب و عدد احادیث آن مینویسد :  
ابوسعید خدری از پیمبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت کرده فرمود کسیکہ بخاطر بینائی امت من چهل حدیث از سنت مرا حفظ کند و انتشار دهد روز رستاخیز او را بشفاعت خود بہ بہشت خواہم برد .

عبدالله بن عمر گفته رسول خدا (ص) فرمودہ کسیکہ چهل حدیث از من برای افرادی کہ مرا در نیافتہ اند نقل کند در ردیف دانشمندانست و روز قیامت در جملہ شہیدان خواہد بود و کسیکہ عمدا سخن و حدیثی را بمن نسبت دہد جایگاہ او از آتش پرخواہد شد .  
پس از این مرقوم داشتہ کتاب مزبور مشتمل بر نہصد و سیزدہ حدیث صحیح بودہ کہ ہمگی مسلمانان صحت آنها را اعتراف دارند زیرا شیعه و سنی ہمہی آنها را از احادیث سنن نبوی میدانند و نیزہ شیعه درستی آنها را تایید نمودہ بنا بر این بر ما کہ بہ تالیف آنها پرداختہ ایم و بر آنها کہ احادیث مزبور را از طریق ما روایت میکنند بہشت واجب است زیرا بمقتضای دو حدیث فوق کسیکہ چهل حدیث نقل کند بہشت بر او واجب میشود اینک احادیث کتاب حاضر چندین برابر حدیث مزبور است و ہمگی آنها بطوریکہ گفتیم از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شدہ .

آری ابن بطریق مصداق شعر معری است کہ میگوید :

و انی و ان کنت الاخیر زمانہ      لات بمالم تستطعہ الاوائل  
اگرچہ روزگار مرا بتاخیر انداخت لیکن حقایقی را آوردم کہ پیشینیان تاب آوردن  
آنها را نداشتند .

ابن بطریق حداکثر از عمادالدین محمد بن قاسم طبری روایت میکند و او ہم از شیخ ابوعلی ابنالشیخ روایت می نماید .

شیخ یحیی بن محمد بن یحیی بن فرج سوراوی (۱) .

سوراوی از حسین بن ہبہاللہ بن رطبہ از شیخ ابوعلی ابنالشیخ روایت میکند و شیخ

(۱) امل مینویسد سوراوی از ابن شہر آشوب روایت میکند .



یوسف آتی الذکر واواز علامه حلّی از سوراوی روایت می نماید و بوسیلهی برخی از مشایخ از ابن بطریق روایت میکند .

مؤلف گوید بطوریکه از قاموس استفاده میشود بطریق بروزن کبریت از جمله مناصب رومیانست و بکسی میگویند که دههزار نفر سرباز تحت نظر و ریاست او باشند و ترخان بکسی میگویند که پنجهزار نفر سرباز تحت نظر او اداره شود و قومس بکسی میگویند که دویست نفر سرباز را اداره کند (۱) .

(۱۳۰) ابوزکریا یحیی بن سعید بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید هذلی از فضلاء عصر خود بوده است (۲) .

بمقتضای آنچه را در نوشتهی ابن طاوس دیدهام نامبرده معالم ابن شهر آشوب و کتابهای دیگر اعلام شیعه را از ابن سعید روایت میکند و علامه حلّی کتاب الجامع الشرایع و امثال آن از آثار دیگرش را از وی روایت مینماید و مینویسد ابن سعید دانشمندی از دنیا گذشته و پارسا بود .

ابن داود مینویسد یحیی بن احمد بن سعید استاد امام و علامه ماست که زاهدی پیشوا و مورد توجه اعلام عصر بوده و از همگی فنون ادبیه و فقهیه و اصولیه برخوردار بوده و از همه فضلاء عصر پرهیزکارتر و بی اعتنا تر به امور دنیوی بود .

ابن سعید آثاری که مشتمل بر بسیاری از فوائد علمی بوده تالیف کرده از جمله الجامع للشرایع در فقه و المدخل در اصول فقه و امثال اینها و سال ۶۸۹ هجری وفات یافته انتهی (۳) . مؤلف امل پس از مطالب فوق مینویسد شیخ حسن صاحب معالم و دیگران نوشتهاند نجیب الدین یحیی بن احمد بن حسن بن سعید پسر عموی محقق جعفر بن حسن بن سعید حلّی است .

علامه حلّی در اجازه خود مینویسد شیخ اعظم خواجه نصیرالدین محمد بن حسن طوسی که وزارت هولاکو را بعهدده داشته از طرف او بسرزمین عراق رفت در حله که بافقهاء آنسرزمین ملاقات کرد از محقق حلّی پرسید دانشمندترین حاضران چه کسی است؟ محقق

(۱) وفات ابن بطریق در ریحانه پنجم سال ۶۰۰ هجری آورده شده .

(۲) نام پدرش احمد است و سعید نام حد اوست که بدین نام شهرت یافته .

(۳) در امل طبع بغداد و رحال ابن داود طبع تهران سال وفات او را ۶۹۰ نوشتهاند

ممکن است نسخه اصل که مؤلف داشته ۶۸۹ بوده .

مذاکرہ از خاطر محو شدہ .

قفطی سال ۶۹۷ ہجری در اسنا درگذشت .

(۱۲۵) ابوعلی ہشام بن ابراہیم کرنبای انصاری .

با اصمعی و ہمسنگان او نشست و برخاست می نمودہ و از ایام عرب و لغات آنها بر خوردار بودہ و فضل بن حباب از وی روایت می کردہ آثار او الحشرات ، الوحوش ، النبات ، خلق الخیل عبدالصمد بن معدل در نکوہش او گفتہ :

و لم تر ابلغ من ناطق اتته البلاغہ من کرنبا

من گویندہ بلیغی را برتر از کرنبا ندیدہ ام ، یعنی نہ .

(۱۲۶) ابو عبداللہ ہشام بن معویہ ضریر کوفی .

سیوطی مینویسد ابو عبداللہ یکی از برجستگان شاگردان کسائی بودہ .

مقالہای در نحو ، مختصری در نحو ، الحدود ، القیاس از آثار اوست و سال ۲۹۰ ہجری وفات یافتہ .

(۱۲۷) ابوالولید ہشام بن احمد بن ہشام بن خالد بن سعید کاتب معروف بہ ابن

الوقشی .

سیوطی مینویسد ابن الوقشی از مردم طلیطلہ بود و از احکام و حدیث و فقہ و نحو و شعر و خطابہ و منطق و ہندسہ و زیج اطلاع داشتہ سال ۴۰۸ ہجری متولد شدہ و بہ درس ابو عمر ظلمنکی و ابو عمر سفاقی و ابو عمر بن حداد و دیگران حضور می یافتہ و بہ منصب داوری برقرار بودہ .

ابن وقشی از معاصران خود در لغت و نحو و معانی اشعار و عروض و کتابت داناتر بودہ و سرایندهای فقیہ بشمار است و از فرائض و حساب و ہندسہ اطلاع داشتہ و از آراء حکماء مطلع بودہ و دربارہ او همان میگوئیم کہ شاعر گفتہ :

و کان من العلوم بحیث یقزی لہ فی کل فن بالجمیع

از دانائی بیپایہی رسیدہ کہ میتوان گفت از ہمہ علوم برخوردار بودہ ، ابن وقشی روز

دوشنبہ بیست و ہشت جمادی الاخرہ سال ۴۸۹ در دانیہ وفات یافت از اوست نکت الکامل مبرد از اشعار اوست :

برج بی ان علوم الوری اثنان ما ان لہما من مزید

حقیقہ یعجز تحصیلہا و باطل تحصیلہ لا یفید

چنان فہمیدم دانشہای مردم از دو بخش بیرون نیست یکی حقیقی است کہ از

(ص) مشرف شد در بازگشت عازم قطیف شد و چندی در آنجا به تحصیل کمالات پرداخت و پس از ویرانی بحرین و استیلاء عرب و سایر از دستجات مختلف از محل خود قطع علاقه کرده به ایران مسافرت کرد و مدتی را در کرمان و پس از آن بشیراز و اصطهبانات بسربرد و همه جا به تدریس و تالیف اشتغال داشت اخیراً بکربلایمعلی مشرف شد و در آنسرزمین شرف مکین به تصنیف و تالیف مشغول میشد و بعبادات و طاعات حق میپرداخت تا اجل محتوم در رسید و از سرای عاریت بجوار رحمت حضرت کردگار نائل گردید .

آثار او حدائقالناضره فی احکام العتره الطاهره کتاب ارزنده ایست که مانند آن تالیف نشده همگی اقوال و اخباریکه از ائمه اطهار رسیده در آن گرد آورده و از آنجا که به رویه اخباریها تمایل داشته کمتر به استدلال پرداخته و از ادله اصولیه که امهات ادله فقهیه و پایه های اساسی ادله شرعیه اند استفاده ننموده همه کتاب عبادات به استثنای کتاب جهاد و اکثر معاملات آن تا اواخر طلاق تکمیل شده و مخصوصاً بتالیف کتاب جهاد اقدام نکرده زیرا نفع چندان بر آن مترتب نبوده و وقتی را بدون جهت فرامیگرفته که ممکن بوده باصرف آن بکار بهتری بپردازد و در اینخصوص از برخی از علمای بنام پیروی کرده ۲ سلاسل الحدید فی تقییدبن ابی الحدید و رد بر اظهارات او در شرح نهج البلاغه در آغاز اینکتاب مقدمه مفصلی در خصوص امامت ایراد کرده که میتوان آنرا کتاب مستقلی نام برد پس از آن گفتار او را که درباره امامت و خلافت و احوال صحابه در شرح مزبور آورده ایراد کرده و پاسخ داده مجلد اول اینکتاب و اندکی از مجلد دومش بپایان رسیده ۳ - الشهاب الثاقب در بیان معنی ناصب و مطالب مربوط بدان . ۴ - الدرر النجفیه من الملتقطات الیوسفیه کتابی است در نهایت خوبی مشتمل بر علوم و مسائل و فوائد و رسائل و بالاخره جامع تحقیقات شریفه و تدقیقات لطیفه است .

۵ - النفحات الملکوتیه در رد متصوفه و دسته از ترهات و برخی از خرافات آنها در اینکتاب ملامحسن فیض را از صوفیه قلمداد کرده و گفتاری از او نقل نموده و به خیال خود رد کرده . ۶ - تدارک المدارک حاشیه ایست بر مدارک و غفلتهائیکه برای سید صاحب مدارک رخ داده یک مجلد از آن که مشتمل بر کتاب طهارت و صلوات بوده بانجام رسیده . پس از این بنام برخی از کتابها و رساله های او بشرح زیر پرداخته اعلام القاصدین الی مناهج اصول الدین . ۸ - معراج النبیه فی شرح من لایحضره الفقیه . ۹ - الخطب للجمعات والاعیاد . ۱۰ - جلیس الحاضر و انیس المسافر کتاب کشکول است (۱) . ۱۱ - اجوبه المسائل (۱) اینکتاب سابقاً در هند و اخیراً در سه محل در نجف اشرف بطبع رسیده و کتاب سلافاً البهیة در شرح احوال ابن میثم در مجلد اول آن آورده شده .

نامہ تان برمیآید متوجہ بہ ماست دو نفر از بزرگان تان را بحضور ما گسیل دارید .

ماموران با فرمان هولاکو وارد حله شده با سدیدالدین و سایر از سرشناسان حله ملاقات کرده فرمان امیر را با اطلاع آنها رسانیده نامبردگان کہ از سرانجام کار خود بی خبر بودند از حضور بدربار هولاکو ترسیدند پدرم گفت اگر من یکتن بحضور امیر بیایم کافی است؟ گفتند آری، پدرم همراه آنها عازم سراپردہی هولاکو شد بمجردیکہ بہ حضور وی رسید با توجہ باینکہ هنوز بغداد فتح نشده و خلیفہ بہ قتل نرسیدہ .

هولاکو بوی گفت چگونه پیش از آنکہ از سرانجام کار خود و خلیفہ و امیرتان باخبر شوید بہ مکاتبہی با من اقدام کردید و حاضر شدید با من ملاقات نمائید و چگونه از مصالحہ با من خود را از شمشیر خون آشام من ایمنی دادید؟

پدرم در پاسخ گفت علت اقدام ما بدین امر مهم روایتی بودہ کہ از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در اختیار ما قرار گرفته .

آنحضرت در خطبہی زوراء فرمودہ میدانید زوراء کجاست؟ سرزمین شورہزاریست کہ در آن بناہای رفیع برپا میشود و مردم زیادی در آنجا زیست میکنند فرزندان عباس آنجا را مقر خلافت خود قرار میدهند و گنجینہ خود میسازند و خانہ لہو و لعب خود مقرر میدارند و از هیچگونہ ستمی در آنجا خودداری نمیکنند و پیشوایان بدکار و وزیران خیانتکار و امیران فاسق و عدهای از ایرانیان و رومیان بکمک آنها برمیخیزند امر بمعروف و نہی از منکر نمی نمایند در روزگار آنها مردہا بمردها و زنہا بزنها اکتفا می نمایند در چنین ہنگامہ غم آسا کہ اندوہ و نالہ سراپای مردم را فراگرفته وای بر مردم زوراء (بغداد) از حملات پی در پی ترک آنان مردمی هستند تنگ چشم صورتہاشان مانند سپرہای طوق دار است جامہ ہاشان از آہن ہمگی جوانہای امردند پیشاپیش آنها پادشاہی است کہ از سرزمین خود آنها برخاستہ بلند صداست و نیرومند و بلندہمت بہر دیاری کہ گذارش افتد آنجا را فتح میکند و پرچی علیہ او باہتزاز نیاید جز اینکہ بدست او سرنگون گردد، وای وای بر آنها کہ با وی درآویزند و بہمین ترتیب بگذرانند تا بر مردم شہرہا پیروزی پیدا کند .

آنگاہ کہ صفات پادشاہ مزبور را خواندیم ہمہی آنصفت را در وجود شما یافتیم بشما امیدوار گردیدہ و درگاہ شما را محل آرزوی خود قرار دادیم .

هولاکو از مراتب فوق اطمینان پیدا کرد دل و زبان مردم حله یکی است بہ ہمین مناسبت فرمانی بنام پدرم صادر کرد و دل مردم کوفہ آرامش یافت و دانستند از سطوت ترک دراماند انتہی .

مؤلف گوید تا بحال نداستم دو فقیهی که در حله همراه با پدر علامه بودند و علامه در کشف الیقین آنرا بنام سید مجدالدین بن طاوس و ابن ابی العز نامبرده است کیستند و شرح حالشان در کجاست .

از تضعیف کتابهای اجازات و رجال بدست میآید علامه حداکثر مطالب فقه و اصول را از پدرش سیدالدین فرا گرفته و روایت مشهور علامه نیز مستند به پدرش سیدالدین نیست بلکه از رسالهی پاسخهای علامه به پرسشهای سید مهنا استفاده میشود سیدالدین دانشمندی در کمال فضل و دانش بوده و در بسیاری از علوم بر معاصرانش برتری داشته . سید مهنا می پرسد چه میفرماید بزرگ شیعه هرگاه کنیزکی مشترک در میان عدهای بوده باشد و آنان وطی کنیزک را برای یکی از مشترکان تحلیل نمایند آیا برا و حلال میشود یا نه ، و در صورتیکه حلال باشد حلیت آن از دوراهست یکی ملک و دیگری تحلیل و یا حلیتش بیکی از دو امر است ؟ .

علامه در پاسخ مینویسد در حلیت چنین کنیزکی اختلاف است اقوا آنستکه بروی مباح است و حق تصرف در آنرا دارد .

بخاطر دارم شبی پس از رحلت پدرم ویرا در روء یا دیده مانند روزگار زندگانی مجلس بحث تشکیل داده و من در برابر او نشستهام از همین مسئله گفتگو شد و اظهار داشت مسئله مزبور مورد اختلاف اعلام است سیدمرتضی حلیت آنرا منع کرده شیخ طوسی وطی کنیزک را تجویز نموده .

من گفتم حق با سیدمرتضی است ، پدرم پرسید چرا ؟ گفتم برای اینکه سبب بضع شایسته برای تبعیض نمیباشد باینمعنی گفته نمیشود زوجتک یا انکحتک بعض هذه الجاریه و ما بقی آن به ملکیت برای تو مباح باشد ، پدرم گفت این استدلال درست نیست زیرا ما نمی گوئیم هرگاه مالک بعض آن شد برخی از آن حلال و برخی از آن حرام شده بلکه اگر کمترین جزء آن در ملک او باشد همهی آن برای غیر ، حرام شده و تحلیل مبیح جمیع است نه بعض آن .

(۱۳۳) شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بن احمد بن صالح بن احمد بن عصفور درازی بحرانی مؤلف حدائق ناضره و در رنجفیه و لوء لوء البحرین و امثال اینها از آثار ارزندهی دیگر که مطالعهی آنها موجبات لذات روحانی را بوجود می آرایند و دیدگان را روشنائی تازه ای میدهند .

در میان اعلام شیعه عالمی به پایهی او نبوده که از حداکثر مکارم اخلاق برخوردار

شیخ احمد احسائی و سید امیر عبدالباقی فرزند امیر محمد حسین حسینی اصفہانی دختر زادہ ملا محمد باقر مجلسی قدہ یکی از بستگان مجلسی اول در کتابی کہ بمنظور خلاصہ لوء لوء البحرین تالیف کردہ ذیل احوال شیخ یوسف مینویسد نامبردہ فاضل علامہ و نحیر فہامہ بود کتاب حدائق از آثار اوست .

در حیات و ممات افتخار مجاورت مرقد مطہر حضرت سیدالشہداء را داشت سال ۱۱۰۷ متولد شد و سال ۱۱۸۶ ہجری درگذشت و گمان میکنم ماہ وفاتش ربیع الاول بودہ . و بالاخرہ فاضلی دانشمند و محقق برومند بودہ کہ از ہمگی علوم عقلی و نقلی برخوردار گردیدہ حشرہ اللہ مع من دفن فی جوارہ .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال فاضلترین علماء بحرین شیخ احمد بن محمد بن یوسف کہ در طاعون سال ۱۱۰۲ ہمراہ دو برادر بزرگوارش درگذشتہ بہ تاریخ شہرہای بحرین اشارہ کردیم .

#### (باب ۸)

در این باب بشرح احوال طبقات دیگر از شیعه و سنی کہ آغاز نامشاہ با حرف یاء دو نقطہ شروع شدہ می پردازیم .

(۱۳۴) ابوزکریا یحیی بن زیاد بن عبداللہ بن مروان دیلمی نحوی ملقب بہ فراء . سیوطی در بغیہ مینویسد فراء پس از کسائی دانشمندترین نحویہای کوفہ بودہ کہ محصلان ادبیات بحضور او می شتافتند و بنظرات او کمال اعتماد را داشتند . فراء از شاگردان یونس بودہ و کوفیہا معتقداند حداکثر کمالات خود را از او فراگرفتہ بصریہا ادعای نامبردگان را در اینخصوص نپذیرفتہ اند .

فراء علاقمند بہ فن کلام بود و تمایلی بہ مرام معتزلیہا از خود ابراز میداشت و مردی متدین و پرهیزکار و در عین حال خالی از تکبر و خودبینی نبود .

فراء نسبت بہ کتاب سیبویہ تعصب ویژه ای داشت چنانچہ شبہا در ہنگام خواب کتاب او را زیر سر میگذازد و میخوابید .

فراء دم از فلسفہ میزد و در آثار خود از الفاظ فلاسفہ کمک میگرفت و اصطلاحات آنان را بکار میبرد .

فراء حداکثر اوقات سال را در بغداد بسر میبرد و آخر سال بکوفہ میآمد و چہل روز زیست میکرد و آنچه در بغداد بدست آورده بود در میان بستگان خود پخش میکرد .

فراء ہزینہ زندگی را بسختی ادارہ میکرد و تا کاملاً گرسنہ نمیشد غذا نمیخورد و ہر

ابن دانشمند از مشایخ اجازات است و از سید رضی الدین بن قتاده روایت میکند و سید تاج الدین بن معیه کتاب تیسیر را از او روایت مینماید .  
 (۱۳۲) سیدالدین یوسف بن شرف الدین علی بن مطهر حلی پدر علامه حلی و استاد پیشین اوست در فقه و ادب و اصول و اخلاق پیش از این ذیل احوال محقق حلی قده نوشتیم آنگاه که خواجه نصیر طوسی وزیر هولاکو برای سرکوبی عباسیها بعراق آمد در حله با محقق حلی و سایر اعلام آنسرزمین ملاقات کرد اعلم بعلم کلام و اصول الفقه را از محقق جویا شد وی در میان شاگردان خود سیدالدین و مفیدالدین جهیم را معرفی کرد از معرفی محقق نمودار است سیدالدین در این دو رشته استاد بوده .

مؤلف امل مینویسد سیدالدین پدر علامه حلی قده فاضلی فقیه و متبحر بود فرزندش علامه اقوال او را در آثار خود متعرض شده و ما در زیر احوال فرزندش از وی ستایش نموده ایم .

مؤلف گوید در ذیل احوال علامه تنها بنقل ابن داود پرداخته و گوید پدر علامه فقیهی محقق و مدرسی عظیم الشان بود .

مؤلف گوید از جمله مطالب مهمی که در خور احوال سیدالدین میباشد و شایسته است ذیلا بنگارش درآید حدیثی است که علامه در کتاب کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین (ع) بمناسبت اطلاع آنحضرت از مغیبات ایراد کرده می نویسد از اخبار غیبی آنحضرت بنیان شهر بغداد و خلافت بنی عباس در آنجا و یادآوری از احوال آنها و سرنگون شدن خلافت آنها بدست مغول است روایت مزبور را پدرم نقل کرد و همان موجب سلامتی مردم کوفه و حله و مشهدین شریفین نجف و کربلا از چپاول و کشتار مغولها شد .

آنگاه که هولاکو به بغداد رسید پیش از آنکه بفتح بغداد دست پیدا کند مردم حله که از چگونگی حال و حمله های دلسوزا و خبردار بودند بقله های کوه و جاهای مرتفع پناهنده شدند (و بنا بترجمه بطرف حجاز روان شدند) تنها عده اندکی در حله باقیمانده از آنجمله پدرم و سید مجدالدین بن طاوس و فقیه بن ابی العز بودند این سه دانشمند رای دادند نامه ای به هولاکو نوشته که ما سر بر خط فرمان تو داریم و همه گونه تحت او امر تو قرار میگیریم و بالاخره تسلیم محضیم ،

نامه را بتوسط یکی از ایرانیان مقیم حله برای هولاکو فرستادند ، نامه برای هولاکو خوانده شد وی فرمانی صادر کرد و آنرا بتوسط دو تن از کسان خود بنام نگله و علاء الدین برای حلیها فرستاد و بماموران خود گفت بمردم حله بگوئید هرگاه دلهای شما چنانچه از

البحرانیه ، ۱۲ - رساله مناسک حج . ۱۳ - رساله‌ای در افضلیت تسبیح در دو رکعت اخیر نماز چهار رکعتی رساله‌ای در تحقیق معنی اسلام و ایمان ، رساله‌ای در انفعال آب قلیل بوسیله نجاست اینکتاب را بمنظور رد برملا محسن فیض نوشته ، رساله‌ای در اتمام صلوات در حریمهای چهارگانه رساله‌ای در رد بر قول سید داماد که در رضاع قائل بعموم منزلت شده رساله‌ای در منع جمع بین الفاطمیین این رساله مورد توجه اعلام واقع شده مروج بهبهانی چندین رساله و فرزندش آقا محمد علی و برخی دیگر از مشایخ زدهائی بر آن نوشته‌اند رساله در صلوات که شرح متنش از آثار خود اوست رساله‌ای منتخب از آن ، رساله‌ای در احکام میراث اجوبه مسائل شیرازیه ، اجوبه مسائل بهبهانیه اجوبه مسائل کازرونیه ، اجازه بزرگی بنام لواء البحرین این اجازه برای دو برادر زاده‌اش بنام شیخ خلف و شیخ حسین نگاشته و مشتمل بر ذکر حداکثر احوال علما و آثار و مدت عمر و تاریخ وفیات آنها از روزگار خودش تا زمان صدوق و کلینی ( ۱ ) و امثال اینها از رساله‌ها و اجازات و پاسخهای مسائل .

شیخ یوسف در ماه ربیع الاول سال ۱۱۸۶ درگذشت و شیخ مقدس شیخ محمد علی مشهور به ابن سلطان که از شاگردانش بود و همچنین شاگرد دیگرش حاج معصوم او را غسل داده و کفن کردند و استاد علامه مروج بهبهانی همراه با گروه بسیاری بر جنازه‌ی او نماز گزارد با آنکه در آن اوقات بر اثر حادثه ناگوار شهرهای عراق از ساکنان تهی بود در عین حال برای تجلیل از این عالم جلیل گروه بسیاری اجتماع کردند ویژه که مروج عظیم‌الشان برای نماز بر او اقدام نمود انتهى .

مؤلف گوید مراد از حادثه‌ی ناگوار بیماری طاعون بوده که همانسال سرزمین عراق را تهدید کرده و بطوریکه شنیده شده سرزمین عراق پیوسته باین بلیه گرفتار میشود و با فاصله‌ی هرسی سال یکقرن شرعی بیماری طاعون اعادنا لله و جمیع المومنین سرزمین عراق را فرا می‌گیرد .

و از کسانیکه متعرض شرح حال او شده‌اند شاگرد شاگردش محدث متعصب نیشابوریست وی در رجال کبیرش مینویسد شیخ یوسف فقیهی محدث و پرهیزکار بود کتابهای بسیاری دارد مشهورترین آنها حدائق ناضره در فقه والدرالنجفیه در نوادر و بطوریکه خود او در لواء البحرین مینویسد از جماعتی روایت میکرده از آنجمله ملا محمد رفیع گیلانی مقیم

( ۱ ) اینکتاب بطبع رسیده و اخیرا در نحف با حواشی بسیاری بطبع رسیده و تاریخ

اتمام آن یازدهم ربیع المولود سال ۱۱۸۲ در کربلا بمعنی بوده .



در مشهد مقدس رضوی در عین حال سند اصلی و مهم او اجازه‌ای است که از علامه مجلسی قده داشته .

و گروهی از او روایت میکنند از جمله میرزا محمد مهدی شهرستانی و استاد محدث ما علی بن موسی بحرانی که سال ۱۱۰۷ متولد شد و سال ۱۱۸۷ در جوار حضرت سیدالشهداء درگذشت و نزدیک بمرقد شهداء مدفون شد و ما نیز بتوسط عده‌ای از او روایت میکنیم ، بعضی از ادبا تاریخ فوتش را در مصرعی آورده قرحت قلب‌الدین بعدک یوسف .

مؤلف گوید سراینده ماده تاریخ مزبور سید سند سید محمد زینی منسوب به سید زین است که میگوید :

یا قبر یوسف کیف او عیت‌العلی  
قامت علیه نوائح من کتبه  
کحدائق العلم التي من زهرها  
پس از نه بیت که برخی از آنها ذکر شد در ماده تاریخ گفته :

مذغبت من عین الا نام فکلنا  
فقضیت واحد ذی الزمان فارخوا  
یعقوب حزن غاب عنه یوسف  
اقرحت قلب‌الدین بعدک یوسف (۱)

ای مرقد یوسف چگونه مقام عالی را در خود مدفون ساختی و آنچه در محلی آرام نداشت در خود مستقر گردانیدی کتابهای او بر او سوگواری می‌نمایند و از ستم و اندوه او که عالم علم را تیره ساخته شکوه میکنند مانند حدائق علم که از شکوفه‌های آن انگشتان دانشمندان گلهای رنگارنگ می‌چینند آنگاه که از دیده مردمان دورشدی همگی ما یعقوب وار در فراق تو اندوهناک گردیدیم آری تو یکتای روزگار بودی و در سوک تو گفتند قلب‌دین را پس از خودت جریحه‌دار ساختی .

مؤلف گوید از کسانی که از وی روایت کرده‌اند (۲) :

فاضل محقق ، علامه ملا محمد مهدی نراقی و سید مهدی بحر العلوم و شیخ محمد مهدی فتونی و شیخ احمد بن شیخ حسن بن شیخ علی بن خلف دمستانی شیخ اجازه‌ی

(۱) ماده تاریخ مزبور ۱۱۸۷ بوده و با تاریخ مزبور که قبلاً نقل شده و ۱۱۸۶ بوده موافقت نمیکند مگر بگوئیم جمله فقضیت واحد اشاره بحذف یکعدد از تاریخ مزبور باشد تا با تاریخ قبل موافقت نماید .

(۲) محقق اعرجی و صاحب ریاض نیز از او روایت میکنند و مرقدش در طرف پائین پای مبارک است

باشد و استقامت باطنی در وجود او حکمفرما باشد و از سلیقه‌ی منحصر بفردی که داشته بهره‌ور گردد و در علم و عمل رعایت اخلاق را بنماید و خود را بصفات پیشینیان از اعلام مابیاراید و از همه‌گونه ریاستهای عاری خودداری نماید .

شگفت از مروج بهبهانی است که رویه‌ی او را مورد انکار قرار میداده و حاضرین درس او را بباد ملامت می‌گرفته تا بجائیکه خواهرزاده‌اش صاحب ریاض از ترس وی پنهانی بدرس صاحب حدائق حضور می‌یافته و شبانه از مطالب ارزنده‌ی او بهره‌ور میگرددیده مرحوم حاج سید محمد باقر حجت الاسلام فقیه معاصر ما همان معامله را با صاحب حدائق داشته و کتاب او را مورد خدشه و ایراد قرار میداده و ایرادی که بروی می‌گرفته بدانجهت بوده که طریقه‌ی وی برخلاف طریقه مجتهدان بوده و با ادله‌ی اربعه آنان کتاب و سنت و اجماع و عقل که مدار اجتهاد آنها برآن ادله بوده مخالفت داشته .

از جمله دانشمندانیکه مفصلاً بشرح احوال او پرداخته شیخ فاضل جلیل ابوعلی محمد بن اسماعیل رجالی حائری است وی در کتاب منتهی المقال فی احوال الرجال مینویسد شیخ یوسف از قریه دراز یکی از قراء بحرین است وی عالمی فاضل و متبحری ماهر و متتبعی محدث و پارسائی عابد و راستگوئی دیندار و از اجله مشایخ معاصر و افاضل علماء متبحر است پدرش شیخ احمد از اجله شاگردان شیخ سلیمان ماحوزی است و او نیز عالمی فاضل و محقق مدقق و مجتهدی صرف بوده و بطوریکه فرزندش در اجازه مشهورش لواء البحرین اظهار داشته نسبت به اخباریها بنظر بدبینی مینگریسته .

شیخ یوسف نخست اخباری صرف بوده سپس طریقه متوسط بین اخباری و اجتهاد را برگزیده و میگفته سبک مزبور همان طریقه‌ایست که علامه مجلسی قده غواص بحار الانوار برای خود اختیار کرده است .

شیخ یوسف در لواء لواءه سال میلاد خود را ۱۱۰۷ هجری در دهکده ماحوز یکی از دیهات بحرین نوشته در آغاز کار از محضر پدرش استفاده کرده سپس بدرس علامه شیخ حسین ماحوزی حضور یافته .

شیخ حسین عالم عامل و فاضل کامل و مجتهد صرف بوده استاد علامه مروج اظهار میداشت نامبرده همواره اخباریها را مورد طعن و نکوهش قرار می‌داد و می‌گفت اخباریها آنهایند که گفتارشان با کردارشان یکسان نیست و کورکورانه از امثال خود پیروی میکنند . پس از او از درس شیخ احمد بن عبدالله بلادی و دیگر از علمای بحرین استفاده کرد و چندی بتحصیل ادامه داد سپس به حج بیت‌الله و زیارت مرقد مطهر حضرت رسول اکرم

چه را گرد آورده بود در اختیار یک فرزند که آنهم بی باک دوره گردی بود گذارد و گذشت . پدرش زیاد بنام اقطع شهرت داشت و دستش را در جنگ با حسین بن علی از دست داده بود ( ۱ ) و از آزادشدگان ابن ثروان بود و ابو ثروان از آزادشدگان بنی عباس .

آثار او : معانی القرآن ، البهائم فیما تلحن فیہ العامه ، اللغات المصادر در قرآن ، الجمع والتثنيه فی القرآن ، آله الكتاب النوادر ، المقصور والممدود ، فعل و افعال ، المذکر والمؤنث الحدود که مشتمل بر چهل و شش حد اعرابی بوده و امثال اینها فراء سال ۲۰۷ در سن شصت و هفت سالگی در راه مکه درگذشته سلمه بن عاصم گفته در آخرین بیماری به عیادت او رفتم مشاهده کرده عقل را از دست داده پریشان میگوید و اظهار میدارد ان نصبا فنصبا و ان رفعا فرفعا .

بعضی چند بیت زیر را از او یاد کرده و معتقداند جز اینها شعر دیگری نگفته :

لن ترانی لک العیون بباب	لیس مثلی یطیق ذل الحجاب
یا امیرا علی جریب من الار	ض له تسعه من الحجاب
جالسا فی الخراب یحجب فیه	ما راینا عمارة فی خراب

هرگز نخواهی دید دیدگانم را بدرخانه‌ای بدوزم و برای چون منی شایسته نیست زیر بار ذلت بروم ای امیری که یک جریب ( هزار متر مربع ) زمین را به اختیار گرفته و نه نفر پاسدار و دربان برای آن تعیین کرده و در خرابه‌ای یعنی دنیا برای خود قرارگاه درست کرده‌ای با آنکه تابحال ندیده‌ایم کسی در خرابه‌ای برای خود بنیانی بسازد انتهی .

مؤلف گوید منظورش از حسین بن علی نواده حسن مثنی است که در محل فح شهید شده ( ۲ ) و او آخرین داعیان زیدیه بوده که در دولت مهدی عباسی خروج کرد و بمبارزه پرداخت تا شهید شد و این پیش‌آمد ناگوار در محل فح بوقوع پیوست و سر مبارکش برای مهدی عباسی فرستاده شد ، فح در یکفرسنگی مکه واقع شده دعبل خزاعی سراینده نامی

( ۱ ) ابن خلکان گوید درست نیست پدر فراء دستش را در جنگ حسین بن علی از دست داده باشد زیرا فرزندش فراء سال ۱۴۴ متولد شده و جنگ حسین سال ۶۱ هجرت بوده با ولادت فراء ۸۴ سال فاصله داشته بنابراین پدرش مگر چند سال عمر کرده آری اگر حدش در آن جنگ بوده امکان دارد ، نگارنده گوید اشتباه از ناحیه ابن خلکان است که بر اثر بی علاقه‌گی حضرت سیدالشهداء را به شهید فح اشتباه کرده .

( ۲ ) بخشی از گزارش احوال او را ذیل احوال دعبل در نیمه دوم ترجمه مجلد دوم این کتاب نوشته‌ایم

در قصیدہ تائیه کہ حضور مبارک حضرت رضا (ع) قرائت کرد بمحل قبر او اشارہ کردہ .  
قبور بکوفان و آخری بطیبہ  
ابوزکریا یحیی بن احمد فارابی .

سیوطی مینویسد فارابی یکی از منتبعان در فن لغت بود و گروهی از مردم فاراب و ماوراءالنہر بدرس او حضور می یافتہ و از مدرسش برخاستہ اند .

فارابی مراتب حدیث را از ابو عبدالرحمن عبداللہ بن عبیداللہ بن شریح بخاری فرا گرفته و حسن بن منصور از او روایت کردہ والمصادر از آثار لغوی اوست .  
(۱۳۵) ابو محمد یحیی بن مبارک بن مغیرہ عدوی یزیدی نحوی از مقریان و لغویہا و موالیان بنی عدی بن مناة بود .

پیش از این ذیل احوال ابوالعباس فضل بن یحیی نوادہ اش کہ بمناسبت زندگی ابوالقاسم فضل بن محمد بن علی قصبانی نحوی آورده بودیم بشرح حال او اشارہ کردہ و مجملی از آثار و پارہای از حکایات و اخبار اورا متذکر شدیم و وعدہ دادیم شرح حال عدہای از خاندان او را کہ از پیشوایان یزیدی میباشند ذیل احوال ابو عبداللہ محمد بن عباس بن محمد بن یحیی در باب محامدہ یاد آور شدیم سپس مناسب چنان دیدیم شرح احوال ابو عبداللہ را بتاخیر انداختہ و در این باب ذیل نامبرداری از اعلایش متعرض شویم و ذیلابہ سایر از فضلا این سلسلہ اشارہ کنیم .

نخست باید بگوئیم چرا این سلسلہ بنام یزیدی شہرت پیدا کردہ اند بطوریکہ از بغیہ استفادہ میشود نخست یحیی بہ تربیت فرزندان یزید بن منصور حمیری حاکم کوفہ و بصرہ می پرداخت و بدین نام شہرت پیدا کرد پس از آن بہ پیشگاہ ہرون الرشید معرفی شد و بہ تربیت و تعلیم مامون پرداخت .

ثانیا طبق وعدہایکہ دادہ بشرح احوال ابو عبداللہ محمد بن عباس یزیدی فوق الذکر میپردازیم .

ابو عبداللہ نوادہی یحیی بودہ و از ادباء عہد خود بشمار میآمد .

ابن خلکان مینویسد یزیدی در نحو و ادب و نوادر و اخبار عرب پیشوای عصر خود بود و از عمویش از عبیداللہ و از ابوالفضل ریاشی و ثعلب و دیگران روایت میکرده .

خطیب گفته ابو عبداللہ یزیدی در روایات اخبار عرب و آداب آنها دست توانائی داشت و در احادیثی کہ نقل میگرد مورد تصدیق همگان بود و ابوبکر صولی در طبقات آخرین شاگردان او بود و از وی روایت میگرد ، در آخر عمر بہ تعلیم اولاد مقتدر موظف شد

و بملازمت دربار مقتدر پرداخت .

آثار او مختصرالنحو ، الخیل ، مناقب بنی عباس ، اخبار یزیدیها ابو عبدالله بنا به نقل مرزبانی سال ۳۱۳ هجری وفات یافته .

ابو عبدالله محمد بن یحیی یزیدی جد ابو عبدالله مترجم فوق است از تاریخ خطیب نقل شده ابو عبدالله از ادبا و قاریها و لغویها و سرایندگان فاضل بوده هرون الرشید را مدح کرده و به تادیب مامون پرداخته و او بزرگترین فرزندان ابو محمد یحیی بوده ، سالیکه همراه معتصم به مصر رفته بود همانجا درگذشت .

ابواسحق ابراهیم بن یحیی فرزند دیگر یحیی است .

خطیب مینویسد ابراهیم از شاگردان پدرش یحیی و ابوزید لغوی و عبدالملک اصمعی بوده برادرش اسماعیل و برادرزادگانش احمد بن محمد و عبیدالله بن محمد از وی روایت کرده اند .

آثار او کتاب ما اتفق لفظه واختلف معناه ، ابراهیم در سن هفده سالگی به تالیف این کتاب پرداخته و همواره به مطالب و تحقیقات آن تا سن شصت سالگی افزوده و سلسله یزیدیها بدان مباحثات میکردند دیگری مصادر القرآن ، النقط والشکل ، المقصور والممدود و امثال اینها .

هنگامی ابراهیم وارد دربار مامون شد یحیی بن اکثم با مامون به باده‌گساری مشغول بودند بمجردیکه یحیی از ورود او اطلاع پیدا کرد با او مزاح نموده گفت چه شده معلمان با شاگردان خود لواط میکنند؟ ابراهیم سر برداشته دید مامون یحیی را به دست انداختن ابراهیم اشاره میکند ابراهیم ناراحت شده گفت امیرمومنان از همه آفریدگان خدا به این حقیقت آگاه‌تر است زیرا پدرم معلم او بوده .

مامون که چنین توقعی نداشت خشمناک شده از مجلس بیرون رفت و مجلس عیش را منقض ساخت .

یحیی بن اکثم خطاب به ابراهیم آیا متوجه شدی چه سخنی از مغز پریشانت تراوش کرد همانا یقین دارم این کلمه موجبات انقراض شما یزیدیان را بوجود خواهد آورد . ابراهیم گفته از این پیش‌آمد مستی از سرم رفت و این اشعار را به منظور پوزش برای مامون نوشتم :

انا المذنب الخطاء والعفو واسع      ولو لم یکن ذنب لما عرف العفو  
سکرت فابتد منی الکاس بعض ما      کرهت و ما ان یستوی السكر والصحو

من همان گناہکار پرخطایم و سفرہ بخشش امیر ہمہ جا را فرا گرفته و ہرگاہ گناہی  
نباشد حقیقت عفو ہویدا نمیگردد ، ای امیر :

مست بودم اگر گھی خوردم      گہ فراوان خورد مستانا  
جام شراب برخی از سخنان را کہ مکروه طبع من بودہ بہ زبانم آورد بدیہی است  
مستی و ہوشیاری یکسان نمی باشند .

ما مون از خطایش درگذشت و در پشت نامہی او اشعار زیر را نگاشت :  
انما مجلس الندامی بساط      للموداة بینہم وضعوہ  
فاذا ما انتہوا الی ما ارادوا      من حدیث و لذۃ رفعوہ  
مجلس بادہ گساری بساطی است کہ برای ایجاد محبت گسترانیدہ اند و ہرگاہ عیش و  
گفتارشان بی پایان برسد برمی چینند .

ابراہیم سال ۲۲۵ ہجری (کرہ) درگذشت .

ابوجعفر احمد بن محمد بن یحیی معروف بہ ابوجعفر یزیدی .

نامبرده فرزند ابوعبداللہ محمد اولست کہ شرح حالش گذشت وی از ادبا و قاریہا و  
سرایندگان بنام خاندان یزیدی است .

ابوجعفر بدمشق رفت و از آنجا بمنظور جنگ با رومیان عازم روم شد .

برادرش عبیداللہ و فضل از او روایت میکنند .<sup>۴</sup>

ابوجعفر سال ۲۶۰ وفات یافت .

ابن عساکر شعر زیر را کہ مشتمل بر ہمہ حروف نقطہ دار است از وی نقل کردہ .

و لقد شجتنی طفله برزت ضحی      کالشمس ختما العظام بذی الغضا  
طفلك خورشیدرخی هنگام ظہر در برابر من قرار گرفت با بازوان درشت خود و با  
چوب درخت غضائی کہ در دست داشت سر مرا شکست ( ۱ ) .

مؤلف گوید نقل یکفرد شعر کہ مشتمل بر ہمہ حروف نقطہ دار بودہ مهم نیست بلکہ  
موضوع قابل اهمیت آنستکہ در ہمہ نسخہ های شرح کبیر در آغاز کتاب طہارت آن نوشته  
لفظ طہور در قرآن کریم باتفاق لغویہای با نام و نشان از قبیل ترمذی بمعنی طاهر مطہر  
است .

( ۱ ) در این شعر نہ تنہا حروف نقطہ دار آورده شدہ بلکہ ہمہ بیست و ہشت حرف را بہ

استثناء صاد و مہملہ دارا میاشد .

و حال آنکه لغوی مزبور ترمذی نیست بلکه یزیدی است یعنی کلمه یزیدی به ترمذی مبدل شده و آنها که در صدد نوشتن ترجمه احوال رجال میباشند بامثال این جزئیات که در عین حال کلی و مهم اند توجه نمیکنند و بدانگونه از شعرها که بود و نبودشان یکسانست می پردازند .

زیرا ترمذی با تاء دو نقطه و راء و دال در میان علماء اهل سنت لقب منحصر ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره یکی از مؤلفان صحاح ست مشهوره است که در شهر ترمذ به سال ۲۷۹ درگذشته و بالاخره نامبرده از محدثان است نه از لغویها .

(۱۳۶) ابوالحسین زین الدین یحیی بن معط بن عبدالنور زاوی مغربی معروف به ابن معط .

ابن معط از نحویهای حنفی مذهب و سازنده الفیه است که ابن مالک در آغاز الفیه معروفش بدان اشاره کرده (۱) .

سیوطی مینویسد ابن معط پیشوای مبرز در علوم عربیت بود و شعر خوب میگفت و از شاگردان جزولی بود و احادیث و اخبار را از ابن عساکر استفاده کرده . ابن معط چندی در شام و مدتی را در مسجد جامع عتیق مصر به تدریس می پرداخت و همواره گروهی از خواهندگان علوم ادبی به درس او حضور می یافتند . از آثار او الفیه در نحو و فصول در نحو و امثال آنها .

ابن معط سال ۵۶۴ متولد شد و در سلخ ذیقعدہ سال ۶۲۸ در قاهره درگذشت و فردای آن در کنار خندق نزدیک به تربت امام شافعی دفن شد قبرش معلومست از اشعار اوست :

قالوا تلقب زین الدین فهو له نع  
ت جمیل غدا قد زین الامناء  
فقلت لا تعذلوہ ان ذالقب  
وقف علی کل حسن والدلیلانا

گفتند خوشا بحال ابن معط که به لقب زین الدین ملقب گردیده و از لقب ارزنده امینان بهره ور گردیده گفتم مرا سرزنش نکنید زیرا این لقبی است که بکنایه بهر فرد منحوسی داده شده دلیلش خود من .

باز در ذیل احوال رضی الدین ابوبکر قسطنطینی نحوی شافعی از صلاح الدین صفدی نقل کرده رضی الدین سال ۶۰۷ هجری متولد شده و در بیت المقدس تربیت یافته و فنون

(۱) ابن مالک میگوید : وقتضی رضی بغیر سخط ، فائقه الفیه ابن معط . واللہ یقضی

بہبات وافرہ ، لی ولہ فی درحات الاخرہ .

عربیت را از ابن معط و ابن حاجب فراگرفته و با دختر ابن معط ازدواج نموده و از بزرگان پیشوایان علوم عربیت در قاهرہ بوده و در فقہ و حدیث نیز مہارت داشت و مردی نیکوکار و متدین و فروتن بود و آخر عمر کور شد و سال ۶۹۵ ہجری درگذشت .

مؤلف گوید در ذیل ترجمہہای پیشین بنام عدہ ایکہ الفیہ ابن معط را شرح کردہ اند اشارہ کردیم چنانچہ ذیل احوال ابن ناظم بگروہی کہ بشرح الفیہ پدر او پرداختہ اشارہ نمودیم .

و اینگونہ سبک ویژه اینکتابست و کتب دیگر بچنین اموری توجہ نمی کنند .

(۱۳۷) ابوزکریا محیی الدین یحیی بن شرف بن مری نوی شامی نووی از فضلا فقہا

و لغویہا و بزرگان محققان عصر خود بودہ .

آثار بسیاری در فقہ و لغت و امثال اینہا تالیف کردہ از جملہ مختصر نہایہ ابن اثیر و مختصر قاموس و امثال آنہا در دو مجلد ، شرح الفاظ التنبیہ در فقہ اینکتاب بسبک شرح الفاظ مختصر مزنی تالیف ابومنصور ازہری سابق الذکر در باب محمدین تالیف شدہ و کتاب ارزندہ و با فائدہ ایست کہ فقیہ و غیر فقیہ از آن بہرہ ورنہ اتفاق نیفتادہ الفاظی را فقہادر کتابہای خود بیان کردہ باشند یا اصطلاحی را در متفرقات خود بکار بردہ باشند جزاینکہ در این کتاب موجود بودہ و بہ ترتیب ابواب با توجہ بمعانی آنہا و اینکہ حقیقت لغوی ہستند یا شرعی یا دآوری شدہ اند اثر دیگر او شرح الفاظ دقایق منہاج و فرق بین الفاظ آن با الفاظ کتاب محرر ابوالقاسم یافعی قزوینی دیگری کتاب مہذب الاسماء واللغات در بیان لغات مشککہ بترتیب حروف الفباء ، کتاب الاذکار در دعاہا و وردہا و حرزہا و تعویذہا و آداب شرعی ، نظر اصلی نووی از تالیف مہذب این بودہ کہ الفاظ مہذب و تنبیہ فقہ شیخ ابواسحق شیرازی را شرح دہد و بسبک شرح الفاظ مہذب تالیف شیخ ابوالمجداسماعیل بن ابی البرکات معروف بہ ابن باطیش تالیفی بوجود آورد .

مؤلف گوید از تاریخ وفات نووی تا بحال اطلاعی نیافتہ ام و ہم نمیدانم از چہ طبقہای میباشد آری از ابن اثیر جزری بسیار نقل میکند و از ابن مالک بہ شیخنا جمال الدین تعبیر میکند و در باب اول ذیل احوال خود بشرح حال ابن مالک اشارہ می نماید (۱) .

(۱۳۸) شہاب الدین یحیی بن عبداللہ مشہور بشیخ اشراق و شیخ مقتول از عرفاء

متالہ بودہ بخشی از طرائف احوال او را ذیل شرح احوال شہاب الدین سہروردی متعرض

(۱) حبیب السیر و کتب دیگر وفات او را سال ۶۷۶ یا ۷۷ نوشته اند .



شدیم .

مؤلف حبیب‌السیر شرح احوال او را مفصلاً متعرض شده طالبان می‌توانند برای تفصیل از زندگانی او بدانجا مراجعه کنند زیرا ما آنچه را ذیل شرح حال شهاب‌الدین برای او نوشتیم کافی بحال او دانستیم .

(۱۳۹) ابویوسف یعقوب بن اسحق بن سکیت بر وزن سکین .

سیوطی مینویسد ابن سکیت از علما و نحویهای کوفه بود و در علم قرآن و لغت و شعر و روایت اخبار عرب از موثقان بشمار می‌آمد .

ابن سکیت فنون ادبی را از فراء و ابوعمر شیبانی و اثرم و ابن اعرابی و دیگر از سرشناسان کوفه و بصره فرا گرفته و آثار بسیاری در نحو و معانی شعر و تفسیر دیوانهای عرب بوجود آورده و در اینخصوص از پیشینیان خود برتری یافته و پس از ابن اعرابی دانشمندی در تالیف و هوشمندی به پایهی او نبوده .

هنگامی بمحضر ابن اعرابی درآمده وی موضوعی را نقل کرده ابن سکیت در مقام معارضه پرسید ناقل آن کیست؟ ابن اعرابی که چنین انتظاری نداشت ناراحت شده گفت چقدر نیازمندی کسی بیاید و دو گوش ترا بگیرد سپس برای تادیب تو چندپس گردنی محکم به پشت گردنت بنوازد ، یعقوب از شنیدن این سخنان و ناراحتی استاد سر بزیر انداخته سخنی نگفت پس از آنکه خشم ابن اعرابی فرو نشست گفت چقدر خوشحالم که اینگونه کلمات نسبت بمن صادر شد که توانستم دشواریهای آنرا تحمل نمایم و هرگاه نسبت بدیگری ابراز میداشتید ممکن بود عکس‌العمل نشان دهد و جواب ناپسند بگوید .

ابن سکیت در بغداد معلم کودکان بود سپس به تربیت و تعلیم فرزندان متوکل گمارده

شد .

پیش از آنکه متوکل نامبرده را به تعلیم فرزندان خود دعوت کند عبدالله بن عبدالعزیز که از جریان اطلاع پیدا میکند در مقام مشورت ابن سکیت را از پذیرش تعلیم و تربیت فرزندان وی باز میدارد ابن سکیت بگمان اینکه عبدالله از موقعیتی که باید پیدا کند حسادت میورزد بمشورت او ترتیب اثر نداد و به تعلیم فرزندان خلیفه اشتغال ورزید در یکی از روزها که ابن سکیت در حضور متوکل بود فرزندانش معتز و مؤید از کنار خلیفه عبور کردند ، خلیفه پرسید موقعیت من و فرزندانم را نسبت به علی و فرزندان او چگونه می‌بینی ابن سکیت که باطنا از شیعیان بود گفت بخدا سوگند قنبر غلام علی بهتر از تو و فرزندان تو میباشد .

متوکل چون افعی زخم خوردہ بخود پیچید بنامان ترک دستور داد شکم اورالگدمال کردہ از آن ناراحتی و فرمان خلیفہ ستمگر پس از یکروزونیم باکمال ناتوانی رحلت کردوبہ پیشگاہ یاور مظلومان معرفی شد و ہم گویند همانجا درگذشت و جنازہی اورا در میان بساطی از دارالخلافت بیرون بردند و ہم گویند دستور داد زبان او را از پس گردنش بیرون آوردند و بدانوسیله رحلت کرد .

رحلت او را در روز دوشنبہ پنجم رجب سال ۲۴۴ ہجری نوشتہاند قدس اللہ روحہو افزودہاند متوکل ستمکار خونبہای او را برای مادرش فرستاد یا اللہ المنتقم .

گویند ابن سکیت آثار ارزندہای دارد از جملہ اصلاح المنطق است کہ شیخ ابوالمکارم مجدالدین بن علی بن محمد مطلب کاتب مغربی آنرا بنام الايضاح فی اختصار کتاب الاصلاح خلاصہ کردہ و بترتیب حروف الفبا در آورده و نیز کتاب غریبین ہروی را خلاصہ نمودہ .

ابن خلکان مینویسد ابن سکیت ہم عقیدہ با آنها بود کہ علی (ع) را بر دیگران برتری میدادند و بہ تربیت فرزندان متوکل میپرداخت و از آنجا کہ متوکل با شدت ہرچہ تمامتر از علی و اولاد او اظہار تنفر میکرد و ابن سکیت غلو بی نہایتی دربارہی علی و خاندان او داشت روزیکہ در حضور متوکل بود و فرزندان وی معتز و مؤید در آمدند متوکل خطاب بہ ابن سکیت گفت ای یعقوب پسران من محبوبتر در نزد تو اند یا حسن و حسین؟ ابن سکیت کہ از چنان مقایسہی نابجائی سخت ناراحت شد گفت بخدا سوگند ہمانا قنبر غلام علی (ع) از تو و فرزندان بہتر است ، متوکل ناراحت شد دستور داد زبان او را از پس کلہاش بیرون آوردند .

مؤلف لؤلؤءہ از خلاصہ علامہ و رجال نجاشی نقل کردہ ابویوسف یعقوب بن اسحق معروف بہ ابن سکیت با سین بی نقطہ و یاء و تاء از کسانی است کہ در حضور مبارک حضرت رضا و حضرت جواد علیہما السلام موقعیت ویژه ای داشت و از اصحاب خاص آن بزرگواران بود و از حضرت جواد روایتی نقل کردہ و مسائلی پرسیدہ متوکل او را بمناسبت اینکہ از اعلام شیعہ است شہید کرد و حکایت او مشہور است .

ابن سکیت در علوم عربیت و لغت مورد اطمینان ہمگان بود و ہمگی براستی و درستی او اعتراف داشتند و اصولاً مورد طعن اصحاب قرار نگرفتہ است .

آثار او عبارتند از اصلاح المنطق ، الالفاظ ، ماتفق لفظہ و اختلف معنای الاضداد ، الموءنث والمذکر ، المقصور والممدود ، الطیر ، النبات ، الوحش ، الارضین والجبال ، الاودیہ الاصوات ، ما صنفہ فی شعر الشعراء .

نخاشی آثار مزبور را بتوسط ابواحمد عبدالسلام بن حسین بن محمد بن عبدالله بصری از ابوالقاسم عمر بن محمد خلال از ابوعبدالله ابراهیم بن عرفه از ثعلب از یعقوب روایت کرده .

مؤلف لؤلؤءه مینویسد ما هم بهمین سندها و امثال آنها آثار ویرا بسلسلهی مراتب خود روایت می‌نمائیم .

ابویوسف یعقوب بن اسحق بن زید بن عبدالله بن ابی اسحق حضرمی .

حضرمی از موالیان حضرموت بود و در بصره به تعلیم قرائت اشتغال می‌ورزید و در روزگار خود در فن قرائت و عربیت و کلام عرب و روایت و فقه کسی به پایهی او نمی‌رسید و فاضلی متقی و پرهیزکار بود هنگامی در حال نماز عبای او را از شانهاش ربودند و دوباره بشانهاش افکندند او براثر اشتغال و استقراق تامی که داشت از ربودن و آوردن آن خبردار نشد .

و در بصره بجائی رسیده بود که گاهی او را زندانی و هنگامی آزاد می‌ساختند و گروه بسیاری از قرائت او بهره‌ور میشدند و قرائت مشهوری دارد که یکی از قرائتهای دهگانه به شمار است .

یکی از سراینندگان در وصف الحال او گفته :

ابوه من القراء کان وجده  
تفرده محض الصواب و وجهه  
و یعقوب فی القراء کالکوکب الدری  
فمن مثله فی وقته والی الحشر

پدر و جدش از قاریان بودند و یعقوب خود در میان قاریان مانند ستاره درخشانی بود آری درستی و وجاهت او را منحصر بفرد ساخت و تا روز قیامت همتائی برای او نمیباشد ابویوسف در ماه ذیحجه سال ۲۵۰ هجری در سن ۸۸ سالگی درگذشت .

ابوبشر یمان بن ابی یمان از سراینندگان و نحوینها و از شاگردان ابن سکیت بود .

سیوطی مینویسد ابوبشر از مردم بندنیچین بود و اصلاً از روستا زادگان ایرانیست سال ۲۰۰ هجرت کور از مادر زائیده شد و در بندنیچین تربیت شد و از علوم ادبیت فراغت یافت و اشعار بسیاری بخاطر سپرد آنگاه به بغداد عزیمت نموده و با دانشمندان آنسرزمین ملاقات کرد و از ابن اعرابی و ابوناصر مصاحب اصمعی و ابن سکیت استفاده کرد پس از آن به بصره رفت و با زیادی و ریاشی ملاقات کرد .

آثار او عبارتند از التنبیه ، معانی الشعر ، العروض .

ابوبشر سال ۲۸۴ درگذشت .

(۱۴۰) ابویعقوب یوسف بن ابی بکر بن محمد بن علی خوارزمی ملقب بسراج‌الدین سکاکی .

اثر معروف سکاکی مفتاح‌العلومست که مشتمل بر دوازده علم از علوم عرب بوده و با آنکه سکاکی از تخمه ایرانی است پایه معلومات او به آنجا رسیده که توانسته چنین کتاب مهمی که مورد توجهات خاصه ارکان علمی و ادبی بوده تالیف نماید .

پیش از این شرح حالش را ذیل ترجمه عبدالله بن احمد قفال صورت‌نگر و قفل‌ساز مشهور که بعدها مراتب علمیش مانند صنایع عجیب او زبانزد عام و خاص گردید ذکر کردیم (۱) .

سکاکی در ردیف دانشمندان سلطان محمد خوارزمشاه و از معاصران خواجه نصیرطوسی بشمار است و من تا بحال بمدرکی برنخورده‌ام از مشایخ و شاگردان او نامبرده باشد و علت شهرت او را به سکاکی نوشته باشد و ممکن است یکی از افراد سلسله پدری یا مادریش به صنعت سکاکی (میخ‌سازی یا حلقه‌سازی) میپرداخته و او پس از این بدین لقب شهرت یافته تا ثابت کند از چنان کارگری چنین ادیبی بوجود آمده .

مؤلف گوید عجب اینست در یکی از کتابهای رجال اخباریها نامبرده را بعنوان سراج‌الدین یعقوب سکاکی معرفی کرده با آنکه نام او بطوریکه در صدر عنوان نوشتیم یوسف است و کنیه‌ی او ابویعقوب آری اینگونه اشتباهات در مقام تمییز رجال از اعظامی که ادعای مهارت در فن رجال نموده‌اند بسیار اتفاق افتاده .

سید مجدالدین محمد حسینی فاضل مورخ و متخلص به مجدی که از معاصران شیخ بهائی قده است در کتاب زینت‌المجالس در باب حسن ثبات نیت و استقامت بر عزیمت مینویسد امام سکاکی از جمله فضلاء روزگار و دانشمندان عالی‌مقامی است که در علوم غریبه مهارت داشته در آغاز کار آهنگری میکرده هنگامی صندوقچه کوچکی از آهن ساخت و قفلی بطرز عجیبی برای آن تهیه دید که وزن دوات و قفل از یک قیراط (  $\frac{1}{4}$  دینار ) تجاوز نمی‌کرد و آنرا به پادشاه زماش تقدیم داشت هنگامیکه شاه و درباریان این اثر ارزنده و دسترنج مهم را دیدند اصولاً تشویق زیادی از او بعمل نیاوردند طولی نکشید در حضور سکاکی مردی وارد شد پادشاه با احترام از جا حرکت کرد و او را در کنار خود نشانید ، سکاکی پرسید این مرد که اینهمه مورد توجه شاه قرار گرفت کیست ؟ در پاسخ گفتند او یکی از دانشمندانست

(۱) در شرح حال قفال بنام وی اشاره نشده آری در حاشیه کتاب ترجمه سکاکی نوشته

و از ترجمه اثری نیست .

سکاکي در اندیشه فرورفت و گفت هرگاه کسی از این طبقه بوده باشد بهتر میتواند بمقامات فضیلت و شرافت نائل گردد و موقعیت عامه پیدا کند بلافاصله بمدرسه رفته و به تحصیل علوم پرداخت آنگاه که وارد مدرسه شد سی سال از عمرش گذشته بود استاد که مرد سی ساله‌ای را برای فراگرفتن مقدمات علوم دیده گفت خیال میکنم با این سن موفق به تحصیل علم نشوید و ذهن شما مساعدت برای فراگرفتن آنها نمی‌نماید ناچار باید شما را آزمایش کرد سپس مسئله زیر را که از مسائل اجتهادیه امام شافعی بوده بوی آموخت که قال‌الشیخ جلدالکلب یطهر بالدباغه ، سکاکي تا روز دیگر همان عبارت را مکررا میگفت فردای آن که بحضور رسید وی درس روز قبل را از او پس گرفت سکاکي پس از آنهمه تکرار گفت قال‌الکلب جلدالشیخ یطهر بالدباغه حاضران از این پاسخ خندیدند در عین حال استاد مسئله دیگری باو آموخت و بهمین ترتیب مدت ده سال عمر خود را صرف فراگرفتن علوم کرد و بجائی نرسید آخر الامر ناراحت شده دیوانه‌وار سر بکوه و هامون گذارد در یکی از روزها که از این کوه به آن کوه میرفت در یکی از شکافها چشمش به مقدار آبی افتاد که قطره قطره از آن جاریست و بر اثر چکیدن سالیان چندی همان قطره سنگ سخت پائین خود را سوراخ نموده سکاکي متنبه شده با خود گفت دل تو که از این سنگ تیره‌تر و خاطرت که از آن سخت‌تر نمیباشد تا بر اثر مواظبت بفرآ گرفتن علوم متاثر نگردد بار دوم بمدرسه بازگشت و باعزمی ثابت و تصمیمی استوار بفرآ گرفتن علوم پرداخت تا خدایمتعال از برکات خود درهای علوم و معارف را بروی او گشود و گوی سبقت را از همگان ربود .

مؤلف زینت‌المجالس پس از این حکایت دیگری که اشاره به واقعه‌ای که فیما بین او و سپهسالار و لشکر جغتای چنگیزی بوده متعرض شده و از آن حکایت معلوم میشود سکاکي در چه طبقه‌ای از ادبا بوده هرچند ما پیش از این تاریخ وفات او را سال ۶۲۶ نوشته‌ایم (۱) و از مدرک دیگری بدست آورده وفات او در ماه رجب‌المرجب اتفاق افتاده .

یکی از متاخران علما گفته علم طلسمات علمی است که بوسیله‌ی آن میتوان از چگونگی امتزاج قوای عالیه فعاله با قوای سافله منفعله با خبر شد و از این راه امور غریبه‌ای در عالم کون و فساد ایجاد کرد .

(۱) مرادش مطالبی است که ذیل احوال‌قفال نوشته گفتیم از آن مطالب در نسخه طبع روضات اثری نیست ، ممکن است مرگ در سال مزبور در فوق در سن هفتاد و یک سالگی در زندان اول حفتای چنگیزی اتفاق افتاده باشد .

و در معنی طلسم در سه قول اختلاف کرده‌اند .

۱ - طل بمعنی اثر است بنابراین طلسم بمعنی اثر اسم . ۲ - طلسم لفظ یونانی است  
 بمعنی گره غیر قابل انحلال گره ناگشا . ۳ - مغلوب لفظ مسلط است کنایه از آنکه کسی که  
 از این علم خبردار شود به ایجاد امور غریبه دست پیدا خواهد کرد .  
 علم طلسمات از فن جادوگری بحقیقت نزدیکتر است و سکاکی کتاب مهمی در این  
 رشته تالیف کرده .

(۱۴۱) ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبرقرطبی اندلسی معروف به  
 ابن عبدالبر و مؤلف کتاب الاستیعاب در بیان شرح احوال آل والاصحاب .  
 ابن عبدالبر حافظ حدیث دیار مغرب زمین و از سنیهای متعصب و بیباک ناصبی عقیده  
 و اشعری مرام بود و از کتاب استیعابش استفاده میشود از غرائب ناصبیان و عجائب دشمنان  
 آل محمد بوده .

ابن عبدالبر در مخالفت با اهل بیت همتای ابو محمد ابن اعثم کوفی مورخ مشهور  
 است پایه نصب و شدت تنفر او از اهل بیت بجائی بود که پس از نقل روایات اصحاب  
 اظهار میدارد آنچه را تا بحال نگاشتیم روایاتی بود که اهل سنت و جماعت نقل کرده‌اند و  
 سایر روایات را اگر بخواهم بنگارم میترسم بدست شیعیان بیفتد و از اینراه حجت بر ما تمام  
 کنند و یا ممکن است عوام مردم از مضامین آنها باخبر شوند و از تسنن به تشیع بگردند .  
 ابن خلکان که او هم در عداوت دست کمی از وی نداشته مینویسد ابن عبدالبر پیشوای  
 محدثان و مفسران عصر خود بوده و در فنونی که مربوط برشته حدیث و تفسیر بوده مهارت  
 داشته .

قاضی ابن سکره نوشته از استاد خود قاضی ابوالولید ساجی شنیدم می گفت در فن  
 حدیث در سرزمین اندلس کسی به پایه ابن عبدالبر نمیرسد .

ابوعلی اندلسی گفته ابن عبدالبر در راه تحصیل علم چون آهنی ذوب شده و بر  
 همگان از رجال اندلس برتری یافته و کتابهای مفیدی تالیف کرده از جمله الاستیعاب .  
 ابن عبدالبر از عدهای از جمله ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن حکیم معروف به ابن  
 نقری روایت میکرده .

ابن عبدالبر سال ۴۶۳ مرده و همانسال خطیب بغدادی که شرح حالش را در باب  
 احامده نوشته‌ایم در گذشته و گفته‌اند از اتفاقات عجیب آنکه در یکسال محدث باختر در  
 اندلس و محدث خاور در بغداد وفات یافت .

و از آثار ابن عبدالبر کتابی است بنام العقد که می‌پندارم در حکایات طریفه و مجلس آرا باشد.

مؤلف کشکول از کتاب العقد او نقل میکند مردی گفت زن طلاق باشم اگر حجاج در آتش نباشد از حسن بصری پرسیدند گفت اگر او در آتش نباشد ضرری ندارد که در هم‌خوابی با همسرت بزنا مبتلا گردی یعنی در آتش نیست.

پیش از این ذیل احوال ابوالحسن عمرانی نوشتیم ابوالحسن خزر جی کتابی بنام تقریب المدارک در خلاصه تمهید ابن عبدالبر نوشته است.

مؤلف گوید این بود آخرین ترجمه‌ای که ما تصمیم گرفته بودیم در این اثر ارزنده ایراد نمائیم و تذکره احوال فقهاء اعیان و یادآوری از گذارشات صاحبان فنون را متعرض شویم و از فوائد طریفه و فرائد نفیسه آنچه را تهیه دیده در محل خود متذکر شویم تا ناقدبصیر آنها را از محال مزبوره بدست آورد و از حقایق آنها لذت ببرد و مرا در مظان دعاخاطر نکند.

و از آنجا که خاتمه این مجلد پس از مابقی مجلدات دیگر مدت‌ها در عهده‌ی تعویق افتاده بود شفیق قمقام و صدیق صاحب مقام میرزا عبدالغفار فرزند سید محمد حسین حسینی تویسرکانی که از مفاخر این عصر است مرا در انجام آن کمک کرد و وسائل انجام آنرا از هر نظر فراهم آورد و برآستی از این نقطه نظر حق بزرگی به گردن من پیدا کرد از من در خواست کرد کتاب حاضر را از شرح حال استادش.

حاج ملا حسینعلی فرزند نوروز علی ملائری تویسرکانی اصفهانی ولو در غیر محل مناسب هم باشد خالی نگذارم و خود آن بزرگوار هم پیش از آنکه رحلت کند مکرر در مکرر از من درخواست میگرد تا ترجمه‌ی احوال او را در این کتاب بنگارم و باندازه‌ی برای این موضوع اصرار می‌ورزید که مرا ناراحت میساخت و میرزای مزبور نیز همواره مرا از یادآوری شرح احوال او تذکر میداد و وعده دادم در خاتمه بشرح احوال او اقدام نمایم اینک که به یاری خدا کتاب حاضر بپایان رسید و خاتمه آنرا بنگارش در آوردم به وعده‌ای که با معظم له نموده باید وفا کنم و حقوق آنسید بزرگوار را با نگارش چند سطر از شرح حال استادش ادا سازم اینک میگویم تویسرکانی در علم و عمل یکتا و از علماء فحول و نبلاء فقه و اصول عصر ما بشمار میرفت و در تحقیق و تتبع مشهور بود نوبت تدریس و ریاست افتا در این عصر ویژه‌ی او بود.

تویسرکانی از عده‌ای از علما استفاده کرده و حداکثر مراتب علمی را از شیخ محمد

تقی صاحب حاشیہ معالم کہ پیش از این بشرح حالش اشارہ کردیم بہرہ بردہ و از طرف اوبہ اجازہی روایت و نشر مراتب عالیہ شریعت مفتخر گردیدہ و درعین حالیکہ از علماء نجف و بخصوص افاضل بروجرد استفادہ کردہ و مجاز بودہ در اجازات خود سنداصلی و مہم خویش را متوجہ بہ شیخ صاحب حاشیہ میدانہ آثار او کشف الاسرار در شرح شرایع یازدہ مجلد آن با تمام رسیدہ المقاصد العلیہ حواشی قوانین در دو مجلد فصل الخطاب در اصول الفقہ در دو مجلد ، اصول العقاید و مکارم الاخلاق رسالہای در رد یکی از اخباریہا حواشی بر جامع عباسی و بخصوص در مواضعی کہ با شیخ اختلاف نظر داشتہ و امثال اینہا از حواشی و رسالہہا و اجوبہ مسائل و حل مشکلات .

تویسرکانی در بیست و ہشتم صفر سال ۱۲۸۶ وفات یافت و جنازہی او را با تجلیل مفصلی بہ تخت پولاد بردہ و در قبلہ مرقد آقا جمال و آقا حسین خوانساری بخاک سپردند و ہنگامیکہ جنازہ برای دفن آورده شد بمجردیکہ حفار زمین را کند سرداب ساختہ و پرداختہای ہویدا شد و این اتفاق حاکی از باطن پاک و قلب تابناک این عالم جلیل بود قدس اللہ ارواح علمائنا و ساداتنا .

مؤلف با شرح حال اجمالی تویسرکانی قدہ کتاب خود را در دوم ذیحجہ الحرام سال ۱۲۸۶ بیپایان آورده و یادگاری ثمین و گوہری برین از خود باقی گذارده و از برکات اہلبیت این فقیر محمد باقر ساعدی بترجمہ ہمہ کتاب موفق شد و بحمد والمنہ با کمی بضاعت مجلدات چہارگانہ روضات را کہ چہار نہر جاری از فنون مختلفہاند در ضمن ہشت مجلد و در مدت متجاوز از چہار سال ترجمہ کردہ و برخی پاورقی و تزییلاتی کہ لازم بود در ہمہ مجلدات با اندازہایکہ اطلاعاتم اجازہ میدادہ نگاشتہ و از خدا و ائمہ ہدی ویژه حضرت بقیۃ اللہ عجل اللہ تعالی فرجہ آرزومندم این ترجمہ را مانند اصلش مقبول طباع اعلام و دیگر از فضلاء انام قرار دہد بمنہ و کرمہ .

تاریخ اتمام ترجمہ این مجلد عصر روز یکشنبہ بیست و چہارم

جمادی الاولی سال ۱۳۹۴ ہجری در جوار روضہ مبارکہ

رضویہ علی را قدھا الاف الثناء والتحبیہ اتفاق

افتادہ و انا الحقیر محمد الباقربن الحسین

الساعدی الخراسانی و فقہ اللہ لما

یحیب و یرضی

پایان



عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
ابوالعباس مبرد	۱۰۵	ابوبشر ضریر	۳۶۱
ابوالفرج اطراره	۲۹۴	ابوبکر خوارزمی	۱۱۸
ابوالفضائل کاشی	۲۸۵	ابوبکر سجستانی	۹۶
ابوالمعالی علوی	۱۶۹	ابوبکر صیرفی	۱۳۵
ابوالوفاء رازی	۳۳۵	ابوجعفر بن حبیب	۹۱
ابوالهذیل علاف	۹۷	ابوحنیفه امام اعظم	۳۱۸
ابویعلی مالینی	۲۱۴	ابوحنیفه شیعه	۳۰۴
ابن آجروم	۲۴۸	ابوحیان توحیدی	۲۵۵
ابن ابی ازهر	۱۵۸	ابوحیان نحوی	۲۵۲
ابن ابی الרכب	۱۹۰	ابوریحان بیرونی	۱۶۹
ابن ابی ساره	۸۹	ابوعبدالله ضریر	۳۴۰
ابن ابی لیلی	۷۶	ابوعبدالله قرشی	۲۰۴
ابن اثیر ابوالسعادات	۵۸	ابوعبدالله کفرطائی	۲۶۱
ابن اثیر ابونصر	۶۱	ابوعبیده لغوی	۲۹۸
ابن اثیر عزالدین	۶۱	ابوعلی کربنای انصاری	۳۴۰
ابن اثیر نصرالله	۶۱	ابوعمر زاهد	۱۵۰
ابن اعرابی	۹۴	ابونصر ارغیانی	۱۳۵
ابن انباری	۱۳۰	ابونصر فارابی	۱۴۱
ابن انمار انطاکی	۲۹۳	ابونصر قصری	۲۸۵
ابن بطل	۱۰۳	ابوهاشم جبائی	۱۱۳
ابن بطل	۱۶۹	ابویوسف حضرمی	۳۶۱
ابن بطریق	۳۴۱	ابوالبرکات مستوفی	۶۰
ابن جابر اندلسی	۲۴۸	ابوالحجاج قیسی	۲۸۵
ابن جماعت اندلسی	۲۷۰	ابوالحسن اربلی	۶۱
ابن الحاج نحوی	۲۳۰	ابوالحسین بصری	۱۶۸
ابن حمید نحوی	۲۰۱	ابوالصمصام مروزی	۳۳۴
ابن حمیده	۱۹۸	ابوالعباس احول	۹۰

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
ابن وقشی	۳۴۰	ابن خیاط	۱۲۹
ابن هشام سعدی	۹۹	ابن خوبی	۲۴۷
ابن هشام لخمی	۱۹۹	ابن دمامینی	۲۷۳
آجری	۱۵۵	ابن درید	۱۲۳
ابیوردی	۱۸۷	ابن دهان بغدادی	۲۰۲
اخطب خوارزم	۲۸۵	ابن سراج	۱۲۰
ادفوی	۱۹۹	ابن سیرین	۷۳
ازهری	۱۵۷	ابن سکیت	۳۵۹
استرآبادی عبدالعظیم	۳۳۲	ابن شجری	۳۳۸
اصفهانی محمد	۲۸۹	ابن الشوال	۲۰۰
اصفهانی محمود	۲۸۸	ابن شهاب زهری	۶۶
افشین	۲۶۳	ابن صایغ	۲۵۸
اکمل‌الدین بابرقي	۲۶۲	ابن صایغ اندلسی	۲۵۹
اکمل‌الدین رومی	۲۱۶	ابن عربی معافری	۱۹۱
امام شافعی	۸۱	ابن علالا	۱۴
امام فخررازی	۲۰۵	ابن فورک	۱۵۵
امیر شرف‌الدین دشتکی	۱۹	ابن قریعه	۱۶۴
امیر صدرالدین دشتکی	۱۹	ابن قوطبه	۹۲
امیر غیاث‌الدین دشتکی	۱۷	ابن کیسان نحوی	۱۰۷
امیر مختار مسبحی	۱۶۷	ابن مالک محمد	۲۳۹
انجوی سید ابوالولی	۳۲۹	ابن ناظم	۲۴۵
باقلانی	۱۶۳	ابن مرابط	۱۶۹
بساطی	۲۷۵	ابن معط	۳۵۷
بطل	۱۸۹	ابن مقسم	۱۵۴
بکرآبادی موفق‌الدین	۵	ابن میثم بحرانی	۴۴
بلبانی	۲۴۹	ابن نجار	۲۰۲
بنی موسی	۱۳۹	ابن نقاش	۹۷

